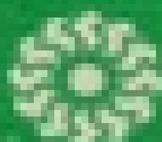
۶۹

ترجمه بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 69

کتاب ایمان و کفر - 6

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار، جلد 69

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

ص: 4

فهرست

{ادامه باب ها از جلد قبل}

باب نود و چهارم: برتری فقر و فقرا و دوستی و هم نشینی با آنان و خشنودی به فقر و پاداش اکرام فقیران و کیفر خوار شمردن آنان.....7

باب نود و پنجم: ثروت و کفاف.....81

باب نود و ششم: باب ترک آسایش.....97

باب نود و هفتم: حزن و اندوه.....99

باب کفر و زشتی های اخلاقی

باب نود و هشتم: کفر و لوازم آن و آثار و انواع شرک.....101

باب نود و نهم: اصول کفر و ارکان آن.....147

باب یکصدم: شک در دین و وسوسه و حدیث نفس و دستبردن در دین.....174

باب یکصد و یکم: کفر مخالفان و ناصب و امور مربوط به آن.....185

باب یکصد و دوم: مستضعفان و امیدواران به فضل الهی.....225

باب یکصد و سوم: نفاق.....243

باب یکصد و چهارم: مرجئه و زیدیه و بتریه و واقفیه و دیگر مذاهب اهل ضلالت و امور مربوط به آن.....254

باب یکصد و پنجم: زشتی های اخلاقی.....270

باب یکصد و ششم: بدترین مردم و ویژگی های منافقان و ریاکاران و تنبلان و ظالمان و هر آنکه سزاوار لعن است.....288

باب یکصد و هفتم: لعن کردن و تکفیر ناروا.....298

باب یکصد و هشتم: ویژگی هایی که در مومن نیست.....300

باب یکصد و نهم: بدعت گذارانی که شیطان بر آنان مسلط شده و دروغ های شیطانی که به خود نسبت می دهند.....304

باب یکصد و دهم: کیفر بدعتگذاران و کسانی که مردم را گمراه ساختند، و اینکه کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد.....308

باب یکصد و یازدهم: کسانی که از عدالت دم می زنند، اما آن را به دیگری وا می گذارند.....317

باب یکصد و دوازدهم: کوچک شمردن امر دین و سبک شمردن امر الهی.....322

باب یکصد و سیزدهم: رویگردانی از حق و تکذیب آن.....325

باب یکصد و چهاردهم: دروغ و نقل آن و گوش سپردن به آن.....333

باب یکصد و پانزدهم: شنیدن لغو و دروغ و باطل و قصه.....377

باب یکصد و شانزدهم: ریا.....380

باب یکصد و هفدهم: زیاد شمردن طاعت و عجب نسبت به اعمال.....437

باب یکصد و هجدهم: نکوهش شهرت و مغرور شدن به ستایش مردم.....459

باب یکصد و نوزدهم: نکوهش شکایت از خدا و ناخشنودی از قسمت الهی و تأسف به خاطر آنچه از دست داده است.....461

باب یکصد و بیستم: ناامیدی از لطف الهی و در امان دانستن خود از مکر خداوند.....476

باب یکصد و بیست و یکم: کفران نعمت.....480

{ادامه باب ها از جلد قبل }

باب نود و چهارم : فضیلت فقر و فقرا و دوست داشتن و همنشینی با آنان و خشنودی به فقر و پاداش گرامیداشت فقرا و گناه اهانت به آنان

آیات:

- وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِیه الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً(1)

{و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند [و] خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن، و دو دیده ات را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی، و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن }

-

تَبارَکَ الَّذِی إِنْ شاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْراً مِنْ ذلِکَ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً (2)

{بزرگ [و خجسته] است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می دهد: باغهایی که جویبارهایی که از زیر [درختان] آن روان است و برای تو کاخها پدید می آورد. }

1- 1. کهف /28
2- 2. فرقان / 10

- وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَیْها یَظْهَرُونَ وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْواباً وَ سُرُراً عَلَیْها یَتَّکِؤُنَ وَ زُخْرُفاً وَ إِنْ کُلُّ ذلِکَ لَمَّا مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ(1)

{و اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امّتی واحد گردند، قطعاً برای خانه های آنان که به [خدای] رحمان کفر می ورزیدند سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آنها بالا روند قرار می دادیم و زر و زیورهای [دیگر نیز]. و همه اینها جز متاع زندگی دنیا نیست، و آخرت پیش پروردگار تو برای پرهیزگاران است. }

- فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ.(2)

{امّا انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می آزماید، و عزیزش می دارد و نعمت فراوان به او می دهد، می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است و امّا چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند، می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است. }

تفسیر:

«واصبر نفسک» یعنی آن را باز دار و استوار بدار. طبرسی رحمه الله(3)درباره شأن نزول این آیه می گوید: این آیه در شأن سلمان(4) و ابوذر و عمار و خبّات و دیگر

1- . زخرف / 33- 35
2- . فجر / 15- 16
3- 1. مجمع البیان 6: 465
4- 2. در اینجا، از سلمان و کسانی که دل هایشان به اسلام متمایل شده، نام برده است. این در حالی است که آیات مکی بوده و سلمان و کسانی که دل هایشان به اسلام متمایل شده، قطعا در مدینه ایمان آورده اند. این در هم امیختگی اسامی صحابه بر عهده راوی است. 3. صُنان به معنای زیر بغل و بوی متعفن زیر بغل است، در «الدّر المنثور» به جای الصنان، «جبابهم» آورده است که صحیح تر می باشد، زیرا الجباب جمع جبه و به معنای لباس بلند بدون استین است که روی لباس می پوشند. به همین

دلیل، راوی پس از آن می گوید «جبه پشمی پوشیده بودند»، اما کلمه در اصل و مصدر به جبات تبدیل شده است.

صحابه فقیر پیامبر صلیالله علیه و آله و سلم نازل شده است. موضوع از این قرار بود: افرادی که دل هایشان به اسلام متمایل بود، مانند عیینه بن حصن و اقرع بن حابس و غیره، نزد پیامبر آمده و در حالی که اشاره به این مردان با ایمان می کردند، گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشینی، و این گونه افراد که بوی زننده زیر بغلشان(1)

مشام انسان را آزار می دهد، و لباسهای خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور سازی، ما نزد تو خواهیم آمد، و از سخنانت بهره می گیریم، ولی چه کنیم که با وجود این گروه جای ما نیست!

در این هنگام آیات فوق نازل شد، پیامبر صلیالله علیه و آله به جستجوی این گروه برخاست، آنها را در حالی یافت که در آخر مسجد به ذکر خدا مشغول بودند. فرمود: خدا را سپاس میگویم که نمردم وچنین دستوری به من داد که با امثال شما شکیبایی ورزم. آری زندگی با شما و مرگ هم با شما خوش است!

«مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ» {با کسانی که خدا را می خوانند} تا آخر آیه، یعنی کسانی که صبح و شب بر نماز و دعا مداومت می کنند و به کار دیگری نمی پردازند، روز خود را با دعا شروع کرده و با دعا به پایان می برند. «یُرِیدُونَ وَجْهَهُ» یعنی در پی رضا و خشنودی خداوند هستند، گفته می شود بدون هیچ ریا و خودنمایی خداوند را بزرگ داشته و به او نزدیکی می جویند. «تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیاهِ الدُّنْیا» {زینت دنیا را می خواهی} فعل «ترید» جمله حالیه است یعنی درحالی که بخواهی با بزرگان واشراف همنشین گردی مانندایشان در خطر این هستی که به جلوههای دنیوی گرایش پیدا کنی در صورتی که پیامبرتلاش میکرد با نزدیک شدن بدانها، بزرگان مشرکین را به اسلام دعوت نماید تا بدین وسیله پیروانشان نیز اسلام آورند، و این هم نشینی با آنان هرگز به معنای تمایل به دنیا و زینت های دنیوی و میل به دنیاپرستان نبوده است و تنها گاهی اوقات برای جذب سران مشرکان با آنان همنشین می شد، که خداوند با این آیه

-1

ایشان

را از این کار به شدت نهی فرمود و به هم نشینی با مومنان فقیر فرمان داد. هم نشینی با اشراف مانع از نادیده گرفتن مومنان فقیر نشود.

«وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا» {و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم، اطاعت مکن}. این آیه چند معنا دارد: یکی آنکه از کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم، اطاعت مکن؛ کنایه از غفلت شخص است. به همین دلیل است که در ادامه آیه می فرماید: «وَ اتَّبَعَ هَواهُ» {و از هوای نفس خود پیروی کرده} مثَل آن ها، مثل کسانی است که «فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» {پس چون [از حق] برگشتند، خدا دلهایشان را برگردانید}. دومین معنا: قلبش را به غفلت و فراموشی نسبت دادیم، همانطور که {وی را کافر کرد} یعنی نسبت کفر به او داد. سومین معنا: او راغافل یافتیم. چهارمین معنا: او را غافل کردیم، و نمی توان دلش را در شمار دل های مومنان آورد و نشانهایی که فرشتگان او را به آن بشناسند، در وی وجود ندارد. پنجمین معنا: با سرپیچیکردن از فرمان ما و پیروی از هوا و هوس، قلب او را به حال خود واگذاشته و او را با شیطان رها کردیم؛ «وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً» {[اساس] کارش بر زیاده روی است}، یعنی کارش بر اسراف وزیادهروی و فراتر رفتن از حد و حدود ویا گمراهی و هلاکت است.

درباره این آیه معتقدم: خداوند در این آیه فقیران را بسیار ستوده و بر هم نشینی و هم صحبتی با آن ها ترغیب نموده است ، چرا که در دنیا زهد پیشه کردند و بر یاد خدا و نماز

مداومت نموده اند، وحضرت صلیالله علیه و آله از هم نشینی با ثروت مندان منع شده است، همان افراد خود بزرگ بین که دیگران را از دوستی با خدا باز می دارند.

این آیه شریفه «تبارک»(1) یعنی پاک و منزه است، «الَّذِی إِنْ شاءَ جَعَلَ لَکَ» {کسی که اگر بخواهد، به تو عطا می کند} منظور در دنیا است، «خَیْراً مِنْ ذلِکَ» {بهتر از آن قرار می دهد} یعنی از آنچه مشرکان گفتند؛ «یَجْعَلْ لَکَ قُصُوراً» {و برای

1- 1. فرقان / 10

تو قصرهای می آفریند} در دنیا و آخرت، بر اساس دو قرائت؛ و از سیاق آیه پیداست که آخرت بر دنیا برتری دارد و خداوند آن قصرها را برای محبوب ترین بندگان خود برگزیده است.

«وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ» {و اگر نه این بود که همه مردم یک امت می شدند}(1)

پیش از این بارها تفسیر آن بیان شده است.

«فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ» {اما انسان هنگامی که خداوند وی را می آزماید}(2)

یعنی وی را به نعمت آزمایش کرده و امتحان می نماید، «فَأَکْرَمَهُ»{عزیزش می دارد} یعنی به وسیله مال و «نَعَّمَهُ»{نعمت فراوان به او می دهد} همه نوع نعمتی به وی ارزانی می کند، «فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ» {می گوید پروردگارم مرا گرامی داشته است}، از این همه نعمت شاد گشته و خشنود است.

روایات:

1. مومن، به استناد اصبغ نقل می کند: نزد امیرالمومنین علیهالسلام نشسته بودم، شخصی به حضرت عرض کرد: ای امیرالمومنین، به خدا سوگند من شما را برای رضای خدا دوست می دارم. امیرالمومنین علیهالسلام فرمود: راست گفتی،

همانا سرشت ما (اهلبیت) گنجینهای است که خداوند میثاق آن را از صلب آدم گرفته است، پس برای فقر وتنگدستی خود پوشش{صبر} آماده کن، به درستی که از رسول خدا صلیالله علیه و آله شنیدم که فرمود: ای علی، به خدا سوگند فقر به سوی محبان تو، شتابان تر از سیل در دره است. (طِینَتَنَا مَخْزُونَةٌ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَهَا مِنْ صُلْبِ آدَمَ(3)

1- . زخزف / 33
2- . . فجر/ 15

3- . مومن نشان دار است. شیخ صدوق در معانی الأخبار نقل می کند: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: روایتی است که شخصی به امیرالمؤمنین علیهالسلام عرض کرد: به راستی من شمارا دوست دارم. حضرت علیهالسلام در پاسخ او فرمود: پوششی در برابر فقر برای خود آماده کن. امام صادق علیهالسلام در توضیح این حدیث فرمود: چنین نیست، امیرالمومنین علیهالسلام فرمود: لباس و پوششی برای فقر و نداری ات آماده ساخته ای، یعنی برای روز قیامت.

2. اصول کافی: ش-خ-صی خدمت امام صادق (ع) آمد و عرض کرد: اصلحک الله (خداوند شما را اصلاح کند)، من مردی هستم که دوستی خود را تنها به شما متوجه ساخته و از دیگران بریدهام، و اکنون گرفتاریهای شدیدی برایم پیش آمده ک-ه به واسطه آن به فامیل وقومم نزدیک شدم (که شاید گرفتاریم را بر طرف کنند) ولی ج-ز دوری از آنها ب-رایم نیفزود. امام فرمود: آنچه خدا به تو داده (ولایت اهل بیت علیهمالسلام) از آنچه از ت-و گ-رف-ت-ه (مال دنیا) بهتر است، عرض کرد: قربانت گردم، از خدابه خواه ک-ه م-را از خ-لق-ش ب-ی ن-ی-از ک-ند. فرمود: همانا خداوند اراده کرده رزق بعضی را در دست برخی دیگر قرار دهد وروزیشان را چنین ت-ق-سیم نموده (پس مردم به یکدیگر محتاجاند)، لیکن از خدا بخواه ترا از محتاج شدن به مخلوق پست ولئیمش، بی نیاز کند.(1)

شرح: «أصلحكالله» کلامی حمل بر بی ادبی است، مگر اینکه منظور از آن اصلاح امور آنان در دنیا و قدرتدادن آن ها در زمین و دفع دشمن باشد و یا به کار بردن این لفظ به دلیل الفت و دوستی میان آن ها بوده و معنای ظاهری آن مورد نظر نیست.

«إنی رجل منقطع إلیكم: من مردی هستم که دوستی خود را تنها به شما متوجه ساخته ام»، شخص بریدن را به معنای توجه گرفته است، یعنی بریدن از خلق و توجه به شما به دلیل دوستی شما و یا منظور این است که دوستی من تنها مختص به شما است و «قد تقرّبت بذلک: به واسطه آن نزدیک شدم» این سخن به مصدر «أصابتنی: دچار شده ام» اشاره دارد و یا به نیاز و حاجت شخص برمی گردد؛ مرجع ضمیر در جمله مستتر است. و «فلم یزدنی : بر من نیفزود» به مصدر «تقرب: نزدیکشدن» اشاره دارد و مرجع اشاره در این عبارت بیان شد. عبارت «إلا بعدا: جز بر دوری»

1- . اصول کافی 2: 266

استثنای مفرغ و مفعول لم یزدنی است، یعنی فقر من نه تنها بر نزدیکی به خویشان نیفزود و بلکه موجب دوری از آنها نیز شد.

«فما آتاک: آنچه خداوند به تو داده است» حرف فاء برای اقتباس معنای «مردی هستم که دوستی خود را تنها به شما متوجه ساخته ام»، آمده است. منظور از «ما آتاک الله» مودت و دوستی اهلبیت علیهماالسلام است، گفته می شود: منظور فقر نیز می باشد، اما معنای اول روشن تر است. «مما أخذ منک: آنچه از تو گرفته» منظور مال است. «إلی لئام خلقه» اللئام جمع اللئیم و در مصباح لؤم لؤما با ضم همزه، به افراد پست اطلاق می شود، و این صفت به افراد خسیس و پست فطرت و خوار و مانند آن نیز نسبت می دهند، زیرا خساست، متضاد بخشش است. حدیث به این نکته اشاره دارد که فقر نکوهیده بوده و موجب خساست می شود، و غیر از آن پسندیده نیست و نکوهش شده است، چرا که شخص پست و فرومایه نیاز هیچ کس را برآورده نمی کند و چه بسا وی را به خاطر رفع نیازش سرزنش نماید، و هرگاه حاجت او را برآورده ساخت بر وی منت بگذارد.

ممکن است این معنا بر ظالم و فاسقی که به فسق و فجور شهره است نیز اطلاق شود، در بسیاری از دعاها آمده است: خداوندا فاسق و ظالم را بر من مسلط مساز، زیرا قلب بر محبت کسی که به وی نیکی کند، گرایش پیدا میکند و دوست داشتن ظالم گناه بزرگی به شمار می رود، همانطور که خداوند می فرماید: «و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد.»(1)

3. . اصول کافی: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است که فرمود: فقر مرگ سرخ است ، راوی گوید: به امام علیهالسلام عرض کردم : مقصود شما نداشتن دینار و درهم است ؟ فرمود: خیر، منظور فقر دین است . (2)

شرح: در النهایه ذکر شده: می دانید مرگ سرخ در این امت چیست؟ مرگ سرخ، قتل و کشته شدن است. به دلیل سرخی خون و یا سختی اش آن را مرگ سرخ

1- 13. اصول کافی 2: 226

2- . اصول کافی 2: 266 .

می نامند. گفته می شود: مرگ سرخ یعنی مرگ سخت، و به این سخن امام علی علیه السلام استناد می شود که فرمود: هنگامی که رنج و سختی سرخی گراییده و جنگ بر ما فشار می آورد، به رسول خدا صلیالله علیه و آله پناه می بردیم.(1) یعنی هنگامی که جنگ بر ما سخت می شد، به سوی پیامبر صلیالله علیه و آله می شتافتیم و آن حضرت سپر ما بود.

گفته می شود منظور این است: هنگامی که آتش جنگ زبانه می کشید و شعله ور می شد؛ همانطور که در درگیری میان قومی می گویند آتش اختلافشان شعله ور شد و آن را به آتش تشبیه می کنند.

اصطلاح «سرخی» بسیار بر شدت و سختی امری اطلاق می شود. «.لکن من الدین: اما فقر در دین منظور است» مانند این سخن امیرالمومنین علیهالسلام است که فرمود: فقر و ثروت واقعی پس از عرضه آن به خداست.(2)

به این معنا که بنا به فرموده رسول خدا صلیالله علیه و آله، پس از حساب مشخص می شود.

رسولاللهِ صلیالله علیه وسلم فرمود: آیا می دانید مفلس چه کسی است؟ گفتند: مفلس در میان ما کسی است که پول و کالایی نداشته باشد فرمودند: مفلس در میان امت من کسی است که در روز قیامت با نماز و روزه و زکات می آید در حالی که این را دشنام داده و این را به زنا متهم کرده، مال این را خورده، خون این را ریخته و این را زده است، به این از نیکیها و حسناتش داده می شود و به این هم از نیکیها و حسناتش داده می شود. اگر نیکیهایش قبل از تمام شدن آنچه که بر گردن اوست، تمام شود از گناهان طلبکاران بر دوش او گذاشته می شود و پس از آن در آتش جهنم انداخته می شود. البته گفته می شود مفلس حقیقی خود اوست. ممکن است منظور حضرت صلیالله علیه و آله از «فقر دینی»، فقر قلبی باشد که ضد آن ثروت قلبی است، بر این اساس، فقیر در دین به کسی اطلاق می شود که نسبت به دین شناختی نداشته و احکام آن را نمی داند ودر عمل تقوا و پرهیزکاری نداشته و

1- . نهج البلاغه 2: 206

2- 3. نهج البلاغه 2: 206

صفت های نیک دیگر نیز ندارد. من می گویم ممکن است منظور کسی باشد که به دین ضربه زده و بر آن صبر نمی کند و همانطور که گفته شد از ظالمان و ستمگران یاری میطلبد.

4. کا: اصول کافی: از امام صادق علیهالسلام روایت شده است که فرمود: مومنان فقیر چهل سال زودتر از ثروتمندان مومن در بهشت جای خواهند گرفت. سپس فرمود: مثالی برای تو می زنم: مثل آن به دو کشتی می ماند که به گمرک رسند، مأمور گمرک یکی را خالی ببیند و گوید روانه کنید و دیگری را پر از بار ببیند و گوید نگهش دارید.(1)

شرح: در فرهنگ لغت «تقلب فی الأمور» به معنای رفتارکردن هر طور که بخواهد، است. در النهایه آمده است: مومنان فقیر چهل پاییز زودتر از ثروتمندان مومن در بهشت جای خواهند گرفت. پاییز، فصل بین تابستان و زمستان است، و معادل یک سال گرفته شده و منظور از چهل پاییز، چهل سال است، چرا پاییز تنها یکبار در سال بوده و هنگامی که چهل پاییز بگذرد، چهل سال گذشته است.

در معانیالأخبار (2)

از اباجعفر علیهالسلام نقل شده است که فرمود: بنده ای هفتاد پاییز در آتش می ماند و هفتاد پاییز همان هفتاد سال است، و صاحب المعالم تعداد سال ها را بیش از این می داند و در برخی از روایات آن را تا هزار قرن می دانند، هر قرن معادل هزار سال است، گفته می شود:

این تفاوت زمانی هنگامی است که ثروتمندان اهل صلاح و عمل نیکو و پرداخت حقوق واجب باشند، و مال خود را از راه حرام به دست نیاورده باشند، و این نگه داشتن آن ها تنها برای حسابرسی و پرسش از راه کسب درآمد و مصرف آن است و اگر غیر از این باشد به خطر بزرگی دچار شده اند.

«مر بهما» فعل مجهول و باء برای متعدی کردن آن است و ظرف نائب فاعل، العاشر کسی که یک دهم کالا را در مسیر می گیرد ،[مأمور مالیات]. در المصباح آمده

1- . كافى 2: 260
2- . معانى الاخبار: 227

است: عشرت المال عشرا: عشر مال را تحویل گرفت، از باب قتل و عشورا به معنای گرفتن عشر بوده و اسم فاعل آن عاشر و عشار است. «فقال: أسربوها» بر وزن افعال یعنی آن را روانه کنید و اجازه دهید برود، السارب به معنای کسی که راه خود را طی می کند؛ «فإذا هی موقره» (با فتحه قاف و یا کسره آن)، در فرهنگ لغت الوِقر: بار سنگین یا بار سنگین بر حیوان گذاشتن و فشار آوردن و سنگینکردن است و قری: موقره، رجل موقر:

مرد باوقار، نخله موقره: نخل پرثمر و موقره و موقر و موقره

«فقال أحبسوها: آن را نگه دارید» فرمان اوقف کشی از باب تشبیه در نهایت زیبایی و کمال است و این حدیث بر آن دلالت دارد که فقر برتر از ثروت است، اینکه در برخی از روایت ها معصومین علیهمالسلام از فقر به خدا پناه می برند، ممکن است منظور فقری باشد که با صبر همراه نیست، و نه با پرهیزکاری چونکه شخص را از آنچه شایسته دین دار نیست، باز دارد؛ و یا منظور فقر قلب و یا فقر آخرت است که برخی از علما به آن پرداخته و برخی روایت ها بر آن دلالت می کند.

در فضیلت فقر بر ثروت و کفاف روزی و یا بر عکس آن چهار نقل برای عموم مردم وجود دارد: سومین آن این است که کفاف روزی بهتر است و چهارمین نقل می گوید وقف وسکوت در این مورد بهتر است. معنای کفاف این است که نه نیازی باقی باشد و نه چیزی اضافه باشد، شکی نیست که فقر برای بسیاری از مردم سالم تر و بهتر است، و برخی دیگر نیز ثروت برایشان بهتر است. شایسته است مومن در هر حال به آنچه خداوند به او ارزانی داشته، راضی باشد و بداند صلاح او در همان است. در دعاها درخواست فقر از خداوند وجود ندارد، بلکه در بسیاری از آن ها از فقری که انسان را به بدبختی میکشاند، و از ثروتی که موجب سرکشی شود، به خدا پناه برده اند.

5-امام صادق علیهالسلام فرمود: مصیبت ها بخشش های خداوند است و فقر در خزانه الهی محفوظ است.(1)

1- . کافی 2: 260

شرح: المِنح (به کسره میم و فتحه نون) جمع منحه و به معنای بخشش است. در فرهنگ لغت آمده: منحه بر وزن منعه، یعنی به وی عطا کرد، اسم آن المنحه (با کسره) بوده و به اعتقاد من، خبر ممکن است دو وجه داشته باشد:

اول اینکه پاداش مصیبت ها بخشش و عطایی است که خداوند در دنیا می دهد، و پاداش فقر در خزانه الهی بوده و به خاطر عظمت و شرافت فقر، تنها در آخرت به شخص عطا می شود و دنیا برای دریافت عوض این فقر شایسته نیست.

دوم اینکه: مصیبت ها، بخشش و عطاهای الهی است که بر یک از بندگان خود بخواهد عطا می کند و فقر نیز جزء این بخشش ها بوده و در خزانه الهی قرار دارد، این بخشش عزیز و گرانقدر بوده و تنها به کسانی تعلق می گیرد که توجه خاصی به او دارد، کسی نسبت به تعداد زیاد فقیران اعتراض نکند، فقیر در اینجا منظور کسی است که جز قوت ضروری خود نیابد و تعداد کسانی که اینگونه هستند یک در هزار است.

من معتقدم: منظور از فقر آن است که موجب شدت نیاز به پروردگار شود، و با وجود این فقر به خلق روی نیاورد، و باعالی ترین درجات رضا و خشنودی همراه است، و این یادآوری است بر اینکه مصیبت دیده نیز شایسته است مانند کسی که نعمتی نصیبش شده است، شاد باشد.

6. اصول کافی: امام صادق علیهالسلام به نقل از پیامبر صلیالله علیه و آله فرمود: یا علی، خدا فقر را نزد خلق خود امانت نهاده، هر که آن را پنهان و پوشیده دارد خدای تعالی به او پاداشی همانند پاداش روزه دار شب زنده دار عطا کند، و هر کس آن را نزد کسی که قادر به برآوردن نیازش باشد، فاش سازد و شخص نیاز او را برآورده نکند، وی را به قتل رسانده است، او را با شمشیر و نیزه نکشته است، بلکه به وسیله زخمی که بر قلبش زده، وی را به قتل رسانده است.(1)

ص: 17

1- . کافی 2: 260

شرح: «فقد قتله: او را کشته است» یعنی کسی که از وی درخواست شده، درخواستکننده را به قتل رسانده است. و عکس این موضوع بسیار بعید است. در مصباح آمده است: نکأت القرحه انکأها یعنی زخم را خراش داد، نکیت فی العدو نکأ: زخم عمیقی به دشمن وارد کردم، از باب نفع بوده هم چنین عبارت نکیت فیه أنکی از باب رمی است و اسم آن النکایه (با کسره) گویند هنگامی که کشته شود و تار و مار گردد.

7- امام صادق علیهالسلام فرمود: هرچه بر ایمان بنده افزوده شود، زندگی بر او سخت تر و تنگ تر می شود. و نیز می فرماید: اگر مومنان به درخواست روزی بر خداوند اصرار نورزند، زندگی بر آنان تنگ آمده و معیشتشان رو به کاستی می نهد.(1)

شرح: الازدیاد در اینجا به معنای زیادشدن و «ایمانا و ضیقا» تمیز است. در مصباح آمده است: ازداد الشیء (بر چیزی افزود) زاد و ازددت مالا یعنی بر آنچه که بود افزودم، ابیاتی که به امیرالمومنین علی علیهالسلام نسبت داده شده است، این نکته را تایید می کند: چه بسیار ادیب دانشمند و زیرک و عاقلی که بهره ای از مال ندارد و چه بسیار انسان نادانی که غرق ثروت است، و این تقدیر خدای عزیز و داناست.

آنچه که گفته شد در باب پاداش بی پایان بلا و مصیبت است، مال و دارایی فراوان موجب خودپسندی و غرور است، و فقیران را تحقیر کرده، خشونت و سنگ دلی و ظلم وفراموشی از یاد خدا را به دنبال دارد، چرا که در پی جمع آوری و نگهداری از اموال هستند، و چه بسیار حقوقی که بر آن ها واجب شده و جز اندکی آن را نمی پردازند، و به همین دلیل در معرض خشم الهی قرار می گیرند؛ اما فقیران از این امور مبرا هستند، چرا که به سوی خدا توسل جسته و به درگاه الهی زاری نموده و بر او توکل کرده اند، و علاوه بر این موارد، ویژگی های پسندیده دیگری که همراه فقر است، آن ها را به خداوند نزدیک می کند، این در صورتی است که بر سختی های کمر شکن شکیبا باشد.

1- . کافی 2: 261

8. اصول کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: چیزی از دنیا به بنده عطا نشد، مگر برای عبرت گرفتن و چیزی از وی گرفته نشد، مگر برای آزمودن.(1)

شرح: «إلا إعتبارا» و «اختیارا» مفعولله، و گویا معنا جز برای عبرت گرفتن دیگران تحقق نمی یابد، از این سخن بر می آید که خیری در آن (عطای دنیوی) نیست، هنگامی که مفاسد دنیوی و اخروی آن آشکار می شود و یا برای این است که از وضع فقیر عبرت گرفته و خدا را به خاطر ثروت خود شکر گوید، و به یاری فقیری بشتابد، همانطور که در حدیث آدم علیهالسلام ذکر شد، آنجا که از خداوند درباره اختلاف در میان فرزندان خود پرسید و خداوند تبارک وتعالی پاسخ داد: (این اختلاف در اموال از آنرو است که) ثروتمند به نگاه کند و مرا حمد می گوید و شکر مرا به جای می آورد و فقیر به ثروتمند نگاه کرده و مرا به دعا می خواند و از من درخواست می کند اما اولین مورد در این خصوص متناسب تر است.

عبارت «الا إختبارا» در برخی از نسخه ها با یاء دونقطه زیرحرف ذکر شده است زیرا (خداوند آن بنده را به وسیله فقر) برگزیده و برتری داده و بزرگ داشته است، در برخی از نسخه ها همراه با ترکیب است و به معنای برای آزمایش است، پس اگر صبر پیشه کند برای او بهتر خواهد بود. ابتلا و آزمایش خداوند مجاز است به این اعتبار که خداوند برای عطای پاداش به بندگان، به این صورت عمل می نماید. این به کار به عمل ما در ارتباط با ممتحن و آزمایش شونده است، زیرا خداوند سبحان پیش از اینکه بندگان عملی انجام دهند، از آن آگاه است. «زوی» مجهول است، در فرهنگ لغت زواه زیا و زویا نحاه فانزوی: پوشاندن، پنهانکردن و مخفیساختن است، و سِّره عنه: آن را درهمپیچید و برای اشیا یعنی آن را جمع کرد و نائب فاعل ضمیر دنیا است و گفته می شود این به زمان حکومت باطلان اختصاص دارد و چه بسا با اخباری که در کتاب معیشه خواهد آمد، منافات داشته باشد.

1- . کافی 2: 261

9. اصول کافی: امام صادق علیهالسلام از پیامبر صلیالله علیه و آله نقل فرمود: ای علی، همانا خداوند نیاز را میان مخلوقاتش به امانت گذاشته است، پس هر کس آن را پنهان کند خداوند پاداش نمازگزار را به وی عطا کند و هر کس فقر خود را نزد کسی فاش سازد که قادر به یاری اوست، ولی کمکش نکند، وی را کشته است. این کشتن نه با شمشیر است و نه با تیر و نیزه، بلکه به وسیله جراحتی که بر قلبش وارد می کند، او را به قتل می رساند.(1)

شرح: منظور از نمازگزار کسی است که تمام شب را به عبادت میپردازد و یا همواره آداب واحکام آن را به خوبی به جای میآورد.

10. اصول کافی: از امام صادق علیهالسلام نقل شده است، شیعیان خالص ما در دولت باطل فقط به اندازه سد رمق سهم دارند، شما اگر به شرق عالم و یا به غرب آن بروید بیش از نیاز روزانه نمی توانید بدست بیاورید.(2)

شرح: جواهری می گوید: «المصاص» خالص هر چیزی را گویند، فلانی خالص قوم خود است، به این معنا که از نظر اصل ونسب خالص تر باشد، مفرد ومثنی و جمع در این کلمه یکسان به کار می رود. در کتاب نهایه آمده است: خداوندا رزق و روزی اهلبیت محمد صلیالله علیه و آله را قوت قرار ده، یعنی به اندازه ای که تنها رفع گرسنگی کند. در مصباح از ابن فارس و ازهری نقل شده است: قوت آن غذایی است که خورده می شود تا شخص زنده بماند؛ و نیز گفته می شود: قوت، کفاف / بسندگی است، یعنی به اندازه ای که از معیشت حاصل می شود، به آن کفاف هم می گویند ،زیرا به اندازه ای است که ایشان را از مردم بی نیاز کرده و از درخواست از آنان باز می دارد، سپس آن حضرت علیهالسلام در به دست آوردن روزی مبالغه کرده و می فرماید «شرقوا و» الخ، کنایه از تلاش و کوشش در کسب روزی و پیمودن زمین است.

11. اصول کافی: امام صادق علیهالسلام فرمود: خداوند روز قیامت به بندگان فقیرمومن خود توجه کرده و با دلجویی به آن ها می فرماید: به عزت و جلالم سوگند،

1- . كافى 2: 261

2- . كافى 2: 261

در دنیا شما را برای خواری و پستی فقیر نساختم و امروز خواهید دید که چه چیز به شما عطا می نمایم، پس هر کس در دنیا به شما نیکی کرده، دستش را بگیرید و وارد بهشت نمایید. حضرت علیهالسلام می فرماید: فقیری می گوید: بارالها، اهل دنیا با یکدیگر رقابت نمودند: ازدواج کردند، لباس های نرم و لطیف پوشیدند، غذا خوردند، در کاخ ها زندگی کردند، بر مرکب های مشهور سوار شدند، پس آنچه را به آنان بخشیدی به من نیز عطا فرما. خدای تبارک و تعالی می فرماید: ، هفتاد برابر آنچه که اهل دنیا از روز ازل تا روزی که دنیا زمانش پایان یافت ،به هر کدام از شما عطا می کنم.(1)

شرح: «و لترون» با سکون واو و تخفیف نون و یا ضم واو و تشدید نون مؤکد؛ «ما أصنع» ما موصوله یا استفهامیه است؛ «فمن زود» در جایگاه مفعول، یعنی زاد و توشه سفر را آماده کرد، بیشتر مفسران با این نظر موافقاند و یا به طور مطلق بوده و شامل شهر و آبادی نیز می شود.

در مصباح آمده است: «الزاد» توشه اضافی را گویند که بیش از نیاز باشد. «منکم» یعنی یکی از شما؛ در برخی از نسخه ها به این صورت آمده است. می گویند: «من» در اینجا اسم و به معنای یکی است.

می گویند: «معروفا» صفت مفعول مطلق محذوف است، یعنی «تزویدا معروفا». در کتاب النهایه، تنافس از منافسه بوده و یه معنای تمایل در چیزی و بی همتا شدن در آن است و به شیء نفیس و ارزشمند که در نوع خود بی نظیر است، اطلاق می شود. نافس فی الشیء منافسه نفاسا هنگامی گویند که به چیزی میل و تمایل داشته باشد. نفس با ضمه و نفاسه یعنی مطلوب و خواستنی شد؛ «نفس» با کسره یعنی بخل ورزید؛ و نفست علیه الشیء نفاسه؛ هنگامی است که او را لایق آن چیز نداند.

«المشهور من الدواب» مرکبی را گویند که از نظر بها و نیکی شهره باشد. در فرهنگ لغت، مشهور یعنی از نظر جایگاه معروف بوده و بزرگ باشد. در نهایه آمده

1- . کافی 2: 261

است: «ضعف» پاداش دوبرابر است. می گویند: اگر یک درهم به من بدهی، دو برابر آن به تو می دهم، یعنی دو درهم. ممکن است گفته اند: آن دو برابرش است. ونیزگفته شده: «ضعف الشیء» مانند آن شیء است، و «ضعفاه» شبیه بودن آن دوچیز به هم دیگر است. ازهری می گوید: «ضعف» در زبان عربی، به مثل و مانند شیء و بیش از آن اطلاق می شود و معنای آن منحصردر دو برابر چیزی نیست. کمترینمقداری که از معنای کلمه «ضعف» استفاده میشود، منحصر در یک نمونه آن شیء به کار می رود و بیشتر از یک برابر آن تا بی نهایت می باشد.

12. کافی: امام صادق علیهالسّلام فرمود: در فرزندان آدم مؤمنان همواره فقیر بودند و کافران پیوسته توانگر؛ تا زمان حضرت ابراهیم علیهالسلام که از خداوند چنین خواست : بار خدایا ما را در برابر کافران آزمایش نکن(1)، و خداوند برای هر یک از آن دو گروه داراییها و احتیاجاتی قرار داد، وگروهی را ثروت داده و گروهی را هم محتاج کرده است.(2)

شرح» «ربنا لاتجعلنا» من می گویم: این تکمیل سخن ابراهیم علیهالسلام است که خداوند در سوره ممتحنه می فرماید: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَهُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ* رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنا رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیم»

{قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آنگاه که به قوم خود گفتند: «ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم. به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.» جز [در] سخن ابراهیم [که] به [نا]پدر[ی] خود

1- 26. ممتحنه / 5
2- . کافی 2: 262

[گفت:] «حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست، با آنکه در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم.» «ای پروردگار ما! بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست. پروردگارا، ما را وسیله آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده اند مگردان، و بر ما ببخشای که تو خود توانای سنجیده کاری.» }

در مجمعالبیان آمده است: آیه به این معناست که ما را نه به وسیله ثروتمندان عذاب کن و نه به وسیله بلا و مصیبتی از جانب خود به سختی مفکن، تا سبب نشود آن ها بگویند: اگر اینها {مومنان} بر حق بودند، به این بلا دچار نمی شدند.

گفته می شود: آیه به این معناست: آن ها را بر ما مسلط مساز که ما را از دین تو باز دارند. و نیز می گویند: به این معناست که بر ما لطف فرما تادر برابر آزار و اذیت آنان شکیبا باشیم ومجبور به پیروی ازآنان نگردیم، چرا که موجب فتنه و آزمایش آنان می شویم. و نیز می گویند: به این معناست که ما را از دوستی با کفار حفظ فرما، زیرا چنانچه با آنان دوستی نماییم، گمان می کنند آنانرا برحق دانسته وتصدیقشان میکنیم. و می گویند: به این معناست: هنگام جنگ با کفار ما را فرو مگذار، زیرا اگر ما را فرو گذاری، خواهند گفت: اگر این مومنان بر حق بودند، خداوند آنان را ترک نکرده و یاری می نمود.(1)

می گویم: معنایی که از روایت برداشت می شود به معنای اول نزدیک تر است، زیرا فقر بلایی است که موجب آزمایش کفار می شود، به این صورت که بگویند: اگر اینان بر حق بودند بیشتر آنان به فقر مبتلا نمی شدند، و یا از بیم فقر از اسلام گریزان شوند.

«اموالا و حاجه» یعنی برخی ثروتمند شده و برخی دیگر فقیر. اموال کفار و یا مومنان غیر مخلص بیشتر است، فقر در مومنان مخلص و یا عموم مومنان بیشتر می باشد.

1- . مجمع البیان 9: 217

13. کافی: یکی از راویان گوید: امام صادق علیهالسّلام فرمود: مرد توانگری خدمت حضرت رسول صلیاللّٰه علیه و آله آمد و در کنار آن جناب نشست، در این هنگام مرد فقیری آمد در کنار آن مرد توانگر خوش لباس نشست

مرد ثروتمند هنگامی که دید شخص فقیر نزدیک اونشسته، لباسش را که زیر پای فرد فقیر رفته بود کشیده و خود را از او دور کرد، رسول اکرم صلیاللّٰه علیه و آله فرمود: آیا ترسیدی از فقر او چیزی به تو برسد که خود را از او کنار می کشی و فاصله می گیری؟.

مرد توانگر گفت: خیر، رسول اکرم فرمود: ترسیدی از دارییهایت چیزی به او برسد[واز ثروتت چیزی کاسته شود]، گفت خیر این هم نیست، فرمود: ترسیدی لباست کثیف شود، گفت: خیر، فرمود: پس چه چیزی تورا واداشت که چنین رفتاری[زشت]را مرتکب شوی؟

آن مرد عرض کرد یا رسولاللّٰه در من،حالت وصفتی[بد] است که زشتیها را در نظرم زیبا جلوه میدهد و نیکوییها وخوبیها را ناپسند و زشت مینمایاند و اینک [برای دلجویی

از وی] ،نصف دارایی خود را به او می دهم، رسول خدا به آن مرد فقیر گفت: قبول می کنی، گفت: خیر نمی گیرم، آن مرد گفت: چرا قبول نمیکنی؟ گفت: برای اینکه میترسم من نیزمانند تو بشوم وبه آنچه در تو راه یافته گرفتار شوم.(1)

شرح: شیخ بهایی قدسسره، در شرح عبارت «فجلس إلی رسولالله صلیالله علیه وآله» می گوید: «الی» یا به معنای «مع» است، همانطور که برخی از مفسران در نفسیر آیه شریفه «من أنصاری إلی الله»(2) {یاران من در راه خدا چه کسانی هستند؟} و یا به معنای «عندکما» (نزد شما) است، مانند گفتار شاعری که چنین سروده: «أشهی إلیٌ من الرحیق السلسل؛ نزد من از نوشیدن جامهای پی در پی هم گواراتر است». و نیز می توان لفظ«جلس» را شامل معنای توجهکردن، روکردن یا مانند آن دانست. «درن الثوب» با فتحه دال و کسره راء، صفت مشبهه از «درن» با فتحه حروف، بوده و

1- . کافی 2: 262
2- . صف / 14

به معنای آلودگی می باشد. من می گویم: در مصباح درن الثوب درنا فهو درن، معادل ومانند وسخ وسخا فهو وسخ است و هردو لفظ بر یک وزن ودارای یک معنا (آلودهشدن) هستند.

گفتهشده، عبارت «فقبض الموسر ثیابه» به این معناست که گوشه لباسش را جمع کرد؛ به نظر می رسد «من تحت فخذیه» ضمیر در «فخذیه» به فقیر بر می گردد، اگر مرجع ضمیر ثروتمند بود، مرد فقیر دلیلی نداشته که لباسش را جمع کند، مگر اینکه بگوییم در مقابل رفتاری که از فرد ثروتمند سر زده، او نیز چنین رفتاری از خود نشان داده است، واگر بخواهیم مرجع ضمیر را مرد ثروتمند بدانیم، مفهوم جمله دچار پیچیدگی و اشکالهای دیگری نیزخواهد شد .

شیخ المتقدم رحمهالله می گوید: ضمیر «فخذیه» به ثروتمند بر می گردد، به این معنی که شخص ثروتمند دنباله لباسش را جمع کرد و زیر پای خود گذاشت تا به لباس های فقیر نچسبد. و ممکن است مرد فقیر مرجع ضمیر باشد، و «من» با درنظر گرفتن احتمال اول [که مرد ثروتمند مرجع ضمیر باشد] ،یا به معنای «فی» است یا بنا به قولی که در اثبات «من» میتواند زایده قرار گیرد ،آنرا زایده بدانیم و اگر احتمال دوم را پذیرفتیم[که مرد فقیر مرجع ضمیر است]،«من»برای ابتدای غایت به کار رفته است . وصحیحتر آن است که مرد ثروتمند را مرجع ضمیر بدانیم،و سخن پیامبر صلیالله علیه و آله که فرمود: «ترسیدی لباست کثیف شود؟» نیز موید این نظرمی باشد؛ چون هدف حضرت صلیالله علیه و اله از این سخن، نکوهش مرد ثروتمند بوده است، همانطور که منظور از دو عبارت «ترسیدی فقر او گریبانگیر تو نیز بشود؟» و «ترسیدی چیزی از ثروت تو را بهرهمند گردد؟» برای نکوهش فرد ثروتمند است.

این سه نکوهش، در یک راستا قرار دارند. حتی اگر لباس ثروتمند زیر پای فقیر بود، نمی توان گفت وی از بیم کثیف شدن لباسش، آن را از زیر پای فقیر بیرون بکشد.

من می گویم: آنچه که ایشان قدسسره بیان کرده است، گرچه نکوهش در آن آشکار بوده وبا معنای دو جمله اول در کلام رسولالله مناسبت دارد ، اما مجوز چنین برخوردی نمی شود. ممکن است نکوهش به این دلیل باشد که انتقال آلودگی در چنین مدت کوتاهی بسیار کم اتفاق میافتد ، و یا به این دلیل است که مفسده چنین چیزی [که لباس آلوده گردد]، کم بوده و ارزش آزردن مومن را ندارد.

«إن لی قرینا یزین لی کل قبیح» شیخ رحمهالله می گوید: به این معناست که شیطان همراه من، مرا فریب داده و زشت را برای من زیبا و زیبا را برای من زشت جلوه می دهد، و چنین عمل زشتی که از من سرزده، به سبب فریب خوردن من از وسوسه های شیطانی است.

من می گویم: ممکن است منظور از همنشین، نفس امارهای میباشد که به خاطر ثروت و مال زیاد طغیان کرده یا ثروت زیاد یا به طورکلی داراییهای بسیاری که داشته است، خود را بینیاز احساس کرده وسبب سرکشی ونافرمانی او از حق گشته است ، همانطور که خدای متعال می فرماید: «إن الانسان لیطغی» {حقّاً که انسان سرکشی می کند، همین که خود را بی نیاز پندارد. }(1)

در نهایه این حدیث نقل شده است هیچ کسی نیست مگر برای او همنشینی از فرشتگان وشیطانها قرار داده شده است، و پس هر فردی به همراهش فرشته ای قرار دارد که او را به انجام کار خوب بر میانگیزاند و شیطانی که از راه خیر باز داشته و به بدی تشویق میکند.

«و جعلت له نصف مالی» یعنی برای جبران عملی که از من سرزده و قلب او را شکسته ام و نیز به عنوان مجازاتی برای نفسش تا دیگر مرتکب چنین لغزشی نشود. «أخاف أن یدخلنی ما دخلک» یعنی از آنچه در مورد حالت درونیت ذکر کردی و یا از کبر و غرور و خودبزرگبینی نسبت به مردم و تحقیر آنان و دیگر اخلاق نکوهیده که در اثر ثروت زیاد واحساس بینیازی در انسان پدید میآید

1- . علق 6 - 7

14. کافی: امام صادق علیهالسّلام فرمود: خداوند در مناجات خود به موسی علیهالسّلام فرمود: ای موسی: هرگاه مشاهده کردی که فقر به طرف تو می آید به او خوش آمد بگو، که فقر از شعار بندگان صالح می باشد، و هر گاه دیدی که مال به طرفت می آید بگو این گناهی است که مجازاتش زود تحقق یابد[در همین دنیا مجازتش فراهم گشته وبه آخرت گذاشته نمیشود].(1)

شرح: «الشعار» به کسره شین، لباس زیری است که جسم را می پوشاند، زیرا بر روی موی بدن قرار می گیرد، و استعاره از ویژگی های خاصی است، در حدیثی درباره انصار آمده است: شما لباس زیرین هستید و نه جامه رو.

همچنین «الشعار» به معنای نشان وپرچمی است که به وسیله آن در جنگ شناخته میشوند، و فقر از ویژگیهای صالحان است، «مرحبا» یعنی به مکان فراخ و وسیعی رسیده ای. گفته می شود: یعنی، خداوند جایگاه تو را وسیع گردانیده است، این سخن کنایه از نهایت خشنودی و تسلیم بودن فرد می باشد.

«ذنب عجلت عقوبته» یعنی گناهی مرتکب شده ام که باعث شده است خداوند مرا از زمره اولیای خود خارج ساخته و ویژگی دشمنان الهی را به دست آورده ام، ویا به این معناست که مرا به گرفتاری سختی مبتلا نموده است که ثرتمندان را بدان می آزماید، همانطور که خدای متعال می فرماید: «إنما یرید الله لیعذبهم فی الحیاه الدنیا» {جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند} و اینکه می گویند گناه از بینیازی سرچشمه میگیرد ، بسیار بعید است.

15. امام صادق علیه السّلام از رسول خدا صلیاللَّه علیه و آله روایت می کند که فرمود: خوشا به حال نیازمندانی که صبر می کنند، و آنها کسانی هستند که ملکوت آسمانها و زمین را مشاهده می کنند.(2)

شرح: تفسیر «طوبی»(3) بیان شد. عبارت «بالصبر» برای بیان سبب این خوش اقبالی است، یعنی خوشا به حال آن ها به خاطر صبرشان؛یا به خاطر اینکه

1- . کافی 2: 263
2- . کافی 2: 263
3- . شیخ صدوق در معانی: 112 به نقل از ابابصیر نقل می کند: امام صادق علیهالسلام فرمود: طوبی از آن کسی است که در غیبت قائم ما، به امر ما چنگ زند و قلبش پس از هدایت گمراه نگردد، عرض کردم: فدایتان شوم، طوبی چیست: فرمود: نام درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب علیهالسلام قرار دارد، هیچ مومنی نیست مگر اینکه شاخه ای از آن در خانه اش وجود دارد، و خدای متعال می فرماید: «طوبی لهم و حسن مآب» {خوشا به حالشان، و خوش سرانجامی دارند.} عیاشی در جلد 2 تفسیر خود ص 213 به نقل از ابابصیر و ایشان از امام صادق علیهالسلام نقل می کند: طوبی درختی بهشتی است که ریشه آن در خانه رسول خدا صلیالله علیه و آله قرار دارد، هیچ مومنی نیست مگر اینکه شاخه ای از آن در خانه خود دارد، در قلب خود قصد هر کار خیری که نماید، به برکت آن شاخه است، اگر سوارکاری یکصد سال به طور پیوسته در سایه آن راه بپیماید، از سایه آن خارج نمی شود و اگر کلاغی از ریشه و ابتدای آن به پرواز در آید، بر سر آن نخواهد رسید، حتی اگر تمام عمر پرواز کند و پیر شود. شیخ شوشتری (ره) در اقرب می گوید: طوبی مصدری به معنای طیب و پاکیزه است که اصل آن «طیبی» - با ضمه طاء- و یاء در آن به دلیل اینکه پس از ضمه قرار گرفته، به «واو» تبدیل شده و جمع آن «طیبه» و از جمع های نادر به شمار می رود، و تأنیث واژه «أطیب» بوده و به معنای: غبطه و خوشبختی و نیکویی و خیر و بهتر و نام درختی در بهشت و یا جنه هندی و به آن طیبی – با کسره طاء- است.

فقرایی که صبر میکنند به این خوش اقبالی خواهند رسید و در این صورت [بالصبر] برای بیان حالت مساکین [جمیله حالیه] است. بعید نیست که «مسّاکین» به تشدید وبرای مبالغه بوده و یعنی کسانی که بسیار صبر پیشه می کنند.

دیدن ملکوت آسمان و زمین برای افراد صاحب کمالی مانند انبیا و اوصیا و اولیایی است که به ایشان نزدیک اند. ممکن است منظور از دیدن ملکوت آسمان و زمین، مراتبی باشد که هر یک از آنان به فراخور مقام خود به آن می رسند، برخی در آفرینش آسمان و زمین و نظام جهان اندیشه کرده و از این رهگذر، به قدرت و حکمت الهی پی ببرد، و اینکه خداوند آن ها را بیهوده خلق نکرده بلکه هدف والایی در آن است، که همان پرستش پروردگار و شناخت اوست، همانطور که خدای متعال

ص: 28

می فرماید: «یتفکرون فی خلق السماوات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلا» {و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را بیهوده نیافریده ای }(1)

برخی می اندیشند آفریننده آسمان و زمین نه ناتوان است و نه بخیل، پس آنان را جز برای مصلحتی بزرگ فقیر و نیازمند نساخته است، پس براین بلایی که پروردگار آنها را گرفتار کرده شکیبایی میورزند و در برابر خواسته واراده او خشنود هستند

تفسیر مساکین در اینجا به انبیاء و اوصیاء علیهمالسلام آشکار است، در برخی از روایت ها از مساکین به ایشان علیهمالسلام تعبیر شده است، مسکنه به معنای خضوع و خشوع و توسل به حضرت حق و روی گرداندن از غیر خداست.

در نهایه آمده است: در حدیث واژه های مسکین و مسکنه و تمسکن تکرار شده و معنای خضوع و ذلت و کمی مال و ثروت و حال بد از آن برداشت میشود. «استکان» هنگامی است که شخص فروتنی کند، و «مسکنه» فقر نفس؛ و «تمسکن» زمانی است که تظاهر به درویشی کند، این واژه جمع «مسکین» است، یعنی کسی که بی بهره باشد.

می گویند: مسکین کسی است که اندک مالی دارد، و گاهی «مسکنه» بر ضعف دلالت دارد.در حدیث قیله که می فرماید: «صدقت المسکنه» منظور ضعف و ناتوانی است ونه فقر. در این فراز دعا: بارالها مرا مسکین و فقیر زنده بدار و فقیر بمیران و در زمره فقیران محشور فرما؛ منظور از آن تواضع و فروتنی کردن است و اینکه در شمار ستمگران متکبر نباشد. باز نمونهای دیگر که به نمازگزار فرمود: تظاهر به فقر و بیچارگی کن، یعنی تواضع و فروتنی کن. تمسکن بر وزن تمفعل از ریشه «سکون» است.

16. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد: ای فقرا! نفس خود را پاکیزه دارید و از صمیم قلب راضی و خشنود باشید تا خداوند

1- . آل عمران: 191

به خاطر فقرتان به شما پاداش عطا کند، و اگر چنین نکنید هیچ پاداشی نخواهید داشت.(1)

شرح: «نفسا» تمیز بوده و بر این دلالت دارد که پاداش تنها به خاطر رضایت به فقر است و نه به خاطر خود فقر؛ این سخن از اصول متکلمین نشأت گرفته، به این معنا که ثواب، همان پاداش دائم در آخرت است، و جز به عمل اختیاری تعلق نمی گیرد، اما آنچه که خداوند به جبران درد و رنج های غیر ارادی بنده در دنیا به وی عطا می کند، پاداشی متناوب و منقطع در دنیا و نیز در آخرت است، برخی معتقدند، این پاداش کم کم، می تواند به گونه ای باشد که آن را احساس نکند، پس علت درد ورنج او نیست؛ برخی دیگر جبران همیشگی آن را در آخرت می دانند.

علامه قدس الله روحه، در باب یازدهم می گوید: ششمین مطلب اینکه بر خدای متعال واجب است به جبران دردهایی که وارد کرده است، عوض و جبرانی داشته باشد، و معنای عوض این است که سود و منفعتی درخور بوده و بزرگداشت و تکریم در پی آن نباشد؛ اگر چنین منفعتی در کار نباشد، ظالمانه بوده و لازم است این پاداش بیش از درد و رنج ها باشد، در غیر این صورت درد و رنج ها بیهوده خواهد بود.

برخی از دانشمندان در شرح آن گفته اند: درد و رنج حاصل شده برای حیوان است، خواه این درد و رنج را زشت و ناپسند بداند، که این امر در مورد ما انسان ها زیاد صدق می کند، و خواه آن را حسن و نیکی بداند. (کدام مفهوم صحیح است؟ چه در آن وجوهی از قبح و زشتی شناخته شود، که این مورد مخصوصا از ما سر می زند، و چه در آن شناخته نشود، و حسن و نیکی باشد.)

حسن و نیکی درد، فلسفه ای دارد: اول اینکه شخص مستحق دریافت آن بوده است، دوم: نفع زائدی را در بر دارد، سوم: ضرر زائدی را دفع می کند، چهارم: از روی عادت رخ می دهد، پنجم: به صورت پیوسته و دائمی شر و بدی را دفع می کند، این نیکی ممکن است توسط حق تعالی انجام شود و یا توسط ما.

1- . کافی2: 263

اما آن نفع و سودی که توسط حق تعالی اتفاق می افتد، دو وجه دارد: یکی عوض بودن آن، چرا که در غیر این صورت، این درد و رنج توسط حق تعالی ظالمانه محسوب می شود، لازم است عوض آن، بیشتر از درد و رنج باشد تا هر عاقلی آن را بپذیرد، زیرا شاهد این درد و رنج، اگر ببیند برای جبران تنها چیزی معادل آن به رنج کشیده عطا شده است، آن را زشت و ناپسند می شمارد چرا که تحمل چنین درد و رنجی را بیهوده میداند. دوم اینکه: لطف کرم دانستن؛ خواه برای دردکشیده و خواه برای دیگران، تا درد و رنج بیهوده نباشد.

اما درد و رنجی را که ما زشت و ناپسند می شماریم، لازم است حق تعالی با دردمند به خاطر درد و رنجی که کشیده است، و نیز به خاطر گواهان سمعی بر آن، عادلانه رفتار نماید. عوض و جبران برابر با درد و رنج است، در غیر این صورت ظلم محسوب می شود.

این امر فوایدی دارد: اول اینکه: عوض و جبران همان نفع مستحق بدون بزرگداشت و تکریم است. پس به قید مستحق بودن، برتری وی اثبات می شود و به قید خالی بودن از تکریم و بزرگداشت، پاداشی نیز شامل او می گردد.

دوم اینکه: عوض و جبران لازم نیست پیوسته باشد، چرا که رویارویی با خطرهای بزرگ برای سود اندک و منقطع پسندیده است.

سوم اینکه: لازم نیست عوض و جبران تنها منحصر به دنیا باشد، چرا که خداوند مصلحت تاخیر آن را می داند، البته ممکن در دنیا عوض حاصل شود، و ممکن است حاصل نشود.

چهارم اینکه: کسی که پاداش درد و رنج خود را در آخرت می بیند یا سزاوار پاداش است یا سزاوار عقاب. اگر سزاوار پاداش است، پاداشهای گوناگون خواهد بود، به این صورت که پرودگار در مقابل دردهایی که بنده دچار آن شده، در جاهای دیگر به او پاداشهایی عنایت میکند یا هر دردی کشیده خداوند، مانند همان چیزی که رنجش را کشیده، به وی عطا میفرماید، و اگر از اهل دوزخ و عقاب باشد، به این سبب رنجی که کشیده، بخشی از عذاب وی برداشته میشود، البته نه طوری که در

عذاب او تخفیفی داده شود و برای کاهش عذابش پرودگار او را در جاهای دیگر زندگیاش، به دردهایی مبتلا کند

پنجم اینکه: همه پاداشهایی که پرودگار درمقابل درد و رنجی که از طرف ما به دستور خداوند انجام شود یا کاری که انجام دادن آن جایز است، یا کاری که غیر از موجوداتی که عقل ندارند مانند حیوانات نیز صادر میگردد، به بندگان عطا میفرماید و همچنین زمانی که پروردگار برای مصلحت بزرگتر نعمتی را از او سلب میکند و یا بدون اینکه بنده کاری کند که مستحق درد ورنج باشد، اندوه وغمی را برایش مقدر میسازد، در مقابل به او پاداشهای زیادی ارزانی میدارد، که همه این پاداشها جلوه هایی از عدل و کرم خدای متعال است .

من معتقدم، این گفتار :که پاداشهایی که برای جبران رنج و دردهایی که اختیاری نیست،

در در دنیا به پایان میرسد ومنقطع خواهد بود، از آن عقیدههایی است که دلیل محکمی در اثبات آن وجود ندارد، و برخی از روایت ها خلاف این را بیان میکند، از جمله روایتی که تب شبانه، معادل عبادت یک سال میشمارد، و یا کسی که فرزند خود را از دست بدهد، خداوند وی را وارد بهشت می کند، خواه بر مصیبت خود صبر کند و خواه بی تابی نماید؛ ویا کسی که خداوند نعمت با ارزشی را از او می گیرد، بهشت بر او واجب می شود، روایت هایی از این دست زیاد است، گرچه برخی ازاین روایتها را درصورتی که نیاز باشد، میتوان تاویل دیگری نموند

گفته شده: فقیر سه حالت دارد: اول، رضایت به فقر، و شاد بودن از آن، که این مقام برگزیدگان است؛ دوم: رضایت به فقر بدون آنکه از آن خشنود باشد، این شخص نیز پاداش می برد اما کمتر از مورد اول. سوم: کسی که از فقر خود ناراضی بوده و از قسمتی که پرودگار برایش مقدر کرده کراهت دارد، چنین شخصی هیچ پاداشی ندارد.

این سخن خوشایندی است اما سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه می گوید: امیر المومنین علیه السلام به یکی از یاران خود که بیمار شده بود، فرمود: خدا رنج تو را وسیله ریختن گناهانت قرار داد؛ زیرا بیماری به خودی خود اجری ندارد، ولی گناهان را همانند برگ درختان می ریزاند. همانا پاداش فقط در گفتار با

زبان و کردار با دست ها و گام ها پدید می آید. به درستی که خدای سبحان هر کدام از بندگانش را که بخواهد، با توجه به صدق نیت و سیرت صالح آنان به بهشت می برد.(1)

سپس سید رحمه الله علیه می فرماید: امام علی، علیه السلام، درست فرموده است؛ در بیماری اجر و پاداشی نیست، زیرا بیماری از اموری است که با آن برای بندگان استحقاق عوض پیدا می شودنه استحقاق اجر. چون عوض، در برابر کارهایی است که از طرف خداوند به بندگان، مانند بیماریها و دردها وگرفتاری وسختیهایی که شبیه آنهاست صادر میگردد و بندگان استحقاق عوض آن را پیدا میکنند . اما استحقاق پاداش و ثواب در برابر کار شایسته بندگان پدید می آید. و میان این دو فرق است که امام علی، علیه السلام، آن را بیان فرمودند، چنان که علم نافذ و اندیشه درست ایشان اقتضا می کرد.

در سخن حضرت علیه السلام: «إعتلها: بیمارش کرد» یعنی «إعتل بها: به وسیله آن بیمار شد»، الشکوی به معنای بیماری است، الحط: تنزیل وضعیت و فرود آمدن از بالا به پایین است، «حت الورق: فرو ریختن برگ» مانند فرو افتادن و انتحت و تحاتت حت فلان الشیء: پایین گذاشتن، هم متعدی است و هم غیر متعدی؛ «السریره»: آنچه که مانند راز پنهان شود، و اگر این روایت درست باشد، عقیده این گروه را در جمله تایید می کند.

قطب الدین راوندی در شرح نهج البلاغه، سخن سید بزرگوار را نقل می کند: اینکه بیماری پاداشی ندارد، به طور مطلق اینگونه نیست، چرا که بیمار هنگامی که رنج و سختی را که خداوند بر دوش او گذاشته است، به خاطر خدا رنج بیماری را تحمل می کند، پاداش می برد و عوض بیماری را دریافت می کند. تنها زمانی عمل بنده مستحق پاداش است که وی کار شایسته انجام دهد و تنها زمانی به عمل خداوند عوض تعلق میگیرد که درد و رنجی اختیاری باشد.

1- . نهج البلاغه2: 153

ابن ابی الحدید(1)

می گوید: شایسته است سخن امیرالمومنین علیه السلام دراین روایت به گونهای تفسیر کنیم که عقل آن را بپذیرد ونباید ظاهر این کلام را معنای حقیقی گفتار حضرت علی(ع) بدانیم ، سخن این است: زمانی که انسان به سبب بیماری مستحق عوض میگردد، نمی توان گفت: خود عوض، سبب ریزش گناهان میشود، چنین سخنی را نه شیعه به آن معتقد است و نه امامیه.

متکلمان امامیه به رحمت پرودگار مهربان در معتقدند، ولی متکلمان شیعی ما، تنها در کیفر و پاداش به تحابط معتقدند. اما کیفر و عوض شامل تحابط نمی شود چرا که تحابط در کیفر و پاداش است، ، چرا که تحابط وبی اثر شدن اعمال در کیفر و پاداش از این روست که این دو با هم متضاد هستند و همدیگر را نفی میکنند،چرا یکی ناشی از تکریم و بزرگ شمردن مقام پرودگار است و دیگری از کوچک شمردن و جایگاه پرودگار و ثمره اهانت به محضر پرودگار پدید آمده است، و محال است که یک انسان در آن واحد هم جایگاه پرودگار را بزرگ بداند و هم او را نادیده وکوچک بشمارد در عوض ، چیزی از تکریم و تعظیم وجود ندارد؛و تنها نفع و بهرهمندی خالص است،و با عقاب منافاتی ندارد، و یک انسان می تواند در آن واحد، هم مستحق کیفر شود و هم مستحق عوض؛ خواه این عوض در دنیا به وی داده شود و یا اینکه در آخرت سبب تخفیف در مجازات اوگردد، و این تخفیف در عذاب نیزی یکی از راههایی است که پرودگار عوض را به بندهاش می رساند.

و اگر این موضوع ثابت شود، واجب است کلام امیر المومنین علیه السلام به درستی تفسیر شود، و این همان معنایی است که حضرت علیه السلام آن را اراده فرموده است چرا که ایشان آگاه ترین مردم نسبت به این معانی است و از همین گفتارهای والای ایشان است که متکلمان علم کلام را آموختند.

1- . شرح نهج حدیدی 4: 262

مفهوم سخن حضرت علیه السلام این است که خداوند سبحان از فضل و کرم خود درد و بیماری را دچار انسان می کند تا بدین وسیله عقاب و کیفری را که مستحق آن است، از بین ببرد، پس هنگامی که برداشتن عقاب در پی بیماری باشد و بلافاصله پس از آن صورت گیرد، می توان گفت که بیماری به طور مطلق گناهان را نابود می کند، و آن را مانند برگ درخت می ریزد، همانطور که به طور مطلق می توان گفت: نزدیکی زن را باردار می کند و آبیاری بذر، آن را می رویاند؛ گرچه به اعتقاد متکلمان وجود فرزند و محصول، با توجه به فاعلیت خداوند آن را در محدوده اختیار انسان قرار داده است وواقعا همه افعال ناشی از قدرت اوست نه اینکه تحقق آنها به صورت حتمی واختیار کامل انسان یا طبیعت باشد، ولی به طور طبیعی تولد فرزند پس از نزدیکی و به ثمر رسیدن محصول پس از آبیاری تحقق پیدا کرده است

و اینکه گفتم: می توان گفت خداوند انسان مستحق عقاب را بیمار می کند، بیماری وی تنها برای از بین رفتن عقاب است و علت دیگری ندارد؟ پاسخ دادم: خیر، زیرا خداوند قادر است همان ابتدا عقاب را از وی بردارد، و دیگر جایز نیست درد و رنجی به شخص برساند مگر اینکه عوضی که به وی داده می شود جز با درد و رنج امکان پذیر نباشد، در غیر این صورت، وجود درد و رنج بیهوده است. مگر نه اینکه زید جایز نیست هزار درهم به عمرو بدهد، سپس او را کتک زده و بگوید: تنها به این دلیل او را کتک می زنم که تا دردی که می کشد، جبران درهم هایی باشد که گرفته است. در چنین حالتی، عقلا وی را سرزنش کرده و او را نادان می شمارند و می گویند: مگر نه اینکه درهم ها را به او بخشیدی و از وی پس گرفتی، پس دیگر برای چه او را کتک می زنی؟ همچنین درد و رنج هایی که به پیامبران علیهم السلام می رسد، به خاطر خطا و گناهانشان نیست تا بگوییم این رنج ها موجب از بین رفتن گناهانشان می شود.

اما سخن حضرت علیه السلام که می فرماید «انما الأجر فی القول» تا آخر عبارت، ایشان اسباب ثواب را تقسیم بندی کرده اند؛ آنجا که می فرماید: بیماری موجب پاداش نمی شود چرا که شخص عملی را انجام نداده است، تنها زمانی ملکف سزاوار

پاداش است که عملی انجام داده باشد، لازم است آنچه که مکلف را سزاوار پاداش می کند، به طور واضح بیان کنیم.

آنچه که مکلف را سزاوار پاداش می کند، عملی است که انجام می دهد، خواه این عمل فعل قلبی باشد و یا با اعضای بدن. فعل جوارحی مانند گفتار با زبان و یا عمل کردن با یکی از اعضا و جوارح؛ که از سایر جوارح به دست و پا، جز زبان،تعبیر می شود، زیرا بیشترین افعال را انسان با این اعضاء انجام می دهد، مانند نزدیکی مرد با همسرش، هنگامی که می خواهد زن را از گناه مصون دارد ویا زن می خواهد همسرش از زنا در امان باشد، و یا اینکه شخصی سنگ سنگینی را بالای سر برده و به قصد کشتن بر سینه انسانی بکوبد، و اعمالی از این قبیل.

اما افعال قلوب شامل عزم و اراده و تصمیم و دیدگاه و ظن و گمان و پشیمانی است، که حضرت علیه السلام از همه این ها به درستی نیت و وجدانی پاک تعبیر می نماید، همین مقدار مثال کفایت می کند.

پس اگر بگویم: انسان ممکن است به خاطر انجام ندادن عمل زشت سزاوار پاداش شود، این سخن به کلام امیر المومنین علیه السلام خدشه وارد می کند.

می گویم: جایز است در خصوص اینکه قادر متناسب با توانایی خود، عملی را انجام دهد و یا ترک نماید، با پدرم علی علیه السلام هم عقیده هستم.

ابن میثم(1)

قدس سره معتقد است: حضرت علیه السلام برای دوست خود دعایی می کند که تحقق آن ممکن بوده، و آن نابودی گناهان به وسیله بیماری است، آن حضرت برای بیماری او اجر و پاداشی از خداوند درخواست نکرد، و دلیل آن سخن حضرت است که فرمود «فان المرض لا اجر فیه، بیماری اجر و پاداشی ندارد»، دلیلش این است که اجر و پاداش تنها به افعالی تعلق می گیرد که پیش از این برشمردیم. همانگونه که به این مطلب در سخن حضرت اشاره نموده که فرمود: «اجر فقط در گفتار با زبان است» تا آنجا که می فرماید: «و با عمل کردن به وسیله پاها»؛

1- . شرح نهج ابن هيثم: 548

حضرت علیه السلام پاها را کنایه از قیام برای عبادت کردن آورده است، همچنین حضرت (ع) چیزهایی که مانند فعل یا انجام دادن کاری به شمار میآیند و از ویژگیهای فطری نیستند، مانند روزه و غیره، به صورت کنایه بیان فرموده است. و بیماری از جمله فعل یا عدم فعل بنده به شمار نمیآید تا بخواهیم بنده آن را انجام دهد.

اینکه بیماری گناهان را می ریزد، به اعتبار دو امر صورت می گیرد: اول اینکه بیماری شهوت و غضب شخص را که دو مبدأ گناه و سرکشی است، می شکند؛ دوم اینکه: ذات بیماری به گونه ای است که انسان را با توبه و پشیمانی بر گناهان و تصمیم بر ترک آن، به درگاه الهی بازمی گرداند، همانطور که خداوند متعال می فرماید: «وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً» {هنگامی که رنج و سختی به انسان می رسد، در همه حال: به پلو خوابیده یا نشسته و یا ایستاده ما را به دعا می خواند.} (1)

برخی از گناهان در گوهر نفس جای نگرفته و به سرعت از بین می روند و عادت و خوی او نمی شوند، و چه بسا در طول بیماری و با توبه و انابه پیوسته به درگاه خداوند از بین بروند، و برای بیان زوال و نابودی آن لفظ «حت: فرو ریختن» به کار برده، که از نظر نابودی و جدا شدن، به فرو ریختن برگ درخت تشبیه شده است. سپس حضرت علیه السلام با این سخن «إن الله ...» این نکته را خاطر نشان می کند که اگر بنده رنج و سختی حاصل از بیماری را با نیتی خالص و قلبی پاک برای رضای خدا تحمل کند، سبب میشود که بنده آماده دریافت عنایتهای پرودگار و ثوابهای الهی و داخل شدن به بهشت گردد و با نیت نزدیکی به خدا، باعث از بین رفتن خوی و عادت های ناپسند می گردد. این سخن سید رحمه الله، بر اساس مذهب معتزله است.

کیدری، نور الله ، می گوید: بیماری به مجرد درد، پاداش و اجری ندارد بلکه عوض دارد و هنگامی که بیمار رنج و سختی را با رضایت و خشنودی تحمل کند، به وی پاداش عطا می گردد.

1- 40. یونس / 12 [1]

من معتقدم: اگر آنچه را که مخالفان در این باب گفته اند از نظر بگذرانید، در می یابید قواعد و اصول کلامی که در این خصوص بیان می کنند، مانند خانه عنکبوت سست و بی پایه است و نباید با فرورفتن در اندیشههای ایشان زیاده گویی کرد، اما لازم است آیات و اخبار وارده در این مورد را به دقت بررسی نمود و بین آنها جمع نمود

آنچه از آیات وروایات آشکارمیباشد، این است که خدای متعال از روی لطف و رحمت خاص خود، مومنان را متناسب به درجه ایمانشان در دنیا به انواع بلاها می آزماید، تا بدین وسیله نفسشان را اصلاح نماید و مانع از غرق شدن آن ها در شهوات شده ویاآنها را در معرض صبر و بردباری قرار داده تا به آنان پاداشهای بزرگی عطا فرماید یااگر پرودگار صلاح بداند با گرفتار کردن ایشان به سختی وبیماری، گناهانشان را محو و نابود نماید، تا دیگر مرتکب گناه نشوند. با این وجود عوض بیماری را به ایشان عطا می کند و یا آنان را از انواع عوض ها و پاداش ها، بهرهمند سازد

اگر این سخن «عوض دائم و همیشگی نیست» صحیح باشد، ممکن است چنین بگوییم که: ورود به بهشت و برخوردار شدن از نعمت های بهشتی تنها به وسیله ایمان و عمل صالح امکان پذیر است ولی چون در ابتدا گناهان بین آن ها و داخل شدن در بهشت فاصله انداخته بود بود، خداوند در دنیا ابتدا آنان را مبتلا می گرداند تا از آلودگی گناهان پاک شوند، ویا مجازات ایشان را تا به هنگام مرگ و سکرات موت یا عذاب برزخ و یا در قیامت تاخیر انداخته است تا ایشان را از وجود هر گناهی پاک گرداند و وارد بهشت شوند، و همه این ها بر اساس صلاح و مصلحتی است که خداوند درباره ایشان می داند.

بلا و مصیبت هایی که بر پیامبران و اوصیاء و اولیای الهی علیهم السلام وارد می شود، تنها برای بالا بردن درجه و مقام ایشان و پاداش بیش از پیش آنان بوده است، همانطور که در روایت های قبلی نیز به این موضوع پرداختیم. پس آنچه را که به

تو رسیده است، بگیر و از شکرگذاران باش و به شبهه های گمراهان که پیش از این برخی از آن ها را بیان کردیم، توجه مکن.

17. کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: چون روز قیامت شود، خداوند منادی را امر کرده تا مقابل عرش الهی ندا دهد: فقیران کجایند؟ پس گروهی زیادی از مردم

سر بلند می کنند. خداوند می فرماید: بندگان من. پاسخ می دهند: لبیک پروردگار ما. خداوند می فرماید: من شما را به این دلیل فقیر نگردانیدم که نزد من خوار و بی ارزش بودهاید، اما شما را برای چنین روزی برگزیدم تا چهره های مردم را ببینید و هر کس در حق شما نیکی کرده است، در حقیقت برای من کار نیک انجام داده و من به پاداش آن نیکی، بهشت را به او می بخشم.(1)

شرح: «کان» ممکن است فعل تام باشد و یا ناقص. «مر بین یدیه» یعنی ایستادن درمقابل عرش الهی، و گفته می شود به این معناست که صدای او به همه می رسد گویادر مقابل هر یک ایستاده و آن ها را مخاطب قرار می دهد؛ و در آخر، عبارت «یخرج عنق من النار» یعنی گروهی؛ و «عنق من الناس» یعنی جماعت و گروهی؛ «لهوان بکم علی»: برای ذلت و خواری تان نزد من؛ «انما أخترتکم»: شما را برگزیدم؛ «لمثل هذا الیوم: برای این روز (قیامت)، «مثل» در اینجا زائد است، مانند عبارت «مثلک لایبخل» و یا منظور برای این روز و مانند آن تا شما را پاداش دهم.

در مصباح آمده است : «مثل» سه وجه دارد: به معنای تشبیه و یا مانند شیء و یا زائد است. «صفحت الکتاب» یعنی صفحه های کتاب را ورق زدم، که منظور ورق های آن است، «تصفحته» نیز به همین معناست، صفحت القوم صفحا یعنی چهره هایشان را دیدم، (لم یصنعه الا فی) این عبارت یا جزای شرط است یا صفت برای «معروفا» می باشد، به این معنا که کار نیک خالصانه ای انجام داده باشد،؛ معنای اول واضح تر است و عبارت «فکافوه عنی» به این مطلب اشاره دارد.

1- . کافی 2: 263

18. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر شیعیان این چنین برای رزق بیشتر بردرگاه خداوند اصرار و پافشاری نمیکردند ،پرودگار رزقشان را از آنچه که هست سخت تر مینمود.(1)

شرح: «هذه الشیعه: یعنی امامیه، چرا که شیعه اعم از آن ها است و یا به یاران غیر مخلص اشاره دارد، چرا که یاران حقیقی اصرار نمی ورزند، گویا اشاره اول برای بیان اختصاص است و اشاره دوم برای تحقیر.

19. کافی: محمد بن حسین بن کثیر خزار به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید: حضرت به من فرمود: آیا وارد بازار شده ای و میوه ها را دیده ای که خرید و فروش می شوند وچیزهای دیگری که دوست داری آن ها را بخری اما نمی توانی؟ گفتم: آری. فرمود: برای هر چیزی که می بینی و قدرت خرید آن را نداری، حسنه ای برای تو نوشته می شود.

شرح: «الشیء مما تشتهه» شامل میوه ها و خوردنی ها و پوشیدنی ها و غیره می شود، و منظور از «حسنه» پاداش اخروی بوده ویا آن را به معنای عوض تفسیرکرده اند، و یابنا بر آن اصلی که پیش از این بیان شد، پاداش برای صبر و خشنودی به قضایی است که پرودگار آن راتقدیر فرموده است

20. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای جل ثنائه، برای اینکه از بنده مومن فقیر خود دلجویی نماید، همانطور که برادر از برادر خود عذرخواهی می کند، می فرماید: به عزت و جلالم سوگند، برای خوار و ذلیل کردنت، تو را در دنیا نیازمند نساختم، اکنون این پرده را بلا بزن و ببین در عوض آنچه در دنیا به تو ندادم، چه چیز نصیب تو شده است، پس بنده سر خود را بلند کرده و می گوید: ، آنچه را که در دنیا از من دریغ فرمودی، در عوض آنچه که من عطا فرموده ای، به من ضرر نرساند.(2)

1- . کافی 2: 236
2- . کافی 2: 264

شرح: «لیعتذر» همانطور که در بند نُه ذکر شد. مجاز بوده و به دلجو تعبیر شده است. المحوج، امکان دارد با کسره واو ویا فتحه خوانده شود. در مصباح أحوج بر وزن أکرم بوده و از حاجه گرفته شده و به صورت متعدی نیز به کار می رود: أحوجه الله إلی کذا: خداوند وی را به فلان چیز نیازمند ساخت. در فرهنگ لغت السجف با کسره آمده است مانند کتاب الستر. ماضرنی: ما نافیه است. ما منعتنی: ما مصدریه است. مع ما عوضتنی: ما موصوله و ممکن است مصدریه نیز باشد.

21. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت، برخی از مردم گردن برافراشته تا به در بهشت می رسند، در بهشت را می کوبند. می پرسند: شما که هستید؟ پاسخ می دهند: ما فقرا هستیم. به آن ها می گویند: آیا پیش از حساب وارد بهشت می شوید؟ می گویند: در دنیا چیزی به ما ندادند تا اکنون به خاطر آن محاسبه شویم. پس خدای عز و جل می فرماید: راست می گویند، وارد بهشت شان کنید.(1)

شرح: أ قبل الحساب: با حالت تعجب ویا انکار می پرسند: آیا پیش از اینکه محاسبه شوید وارد بهشت می شوید؟ ماأعطیتمونا: یعنی خداوند چیزی به ما عطا نفرمود و آن را به ملائکه اضافه کرده است زیرا فرشتگان مقربان درگاه الهی و وکلای خداوند هستند. تحاسبونا: می گویند: نون را می توان همانند سوره زمر «تأمرونّی»(2)

به صورت مشدد خواند و با دو نون و یا بدون تشدید. مخاطب در عبارت «صدقوا» ملائکه هستند، و در «أدخلوا» فقرا میباشد؛ اگر به صورت فعل مجرد خوانده شود که ظاهر کلام این طور نیز به نظر می رسد. «أمرهم بالدخول» مستلزم فرمان دادن به ملائکه است تا درهای بهشت را بگشایند. ممکن است بر وزن افعال باشد که در این صورت نیز مخاطب ملائکه هستند. گفته می شود این عبارت از مواردی است که لازم را ذکر کرده اما مراد از آن ملزوم است، یعنی درها را بگشایید، بنابراین مفعول حذف شده است، بر این اساس که گشودن در، سبب میشود همه کسانی که مستحق بهشت هستند وارد بهشت گردند. اگر چه فقرا موجب باز شدن درها شدند. گویا این امر که

1- . کافی 2: 264

2- . زمر / 64

همه وارد بهشت میگردند، بر این اساس است که خداوند مومنان را در مورد آنچه که خوردند و پوشیدند و ازدواج شان و امثال آن، اگر از راه حال باشد، بازخواست نمی کند.

22. کافی: أبا الحسن موسی علیه السلام فرمود: خدای عز و جل می فرماید: من فقرا را برای اینکه در نظر من ذلیل وخوار بودهاند، فقیر نساخته و اغنیا را برای اینکه نزد من عزت و کرامت داشتهاند ثروتمند نگردانیدم، بلکه برای آن بود تا ثروتمندان را به وسیله فقیران بیازمایم و اگر فقیران نبودند، ثروتمندان سزاوار بهشت نمی شدند.(1)

شرح: ضمیر هو در عبارت: «هو مما إبتلیت به الأغنیاء» ، به تفاوت مفهوم در جمله قبل باز می گردد. من معتقدم: اگر «مِن» برای تبعیض باشد، بر این امر دلالت دارد که آزمایش و ابتلای مردم به همدیگربه اشکال مختلف صورت میپذیرد که یکی از آنها، گرفتار کردن آنها به فقر وثروت میباشد، ممکن است «من» برای تعلیل باشد.

«و لو لا الفقرا» به این معناست که بیشترین عبادت ثروتمندان، یاری رساندن به فقراست، و یا به این مفهوم که برای ثروتمندان چیزهایی واجب است که جز با دستگیری از فقیران به آن دست نمی یابند، پس در این خصوص تفکر و تأمل کن.

23. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: شیعیان ثروتمند ما، کارگزاران ما در امر نیازمندان هستند، پس از جانب ما امور آنان را حفظ و رعایت کنید تا خداوند شما را حفظ کند.(2)

شرح: المیاسر و المحاویج جمع الموسر(ثروتمند) و المحوج (نیازمند) بوده اما این جمع خلاف قاعده است. چرا که جمع مفاعل بر وزن مفاعیل می باشد، همانطور که فیروزآبادی می گوید: أیسر إیسارا و یسرا، به معنای ثروتمند شد و جمع آن میاسر است.

1- . کافی 2: 265
2- . کافی 2: 265

صاحب مصباح اللغه می گوید: أحوج بر وزن أکرم و از الحاجه گرفته شده و جمع آن با «واو و نون» است، چرا که صفت عاقل بوده و می گویند «محاویج» مانند مفاطیر و مفالیس است و برخی دیگر آن را انکار کرده و معتقدند که چنین استعمالی شنیده نشده است

من معتقدم: استعمال آن در حدیث، حاکی از آن است که چنین جمعی کاربرد دارد، اما عده ای عقیده دارند دو جمع میسار و محواج، اسم آلت هستند که برای مبالغه در موسر و محوج به کار رفته است.

«امنا بودن اغنیای شیعه از جانب ائمّه علیهم السلام»، یا بر مبنای سخنی است که کلینی- رحمه اللّه- (1) در پایان «کتاب الحجّه» آورده و گفته است که همه اموال از آن امام بوده، و به شیعیان فقط اجازه تصرّف در آنها داده شده است، به شرط آنکه رعایت حال فقیران و ناتوانان شیعه را بکنند، یا بر این مبناست که ائمّه علیهم السلام خلفای خدایند، و بر ایشان لازم است که حقوق خدا را از ثروتمندان بگیرند و به مصارفی که باید برسانند.

اما هنگامی که در دوران تقیه و غیبت امکان چنین امری وجود نداشته باشد، ثروت را گرفته و در مصارفی که لازم است، می رسانند و ثروتمندان برای این کار مأمور شده اند. چرا که ایشان کارگزاران معصوم علیهم السلام هستند و یا به این دلیل که مواردی مانند خمس و فیء و انفال در اختیار شیعیان بوده ولی امکان رساندن اموال به دست امامان علیهمالسلام را ندارند بنابراین، ثروتمندان از جانب امام علیه السلام مأمور هستند تا آن ها را به دست شیعیان فقیر برسانند. و این امر دلالت دارد که برهمه شیعیان واجب است تا خمس و ارثیه بدون وارث و غیره از سهم امام، را در راه شیعیان فقیر هزینه نمایند. ولی احتیاط آن است که این اموال را در اختیار محدث

1- . ر. ک اصول کافی 1: 407، باب «همه زمین ها از آنِ إمام علیه السلام است ص 538» و باب «فیء و انفال و شرح خمس و حدود و امور واجب آن.»

فقیه و عادل است قرار داد تا به نیابت از امام علیه السلام در مصارفی که لازم است، استفاده نماید، خداوند به این امور آگاه تر است.

فاحفظونا فیهم: یعنی حقوق آن ها را رعایت کنید زیرا پیروان ما هستند و بمنزله خانواده ما قلمداد می شوند. یحفظکم الله: یعنی خداوند جان و مال شما را در دنیا حفظ و در آخرت از عذاب دور می سازد. ممکن است. جمله دعایی باشد، گفته شده: این کلام امام عیله السلام بر این امر دلالت دارد که اگر ثروتمندان حقوق فقیران را رعایت نکنند، نعمت از آن ها گرفته می شود، چرا که اگر خیانت امانت دار آشکار شود، امانت را از دست وی باز می ستانند، همانطور که امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: خداوند متعال بندگانی را به نعمت خود مخصوص می گرداند تا منافع بندگان را تأمین نمایند و مادام که آن نعمت را بذل و بخشش می کنند، نعمت را در اختیار آنان قرار می دهد و چون از این کار خودداری نمایند، نعمت را از ایشان گرفته و به دیگری می دهد.

.24

اصول کافی: امام صادق علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل فرمود: فقر بر چهره مومن، از دنباله لگام بر گونه اسب زیباتر است.(1)

شرح: در «أزین للمومنین»، لام برای تعدیه بوده و در نهایه آمده است: فقر برای مومن زینت بخش تر از لگام بر چهره اسب است. لگام های دو طرف صورت اسب، مانند رستنگاه مو در دو طرف صورت انسان بوده و سپس به تکه چرمی که گام بر آن قرار می گیرد و به اسم موضع و محل آن اطلاق می شود.

من معتقدم: ممکن است برای تکمیل تشبیه بگویند: فقر انسان را از طغیان باز می دارد همانطور که لگام مانع از چموش شدن اسب می شود.

برخی از مفسران عامه میگویند: زمانی که ثروتمندان بر داراییهای خود تکیه کردند با اطمینان بر آن خوشحال میشوند و به کارهای ناشایست گرایش پیدا میکنند و آن را دنیابیشتر بابدی میجویند نه با روشهای پسندیده وزیبا.

1- . اصول کافی 2: 265

25. اصول کافی: سعید بن مسیب می گوید: از علی بن حسین علیه السلام درباره این سخن خداوند پرسیدم که می فرماید: «وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً» {و اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امّتی واحد گردند}،(1) حضرت پاسخ داد: منظور از آن، امت محمد صلی الله علیه و آله است که همه بر یک عقیده گرد هم بیایند وبه خداوند کفر بورزند و ازپذیرفتن دین چشم پوشی ورزند «لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ» {قطعاً برای خانه های آنان که به [خدای] رحمان کفر می ورزیدند سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آنها بالا روند، قرار می دادیم }. اگر خداوند با امت محمد صلی الله علیه و آله چنین رفتار نماید، مومنان ناراحت شده و این امر آنان را اندوهگین می سازد، وسبب میشود که نه با آنان پیوند زناشویی بسته و نه از ایشان ارث برند. (2)

شرح:

تفسیر آیه پیش از این بیان شد، و اما تأویل آن ممکن است این باشد: منظور از مردمی که در این آیه بدان اشاره شده، امت محمد صلی الله علیه و آله پس از وفات آن حضرت است، قرینه آن «یکون و یکفر» بوده که به صورت مضارع بیان شده است. منظور از «من یکفر بالر حمن» مخالفان و منکران امامت و تصریحی است که پرودگار آن را از طریق پیامبرش به مردم ابلاغ نموده است و لذا با لفظ «الرحمن» بیان شده تا نشان دهد، رحمانیت خداوند اقتضا می کند که آنان در امور دین سهل انگاری نکنند و یا مراد این است که منکرامام، به رحمانیت خداوند کافر است.

و نتیجه اینکه: اگر این امر موجب کفر مومنان نشود، به خاطر غم و اندوه و دل شکستگی شان شیطان بر آن ها مسلط شد و ایشان را به کفار ملحق میکند و به مخالفان می پیوندند،

جز اندکی که تعدادشان برای یاری امام علیه السلام کافی نیست؛ و یا اینکه از شدت غم و غصه هلاک می شوند.

همچنین اگر همه مخالفان به همین اندازه ثروتمند بوده و همه مومنان در نهایت فقر و سختی و ذلت باشند، مخالفان با مومنان ازدواج نمی کنند، دختر به آن ها نداده و

-1 . زخرف / 33

-2 . اصول كافى 2: 265

دختران آن ها نیز نمی گیرند، در نتیجه نسبی که موجب وراثت آن ها شود، پدید نمیآید و بدین ترتیب نسل مومنان قطع و منقرض می گردد؛ ویا اینکه شدت غم و اندوه موجب ارتداد آن ها می شود. بنا به این دلائل، امت محمد صلی الله علیه و آله همه کافر و مخالف شمرده شدهاند و همه آن ها به طور مطلق امتی یک پارچه کافر خواهند بود، جز کسانی که ایمانشان خالص است. به دلیل اندک بودن مومنان، از اکثریت کافران به «همه مردم» تعبیر شده است، گویا مومنان در شمار آن ها نیستند.

مراد از امت در این آیه، امت محمد صلی الله علیه و آله است. امتی که آنان را به اسلام دعوت کرده و آنان دعوت حضرتش را اجابت کرده اند و یا اعم از مومنان و منافقان و مخالفان بوده، و به عبارتی به همه مردم اشاره دارد. منظور از عبارت «و لو فعل ذلک بأمه محمد صلی الله علیه و آله» منافقان و مخالفان و یا اعم از آن ها، دیگر کافران را نیز شامل می شود. مورد اول واضح تر است چرا که قرینه «و لم یناکحوهم» بر این امر دلالت دارد، زیرا دیگر کافران به طور کلی با آنان پیمان زناشویی نمی بندند. ضمیر مرفوع به مخالفان برمی گردد و ضمیر منصوب به مومنان. در «و لم یوارثوهم» نیز همین طور.

26-از امام صادق علیهالسلام فرمودند: نزدیک است که فقر انسان را به کفر بکشاند و نزدیک است که حسادت ورزیدن بر تقدیرات الهی غلبه کند.

در کتاب الخصال نیز امام صادق علیه السلام روایت مشابهی را به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده اند.(1)

در کتاب الامامه و التبصره، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان حدیث مشابهی را از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان فرموده اند.

توضیح این روایت بین خاص و عام مشهور است، که در آن فقر به شدت نکوهش شده است که با روایت های گذشته و با آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و

1- . خصال 1 : 9

آله درباره فقر بیان فرموده، مغایر است. از جمله: فقر تاج افتخار من است و به آن مفتخرم.

و یا حدیث: خداوندا بدرویشیم زنده دار، و بدرویشیم بمیران، و بزمره درویشان مرا برانگیزان.

آنچه که از به نقل از عامه از حضرت روایت شده است، بر این مطلب صحه می گذارد: فقر و بیچارگی، سروری دو جهان است. که برای جمع بین این دودسته از روایات وجوه گوناگونی بیان شده است.

راغب در مفردات خود نقل می کند: فقر چهار وجه دارد: اول، وجود نیازهای ضروری، این قسم، برای همه انسان ها، بلکه برای تمامی موجودات تا زمانی که در دنیا هستند وجود دارد، همانطور که خداوند می فرماید: «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِید»(1) {ای مردم، شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیازِ ستوده است} و خداوند در توصیف انسان به چنین فقری اشاره فرموده است: «ما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا یَأْکُلُونَ الطَّعامَ»(2) {و ایشان را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم و جاویدان [هم] نبودند.}

دومین فقر، نداشتن اندوخته است، آنجا که خدای متعالی می فرماید: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»(3) {این صدقات] برای آن [دسته از] نیازمندانی است که در راه خدا فرومانده اند} تا آنجا که می فرماید: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ.»(4) {از شدّت خویشتن داری، فرد بی اطلاع، آنان را توانگر می پندارد. صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان تعلق دارد}

سومین نوع، فقر در نفس است، که بد و پلید به شمار می رود، در این خصوص است که حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید: «نزدیک است که فقر به کفر

1- . فاطر / 15
2- . انبیاء / 8
3- . بقره / 273

4- . برائت / 60

بینجامد.»این حدیث در مقابل روایاتی مانند، «بهترین بی نیازی، غنای نفس است» قرار دارد، و منظور این است که اگر ثروتمند قناعت پیشه نکند، ثروتش به او سود نرساند.

چهارمین نوع: فقر و نیاز به خدا است، حضرت به این سخن: بارالها مرا پیوسته به خودت نیازمند گردان ومرا با دچار کردن من به احساس بی نیازی به تو، به فقر مبتلا مساز ، و نیز آیه «رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» {بارالها من به خیری که از سوی تو نازل شود، محتاجم }(1)

اشاره به همین موضوع دارد. شاعر نیز در این خصوص می گوید:

نیازمندیم به سوی تو مرا به شگفتی واداشت و اگر محبت و دوستی تو فقر و نیاز نبود، مرا اینچنین شگفت زده نمی کرد.

افتقر فهو مفتقر و فقیر (فقیر شد)، فعل «فقر» معمولا کاربرد ندارد گرچه قیاس آن اقتضا می کند، اصل کلمه فقیر، کمر شکن است.(2)

در این جایگاه این بهترین توصیف برای فقر است، مثلا «نشان چهره» مدح فقر بوده، به این معنا که خالی است بر چهره محبوب که زینت چهره اوست و نه باعث زشتی آن. گفته می شود منظور از صورت، ذات ممکن الوجود بوده و فقر، نیاز و احتیاج او در وجود و دیگر کمالات به دیگری است، و این نیاز نشان چهره او، همان نیاز به ذات است که این نیاز به غیر، از او جدایی ناپذیر است ، همانطور که خال سیاه از محل خود جدا نمی شود و این ویژگی نیاز در هر دو مثال همیشه آشکار است، همانطور که بیان شد تعبیر آن به سلامت ماندن او از فقر نکوهیده صحیح تر است.

غزالی در شرح این روایت می نویسد: هنگامی که فقر با اضطرار همراه باشد، دیری نمی پاید که به کفر منجر شود، زیرا در این حالت به ثروتمندان حسد ورزیده، و حسد نیکی ها را از بین می برد، ذلت و خواری حاصل از فقر، آبروی آن ها را می آلاید و دینشان را تباه می سازد، و ناخشنود از قضا و قدر و رزق و روزی را به دنبال دارد،

1- . قصص / 24

2- . مفردات غريب القرآن: 383

و این حتی اگر کفر نباشد، به کفر منتهی می شود، به همین دلیل، پیامبر صلی الله علیه وآله از فقر به خدا پناه می برد.

برخی گفتهاند: اگر در هنگام مرگ چهل هزار دینار داشته باشم، بهتر از این است که حتی یک روز نیازمند گردم و به خواری درخواست از مردم تن دهم. والله نمی دانم اگر روزی فقیر و یا بیمار شوم، چه بر سر من خواهد آمد، چه بسا بدون آنکه متوجه شوم به خدا کفر بورزم. به همین دلیل حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: نزدیک است که فقر به کفر منجر شود.

زیرا فقر انسان را به مشقت و سختی و ذلت می اندازد و چه بسا به اعتراض در برابر خدا و تصرف در ملک الهی منجر شود. فقر نعمتی از نعمت های الهی است که به روی آوردن به درگاه الهی و پناه بردن به خدا و درخواست کردن از پروردگار دعوت می کند. فقر زینت انبیاء و اولیا و صالحان است، و روایت شده است: هرگاه دیدی فقر به تو روی آورد بگو: خوش آمدی که این شعار صالحان است؛ پس آن نعمت گران بهایی است به ویژه اینکه دردناک بوده و صبر و تحمل زیادی می طلبد.

غزالی می گوید: این سخن در مدح و ستایش مال است، و جمع بین مدح و ذم فقر امکان پذیر نیست مگر اینکه حکمت مال و هدف و فایده و نیز مفاسد آن

بر شما آشکار شود و بدانید از یک بعد خیر و از بعد دیگر شر بوده، نه خیر محض است و نه شر محض. بلکه خیر و شر با هم است، یکبار ستایش می شود و بار دیگر نکوهش می گردد، و انسان عاقل درمی یابد ستایش شده غیر از نکوهش شده است.

یکی از اصحاب ما در دعای خویش میگفت: پرودگارا از فقر و کمی رزق به تو پناه می بریم. گفته می شود: فقری که از آن به خدا پناه می برند، تنها فقر نفس است که فقیر را به کفران نعمت های خدا سوق می دهد. آن ها به درگاه خدا دعا می کنند آنان را از صفت هایی که آبرو را لکه دار کرد و دینش را می آلاید حفظ کند. منظور از «القله» صبر اندک و یا تعداد اندک است.

در حدیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از فقر به خدا پناه می برد.

حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: فقر تاج افتخار من است و به آن بر دیگر پیامبران می بالم. این دو حدیث به این صورت با هم جمع می شود: فقری که حضرت از آن به خدا پناه برده است، فقر و نیاز به مردم و فقری است که نیازهای انسان را کفایت نمی کند. دوم: فقر و نیاز به خداست، و تنها این فقر است که با وجود سهیم بودن دیگر پیامبران علیهم السلام در آن مایه مباهات رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، چرا که توحید و پیوستگی ایشان با حضرت احدیت و پیوند ناگسستنی با پروردگار، در حدی است که هیچکس را یارای رسیدن به آن ندارد، این نوع فقر پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند کامل تر از فقر دیگر پیامبران علیهم السلام است.

کرمانی در شرح بخاری درباره حدیث «از فقر به تو پناه می برم»، می گوید: از این حدیث برای استدلال برتری فقر بر بینیازی استفاده می نماید و با توجه به آیه شریفه «إِنْ تَرَکَ خَیْراً» یعنی مالی را بر جای گذارد، رسول خدا صلی الله علیه و اله در بهترین حالت از دنیا رفت: بی نیاز بودن با آنچه خداوند به ایشان ارزانی داشته است، و بی نیازی صفت خداست. حدیث «بیشتر اهل بهشت فقرا هستند» یک واقعیت است چرا که گفته می شود بیشتر اهل دنیا را فقیران تشکیل می دهند، و اما ترک کردن لذت ها به این دلیل بوده است که حضرت صلی الله علیه و آله به تعجیل در لذت ها رضایت نمی داد.

دیگران در پاسخ به این مطلب گفته اند: این سخن اشاره به این دارد که انتخاب فقر و ترک لذت ها توسط پیامبر صلی الله علیه و آله، دلالت بر برتری فقر دارد؛ و استعاذه از فقر با استعاذه از ثروت مغایر است، در خیر بودن مال جای هیچ بحثی نیست، بلکه بحث درباره برتری فقر و ثروت است. در حالی که زره پیامبر صلیالله علیه به هنگام وفاتش در گرو شخص دیگری بود.و بی نیازی خداوند به معنای دیگری است.

بیشتر مفسران بر این عقیده اند که بهرهمند مندی انسان از مال دنیا به اندازه کفاف ورفع نیازهایش بهتر از فقر یا ثروت است، چرا که آفات

فقر و ثروت گریبان گیرش نمی شود، که درستی این سخن بعید نیست. برخی می گویند: همه آنچه

بیان شد، درست است اما سوال مطرح شده این است که کدامیک از فقر و ثروت برتر است؟ چرا که بحث درباره شخصیتی مطرح شده است که دارای یکی از این دو ویژگی است، کدامیک از این دو ویژگی در حق ایشان بهتر است.

می گویند: پرسش درباره برتری یکی از آن دو درست نیست، چرا که احتمال دارد یکی عمل صالح داشته و دیگری از آن بی بهره باشد، پس نمی توان برتری را تعیین نمود. این پرسش تنها زمانی می تواند مطرح شود که هر کدام به اندازه ای عمل نیک داشته باشند که با عمل دیگری در یک راستا باشد، تا از این رهگذر بتوان برتری آن ها را در پیشگاه خداوند دریافت.

بنابراین گفته می شود: وجه اختلاف در فقیری است که حریص نبوده و ثروتمندی است که بخل نمی ورزد. بر کسی پوشیده نیست که فقیر قانع از ثروتمند بخیل برتر بوده، و ثروتمند بخشنده نسبت به فقیر آزمند پسندیده تر است. آنچه برای دیگران می خواهد و برای خود نمی خواهد، بهتر است به هدفش اضافه شود تا برتری اش مشخص گردد، کسی از کسب مال منع نشده بلکه به این دلیل که ممکن است شخص را از یاد خدا باز دارد ناپسند می دانند، لذا عکس آن نیز درست است: چه بسا ثروتمندی که ثروتش او را از یاد خدا غافل نمی سازد و چه بسا فقیری که فقر و احتیاجش وی را از یاد خدا باز می دارد.

تا آنجا که می فرماید: اگر مال و دارایی بیشتری گرد آورید، فقیر از خطر دورتر است، چرا که فتنه ثروت بیشتر از فتنه فقر است. برخی می گویند: نظر مردم درباره اصل مسأله با یکدیگر متفاوت است. بعضی فقر را برتر می دانند، عده ای ثروت و برخی کفاف. هیچیک از این موارد قابل مقایسه با یکدیگر نیستند، به این معنی که کدامیک از این حالت ها برای بنده نزد خدا برتر است تا آن را به دست آورد و به آن آراسته گردد؟ آیا اندکی مال سودمند تر است تا بدین وسیله قلبش را از مشغله ها خالی نماید و لذت مناجات را دریابد و در جمع آوری دارایی اسیر نگردد و از محاسبه طولانی در قیامت نجات یابد؟ و یا به کسب مال و دارایی بپردازد تا با نیکی و بخشش آن به درگاهی الهی نزدیک شود، و سود بیشتری به دست آورد.

ص: 51

اگر به این صورت باشد، پس بهترین مورد آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و بیشتر یارانش انتخاب کردند که همان دارایی اندک در دنیا و دوری از شکوه زندگی مادی است. پس، بحث درباره کسانی است که از مال دنیا برخوردار شدندو این برخورداری و ثروت، بدون تلاش برای کسب روزی و از طریق ارثیه و یا غنیمت بوده است. آیا بهتر است تمامی آن را در مصارف خیر به کار ببرند و چیزی برای خود باقی نگذارند؟ و یا آن را به جریان انداخته و با کارکردن وفعالیت اقتصادی، دیگران نیز از سود حاصل از آن بهرمند شوند؟

بر اساس دو تقسیم بندی اولیه، ابن حجر معتقد است: بر اساس مقتضای آن، این است که مالش را به اندازه ای ببخشد وبرای خودش به کفاف رزق بسنده کند. چنانچه این راه را در پیش بگیرد، تغییرات جدید به وی آسیب نمی رساند.

اینکه بیشتر صحابه زهد پیشه کرده و به روزی اندک اکتفا نموده اند، صحیح نیست. آنچه از وضعیت و احوال آن ها مشهور است، این است که پس از فتوحات، به دو گروه تقسیم شدند: عده ای ضمن خودکفایی، آنچه را که به دست آورده بودند با نیکی و بخشندگی به درگاه الهی تقرب می جستند؛ برخی نیز بر حال خود باقی مانده و تمام ثروت خود را در راه خدا بخشیدند، البته تعدادشان اندک بود.

روایت هایی که در این خصوص بیان شده با یکدیگر متفاوت است، از جمله مواردی که در مورد آن تردید وجود دارد، این است: شخصی که مال و ثروتی ندارد، بهتر است مال و دارایی به دست آورد تا از ذلت و خواری درخواست از مردم برحذر باشد و یا بدون آنکه دست نیاز به سوی مردم دراز کند، صبر پیشه سازد تا گشایشی در کار وی حاصل شود.

من معتقدم: همه این روایت ها به این صورت با یکدیگر جمع می شود که فقر و ثروت، هر کدام نعمتی از نعمت های الهی به شمار می رود که خداوند با توجه به مصلحت بنده، یکی از این دو را به وی عطا می کند، و بنده می بایست نه تنها بر فقر خود صبر پیشه کند بلکه شکر آن را نیز به جای آورد؛ و ثروتمند نیز به خاطر نعمتی که به وی عطا شده است شکرگزار باشد و با توجه به شرایط خود عمل کند.

پس عمل هر کس به مقتضای وضعیتش باشد، معمولا فقیر صبور بیش از ثروتمند شاکر پاداش می برد، اما وضعیت آن ها کاملا با یکدیگر اختلاف دارد و نمی توان حکم کلی برای دو طرف صادر کرد. به نظر می رسد کفاف در مقایسه با فقر و ثروت بهتر بوده و خطر کمتری دارد، لذا در بیشتر دعاها و نیز در دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود و خاندان مطهرش، کفاف رزق درخواست شده است. ان شاء الله در کتاب «مکاسب» به طور کامل به این بحث می پردازیم.

حضرت صلی الله علیه و آله می فرماید: نزدیک است که حسد بر قدر غلبه کند، این حدیث را در کتاب «السماء و العالم» بیان شده و بیشتر محققان تاثیر چشم زخم را، که غالبا از حسد چشم زخم زننده ناشی می شود، شرح داده اند. این ظاهر موضوع است که در مبالغه تاثیر چشم زخم گفته اند نزدیک است که بر قضاء و قدر الهی غلبه کند.

این حدیث در شهاب الأخبار از انس بن مالک، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است، راوندی در «االضوء المعنی» می گوید: حسد چنان تاثیر قدرتمندی دارد که باعث از دست دادن نعمت شخص می شود و یا آرزوی از دست دادن نعمت وی را می کند. بنابراین چه بسا حسد او منجر به قتل شخص و یا از دست دادن مال و دارایی و یا قطع شدن روزی وی شود. گویا برای غلبه بر قضا و قدر الهی تلاش می کند، چرا که خداوند خیر و نعمت برای حسود می خواهد و او برای از بین بردنش تلاش می کند و گفته می شود حسد، جسم را می خورد.

برخی از مخالفان درباره این حدیث عقیده دارند: نزدیک است حسد در قلب شخص حسود، بر علم به قدر غلبه کند و درک نمی کند نعمتی که به آن حسادت می ورزد، به خواست الهی به شخص عطا شده است و جز به قضا و قدر الهی از بین نمی رود، در حالی که حسود می خواهد این نعمت از بین برود و اگر قدر الهی محقق شود، به وی حسادت نکرده و تسلیم می شود و می داند همه چیز مقدر شده است.

27. از ابالحسن اول از پدرانشان علیهم السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: شیعیان وپیروان فقیر علی علیه السلام و خاندانش را خوار

نشمارید، زیرا هر یک از آن ها می تواند معادل قبیله ربیعه و مضر از دیگران شفاعت نماید. (1)

شرح: ربیعه و مضر، (2)دو قبیله هستند که در کثرت و زیادی به آن ها مثل می زنند.

28. امام صادق علیه السلام فرمود: «روز قیامت دو بنده را که هر دو بهشتی اند برای حسابرسی می آورند که یکی در دنیا فقیر بوده و دیگری غنی. فقیر می گوید: پروردگارا! من چرا توقف کنم؟ به عزّتت سوگند! تو خود می دانی که به من حکومت ندادی تا در آن به عدالت رفتار کرده باشم یا به جور، مال ندادی تا حقوق آن را ادا کرده باشم یا نه. روزی من بر اساس علم و تقدیر تو به قدر کفافم بود و بس. خداوند متعال می فرماید: بنده ام راست می گوید، راهش را باز کنید تا وارد بهشت گردد. اما آن دیگری را آنقدر نگه می دارند تا جایی که عرقهای ریخته شده از او چهل شتر را می تواند سیراب کند، پس از آن وارد بهشت می گردد. در آنجا فقیر به او می گوید: چه چیزی باعث شد که تو را نگه دارند؟ می گوید: حسابرسی به طول انجامید، دائما مسأله ای مطرح می شد و خداوند آن را می بخشید، بعد، از چیز دیگر سؤال می شد و خداوند رحمتش را بر من گسترانیده و مرا به توبه کنندگان ملحق می ساخت و ... (اما بگو ببینم) تو که هستی؟ می گوید: من آن فقیری هستم که قبلا با تو بودم، آنگاه غنی می گوید: نعمتهای بهشت، تو را تغییر داده است». (3)

شرح: «وقف» بنا بر معلوم و یا مجهول بودن، لازم و متعدی آمده است، مورد دوم (متعدی) برای آنچه که به دنبال خواهد آمد، واضح تر است. چه بسا خداوند از

1- . امالی صدوق: 185

2- . ربیعه و مضر، فرزندان نزار دو قبیله بزرگ هستند. نزار، نزار بن عدنان است. ابن عبدالبر در الأنباء صفحه 69 نقل می کند: عرب و همه نسب شناسان معتقدند لباب و صریح فرزندان اسماعیل بن ابراهیم علیهم السلام، ربیعه و مضر فرزندان نزار بن معد بن عدنان هستند، جای هیچ شکی در این موضوع نیست.

3- . امالی صدوق: 216

لطف و کرم خاص خود، بنده اش را تایید می کند و الا نعمت های خداوند نسبت به بنده اش در شمار نمی آید، البته نعمت فقر از بزرگترین نعمت های الهی است. ممکن است تصدیق الهی تاییدی بر این فرموده خداوند باشد: «من از روی رحمتم قطعا بنده ام را به خاطر آن نعمت ها محاسبه نمی کنم». در فرهنگ لغت «آنفا» به معنای دوست است. کتف و قرئ بهما یعنی از ساعتی، یعنی در اولین فرصتی که به ما می پیوندد.(1) ممکن است به روزها و ساعت های قیامت اشاره داشته باشد.

29. ابو هریره به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند:(2)چه بسا ژولیده موی غبار آلوده ای که لباسی کهنه دارد و به در خانه ها برای طلب حاجت می رود، اگر خداوند را قسم دهد حاجتش را روا کند.

توضیح: در نهایه شعث با حرکت به معنای گسترش کار است، از جمله سخن آن ه«لمّ الله شعثه»، خداوند پریشانیش را سامان بخشید. و از رسول خدا نقل شده است که در دعا فرمود: پروردگارا، از تو رحمتی را می طلبم که پریشانیم را سامان بخشد. یعنی امور نابسامان مرا اصلاح کند. از حضرت چه بسا ژولیده موی غبار آلوده ای که لباسی کهنه دارد و به در خانه ها برای طلب حاجت می رود، اگر خداوند را قسم دهد حاجتش را روا کند. الطمر (با کسره) لباس کهنه و ژنده را گویند. نقل می کنند به زنان گفته می شود: شما هنگامی که گرسنه می شوید، با تهیدستی زندگی می کنید. الدقع: خواری و فروتنی در درخواست حاجت، از دقعاء که همان خاک است، گرفته شده، یعنی چسبیدن و پیوستن به آن.

و نیز از حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: گشایش در کار صورت نمیپذیرد مگر برای نیازمندی که باشدت درخواست خود بخواهد واصرار زیاد ورزد.

1- . قاموس 3: 119 و آیه «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْکَ حَتَّى إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِکَ قالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ما ذا قالَ آنِفاً». القتال: 16. در مجمع9: 101 آمده: در برخی از روایت ها به نقل از ابن کثیر، «أنفا» با همزه ذکر شده اما قرائت مشهور «آنفا» با مد است.
2- . امالی صدوق: 232

مدقع یعنی شدید، که صاحبش را به خاک ذلت می اندازد. می گویند فقر سخت است و در قاموس ابر الیمین به صدق خاتمه دادن است.

من معتقدم در اوج سختی و نیاز، درخواست کردن از دیگران را جایز می سازد. منظور از «شعث»، پریشانی مو و ژولیدگی آن و نامرتب بودن آن است. و «الغبره»، بر آلودگی جسم و ظهور نشانه های فقر دلالت دارد، این امر ممکن است به دلیل شدت فقر و یا اشتغال زیاد به عبادت حاصل شود. پیش از این توضیح آن بیان شد.

من معتقدم: در کتاب مشکات(1) ابوهریره به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: چه بسا ژولیده طرد شده از مقابل خانه ها که اگر سوگند بخورد، آن کار انجام شود.

طیبی در شرح این حدیث به نقل از بیضاوی می گوید: «اشعث» ژولیده و پریشان مو را گویند، کلمه صحیح «مدفوع» با دال است، یعنی کسی که از ورودش به خانه اشراف و حضور در محافل آنان جلوگیری شده و حتی به او اجازه کوبیدن در را نمی دهند چه رسد به اینکه وارد شده و با آنان هم نشین شود، اما همین شخص اگر به درگاه الهی عرض حاجت کند، اجابت شود.«لو أقسم علی الله لابرّه»، یعنی اگردرخواستی داشته باشد و خداوند را قسم دهد، که آن نیاز را برایش برآورد، پرودگار درخواستش را اجابت میکند ، واین اجابت کردن نیازمندی که برای برآورده شدن خواستهاش را با قسم از خدا میخواهد به کسی تشبیه کردهاند که دیگری قسم میدهدتا کاری را برایش انجام دهد.و نیز گفته شده است معنایش این است، اگر خدارا قسم دهد، پرودگار خواستهاش را اجابت میکند، یا اینکه خواستهاش را برآورده نمیکند ولی او را در قسمش تصدیق میکند ولی نعمتی به او عنایت میفرماید که خواسته ونیازش را تامین میکند .

طیبی می گوید: آنچه که مورد اول را تایید می کند، عبارت «علی الله» است، چرا که مسمی مورد نظر بوده و اگر لفظ مورد نظر ما باشد، می بایست بگوید: «بالله».

1- . مشکاه المصابیح: 446

و اما معنای «ابرار»، قاضی معتقد است: استعاره بوده و ممکن است از باب تشابه معنوی باشد.

30. در امالی شیخ صدوق درباره آنچه که نهی شده است، به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: هر کس مسلمان فقیری را خوار بشمارد، حق خداوند را خوار شکرده است و خداوند روز قیامت او را خوار و خفیف می گرداند، مگر اینکه توبه کند.

و نیز فرمود: هر کس مسلمان فقیری را اکرام نماید، روز قیامت خداوند را درحالی ملاقات می کند که از او راضی و خشنود است. (1)

31. امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس آنطور که به ثروتمند سلام می کند، به فقیر سلام نکند، روز قیامت خدای عز و جل را خشمگین ملاقات خواهد کرد. (2)

32. تفسیر قمی: «وَ لا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَیْکَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِکَ عَلَیْهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظّالِمِینَ» (3) {و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند- در حالی که خشنودی او را می خواهند- مران. از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست، و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست، تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی. } سبب نزول این آیه شریفه آن است که گروهی از فقراء مؤمنان در مدینه زندگی می کردند و آنها را اصحاب صفه می گفتند، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به آنها دستور داده بودند در صفه ای گرد هم آیند.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله خودش از آنها سرپرستی می کرد و گاهی برای آنها غذا می آورد و آنها به محضر آن جناب رفت و آمد می کردند، رسول اکرم با آنها می نشست و به سخن گفتن مشغول می شد و با آنها انس می گرفت.

1- . امالی صدوق: 257
2- . امالی صدوق: 265
3- . انعام / 3

گاهی بعضی از اصحاب که از توانگران و افراد مرفه بودند نزد حضرت رسول می آمدند و هنگامی که می دیدند پیامبر خدا با آنها سخن می گوید ناراحت می شدند و زبان به اعتراض می گشودند که چرا رسول خدا آنها را از خود دور نمی کند.

یکی از روزها مردی از انصار نزد رسول آمد و مشاهده کرد مردی از اصحاب صفه در خدمت آن حضرت نشسته است، آن مرد فقیر خود را به پیامبر چسبانیده و رسول خدا نیز با او مشغول صحبت می باشد.

مرد انصاری از آنها فاصله گرفت و در کناری نشست، رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله به آن مرد فرمودند نزدیک بیا، ولی او در جای خودنشست و نزدیک نشد، در این هنگام پیامبر خدا به آن مرد انصاری فرمود: میترسی از فقر او چیزی به تو برسد؟

آن مرد گفت: اینها را از خود دور گردان، در این هنگام این آیه نازل شد «وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» تا آخر و بعد فرمود: وَ كَذلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ، یعنی ما توانگران را به وسیله مال آزمایش کردیم تا بنگریم با فقراءً چه خواهند کرد.

اغنیاء چگونه واجبات خداوند را از اموال خود بیرون می کنند و به فقراء می دهند و ما فقرا را نیز آزمایش کردیم که آنها چگونه صبر می کنند و چشم خود را به اموال اغنیاء نمی دوزند و آنها می گویند: «أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ».

و سپس این آیه نازل شد «وَ كَذلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ»، یعنی ما ثروتمندان را به وسیله ثروتشان می آزماییم تا ببینیم چگونه با فقرا رفتار می کنند، و چگونه از مال خود حق و حقوقی را که خداوند بر آن ها واجب کرده است، می پردازند. و فقیران را امتحان می کنیم تا صبر آن ها را بر فقر خود و بر آنچه در اختیار ثروتمندان است، بیازماییم. «لیقولوا» منظور فقیران، و «أهولاء» منظور ثروتمندان هستند که «مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (1)

1- . تفسیر قمی: 189

33. خصال :رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنی آدم دو چیز را ناپسند می دارد: مرگ را، حال آنکه مرگ رهایی مومن از فتنه هاست؛ و اندکی مال را، حال آنکه مال اندک راحتی حساب را در پی دارد.(1)

34. خصال: موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارشان از حسین بن علی علیه السلام و ایشان از امیر المومنین علیه السلام نقل فرمود: دو چیز مردم را به هلاکت می رساند: ترس از فقر و درخواست فخر و جاه طلبی. (2)

35. خصال: از سفارش های رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المومنین علیه السلام فرمودند: یا علی چهار چیز کمر را می شکنند، امامی که خدا را معصیت می کند، ولی مردم از او اطاعت می کنند، زنی که شوهرش او را حفظ می نماید ولی او به شوهر خیانت می کند، فقر ونیازی که صاحبش راهی برای رهایی از آن نمییابد، و همسایه بد.(3)

36. مع، معانی الأخبار: عقرقوفی نقل می کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شنیده ام که ابوذر رحمه الله علیه، گفته است: سه چیز را مردم ناپسند داشته و من آن ها را دوست می دارم: مرگ، فقر و بلا را دوست دارم. حضرت فرمود: چنین نیست، بلکه گفته است: مرگ در راه اطاعت خدا از زندگی در معصیت خدا برای من محبوب تر است، و فقر در طاعت پروردگار، دوست داشتنی تر از ثروت در معصیت خداست، و بلا در فرمانبرداری از خداوند از سلامتی که در نافرمانی او باشد، نزد من پسندیده تر است. (4)

جا، مجالس شیخ مفید نیز چنین روایتی نقل شده است. (5)

1- . خصال 1: 37
2- . خصال 1: 36
3- . خصال 1: 96
4- . معانی الأخبار: 165
5- . مجالس شیخ مفید: 120

37. معانی الأخبار: مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در حدیثی روایت شده است که مردی خدمت امیرالمومنین علیه السلام امد و عرض کرد: حقیقتا من شما را دوست دارم، حضرت به وی فرمود: جامه ای از فقر برای خودت آماده کرده ای. امام صادق عله السلام پاسخ داد: چنین نیست، بلکه حضرت فرمود: برای روز فقر و نداری ات جامه ای اماده کرده ای. منظور روز قیامت است. (1)

38. معانی الاخبار: امام باقر علیه السلام فرمود: هیچیک از شما حقیقت ایمان را در نمی یابد مگر اینکه سه ویژگی داشته باشد: مرگ را بیش تر از زندگی، فقر را بیش از ثروت، و بیماری را بیشتر از سلامتی دوست داشته باشد. عرض کردیم: چه کسی این گونه است؟ فرمود: همه شما. آنگاه افزود: هریک از شما کدام را ترجیح می دهد: اینکه در راه دوستی ما جان دهد و یا بر بغض و دشمنی ما زندگی کند؟ پاسخ دادم: جان می دهیم، به خدا سوگند مرگ در راه دوستی شما برایمان دوست داشتنی تر است. فرمود: فقر و ثروت، و بیماری و سلامتی نیز همین گونه است. گفتم: آری، به خدا سوگند چنین است. (2)

39. معانی الخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: فقر مرگ سرخ و سختی است. پرسیدند: فقر و نداشتن دینار و درهم را می گویید؟ فرمود: خیر، فقر دین. (3)

40. معانی الخبار: محمد بن عبد الحمید گوید: یکی از اولاد آل ابو طالب درگذشت. ابو الحسن علیه السّلام در آنجا حضور نداشتند، بعد از اینکه آمدند و در جای خود مستقر شدند مردم از سخن گفتن باز ماندند، آنها قبل از آمدن امام علیه السّلام در مسائل فقر و مرگ گفتگو می کردند.

هنگامی که ابو الحسن علیه السّلام در جای خود قرار گرفتند، فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: بین شصت و هفتاد مرگ و میر زیاد است، و بیشترین

1- . معانی الخبار: 182 و ر. ک به شرح کامل آن در ج67: 247
2- . معانی الخبار: 189
3- . معانی الخبار: 259

مرگ ها در این سالها واقع می شود، و بعد فرمودند: فقراء تسلیم وفرمانبرداریشان زیباتر وبهتر است. (1)((فقیران نیکوکارن اسلام هستند))

41. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السلام فرمود: ای فضیل، از شیعیان فقیر ما روی گردان مباشید که روز قیامت به اندازه قبیله ربیعه و مضر شفاعت می کند. (2)

در سفارش های رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر بیان خواهد شد که ابوذر نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش فرمود که به افراد پایین تر از خودم نگاه کنم و نه کسانی که برتر از من هستند و مرا به دوستی درویشان و همنشینی با آن ها سفارش فرمود. (3)

در حدیث دیگری از ابوذر آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: درویشان و هم نشینی با آنان را دوست بدار. (4)

و نیز ابوذر در حدیث دیگری نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: بر تو باد به دوستی با درویشان و هم نشینی با ایشان.

42. تفسیر قمی: «وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلی ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقی»ترجمه آیه نیامده است (5)

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای خود مستقر شد، سپس فرمود: هر که با تسلی خدا آرامش نیابد، جانش از حسرت دنیا برآید؛ و هر کس به مال دنیا که در دست مردم است چشم دوزد، اندوهش بسیار

1- . معانی الخبار: 402، در آن آمده: فقر (اء) بوته آزمایش اسلام است.
2- . امالی طوسی 1: 46
3- . ر. ک ج 77: 73، به نقل از خصال 2: 3
4- . این حدیث در روضه 77: 73 نقل شده است، در همین کتاب به نقل از معانی الخبار: 332؛ خصال 2: 103؛ امالی طوسی 2: 138

5- . 5. طه / 131

شود و خشمش فرو ننشیند؛ و کسی که نعمت خدا را بر خویشتن جز در خوردن و نوشیدن در نیابد، عمرش کوتاه گشته و به عذاب نزدیک گردد.(1)

43. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفات به امیر المومنین علیه السلام فرمود: تو را به دوستی با درویشان و هم نشینی با آنان سفارش می کنم. (2)

44. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام به حمران فرمود: ای حمران همواره به آنهائی که از خودت پایین هستند توجه داشته باش، و هرگز به کسانی که بالاتر از خودت می باشند نگاه نکن، اگر چنین کنی به آنچه در دست داری راضی خواهی شد و شایستگی پیدا می کنی که خداوند زیادتر به شما عطا می کند. (3)

45. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: فقر، مرگ بزرگ تر است. حضرت علیه السلام فرمود: برادران ضعیف خود را خوار نشمارید، زیرا هر کس مومنی را خوار و حقیر بشمارد، خداوند آن ها را در بهشت با هم گرد نمی ورد مگر اینکه توبه کند. (4)

46. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: آیا وارد بازار شده ای و میوه ها و دیگر چیزهایی را که دوست داری، دیده ای؟ گفتم: والله آری. فرمود: در عوض هرآنچه که می بینی اما قدرت خرید آن را نداری و بر آن صبر پیشه می کنی، خداوند به تو پاداش می دهد. (5)

47. ثواب الأعمال: امام صادق علیه السلام خود فرمود: چون قیامت شود، خدای عز و جل منادی را ندا می دهد: فقرا کجا هستند؟ پس گروهی از مردم بر می خیزند، پس به آنان فرمان می دهد وارد بهشت شوند. ان ها به در بهشت می رسند.

1- . تفسیر قمی 1: 424
2- . امالی طوسی 1: 6
3- . علل الشرائع 2: 246
4- . خصال 2: 157

5- . ثواب الاعمال: 164

دربان بهشت می گوید: پیش از حساب وارد بهشت می شوید؟ پاسخ می دهند: مگر چیزی به ما داده اید (1) که اکنون حساب آن را پس دهیم؟ خدای عز و جل می فرماید: بندگان من درست می گویند. من شما را به خاطر ذلیل و کوچک بودن نزد خود، فقیر نساختم، اما آن فقر را ذخیره امروزتان قرار دادم. سپس خداوند می فرماید: نگاه کنید و چهره های مردم را ببینید، و هر کس به شما نیکی کرده است، دستش را گرفته و با خود وارد بهشت نمایید. (2)

جامع الاخبار: حدیث مشابهی نقل شده است.(3)

48. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: ای گروه درویشان، نفس خود را پاکیزه دارید و قلبا به آنچه دارید راضی باشید تا خداوند به خاطر فقرتان به شما پاداش دهد، و اگر چنین نکنید، پاداشی به شما نمی رسد. (4)

نویسنده (علامه مجلسی ره): برخی از روایت ها را در کتاب «عشره» و در باب «کسی که مومنی را خوار کند» آورده ایم.(5)

49. قصص الانبیاء: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خدای متعال به موسی علیه السلام فرمود: ای موسی، فقیر را خوار نساز و به مال اندک توانگران هم رشک نبر.

50. بصائر الدرجات: ابن نباته نقل می کند: مردی خدمت امیرالمومنین علیه السلام رسید و عرض کرد: من به ولایت شما نزد خداوند اعتقاد دارم، و شما را در نهان دوست می دارم همان گونه که در آشکارا به شما علاقمند می باشم. علی علیه السّلام فرمودند: شما راست می گویید زیرا سرشت شما از همان سرشت ما برداشته

1- . ما أعطونا خ ل.
2- . ثواب الاعمال: 166
3- . جامع الاخبار: 131
4- . ثواب الاعمال: 167

5- . ر. ک ج75: 142 – 147

شده و به ولایت ما از شما پیمان گرفته اند، و روح شما از ارواح مؤمنان می باشد، اکنون برای فقر لباسی تهیه کنید،به پرودگاری که جانم در دستان اوست، از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم فرمود: فقر به دوستان ما از جریان سیل به طرف پایین شتابان می آید.(1)

بصائر الدرجات: از ابن نباته نقل شده است: با امیرالمومنین علیه السلام همراه بودم، حدیث مشابهی را نقل کرده است.(2)

51. بصائر الدرجات: امام باقر علیه السلام فرمود: روزی امیر المومنین علیه السلام به همراه یاران خویش در مسجد نشسته بودند که مردی از پیروان ایشان نزد حضرت رفت وگفت: ای امیرالمومنین خداوند آگاه است، من ، شما را در نهان دوست می دارم همان گونه که در آشکارا به شما علاقمند می باشم و در نهان خود از شما پیروی واطاعت میکنم همانطور که آشکارا از شما تبعیت میکنم. علی علیه السّلام فرمودند: شما راست می گویید ،اکنون برای فقر خود آماده، لباسی (از صبر)تهیه کنید، از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله شنیدم فرمود: فقر به دوستان ما از جریان سیل به طرف پایین شتابان می آید.(3)

52. صحیفه الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: هر کس زن یا مرد مومنی را خوار بشمارد و یا به خاطر فقرش و تهیدستی اش تحقیر کند، خدای متعال روز قیامت او را بدنام کرده و رسوا می گرداند. (4)

1- . بصائر الدرجات: 390
2- . بصائر الدرجات: 391
3- . بصائر الدرجات: 391
4- . صحیفه الرضا: 32، و نیز در عیون أخبار الرضا 2: 33؛ و در ط حجری: 201 که در ادامه خواهد آمد.

در حدیث دیگری در همین کتاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: از روز ازل تا به ابد، هیچ مومنی نیست مگر اینکه همسایه ای وی را آزار می رساند.(1)

53. الخرائج و الجرائح: محمد بن حسن بن شمعول نقل می کند: به امام رضا علیه السلام نامه نوشته و از فقر خود شکایت کردم.(2) با خود گفتم: مگر نه ینکه امام صادق علیه السلام فرموده است: فقر همراه با دوستی ما بهتر از ثروت با غیر ماست، و کشته شدن با ما بهتر از زندگی با غیر ماست. حضرت علیه السلام پاسخ داد: هنگامی که گناه اولیای خداوند زیاد شود، آنان را با فقر اصلاح می کند، حال آنکه از بسیاری از گناهان در می گذرد، و همانطور که با خود اندیشیدی: فقر همراه با دوستی ما بهتر از ثروت با غیر ماست، و کشته شدن با ما بهتر از زندگی با غیر ماست. ما پناهگاه هستیم برای کسی که به ما پناه آورد، و نور هستیم برای کسی که بخواهد از ما نور بگیرد، و حفاظی هستیم برای کسی که به ما متوسل شود، هر کس ما را دوست بدارد، همراه با ما در بلندای قله خواهد بود و هر کس از ما منحرف شود، به سوی آتش خواهد رفت؛ امام صادق علیه السلام فرمود: بر دوزخی بودن دشمنانتان شهادت می دهید اما بر بر بهشتی بودن ولی و سرور خود گواهی نمی دهید، تنها به خاطر ضعف چنین می کنید. (3)

در کشف الغمه نیز حدیث مشابهی نقل شده است.(4)

در رجال کشی نیز حدیث مشابهی نقل شده است. (5)

ص: 65

1- . صحیفه الرضا علیه السلام: 32؛ در بعضی از نسخه های صحیفه نقل نشده است؛ عیون الاخبار 2: 33؛ حدیث مناسب این باب نیست، تنها به این دلیل در اینجا ذکر شده است تا حدیث قبل را تکمبل نماید. اصل حدیث، همانطور که در نسخه کمبانی نیز آمده است، به این صورت است: «خداوند روز قیامت وی را رسوا می کند، سپس حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وی را رسوا می گرداند، از روز ازل تا الخ.
2- . منظور امام حسن عسکری علیه السلام است.
3- . در «مختار الخرائج» چاپی وجود ندارد.

4- . کشف الغمه 3: 300
5- . رجال کشّیّ: 448

54. تفسیر عیاشی: امیر المومنین علیه السلام فرمود: فقر مرگ بزرگتر است. (1)

55. مجالس: امام باقر علیه السلام فرمود: مومنان فقیر چهل پاییز زودتر از ثروتمندان مومن وارد بهشت می شوند. سپس فرمود: مثال آن را برای تو می زنم: مثل آن به دو کشتی می ماند که به بندرگاه رسند و مأمور مالیات به یکی نگاه کند و چیزی در آن نبیند، پس گوید: روانه اش کنید. و به کشتی دیگر نگاه کرده و آن را پر ببیند، پس بگوید: آن را نگه دارید. (2)

56. رجال: احمد بن عمر حلبی نقل می کند: در منا بر امام رضا علیه السلام وارد شده و عرض کردم: فدایتان شوم، ما خاندان بخشش و نعمت بودیم، خداوند همه آن ها را گرفت، تا جایی که به یکی از کسانی که به ما نیازمند بود، عرض حاجت کردم. حضرت به من فرمود: ای احمد، چقدر حال تو نیکوست.

ای احمد بن عمر. گفتم: فدایتان شوم، وضعیتم را برای شما شرح ندادم. به من فرمود: آیا دوست داری مانند این ستمگران از مال و دارایی برخوردار باشی و دنیایی سرتاسر طلا در اختیارت باشد؟ پاسخ دادم: به خدا سوگند خیر یابن رسول الله. حضرت خندید سپس فرمود: از همین جا برگرد، چه کسی موقعیتی بهتر از تو دارد، پیشه ای در اختیار داری که اگر بابت آن معادل زمین طلا بپردازند، آن را نمی فروشی.

آیا بشارتی به تو بدهم؟ گفتم آری، خداوند مرا به شما و پدرانتان شاد نموده است.

پس فرمود: امام باقر علیه السلام فرمود: آنجا که خداوند می فرماید «وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما» (آن گنج) بر لوحی طلایی نوشته بود: «به نام خدای بخشنده مهربان، خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد، پس چگونه به خوشی گذرای آن شاد است؟ و از کسی که دنیا و تغییرات آن را می بیند، چگونه بر آن تکیه می کند؟ شایسته است انسان

1- . تفسیر عیاشی 1: 120

2- . مجالس: 91

عاقل در رزق خود خداوند را رازق ببیند و او را در قضا و قدر متهم نگرداند. سپس فرمود: ای احمد،آیا راضی شدی؟ پاسخ دادم: از خدا و از شما اهل بیت علیهم السلام. (1)

57. روض الواعظین: ابوالحسن موسی علیه السلام فرمود: پیامبران و فرزندان پیامبران و پیروان پیامبران به سه ویژگی ممتاز شده اند: بیماری، ترس از حاکم و فقر.(2)

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: فقر برهان های خرد را از بین می برد و فرد فقیرو نیازمند در شهر خود غریب است ، خوشا به حال کسی که قیامت را یاد آورد و برای حساب کار کرد و به رزقش به اندازه کفاف قانع باشد؛

شهر غریب برای فرد ثروتمند مانند وطنش میماند و فقیر در شهر خودش هم غریبه به شمار میآید. قناعت سرمایه ای بی پایان است. فقر مرگ بزرگتر است. چه زیباست تواضع ثروتمندان در برابر فقیران برای دریافت پاداشی که نزد خداست، و بهتر از آن، غرور تهیدستان در برابر ثروتمندان است، بخاطر اعتمادی که خداوند دارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس زن یا مرد مومنی را خوار بشمارد و یا به خاطر فقرش و تهیدستی اش تحقیر کند، خدای متعال روز قیامت او را بدنام کرده و رسوا می گرداند.

- و نیز فرمود: پروردگارا، مرا با درویشان زنده بدار، با درویشان بمیران و با درویشان محشور فرما.

- و نیز فرمود: هرگاه خداوند بنده ای را در دنیا دوست داشته باشد، او را باز می گرداند. گفتند: یا رسول الله چگونه او را باز می گرداند؟ فرمود: او را به طعام اندک و خیر زیاد باز می گرداند، ولیّ خدا غذایی که شکمش را پر کند، نمی یابد.

- و نیز فرمود: درهای بهشت به روز فقیران گشوده است؛ و رحمت الهی بر رحم کنندگان نازل و خداوند از بخشندگان راضی و خشنود است.

1- . کهف / 82
2- . رجال: 498

- و نیز فرمود: فقر دو نوع است: فقر دنیا و فقر آخرت. فقر دنیا، بی نیازی آخرت را در پی دارد؛ و بی نیازی دنیا، فقر آخرت را و چنین بی نیازی مایه هلاکت است.

- و نیز فرمود: به من وحی نرسیده است که مال و ثروت جمع کن و در شمار تاجران باش، اما به من وحی رسیده است که «سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ» {به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنان باش و پروردگار خویش را عبادت کن تا برایت یقین (مرگ) فرا رسد} .

- لقمان به فرزندش گفت: ای فرزندم، هرگز کسی را به خاطر لباس کهنه اش تحقیر مکن، زیرا پروردگار تو و او یکی است.

58. جامع الاخبار: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: فقر چیست؟ فرمود: گنجی از گنج های الهی است. بار دیگر پرسیدند: ای رسول خدا فقر چیست؟ فرمود: کرامتی الهی است. برای بار سوم پرسیدند: فقر چیست؟ حضرت صلی الله و آله فرمود: فقر چیزی است که خداوند جز به پیامبری فرستاده شده و یا مومنی که نزد او عزتی داشته باشد، ارزانی نمی دارد.

- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فقر سخت تر از قتل است.

- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدای متعال به ابراهیم علیه السلام وحی کرد: ای ابراهیم، تو را آفریدم و به آتش نمرود آزمودم. اگر تو را به فقر می آزمودم و صبر را از تو می گرفتم، چه می کردی؟ ابراهیم علیه السلام پاسخ داد: بارالها، فقر برای من از آتش نمرود سخت تر است. خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند، در تمام آسمان و زمین سخت تر از فقر نیافریدم. ابراهیم عرض کرد: بارالها، کسی که گرسنه ای را سیر کند، چه پاداشی دارد؟خداوند فرمود: پاداش او آمرزش من است، گرچه گناهانش بین آسمان و زمین را پر کند.

- و نیز فرمود: اگر رحمت پروردگارم بر فقیران امتم نبود، نزدیک بود فقر آنان را به کفر بکشاند. یکی از صحابه برخاست و عرض کرد: پاداش مومن فقیری که بر فقر خود صبر پیشه می کند، چیست؟ فرمود: در بهشت خانه ای از یاقوت سرخ است

که بهشتیان به آن نگاه می کنند، همانطور که زمینیان به ستارگان آسمان چشم می دوزند، جز پیامبر فقیر و یا شهید فقیر و یا مومن فقیر در آن راه نمی یابند.

امیر المومنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: کسی را که در طلب قوتی است، سرزنش مکن. کسی که قوتی ندارد، خطاهایش زیاد شود. فرزندم، فقیر خوار و حقیر است، نه سخنش شنیده می شود ونه مقام و منزلتش شناخته می گردد. اگر فقیر راستگو باشد، دروغگویش می خوانند و اگر زاهد باشد، نادان خطابش می کنند، فرزندم، هر کس مبتلا به فقر شود چهار ویژگی در او راه می یابد: ضعف در یقین؛ کاستی در عقل؛ سستی در دین؛ اندک بودن شرم وحیا در چهره. و پناه می بریم به خدا از فقر.

- و فرمود: فقر نیز مانند شهادت در خزانه الهی قرار دارد که به هریک از بندگان که بخواهد عطا می فرماید.

- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بهره اش در دنیا زیاد شود، در آخرت کم می شود، گرچه بخشنده باشد.

فقیران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت بردند: ثروتمندان به بهشت می روند، حج و عمره به جا آورده و صدقه می دهند و ما قدرت چنین کاری نداریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صبر پیشه کند و از خداوند پاداش خیر بخواهد، سه ویژگی خواهد داشت که ثروتمندان از آن بی بهره اند: اول: در بهشت خانه هایی از یاقوت سرخ است که بهشتیان به آن نگاه می کنند، همانطور که زمینیان به ستارگان آسمان چشم می دوزند، جز پیامبر فقیر و یا شهید فقیر و یا مومن فقیر در آن راه نمی یابند. دوم: فقرا پانصد سال زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می شوند. سوم: اگر ثروتمند «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» و فقیر نیز این ذکر را بگوید، ثروتمند به پاداشی که به فقیر می رسد، دست نمی یابد گرچه ده ها هزار درهم انفاق کند، دیگر اعمال خیر نیز به همین صورت است. فقیران گفتند: راضی شدیم.

- أنس بن مالک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود: فقیران امت من در روز قیامت بر می خیزند در حالی که لباسشان سبز و موهایشان با مروارید و یاقوت

بافته شده است، و بر دستانشان دستبندهایی از نور قرار دارد، بر منبرها خطبه می خوانند. پیامبران علیهم السلام بر آن ها گذشته می گویند: این ها فرشتگان هستند و فرشتگان می گویند: اینان پیامبران الهی اند. پس پاسخ می دهند: ما نه فرشته ایم و نه پیامبر، بلکه جمعی از فقیران امت محمد صلی الله علیه و آله هستیم، نه اعمال سنگینی داشته ایم و نه روزه ای گرفته ایم، نه شب زنده داری کرده ایم، اما بر نمازهای پنجگانه مواظبت نموده و چون نام محمد صلی الله علیه و آله می شنیدیم، اشک از چشمان بر گونه هایمان می غلتید.

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد: خداوند با من سخن گفت و فرمود: ای محمد، هرگاه من بنده ای را دوست داشته باشم، سه ویژگی به وی ارزانی می نمایم: قلبی اندوهگین، بدنی بیمار و دستی خالی از بهره دنیا. و هرگاه از بنده ای به خشم آیم سه چیز به وی عطا می نمایم: قلبی شاد، بدنی سالم و دستی پر از بهره دنیا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس گرسنه و یا نیازمند شود و آن را از مردم پنهان ساخته و تنها نزد خدا فاش سازد، بر خداوند است که رزقی معادل یک سال روزی حلال به وی عطا کند.

- و فرمود: پروردگارا مرا با درویشان زنده بدار، با درویشان بمیران و با درویشان محشور فرما.

- فقیران، پادشاهان اهل بهشت اند، و همه مردم مشتاق بهشت و بهشت مشتاق فقیران است.

- و فرمود: فقر تاج افتخار من است. (1)

- و فرمود: هر کس زن یا مرد مومنی را خوار بشمارد و یا به خاطر فقرش و تهیدستی اش تحقیر کند، خدای متعال روز قیامت او را بدنام کرده و رسوا می گرداند.

- ابوالحسن موسی علیه السلام فرمود: : پیامبران و فرزندان پیامبران و پیروان پیامبران به سه ویژگی ممتاز شده اند: بیماری، ترس از حاکم و فقر.

1- . در منبع با تقدیم و تاخیر آمده است.

- روایت شده است یکی از صحابه از فقر و بیماری خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد، حضرت فرمود: صبح و شام بگو «هیچ نیرویی جز خدا نیست، برآن زنده ابدی توکل کرده ام و سپاس خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه شریکی در ملک دارد» راوی می گوید: به خدا سوگند این ذکر را نگفتم مگر اینکه پس از چند روز فقر و بیماری من از بین رفت.

و فرمود: فقر پیش مردم زبونی است و روز قیامت پیش خدا زینت است.

- امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: ای علی، خداوند فقر را نزد بندگان خود به امانت گذاشته است، پس هر کس آن را پنهان سازد خداوند پاداش روزه دار شب زنده دار را به وی عطا کند و هر کس آن را نزد کسی فاش سازد که قادر به برآوردن حاجتش است اما نیازش را برآورده نسازد، وی را به قتل رسانده است، نه با شمشیر و نیزه بلکه با جراحتی که به قلبش وارد می کند. (1)

59. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: هرچه بر ایمان بنده افزوده شود، زندگی بر او تنگ تر می گردد.

60. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: گرامی ترین بنده در نزد خداوند آن کسی است که هر گاه درهمی بخواهد نتواند آن را بدست آورد، عبد اللّٰه گوید: هنگامی که امام این بیان را فرمودند من صد هزار درهم داشتم ولی اکنون یک درهم ندارم.

61. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال می فرماید: سوگند به جلال و شکوه خود، اگر از بنده مؤمنم شرم نمی کردم، پاره رختی که بدنش را با آن بپوشاند، برایش باقی نمی گذاشتم، و من هر گاه بخواهم ایمان بنده خود را کامل کنم، او را به تنگدستی و بیماری مبتلا می سازم [پس اگر بی تابی نمود، نیرویش را به وی

1- . جامع الخبار: 128 – 130

باز می گردانم] و اگر صبر کرد، به وسیله او بر فرشتگانم فخر می کنم وآن بنده است که فرشتگان او را با اشاره انگشتان خود به همدیگر نشان میدهند.

62. تمحیص: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: روزی با حماقت، محرومیت به عقل و بلا به صبر روزی بستگی پیدا کرده اند و به هم ارتباط دارند.

63. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مؤمنی را به خاطر تهی دستی اش خوار بشمارد، خداوند قطعا روز قیامت او را به مردم نشان می دهد و رسوایش می کند.

64. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: مصیبت ها بخشش های الهی هستند، و فقر نزد خداوند جایگاه شهادت را دارد و جز به بندگان محبوبش عطا نمی کند.

65. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند روز قیامت از بنده مومن و فقیر خود عذرخواهی می کند، همانطور که برادر از برادر عذرخواهی می نماید، و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند، تو را در دنیا فقیر نساختم چون نزد من خوار وکوچک بوده ای ، این پرده را کنار زن و ببین در عوض مال دنیا چه چیز به تو عطا نموده ام. پس پرده را کنار زده و عوض آنچه را که خداوند در دنیا به وی نداده است، می بیند و می گوید: با وجود آنچه که در این دنیا به من عطا فرموده ای، آنچه را که در دنیا از آن بی بهره بوده ام به من ضرر نرسانده است.

66. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مبعوثی عذر خواهی نمی کند جز از شیعیان فقیر ما. به خداوند عرض می شود: چگونه از آنان عذرخواهی می کنی؟ خداوند می فرماید: منادی ندا می دهد: مومنان فقیر کجا هستند؟ پس جمعی از مردم بر می خیزند، خداوند بر آنان جلوه کرده و می فرماید: به عزت و جلالم و به رفعت و موهبت ها و بلندی جایگاهم سوگند، خواسته های شما را در دنیا از شما دریغ نداشتم چون نزد من کوچک و خوار بودهایدبلکه ، آن را ذخیره امروزتان قرار دادم. در عوض نعمت هایی که در دنیا به شما

عطا نکردم امروز برخیزید و چهره خلایق را ببینید، هر کس به شربت آبی بر شما حق دارد، از طرف من با بهشت پاداش نیکی اش را جبران کنید.

- امام صادق علیه السلام فرمود: به شیعیان حقیقی ما بگو اگر شر ق و غرب را در نوردید، جز قوتی روزی شما نیست.(1)

67. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: من ثروتمند را به خاطر کرامتش نزذ من غنی نساخته و فقیر را برای خواری و ذلتش نزد خود، فقیر نگردانیدم، بلکه فقیران را مایه آزمایش ثروتمندان قرار دادم و اگر فقیران نبودند، ثروتمندان لایق بهشت نمی شدند.

68. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: بنده مومن فقیر می گوید: بارالها، به من روزی ده تا من فلان و فلان کار خیر را انجام دهد. هر گاه صداقت او در نزد خداوند معلوم گردد خداوند به اندازه نیت او به وی پاداشی میدهد که اگر آن عمل را انجام میداد آن ثواب را بهرهمند میگشت. خداوند بزرگ و بخشنده است.

69. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر به خاطر بنده مؤمن نبود سر کافر را به پارچه ای از جواهرات می بستم.

70. تمحیص: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: : هر کس برایش تنگی در زندگی پیش آمد خیال نکند که مورد عنایت خداوند قرار گرفته است زیرا ممکن است وی آرزویی داشته و به آن نرسیده است و نیز هر کس برای او وسعت زندگی و رفاه پیش آمد، گمان نکند که خداوند می خواهد او را مورد مواخذه قرار دهد، زیرا ممکن است خداوند او را از گزندی حفظ کند.

1- . مصاص: خالص هر چیزی را گویند. می گویند فلانی خالص قوم خود است: از نظر اصل و نسب از دیگران برتر است. برای مفرد، کثنی و جمع و مذکر و مونث یکسان به کار می رود. غرب فلان یعنی مسیر را پیمود تا به مغرب رسید، شرق نیز به همین صورت، یعنی به شرق زمین رسید.

71. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: ما مال و ثروت را دوست داریم ولی اگر به ما داده نشود برای ما بهتر است، امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: من یعسوب و امیر مؤمنان می باشم و مال زیاد دشمن مؤمنان و امیر منافقان است.

72. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از انصار ظرف خرمایی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. حضرت به خادمی که خرما را آورده بود، فرمود: داخل شو و ببین در خانه کاسه بزرگ و یا ظرفی می بینی، آن را بیاور. کنیز وارد خانه شده و سپس خارج شد و گفت: هیچ قدح و ظرفی ندیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله با لباس خود گوشه ای از زمین را جارو زد، سپس به کنیز فرمود: خرما را همین جا روی زمین بگذار. آنگاه فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا ارزش داشت، کافر و منافق هیچ بهره ای از آن نداشتند.

73. تمحیص: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خدای عز و جل می فرماید: ای دنیا، با انواع بلاها بر بنده مومن من بگذر و بر معیشت او سخت گیر و زندگی را بر او شیرین مگیر تا به تو تکیه نکند.(1)

74. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر اصرار زیاد مومن برای گشایش روزی نباشد، خداوند بیشتر از این زندگی را بر او تنگ می گرفت.

75. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر اصرار این شیعیان برای گشایش روزی به درگاه خداوند نبود، به شرایطی سخت تر از آنچه در آنند دچار می شدند.

76. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: فقر بر چهره مومن، از دنباله لگام بر گونه اسب زیباتر است، آخرین پیامبری که وارد بهشت می شود سلیمان علیه السلام است چرا که مال دنیا به وی عطا شد.

1- . تمرری یعنی یکبار بگذر، ولاتحلولی: شیرین مشو، از احلیلاء.

77. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ درب روزی بر روی بسته نشد مگر اینکه خداوند بهتر از آن بر وی گشود، ابن ابی عمر می گوید: منظور از روزی بهتر، روزی بیشتر نیست، اما به این معناست که گرچه کمتر است اما برای او بهتر می باشد.

78. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس مومن فقیری را تحقیر نماید، خداوند بر او خشمگین بوده و وی را کوچک میشمارد تا زمانی که از تحقیر خود باز گردد.

79. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: بی شک خدای متعال دنیا را هم به کسانی که دوست دارد عطا می کند و هم به کسانی که دشمن می دارد؛ اما آخرت را تنها به کسانی عطا می فرماید که آنان را دوست دارد. مؤمن از خداوند جایی در زمین به اندازه تازیانه می خواهد ولی خداوند به او نمی دهد و هر چه بخواهد به وی داده می شود. کافر در دنیا پیش از آنکه درخواست کند هر چه بخواهد به وی عطا می شود اما در آخرت حتی اگر به اندازه تازیانه می خواهد، به وی داده نمی شود.

80. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: این دنیا به نیکوکار و بدکار داده می شود اما این دین، دینی است که خداوند جز به خواص خود عطا نمی فرماید.

81. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: فقر در خزانه الهی محفوظ است و جز به مومنانی که دوست دارد، نمی بخشد. سپس فرمود: خداوند دنیا را به هر که دوست دارد و هر که دشمن می شمارد، عطا می کند، اما دینش را تنها به کسی اختصاص می دهد که دوستش دارد.

82. دعوات راوندی: رسو خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر سه ویژگی در بنی آدم نبود، در مقابل هیچ چیز سر فرو نمی آورد: بیماری و مرگ و فقر. همه این ویژگی ها در وجود اوست و با وجود این بسیار گستاخ است.

83. نهج البلاغه: امبرالمومنین علیه السلام فرمود: غربت، برای ثروتمند وطن؛ و وطن برای فقیر غربت است. (1)

-. نیز فرمود: فقر، آدم باهوش را لال می کند و برهانش را از وی می گیرد، و آدم نیازمند در شهرش غریب است. (2)

- و فرمود: فقر، مرگ بزرگتر است.(3)

- حضرت به فرزندش محمد فرمود: ای فرزند می ترسم به فقر مبتلا گردی و به خداوند پناه بر از این که فقیر گردی، و بدان فقر در دین نقصان می آورد، و عقل را از کار می اندازد و آدمی را به دشمنی وامیدارد.(4)

- و فرمود: عفت، زینت فقر و شکر، زینت بینیازی است. (5)

- و فرمود: فقر و پریشانی یکی از گرفتاریها می باشد، و بدتر از فقر بیماری بدن است، و بدتر از بیماری بدن بیماری قلب خواهد بود، و یکی از نعمت ها فراوانی مال می باشد و بهتر از آن تندرستی بدن و بهتر از آن تقوای دل است.(6)

- و فرمود: فقر و ثروت پس از عرضه آن بر خداوند مشخص می شود. (7)

84. کنز الفوائد کراجکی: لقمان به پسرش گفت: بدان پسرم، من صبر و همه تلخی ها را چشیده ام، اما تلخ تر از فقر نیافتم. پس اگر روزی فقیر شدی، فقر خود را بین خود و خدای خود حفظ کن، و فقرت را نزد مردم باز گو مکن که نزد آنان خوار می شوی. بگذار این وضع بین شما و خدا باشد زیرا اگر اظهار کنی نزد آنها خوار

1- . نهج البلاغه 2: 156
2- . نهج البلاغه 2: 144
3- . نهج البلاغه 2: 184
4- . نهج البلاغه 2 : 221
5- . نهج البلاغه 2: 156
6- . نهج البلاغه 2: 238

7- . نهج البلاغه 2: 250

می کردی، و بعد از مردم سؤال کن و بنگر آیا کسی بوده که از خداوند درخواستی کرده باشد و پرودگار خواسته اورا اجابت نکرده باشد؟یا چیزی بخواهد و خدا به او ندهد.(1)

85. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: فقر برای مؤمن بهتر از حسادت همسایگان و جور حاکمان و چاپلوسی برادران می باشد.

- امام صادق علیه السلام فرمود: مرد فقیری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، ثروتمندی نیز نزد حضرت بود، وی لباس های خود را جمع کرده و از فقیر فاصله گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه چیز تو را به چنین کاری واداشت؟ آیا ترسیدی فقر او به تو بچسبد؟ و یا ثروت تو به او برسد؟ پاسخ داد: حال که چنین می فرمایید، من نیمی از ثروتم را به او می بخشم. پیامبر صلی الله علیه و آله رو به فقیر فرمود: آیا از او می پذیری؟ پاسخ داد: خیر. فرمود: چرا؟ گفت: بیم آن دارم آنچه بر وی وارد شده است، بر من نیز وارد شود.

و نیز فرمود: در انجیل آمده است که عیسی علیه السلام فرمود: بارالها، صبح و شام قرص نان جویی به من روزی فرما، و بیش از آن عطا مکن که سرپیچی و طغیان می کنم.(2)

- امیر المومنین علیه السلام فرمود: هر کس بیشتر به دنیا دلبستگی پیدا کند هنگام فراق از دنیا ناراحت تر خواهد شد.

_ امیرالمومنین علیه السلام: سبکبار باشید تا خود را به منزل برسانید، همانا که اولین شما منتظر پیوستن آخرین شما به اوست

سلمان فارسی رضوان اللّٰه علیه در هنگام مرگ افسوس می خوردند، به او گفته شد چرا افسوس می خورید ای بنده خدا، فرمود: من از برای دنیا افسوس نمی خورم، من از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله شنیدم به ما فرمودند: زندگی شما باید به اندازه یک سواری که می خواهد به جایی برود باشد.

در این هنگام سلمان فرمودند من می ترسم از فرمان رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله سرپیچی کرده باشم در حالی که اکنون پیرامون مرا اشیایی گرفته اند، و سلمان در

ص: 77

1- . کنز کراجکی: 214
2- . عده الداعی: 83

به آن چیزهایی که در خانهاش بود اشاره کرد به شمشیر و غلاف آن و یک رختخواب که در گوشه اطاق بود .

- ابوذر رحمه اللّٰه علیه به رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله عرض کردند یا رسول اللّٰه خاضعان و خاشعان و فروتنان و کسانی که خداوند را ذکر می گویند پیش از همه به بهشت (1)می روند؟، رسول خدا فرمودند: خیر قبل از از ایشان فقراء مؤمنان می آیند و از بالای گردن های مردم عبور می کنند و خود را به بهشت می رسانند.

خازنان بهشت به آنها می گویند: شما در جای خود قرار گیرید تا به حساب شما رسیدگی شود، آنها می گویند: ما را چگونه به حساب می کشید به خداوند سوگند ما چیزی در اختیار نداشتیم تا ستم کنیم و یا عدالت داشته باشیم، ما چیزی را مالک نبودیم که آن را بدهیم و یا بخل داشته باشیم، ما خداوند را عبادت کردیم، تا به درجه یقین رسیدیم.

- از جمله اموری که خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد، آن بود: هر گاه دیدی فقر به تو روی آورد بگو: خوش آمدی که این نشان صالحان است؛ و هر گاه دیدی ثروت به تو روی آورد بگو: گناهی است که کیفر آن تعجیل کرده است. (2)

- عیسی علیه السلام فرمود: خدمتگزار من، دستانم است و مرکبم دو پای من. فرشم زمین است و بالشم از سنگ. گرما بخش من در زمستان، زمینهایی است که آفتاب بر آن تابیده باشد.(3) مهتاب، چراغ شب من و خورشت غذایم گرسنگی است. ترس از پروردگار مرا می پوشاند و جامه ام پشم است. میوه و سبزیجات من،آن علفهایی است که زمین برای چارپایان و وحوش می رویاند. شب را به روز و روز را به شب می رسانم در حالی که مالک چیزی نیستم، با این حال در روی زمین کسی غنی تر از من وجود ندارد.

1- . عده الداعی: 84
2- . عده الداعی: 85
3- . آنچه که آفتاب بر آن تابیده وسوز سرما و خنکی شب را از بین برده است، به سوی مشارق پیش می روم، مشارق زمینی است که آفتاب در

آن بیشتر می تابد، منظور زمین های گرم است.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند روز قیامت از بنده مومن و فقیر خود عذرخواهی می کند، همانطور که برادر از برادر عذرخواهی می نماید، و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند، تو را در دنیا فقیر نساختم چون نزد من خوار وناچیز بودی ، این پرده را کنار بزن و ببین در عوض مال دنیا چه چیز به تو عطا نموده ام. پس پرده را کنار زده و عوض آنچه را که خداوند در دنیا به وی نداده است، می بیند و می گوید: بار خدایا من در دنیا زیانی نکرده ام در مقابل آنچه در آخرت به من دادی. (1)

- خدای متعال به عیسی علیه السلام فرمود: ای عیسی، من فقرا و درویشان و رحمتشان را به تو بخشیدم، آنها تو را دوست می دارند و تو هم آنها را دوست بدار؛ تو را برای امامت قبول دارند و تو هم از یاری آنها و پیروی آنها راضی باش. این دو ویژگی است که هر کس مرا با این دو خلق ملاقات کند، با خالص ترین و محبوب ترین اعمال مرا دیدار کرده است.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقر تاج افتخار من است و به آن می بالم.

- عیسی علیه السلام فرمود: من حقیقت را به شما می گویم، در اطراف آسمانها یک توانگر وجود ندارد، گذشتن یک شتر از سوراخ سوزن آسانتر است تا وارد شدن یک ثروتمند به بهشت.

- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به بهشت نگاه کردم، بیشتر بهشتیان فقرا و درویشان بودند. در آنجا کمترین اشخاص اغنیاء و زنان می باشند.

86. کتاب الامامه والتبصره پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از دانشمندان بپرسید، با حکیمان هم کلام و با فقیران هم نشین باشید.

- امام صادق علیه السلام از پدرانشان و ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خوشا به حال درویشان به خاطر صبرشان، آن ها هستند که ملکوت آسمان و زمین را می بینند.

1- . عده الداعی: 86

- پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرمود: فقر از توانگری بهتر است، مگر کسی که بخواهد از مالش وامداری را از وامش نجات دهد و یا مصیبت زده ای را مساعدت کند.

- و نیز فرمود: منظور از فقر، فقر قلب است.

- و فرمود: کم بودن ثروت، سبب راحتی است.

ص: 80

باب نود و پنجم : ثروت و کفاف

آیات:

- مومنون: «أَیَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِینَ نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ*(1)

علق: إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی إِنَّ إِلی رَبِّکَ الرُّجْعی (2)* تکاثر: أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ إلی قوله ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ».

{یا می پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیماز آن روی است که] می خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم [نه] بلکه نمی فهمند.

علق: {آیه نیامده است} چنین نیست (که شما می پندارید) به یقین انسان طغیان می کند از اینکه خود را بی نیاز ببیند، و به یقین بازگشت (همه) به سوی پروردگار تو است.

تکاثر: {آیه نیامده است} تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت، تا آنجا که می فرماید: سپس در همان روز است که از نعمتِ [روی زمین] پرسیده خواهید شد.}

تفسیر:

أیحسبون: در مجمع به این معناست: آیا این کافران گمان می کنند آنچه به آنان عطا نموده ایم و مال و فرزندان زیادشان، پاداش و نتیجه اعمالشان بوده و یا ما از آنان راضی و خشنود هستیم؟ و یا تصور می کنند به این دلیل است که آن ها را کرامت

1- . مومنون / 55 و 56
2- . علق / 6 – 8

بخشیده و عزت داده ایم؟ آن گونه که تصور می کنند نیست، بلکه برای بهرمند کردن آن ها و استدراج و عذاب کردن آن هاست.

امام صادق علیه السلام از پدرانشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خدای متعال می فرماید: هنگامی که چیزی از این نعمت های دنیا بر بنده مومن کم می شود، اندوهگین می گردد، در حالی که این امر او را به من نزدیک می سازد، و هنگامی که دنیا به وی روی می آورد، شادمان می شود، در حالی که این امر او را از من دور می سازد. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود «بل لایشعرون»، سپس فرمود: این فتنه و آزمایش آن هاست.

نسارع: می شتابیم و عجله می کنیم، و در تقدیر چنین بوده است: در عطای این نعمت ها به آن ها تعجیل می کنیم. فی الخیرات: خیرات منافعی بزرگ ومهم را گویند، و متضاد آن شرور، به معنای ضرر و زیانی است که همه بدی ها را شامل می شود. «الشعور» علمی است که درک و همش بر صاحب علم بسیار دقیق است، مانند باریک بینی مو؛ و می گویند این علم برای مشاعر از قبیل حواس بوده و به همین دلیل خدای قدیم و سبحان را به این صفت توصیف نمی نمایند.(1)

بیضاوی می گوید: یعنی البته آن ها مانند حیوانات بوده و نه فهم دارند و نه شعور تا بدانند این نعمت ها برای استدراج است ؛که آنها را به تدریج به عذاب الهی نزدیک میکند و نه تعجیل در خیر و نیکی. (2)

روایات:

1. کافی: امام باقر علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای عز و جل می فرماید: خوشحال ترین بندگان در نزد من آن بنده ای است که سبکبار و خوشنود باشد، نمازش را ادا کند، و در خلوت بهتر ونیکوتر به عبادت

1- . مجمع البیان 1: 109
2- . انوار التنزیل: 288

خداوند بپردازد و در میان مردم گمنام باشد، از مردم بی نیاز بوده، مرگش زود برسد، میراثش کم باشد و گریه کنندگان او هم اندک باشند. (1)

شرح: أغبط از غبطه (با کسره) و به معنای حال خوش و شادی«خفیف الحال» در برخی از نسخه ها با حاء مهمله آمده و در برخی دیگر با حاء معجمه، با حاء دوم به معنای کسی است که مال و بهره اش از دنیا اندک است، حال با حاء مهمله نیز معنایی مشابه همین را دارد. در کتاب نهایه آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز از غذایی سیر نشد مگر در حفف الحفف بود، یعنی به حالت سختی و مضیقه و اندک بودن معیشت.

أصابه حفف و حفوف : محدود کردن، حفت الأرض: هنگامی که گیاه آن خشک شود؛ متضاد راحتی و سرسبزی است.

نقل شده است نمایندگان عراق به او خبر دادند: امیر المومنین علیه السلام بر ما وارد شد در حالی که غذایش نان خالی یعنی خشک بود، معیشتش ناچیز بود، و نیز: رأیت ابا عبیده حفوفا: یعنی زندگی سختی داشت، و نیز إن عبد الله بن جعفر حفف و جهد: یعنی مالش اندک شد.

ذا حظ من صلاه: کسی که بهره نیکو و زیادی از نماز دارد. هم نمازهای واجب وهم نمازهای مستحب، و هم از نظر کمی وکیفی، ممکن است «من» برای تعلیل باشد، به این معنا که: به خاطر نماز بهره وافری از قرب و پاداش و پاکی و ترک محرمات و غیره دارد، چرا که نماز، انسان را، از هر زشتی و ناپسندی باز می دارد و باعث نزدیکی هر باتقوایی به خدا است.

أحسن عباده ربه بالغیب: یعنی هنگامی که در حضور مردم نیست، عبارت همراه با تخصیص است، چرا که عبادت کردن او در خلوت و دور از چشم مردم وی را خالص ترکرده واز ریا کردن دور داشته است ویا نیکوتر بودن این عبادت به دلیل ایمان به موعودی است که با حواس قابل درک نمی باشد، همانطور که خدای متعال

1- . کافی 8: 140

می فرماید: «یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»، باء در اینجا، باء آلت است؛ یعنی عبادت نیکویشان قلبی است و نه فقط بااعضای ظاهری. که معنای اول واضح تر است.

کان غامضا فی الناس: در نهایه به معنای بی نام و نشان و ناشناخته است. من معتقدم این گمنامی یا برای تقیه است و یا به این دلیل می باشد که وی طالب شهرت نیست تا نامش در میان مردم به بزرگی برده شود. «جعل»: در جایگاه مفعول قرار دارد. رزقه کفافا: به اندازه نیاز، و به اندازه ای که وی را از درخواست از مردم بی نیاز گرداند. در «نهایه» آمده است: کفاف، روزی است که اضافه نبوده و به اندازه نیاز می باشد. لاتلام علی کفاف یعنی: هنگامی که استطاعت نداری، حرجی بر تو نیست که انفاق نکنی.

در «مصباح» آمده است (قوته کفاف) (با فتحه) یعنی به مقدار نیاز، نه زیاد است و نه کم، به این دلیل کفاف نامیده شده است که از درخواست از مردم باز می دارد و از آنان بی نیاز می سازد.

عجلت منیته: گویا بیان تعجیل مرگ به این دلیل است که مرگ از مصیبت هایی به شمار می رود که به او باز می گردد، و خداوند صلاح او را در این کار می داند که وی را از ظلمت نجات دهد و یا جان خود را با شهادت در راه خدا فدا کند، می گویند: منظور از «بعجله منیه» زهد او در تمایلات دنیوی و بی نیازی او به این امور بوده، گویا مرده است. و حدیث مشهوری است «بمیرید قبل از اینکه بمیرید».و یا منظور آن است: هرگاه مرگ وی نزدیک شود، میراث و گریه کنندگان او کم می شود پس به تدریج از اموال و فرزندانش دل می کند.

می گویم: نقلی از مشکاه النوار با عبارت «مات فقل تراثه»: (از دنیا رفت و میراثش کم شد)(1)

ذکر می شود.

1- . مشکاه النوار: 22

در «صحاح» آمده است: در واقع تاء در التراث واو است. علت کم بودن گریه کنندگان، اندک بودن اهل و عیال و ناشناس بودن و عدم شهرت وی میباشد، چرا که مالی ندارد تا در مراسم خاکسپاری اش به مردم بدهند.

2. کافی: امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خوشا به حال کسی که اسلام آورد و روزیش به قدر احتیاج باشد. (1)

شرح: در «نهایه» آمده است: فطوبی للغرباء (خوشا به حال غریبان)، طوبی نام بهشت است و می گویند نام درختی در بهشت است. اصل آن بر وزن فعلی بوده و از ریشه طیب، هنگامی که تاء به آن اضافه شده است، یاء به واو تبدیل شده است.(2) در فرهنگ لغت العیش الحیاه عاش یعیش عیشا و معاشا و معیشا و معیشه نقل شده و عیشه با کسر، به معنای غذا و آنچه که با آن زندگی بگذرانند و به معنای نان است.

3. کافی: امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: بارالها، محمد صلی الله علیه و اله و خاندانش را و هر کس محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را دوست دارد، پاکی و عفاف روزی فرما و دشمن محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را مال زیاد و فرزند عطا کن.(3)

شرح: عفاف با فتحه، پاکی شکم و فرج است و یا منظور خودداری از درخواست از مردم و یا اعم از آن می باشد. این روایت ها، فراوانی مال و فرزند را نکوهش کرده است. اخبار در این موارد متفاوت است، در بسیاری از دعاها ثروت و مال و فرزند زیاد از خداوند درخواست شده است، و در بسیاری از دعاها فقر نکوهش شده و از آن به خدا پناه برده اند، جمع بین آن دو خالی از اشکال نیست.

ممکن است جمع بین آن ها به این صورت باشد که ثروت پسندیده، ثروتی است در راه آخرت به کار رود و مانع عبادت نشود، همانطور که روایت شده است بهترین مال نیکو برای بنده صالح است، این مورد نادر می باشد. فقر نکوهیده، فقری

1- . کافی2: 140

2- . ر. ک ص16، شرح آن در پایین آن بیان شده است.

3- . کافی 2: 140

است که بر آن صبر نکرده و موجب ذلت و نیاز به مردم شود، چه بسا فقر و ثروتی که که در روایات ستایش شده را میتوان به معنای کفاف و به قدر احتیاج تفسیر کرد، زیرا در واقع بی نیازی محسوب می شود و بیشتر مردم آن را فقر می شمارند. بی شک زیاد بودن مال و فرزند و خدم و حشم غالبا مانع از یاد خدا و آخرت می شود، همانطور که خدای متعال می فرماید: «إِنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ» (1) و نیز «إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى» آیه ترجمه نشده است(2)

اما اگر این مال و ثروت مانع از تحصیل آخرت نباشد، و هدف اطاعت از خداوند و افزایش بندگان وعبادت کنندگان درگاه الهی باشد، نعمتی از نعمت های الهی است که خداوند به هر کس صلاح بداند، عطا می فرماید. البته این روایتها بر معناهایی حمل میشود که بیشتر درواقع تحقق پیدا میکند و مضمون این روایت از طریق عامه نیز نقل شده است، در صحیح مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: بارالها، رزق محمد صلی الله علیه آله را قوت قرار ده. و نیز فرمود: بارالها، رزق محمد صلی الله علیه و آله را به قدر احتیاج قرار ده.در حدیث دیگری می فرماید: : بارالها، رزق محمد صلی الله علیه و آله را قوت قرار ده.

عیاض می گوید: در فضیلت فقر اختلاف نظری وجود ندارد، چرا که حساب رسی فقر اندک است، تنها مورد اختلاف در برتری فقر یا ثروت می باشد. برای برتری فقر، این دلیل را مطرح می کنند که فقرا پیش از ثروتمندان وارد بهشت می شوند. قرطبی می کوید: قوت آن غذایی است که بدن را تغذیه کرده و از درخواست باز می دارد. و این حدیث حجتی است برای کسی که می گوید کفاف برتر است. چرا که حضرت صلی الله علیه و آله تنها به برترین امور دعوت می نماید. علاوه بر این، کفاف حالت متوسط بین فقر و بینیازی است وبهترین حالت، تعادل ومیانهروی در امور است، نیز حالتی است که شخص را از آفت های فقر و ثروت حفظ می کند.

1- . تغابن / 15
2- . علق / 6 و 7

آبی در اکمال الاکمال گفته است: در این مساله اختلاف وجود دارد که در مجموع چهار قول ،در آن بیان شده است: قولی که ثروت را برتر می داند، نقلی که فقر را بهتر می شمارد، نقلی که کفاف را برتر دانسته و نقلی که وقف را مطرح می کند. آبی می گوید: منظور از رزق آن چیزی است که به حضرت صلی الله علیه و اله و اهل بیش از آن برخوردار می شوند. و منظور منفعت نیست زیرا منفعت و غنیمت خیبر و غیره بیش از قوت بود.

4. کافی: علی بن حسین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله از شترچرانی گذشتند و کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد، شترچران به قاصد گفت: شیرهایی که در پستان شتران است صبحانه قبیله می باشد، و آنها که در ظرفها می باشد برای شب است.رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: بار خدایا مال و فرزندان آنها را زیاد گردان، از آنجا گذشتند به چوپان گوسفندان رسیدند و شخصی را فرستادند تا شیر بیاورد، او رفت و از چوپان شیر طلب کرد او هم گوسفندان را دوشید و شیرها را در ظرف رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله خالی کرد. چوپان شیر را همراه یک گوسفند برای حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرستاد و گفت اینها در نزد ما بود فرستادیم اگر می خواهید باز هم می فرستیم، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: بار خدایا او را روزی در حد احتیاج عطا کن.

یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول اللَّه آن کس که خواسته ما را اجابت نکرد او را چنان دعا کردی ولی کسی که خواسته ما را اجابت نمود چنین دعا میکنی، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند رزقی که به اندازه کفاف باشد بهتر است از اینکه زیاد باشد و آدمی را مشغول کند بار خدایا روزی محمد و آلش را به اندازه احتیاج قرار بده. (1)

شرح: الصبوح با فتحه، شراب صبحگاهی و یا شیری است که اول روز دوشیده شود. الغبوق با فتحه، شراب شامگاهی و یا آن مقدار از شیر که شبانگاه می دوشند. در

1- . کافی 2: 140 و 141

فرهنگ لغت کفأه بر وزن منعه بوده و واژگون کردن و وارونه گردانید، مانند أکفأه (کج کردن). جوهری می گوید: کفأت الإناء (ظرف را واژگون کرد) کبته و قلبه (وارونه کردن) فهو مکفوء: واژگون شد. ابن اعرابی تصور می کند «أکفأته» خودش کلمهای ویژه است، کسایی می گوید: کفأت الإناء (ظرف را واژگون کردم) و أکفأته (آن را پر کردم)، أسعفت الرجل بحاجه: اگر نیازش را برآوری.

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که چیزی از این نعمت های دنیا بر بنده مومن کم می شود، اندوهگین می گردد، در حالی که این امر او را به من نزدیک می سازد، و هنگامی که دنیا به وی روی می آورد، شادمان می شود، در حالی که این امر او را از من دور می سازد. (1)

شرح: حزن با ضمه، غم و اندوه است و مانند فرح، لازم بوده و مانند نصر متعدی است.

حزنه الأمر حزنا و أحزنه (او را ناراحت کرد) دو وجه دارد: ممکن است یحزن با فتح زاء بوده و «عبدی» فاعلش باشد، و ممکن است یحزن با ضم بوده و عبدی مفعولش باشد. أن با فتح، أن مصدریه و در محل فاعل می باشد. التقتیر؛ فشار آوردن و سخت گرفتن است. عبارت «یفرح» ممکن است مجرد باشد. «عبدی» مرفوع و إن مکسور شده و یا بر وزن تفعیل است. «عبدی» منصوب و أن مفتوح و لام در «له» در هر دو مورد برای تعدیه است.

6. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال می فرماید خوشحال ترین بنده من کسی است که مؤمن باشد و قدم در راه پارسایی بگذارد، و از مواهب بهره مند گردد، عبادت خداوند را انجام دهد و خدا را در نهان پرستش کند، و گمنام باشد، به گونهای مشهور نیست که او را با اشاره به هم معرفی کنند ، روزیش به اندازه کفاف و به قدر رفع احتیاجاتش بوده وهمواره ، شکیبایی میورزد و مرگش زود

1- . کافی 2: 141

فرا میرسد، به سبب این وضعیت زندگیاش ارثش کم و گریه کنندگانش هم اندک میباشند. (1)

شرح: السر و السریره: آنچه که پنهان کنند، یعنی بنده حقیقی خدا پنهان است. پس، معنای اول غیب را تایید می کند،(2) و یا در قلب خود مومن بوده و ایمانش در حضور مخالفان پنهان است، پس معنای اخیر را تایید می کند، معنای اول واضح تر است. فلم یشر، فعل مجهول و کنایه از عدم شهرت داشته و تاکیدی بر پاراگراف قبلی است که محتوای آن در حدیث اول بیان شد. وآفرین بر شاعر توانایی که این دو حدیث را به نظم کشیده است.که گفته:

با ایمان ترین مردم بنده ای است که اهل و عیال اندکی دارد(3) و در مخروبه زندگی را می گذراند.

شب هنگام از نماز بهره دارد و چون روز شود، روزه دار است.

قوت او کفاف است و بر آن صبر پیشه می کند.

عفت می ورزد و گمنام است، با انگشت به او اشاره نمی کنند.

نوحه سرایان بر او کم هستند، آن هنگام که چشم از دنیا فرو بندد؛ در حالی که در این دنیا از راحتی وآسایش برخوردار نبوده است

وی پس از اینگونه زیستن در دینا ، با فرا رسیدن مرگش، از هر شر نجات یافته است و روز رستاخیز آتش او را در بر نمی گیرد.

7. الخصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس از مرگم از سه ویژگی بر امتم می ترسم: اینکه قرآن را بر غیر تأویل آن تفسیر نمایند، ویا دنباله رو لغزش عالم باشند، مال و ثروتشان زیاد شده تا آنجا که سرکشی کنند و به ناسپاسی وکفران نعمتها آلوده گردند . اینک شما را آگاه می کنم که چگونه از این خصلت ها رها گردید، اما قرآن را به محکمات آن عمل کنید و به متشابهات آن ایمان بیاورید، اما در

1- . کافی 2: 141

2- . یعنی در حدیث اول
3- . ممکن است «خفیف الحاذ» روایت شده باشد.

مورد عالم باید منتظر باشید که او از لغزش خود باز گرددو از لغزشهای او پیروی نکنید ولی در مورد مال باید با شکر و سپاس و اداء حق آن خود را خلاص کنید.(1)

8. تفسیر قمی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ» یعنی ثواب آخرت، و «وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ».(2)

امام صادق علیه السلام فرمود: مال و فرزندان ثمره و دستآورد دنیا و عمل صالح ثمره و اندوخته آخرت است و خداوند آن دو را با هم برای اقوام مختلف گرد می آورد. (3)

9. علل الشرائع: موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش نقل فرمود: خدای متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی، به زیادی مال و دارایی شادمان مشو و در هیچ حال از یاد من غافل مشو، چرا که مال و دارایی زیاد سبب فراموشی گناهان میشودو غفلت از یاد من، قساوت قلب را به دنبال دارد. (4)

10. علل الشرائع: ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه السّلام بودیم و در مورد توانگران شیعه سخن به میان آمد وگویا حضرت از گفتگوی ما در این باره ناراحت شدند و فرمودند:

ای ابو محمد هر گاه مؤمن غنی و مهربان و به یارانش برسد خداوند پاداش انفاق های او را دو برابر می دهد. خداوند در قرآن مجید فرمود: «وَ ما أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ» مال و فرزندان شما وسیله تقرب شما به ما نخواهند بود، فقط ایمان و عمل صالح به درد شما می خورد و در آخرت شما را در منازل خود آسایش می دهد.

الْغُرُفاتِ آمِنُونَ. (5)

1- . خصال 1: 78

2- . شوری / 20
3- . تفسیر قمی: 601
4- . علل الشرائع 1: 77، و در آن از عمرکی خراسانی ظ. نقل شده است.
5- . علل الشرائع 2: 291، و سبأ / 37

11. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدرشان نقل فرمود: هنگامی که دنیا به انسان روی آورد، نیکی های دیگران را به او می دهد و چون پشت کند، نیکی های شخص را از او می گیرد. (1)

12. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی پنج چیز نداشته باشد زندگی بر او گوارا نخواهد بود، و آنها عبارتند از: تندرستی، امنیت، توانگری، قناعت و همنشین نزدیک و همسان.(2)

13. عیون اخبار الرضا: امام رضا علیه السلام از پدرشان و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد خدایت تو را سلام می رساند و می فرماید: اگر بخواهید خداوند بطحا را برای شما پر از طلا کند، ولی رسول خدا سرش را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود: بار خدایا یک روز گرسنگی می کشم تو را سپاس می گویم، و یک روز سیر می گردم و از تو درخواست می کنم. (3)

14. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بارالها هر کس مرا دوست می دارد روزی به اندازه نیاز به او بده، و هر کس مرا دشمن می دارد مال و فرزندان او را زیاد گردان. (4)

15. امالی شیخ طوسی: علی بن حسین علیه السلام از پدرش علی علیه السلام و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: هر کس به رزق اندک از سوی خدا رضایت دهد، خداوند نیز به عمل اندک او خشنود می شود. (5)

16. معانی الخبار: نضر بن قاموس: از امام صادق علیه السلام درباره حدیث «هر کس به رزق اندک از سوی خدا خشنود باشد، خداوند نیز به عمل اندک او

1- . عیون الاخبار 2: 130
2- . امالی الصدوق: 175
3- . عیون الاخبار 2: 30
4- . امالی طوسی 1: 132
5- . امالی طوسی 2: 19

خشنود می شود»، پرسیدم. حضرت فرمود: یعنی خداوند از او راضی میشود در حالی که در برخی احکام اطاعت کرده و در برخی دیگر سرپیچی نموده است. (1)

17. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صبح کند در حالی که سالم باشد و در خانه اش آرامش داشته باشد، و روزی روزانه اش فراهم گردد، مثل این است که از همه نعمتهای دنیا برخوردار است

ای فرزند جعشم تو را از نعمتهای دنیا همین اندازه کفایت می کند که خوراکت به اندازهای به دست آوری که گرسنگیات را برطرف سازد ، و عورت خود را بپوشانی، اگر خانه ای داشتی که تو را مسکن داده وحفظ کند که بسیار خوب است ، و اگر مرکبی داشتی که سوار شوی خوشا به حالت، و اگر نه همان نان کفایت می کند، و برخورداری تو بیشتر از این مقدار از دنیا حساب دارد و عذاب.(2)

18. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین اولیاء در نزد من آن بنده مؤمنی است که عمل صالح داشته باشد و خدای خود را در نهان عبادت کند ولی میان مردم ناشناخته باشد، بطوری که مردم او را با انگشت به یکدیگر نشان ندهند (به گونه ای معروف نباشد که مردم با اشاره او را معرفی کنند) و رزقش هم به اندازه احتیاجات زندگیش باشد و به آن قناعت کرده همواره بر این وضع شکیبایی ورزد. مرگ زود به سراغ او بیاید و وارثان او و گریه کنندگان بر او کم باشد.(3)

19. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال توانگر ظالم و پیر بدکار و فقیر متکبر را دشمن می دارد، امام سؤال کردند: می دانید فقیر متکبر کیست؟ گوید: عرض کردیم، کسی که مالش اندک می باشد، فرمود: خیر صعلوک آن است که مال خود را برای نزدیک شدن به خدا در راه او انفاق نمی کند. (4)

1- . معانی الاخبار: 260
2- . امالی طوسی 2: 42
3- . قرب الاسناد: 20

4- . خصال 1: 48

20. فقه الرضا علیه السلام: حضرت فرمود: خدای عز و جل می فرماید: همانا خوشحال ترین بندگان من در روز قیامت آنهایی هستند که از اصلاح کردن و خودسازی بهره برده است و در رزق او سختگیری شده ولی او شکیبایی ورزیده است، در هنگام وفات، میراثش کم و گریه کنندگان بر او هم اندک باشند.

روایت شده رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: بار خدایا روزی محمد و آل محمد و کسانی که آنها را دوست می دارند به اندازه احتیاجشان قرار بده، و به آنها که با محمد و آلش دشمن می باشند مال و اولاد زیاد عطا کن.

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بارالها، محمد صلی الله علیه و اله و خاندانش را و هر کس محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را دوست دارد، پاکی و عفاف روزی فرما و دشمن محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را مال و فرزند عطا فرما.

روایت شده که نگهبان گوسفندان ابوذر به او گفت: گوسفندان زیاد شده اند و زاد و ولد نموده اند، ابو ذر گفت: مرا به زیادی گوسفندان بشارت می دهید، هر چه باشد و زندگی را کفایت کند بهتر است از اینکه زیاد گردد و مشغول کند.

- و روایت شده است: خوشا به حال کسی که ایمان آورد و معیشت او به قدر کفاف باشد.

21. سرائر: عطیه برادر ابو العرام گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم فرمودند: ما دنیا را دوست می داریم ولی اگر به آن نرسیدیم برای ما بهتر است، هر کس در دنیا مال دار شد بهره اش در آخرت کم می شود، شیعیان ما بیش از صدهزار و یا پنجاه هزار و یا چهل هزار ندارند و اگر بخواهم می گویم سی هزار، و هیچ مردی نمی تواند بیش از ده هزار از حلال پیدا کند.

22. تمحیص: امام صادق علیه السلام: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: فقر برای مؤمن بهتر از توانگری می باشد، مگر کسی که باری از دوش دیگری بردارد و یا به مصیبت دیده ای کمک کند رسول خدا فرمود: در روز قیامت

هیچ فردی از ثروتمندان یا فقرا نیست مگر اینکه آرزو میکند ای کاش در دنیا تنها به اندازه قوت و احتیاجش از نعمتهای دنیا برخوردار میشد.

23. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به بنده ای که خیر او را بخواهد، بیش از سی هزار درهم نمی دهد، و فرمود: هرگز ده هزار درهم از راه حلال جمع نمی شود و خداوند این دو را به گروهی می دهد که به خویشاوندان انفاق کنند و عمل صالح به جای آورند، بدین ترتیب خداوند به گروهی هم دنیا را عطا نمود و هم آخرت را.

24. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: مال چهار هزار درهم است، دوازده هزار درهم، گنج است؛ و بیست هزار درهم از راه حلال جمع شدنی نیست؛ کسی که سی هزار درهم دارد، موجب هلاکت او می شود؛ از شیعیان ما کسی نیست که صد هزار درهم در اختیار داشته باشد

25. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در دنیا مال زیادی داشته باشد و بعد وارد بهشت گردد بهره اش در آن جا کم خواهد بود.

26. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند مال و دارایی را هم به نیکوکار می دهد و هم به بدکار. اما ایمان را تنها به کسی اختصاص می دهد که او را دوست داشته باشد.

27. نوادر راوندی: امام موسی کاظم علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: هیچ بنده ای به پادشاهان نزدیک نشد، مگر آنکه از خدای متعال دور گشت، مالش افزایش نیافت مگر اینکه حسابش دشوارتر شد؛ و پیروانش بیشتر نشدند مگر اینکه شیاطین گرد او افزون گشت.(1)

1- . نوادر راوندی: 4

- در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: خوشا به حال کسی که اسلام اختیار کند، و زندگیش به حد اعتدال برسد، و در گفتار خود استوار باشد. (1)

در همین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: بارالها، محمد صلی الله علیه و اله و خاندانش را و هر کس محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را دوست دارد، پاکی و عفاف روزی فرما و دشمن محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را مال و فرزند عطا فرما. (2)

28. نهج البلاغه: حضرت علیه السلام فرمود: مال اساس و ریشه همه شهوتها می باشد. (3)

- و نیز فرمود: پاکی زینت فقر و شکر زینت ثروت است.(4).5

- و نیز فرمود: هر گاه توانایی وقدرت زیاد شد خواسته ها کم می گردند. (5)

- و نیز فرمود: سزاوار نیست که انسان به دو خصلت اطمینان پیدا کند؛ عافیت و توانگری، زیرا بیماری عافیت را می برد، و توانگری را فقر زایل می سازد.(6)

- و نیز فرمود: دنیا خانه ای است فناپذیر، و ساکنانش در حال کوچ؛ در نظر (سطحی) شیرین است و خرّم، که به سوی طالب خود می شتابد و دل او را می رباید. از دنیا با بهترین توشه ای که در دسترس دارید آماده کوچیدن شوید، و بیش از کفاف مجویید، و در پی افزونتر از مقدار لازم نباشید. (7)

1- . همان منبع، در آن «و قواه سدادا» است و در اصل مولف «و قواه شدادا» بوده که بر اساس نسخه «امامه و تبصره» اصلاح شده است.
2- . نوادر راوندی: 16
3- . نهج البلاغه2: 156، به این معناست که مال انسان را در شهوت غرق می کند و به آن دعوت می نماید.
4- . نهج البلاغه 2: 225
5- . نهج البلاغه 2: 198

6- . نهج البلاغه 2: 245
7- . نهج البلاغه 1: 104

29. الامامه و التبصره: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: خوشا به حال کسانی که اسلام اختیار کنند، و زندگی به حد احتیاج داشته باشند و در گفتار خود اهل حق و راستگوئی به حساب آیند.

_ در یک روایت دیگر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: خوشا به حال کسانی که به اندازه نیاز روزی داشته باشند و صبر پیشه کنند.

- امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: غنا و فقر در قلب آدمیان قرار دارند، و در روایت دیگری فرمودند: بینیازی یک عقوبت می باشد.

باب نود و ششم : ترک آسایش

روایات:

1. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: آسایش و راحتی حقیقی برای شخص مؤمن نیست، مگر هنگامی که زندگی دنیوی او سپری شده و لقاء پروردگار متعال برای او حاصل شود، و تا لقاء اللّٰه حاصل نشده است آسایش وراحتی او در چهار چیزاست:

اول:

سکوتی است که به حالات قلبی و روحی خود و آنچه بین خود و خداست توجه پیدا کند و به خود آید؛ دوم: خلوتی که در گوشه ای نشسته و از ابتلائات و گرفتاریهای ظاهری و باطنی فراغت پیدا کند. سوم: در حال گرسنگی است که وسوسه های نفسانی و شهوات حیوانی در این حالت قطع شده، و حال صفا و روحانیت پیدا شود. چهارم: در حال شب زنده داری است که قلب را نورانی ساخته، طبع را پاکیزه نموده و روح خود را صفا می بخشد.

- حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: کسی که صبح کند در میان قوم خود به حالت امن و اطمینان و بدنش سالم بوده و معاش آن روزش را داشته باشد، مانند آنست که همه دنیا برای او فراهم و برقرار باشد.

- وهب بن منبه نقل می کند: در کتاب پیشینیان آمده: قناعت عزت میآوردو توانگری به همراه تو و در درون توست، خود را به آنچه به همراه توست نزدیک کن وآنرا به دست بیاور.

- ابو درداء می گفت: هر چه خداوند برای من معین کرده از دست من نخواهد رفت، اگر چه روی بال بادها باشد.

- ابوذر نقل کرد: رسوا می شود کسی که به خداوند اعتماد ندارد و لو در میان سنگهای سفت و محکم حبس شده باشد، و فردی زیانکارتر، ناتوانتر، و پستتر از آن کسی که خداوندش را در رزقی که برایش ضمانت کرده و عهدهدار شده است ، تصدیق نمیکند با این وجود (که خدا رزقش را عهده دار شده)، آن را نادیده گرفته و بر نیرو وتدبیر واندیشه وتلاش وکار خویش تکیه میکند و در حالی که پرودگار او را از راههایی نادرست برای تامین احتیاجاتش بینیاز کرده، حدود الهی را زیر پا گذاشته.

ص: 98

باب نود و هفتم : غم و اندوه

روایات:

1. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: اندوه و حزن قلبی، نشانه عارفان می باشد زیرا از عنایتهایی که بر دل ایشان سرازیر میشود سرشار هستند، و همواره از باطن جهان و اسرار نهانی آگاهند، و خداوند با لطف و عنایات خود آنها را پوشانده است.

کسی که محزون می باشد در ظاهر گرفته و غبارآلود و غمگین است ولی در باطن بسیار خوشحال می باشد، او در ظاهر در میان جامعه و رفت و آمد با مردم مانند بیماران بوده(1) ولی در رابطه با خداوند مانند خویشاوندان عمل می کند.

محزون، فکرش از دنیا وجلوههایش خالی است به حساب نمی آید زیرا کسی که مشغول می باشد خود را به سختی می اندازد ولی حزن یک امر طبیعی است که از طبیعت آدمی سرچشمه می گردد، حزن از باطن انسان بر می آید در صورتی که فکرکردن و اندیشیدن از محسوسات ناشی می گردد، و این دو با هم فرق دارند.

خداوند متعال در داستان یعقوب می گوید: «إِنَّما أَشْكُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُ(2)، در ما ورای حزن و اندوه چیزی نهفته است که فقط خداوند آن را می داند و دیگران از آن آگاهی ندارند.

1- . منظور جمع مریض است، اما این کلمه صحیح نیست زیرا جمع مریض، مرضی است. در نسخه چاپی کلمه به این صورت اصلاح شده است: «عیش المرضی، و مع الله عیش القربی»
2- . یوسف / 86

_ به ربیع بن خثیم گفته شد: چرا اندوهگین می باشی؟ گفت: برای اینکه دنبال من هستند و اعمال مرا در نظر دارند، طرف راست حزن گرفتاری وبلا می باشد(1) و طرف چپ آن سکوت است، حزن تنها به کسانی اختصاص دارد که از شناخت ومعرفت خداوندشان برخوردارند، ولی اندیشه به همه مردم ارتباط پیدا می کند.

اگر اندوه لحظه ای از دل عارفان پوشیده بماند، به طرف خداوند استغاثه می کنند، و اگر در دل دیگران گذاشته شود آن را نخواهند شناخت، حزن نخستین مرحله ای است که در انسان پدید می آید و دنباله اش آسایش و مژده خواهد آمد. اما تفکر مرحله دوم است که نخست مرحله ایمان به خداوند می باشد، و بعد از آن اندیشه و سوم احتیاج به خدا برای نجات یافتن و حزین نیز همواره در حال اندیشدیدن است، وآن کسی که میاندیشد به نتیجههایی دست پیدا میکند که از آن عبرت جوید ، و هر کدام از آنها حالات ها ودانشهای خاص و روشهاو دانشهای روشنگری دارند، که باید از راه آن وارد شد.(2)

2. مجالس: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای متعال به عیسی بن مریم علیه السلام وحی کرد: خداوند به عیسی بن مریم سلام اللّٰه علیه وحی فرستاد که ای عیسی اشک دیدگان خود را با قلب خاشعت به من بده و دیدگان خود را با میله حزن سرمه بکش.

هنگامی که اهل باطل مشغول خنده هستند و اوقات خود را به بطالت می گذرانند شما در گورستان ها حاضر شوید و با صدای بلند آنها را مخاطب قرار دهید، شاید از آنها پند گیرید، و بگوئید من هم بزودی به اینها ملحق خواهم شد.(3)

3. تمحیص: امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام خواندم: مومن شب را به صبح، و صبح را به شب می رساند در حالی که اندوهگین است، و چیزی جز غم برای او پسندیده نیست. (4).

ص: 100

1- . در منبع: الانکسار
2- . مصباح الشریعه: 62، در آن «و حلم و شرف» ذکر شده است.
3- . مجالس مفید: 147

4- . مشکاه الانوار از کتاب روضه الواعظین نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه گناهان بنده زیاد شود، و عملی نداشته باشد تا کفاره گناهانش باشد، خداوند او را به غم و اندوه دچار می کند تا کفاره آن باشد. و امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه گناهان شخصی زیاد شود و کفاره ای برای آن نداشته باشد، خدای عز و جل در دنیا او را به غم و اندوه دچار میکند تا کفاره گناهانش باشد، خداوند با او چنین می کند، در غیر این صورت در قبر وی را عذاب می نماید و هنگامی که خدای عز و جل را ملاقات می کند، چیزی در اختیار ندارد تا بر گناهان او شهادت دهد. از کتاب سید ناصح الدین: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند هر قلب اندوهگینی را دوست دارد.

باب نود و هشتم : کفر و لوازم و آثار آن و انواع شرک

آیات:

- إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ.(1) {در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند- چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی- برایشان یکسان است [آنها] نخواهند گروید. خداوند بر دلهای آنان، و بر شنوایی ایشان مُهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی بزرگ است}

- وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.(2) {و [لی] کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.} * فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرِینَ

1- . بقره / 6- 7
2- . بقره / 39

{و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد، و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد }.

- بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ یَکْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْیاً أَنْ یُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلی غَضَبٍ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ* وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا نُؤْمِنُ بِما أُنْزِلَ عَلَیْنا وَ یَکْفُرُونَ بِما وَراءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما مَعَهُمْ * قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِیاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ(1) {وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد آیاتی فرو می فرستد پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت آور است. و چون به آنان گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید می گویند ما به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده ایمان می آوریم و غیر آن را با آنکه کاملا حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است انکار می کنند بگو اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می کشتید. } و فرمود: وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ(2) {و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیطان [صفت] ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند }

- إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ خالِدِینَ فِیها لا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ(3) {کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد، در آن [لعنت] جاودانه بمانند نه عذابشان کاسته گردد، و نه مهلت یابند } * و فرمود: وَ مَنْ یُبَدِّلْ

1- . بقره/ 89- 91
2- . بقره / 102
3- . بقره / 161- 162

نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ(1) {هر کس نعمت خدا را پس از آنکه برای او آمد [به کفران] بدل کند خدا سخت کیفر است.} * و فرمود: وَ الْکافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ(2) {کافران همان ظالمان هستند}

- وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ(3) {و [لی] کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند.} * و فرمود: وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ(4) {خدا گروه کافران را هدایت نمی کند} * و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ(5) {کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی تردید عذابی سخت خواهند داشت}

- إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ أُولئِکَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شَدِیدُ الْعِقابِ(6) {در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، اموال و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دور نخواهد کرد؛ و آنان خود، هیزم دوزخند.}

- إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ أُولئِکَ الَّذِینَ {کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند، و پیامبران را بناحق می کشند، و دادگستران را به قتل می رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده}..

1- . بقره / 211
2- . بقره / 254
3- . بقره / 257
4- . بقره / 264
5- . آل عمران / 4
6- . آل عمران / 10- 11

- حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ(1) {آنان کسانی اند که در [این] دنیا و [در سرای] آخرت، اعمالشان به هدر رفته و برای آنان هیچ یاوری نیست.} * و فرمود: فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِیداً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ(2)

{اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان کنم و یاورانی نخواهند داشت}

- ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلائِکَهَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْباباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ(3) {هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: «به جای خدا، بندگان من باشید.» بلکه [باید بگوید:] «به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید، علمای دین باشید.»}

- إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الضَّالُّونَ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْ ءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدی بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ(4) {کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد، و آنان خود گمراهانند.} * و فرمود: وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ(5) {و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند، و برای آنان عذابی سهمگین است} *

1- . آل عمران / 21- 22
2- . آل عمران / 56
3- . آل عمران/ 79- 80
4- . آل عمران / 90- 91
5- . آل عمران / 105

- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ * مَثَلُ ما يُنْفِقُونَ فِی هذِهِ الْحَياهِ الدُّنْيا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيها صِرٌّ أَصابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ ما ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(1) {کسانی که کفر ورزیدند، هرگز اموالشان و اولادشان چیزی [از عذاب خدا] را از آنان دفع نخواهد کرد، و آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود. مثَل آنچه [آنان] در زندگی این دنیا [در راه دشمنی با پیامبر] خرج می کنند، همچون مثلِ بادی است که در آن، سرمای سختی است، که به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده اند بوزد و آن را تباه سازد؛ و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده اند.}

- وَ لِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكافِرِينَ(2) {و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند خالص گرداند و کافران را [به تدریج] نابود سازد.} * و فرمود: سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِما أَشْرَكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (3) {به زودی در دلهای کسانی که کفر ورزیده اند بیم خواهیم افکند، زیرا چیزی را با خدا شریک گردانیده اند که بر [حقانیت] آن، [خدا] دلیلی نازل نکرده است. و جایگاهشان آتش است، و جایگاه ستمگران چه بد است.}

- وَ لا يَحْزُنْکَ الَّذِينَ يُسارِعُونَ فِی الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيْمانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ(4)

{و کسانی که در کفر می کوشند، تو را اندوهگین نسازند؛ که آنان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی رسانند. خداوند می خواهد در آخرت برای آنان بهره ای قرار ندهد، و برای ایشان عذابی بزرگ است. در حقیقت، کسانی که کفر را به [بهای] ایمان خریدند، هرگز به خداوند هیچ زیانی نخواهند رسانید، و برای

1- . آل عمران / 116- 117
2- . آل عمران / 141
3- . آل عمران / 15
4- . آل عمران / 176- 177

آنان عذابی دردناک است. } * و فرمود: إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَری إِثْماً عَظِیماً(1) {مسلّماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید، و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ بربافته است. } * و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً(2) {به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، در آتشی [سوزان] درآوریم؛ که هر چه پوستشان بریان گردد، پوستهای دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری، خداوند توانای حکیم است. } * و فرمود: إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهِیناً(3) {بی گمان، خدا برای کافران عذاب خفّت آوری آماده کرده است. } * و فرمود: وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً * إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً(4) {و هر کس، پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد، و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم، و چه بازگشتگاه بدی است. خداوند، این را که به او شرک آورده شود، نمی آمرزد؛ و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می بخشاید. و هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهیِ دور و درازی شده است. } * و فرمود: وَ مَنْ یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً (5) {و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است } * و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ

1- . نساء / 48
2- . نساء / 56
3- . نساء / 102
4- . نساء / 115- 116
5- . نساء / 136

يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِکَ سَبِيلاً * أُولئِکَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً(1) {کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند، و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند، و می گویند: «ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم» و می خواهند میان این [دو]، راهی برای خود اختیار کنند، آنان در حقیقت کافرند؛ و ما برای کافران عذابی خفّت آور آماده کرده ایم.} * و فرمود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً * إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً * إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً وَ كانَ ذلِکَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً(2) {بی تردید، کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند، به گمراهیِ دور و درازی افتاده اند. کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند، مگر راه جهنّم، که همیشه در آن جاودانند؛ و این [کار] برای خدا آسان است.}

- وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ(3) {و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنان اهل دوزخند.} * و فرمود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ * يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ(4) {در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، اگر تمام آنچه در زمین است برای آنان باشد، و مثلِ آن را [نیز] با آن [داشته باشند] تا به وسیله آن، خود را از عذاب روز قیامت بازخرند، از ایشان پذیرفته نمی شود و عذابی پر درد خواهند داشت. می خواهند که از آتش بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند، و برای آنان عذابی پایدار خواهد بود}

1- . نساء / 150- 151
2- . نساء: 168- 169
3- . مائده / 10
4- . مائده / 36- 37

- إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ(1) {خدا گروه کافران را هدایت نمی کند} * و فرمود: فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ(2)

{. پس بر گروه کافران اندوه مخور.} * و فرمود: وَ قالَ الْمَسِیحُ یا بَنِی إِسْرائِیلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ(3) {کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است»، قطعاً کافر شده اند، و حال آنکه مسیح، می گفت: «ای فرزندان اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید؛ که هر کس به خدا شرک آوَرَد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران یاورانی نیست.»} * و فرمود: لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ(4)

{و اگر از آنچه می گویند باز نایستند، به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید} * و فرمود: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ(5) {و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ پنداشتند، آنان همدم آتشند.} * و فرمود: قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَهُ الْخَبِیثِ(6) {بگو: «پلید و پاک یکسان نیستند، هر چند کثرت پلید[ها] تو را به شگفت آوَرَد. پس ای خردمندان، از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.»} * و فرمود: ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ(7) {کسانی که کفر ورزیده اند، [غیر او را] با پروردگار خود برابر می کنند.} * و فرمود: وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَحاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ(8) {و پیش از تو پیامبرانی به استهزا گرفته شدند. پس آنچه را ریشخند می کردند گریبانگیر ریشخندکنندگان ایشان گردید.} * و فرمود: الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا

1- . مائده / 67
2- . مائده / 68
3- . مائده / 72
4- . مائده / 73
5- . مائده / 86
6- . مائد/ 100
7- . أنعام: 1
8- . أنعام: 10

يُؤْمِنُون(1) {خودباختگان کسانی اند که ایمان نمی آورند.} * و فرمود: وَ إِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ * وَ لَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ {و آنان [مردم را] از آن باز می دارند و [خود نیز] از آن دوری می کنند، و[لی] جز خویشتن را به هلاکت نمی افکنند و نمی دانند. و ای کاش [منکران را] هنگامی که بر آتش عرضه می شوند، می دیدی که می گویند: «کاش بازگردانده می شدیم و [دیگر] آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم.» [ولی چنین نیست] بلکه آنچه را پیش از این نهان می داشتند، برای آنان آشکار شده است. و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند.

- قالَ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذا جاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قالُوا يا حَسْرَتَنا عَلى ما فَرَّطْنا فِيها وَ هُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزارَهُمْ عَلى ظُهُورِهِمْ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ(2) {و اگر بنگری هنگامی را که در برابر پروردگارشان باز داشته می شوند. [خدا] می فرماید: «آیا این حقّ نیست؟» می گویند: «چرا، سوگند به پروردگارمان [که حق است].» می فرماید: «پس به [کیفر] آنکه کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید.» کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند قطعاً زیان دیدند. تا آنگاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می گویند: «ای دریغ بر ما، بر آنچه در باره آن کوتاهی کردیم.» و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می کشند. چه بد است باری که می کشند.} * و فرمود: وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا صُمٌّ وَ بُكْمٌ فِي الظُّلُماتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَ مَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ(3) {و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، در تاریکیها[یِ کفر] کر و لالند، هر که را خدا بخواهد گمراهش می گذارد؛ و هر که را بخواهد بر راه راست قرارش می دهد.} * و فرمود: قُلْ أَ رَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُ اللَّهِ

1- . انعام / 12
2- . انعام / 26 - 31
3- . الأنعام: 39

بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ {بگو: «به نظر شما، اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما برسد، آیا جز گروه ستمگران [کسی] هلاک خواهد شد؟» } تا آنجا که می فرماید: وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا یَمَسُّهُمُ الْعَذابُ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ (1) {و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، به [سزای] آنکه نافرمانی می کردند، عذاب به آنان خواهد رسید. }

- وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ ذَکِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما کَسَبَتْ لَیْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِیعٌ (2) {و کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفته است، رها کن؛ و [مردم را] به وسیله این [قرآن] اندرز ده؛ مبادا کسی به [کیفر] آنچه کسب کرده به هلاکت افتد، در حالی که برای او در برابر خدا یاری و شفاعتگری نباشد؛ و اگر [برای رهایی خود] هر گونه فدیه ای دهد، از او پذیرفته نگردد. اینانند که به [سزای] آنچه کسب کرده اند به هلاکت افتاده اند، و به [کیفر] آنکه کفر می ورزیدند، شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت. } * تا آنجا که فرمود: وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (3) {و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آن چه انجام می دادند از دستشان می رفت. }

- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعامِ نَصِیباً فَقالُوا هذا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هذا لِشُرَکائِنا فَما کانَ لِشُرَکائِهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللَّهِ وَ ما کانَ لِلَّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلی شُرَکائِهِمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ * وَ کَذلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَکاؤُهُمْ لِیُرْدُوهُمْ وَ لِیَلْبِسُوا عَلَیْهِمْ دِینَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ * وَ قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا یَطْعَمُها إِلَّا مَنْ نَشاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا افْتِراءً عَلَیْهِ سَیَجْزِیهِمْ بِما کانُوا یَفْتَرُونَ * وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَهٌ لِذُکُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزْواجِنا وَ إِنْ یَکُنْ مَیْتَهً فَهُمْ فِیهِ شُرَکاءُ سَیَجْزِیهِمْ وَصْفَهُمْ

1- . أنعام / 49 - 47
2- . أنعام / 70
3- . أنعام / 88

إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ(1) {و [مشركان،] برای خدا از آنچه از كِشت و دامها كه آفريده است سهمی گذاشتند، و به پندار خودشان گفتند: «اين ويژه خداست و اين ويژه بتان ما.» پس آنچه خاص بتانشان بود به خدا نمی رسيد، و[لی] آنچه خاص خدا بود به بتانشان می رسيد. چه بد داوری می كنند. و اين گونه برای بسياری از مشركان، بتانشان كشتن فرزندانشان را آراستند، تا هلاكشان كنند و دينشان را بر آنان مشتبه سازند؛ و اگر خدا می خواست چنين نمی كردند. پس ايشان را با آنچه به دروغ می سازند رها كن. و گفتند: «آنچه در شكم اين دامهاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است، و اگر [آن جنين] مرده باشد، همه آنان [از زن و مرد] در آن شريكند. به زودی [خدا] توصيف آنان را سزا خواهد داد، زيرا او حكيم داناست.} * و فرمود: قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً(2) {بگو: «بياييد تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام كرده برای شما بخوانم: چيزی را با او شريک قرار مدهيد}.

- إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كانُوا شِيَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْ ءٍ إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما كانُوا يَفْعَلُونَ(3) {كسانی كه دين خود را پراكنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هيچ گونه مسؤول ايشان نيستی، كارشان فقط با خداست. آنگاه به آنچه انجام می دادند آگاهشان خواهد كرد.}

- إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْها لا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوابُ السَّماءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی يَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِياطِ وَ كَذلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِينَ * لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهادٌ وَ مِنْ فَوْقِهِمْ غَواشٍ وَ كَذلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِينَ {در حقيقت، كسانی كه آيات ما را دروغ شمردند و از [پذيرفتن] آنها تكبّر ورزيدند، درهای آسمان را برايشان نمی گشايند و در بهشت درنمی آيند مگر آنكه شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدينسان بزهكاران را كيفر می دهيم. برای آنان از جهنّم بستری و از بالايشان پوششهاست، و اين گونه بيدادگران را سزا می دهيم.} تا آنجا كه فرمود: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ

1- . أنعام / 136- 139
2- . أنعام / 151
3- . انعام / 159

بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ * الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ کافِرُونَ(1) {پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد.» همانان که [مردم را] از راه خدا باز می دارند و آن را کج می خواهند و آنها آخرت را منکرند} * و فرمود: وَ قَطَعْنا دابِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ ما کانُوا مُؤْمِنِینَ(2) {پس او و کسانی را که با او بودند به رحمتی از خود رهانیدیم؛ و کسانی را که آیات ما را دروغ شمردند و مؤمن نبودند ریشه کن کردیم.} * و فرمود: سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ * وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ هَلْ یُجْزَوْنَ إِلَّا ما کانُوا یَعْمَلُونَ(3) {به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبّر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند. و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمالشان تباه شده است. آیا جز در برابر آنچه می کردند کیفر می بینند؟}

- ساءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ أَنْفُسَهُمْ کانُوا یَظْلِمُونَ (4) {چه زشت است داستان گروهی که آیات ما را تکذیب و به خود ستم می نمودند.} * و فرمود: وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ * وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ (5) {و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج، از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت. و به آنان مهلت می دهم، که تدبیر من استوار است.}

1- . أعراف / 40- 45
2- . أعراف / 72
3- . أعراف / 146- 147
4- . أعراف / 177
5- . أعراف / 182- 183

- ذلِکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشاقِقِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ * ذلِکُمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْکافِرِینَ عَذابَ النَّارِ(1) {این [کیفر] بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند، و هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد قطعاً خدا سخت کیفر است. این [عذاب دنیا] را بچشید، و [بدانید که] برای کافران عذاب آتش خواهد بود.} * و فرمود: ذلِکُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ کَیْدِ الْکافِرِینَ (2) {[ماجرا] این بود، و [بدانید که] خدا نیرنگ کافران را سست می گرداند.}

- وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ قالُوا سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِیهِمْ خَیْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ(3) {و مانند کسانی مباشید که گفتند: «شنیدیم» در حالی که نمی شنیدند. قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند. و اگر خدا در آنان خیری می یافت قطعاً شنوایشان می ساخت؛ و اگر آنان را شنوا می کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی تافتند.} * و فرمود: کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ کُلٌّ کانُوا ظالِمِینَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِینَ کَفَرُوا فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ * الَّذِینَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلِّ مَرَّهٍ وَ هُمْ لا یَتَّقُونَ (4) {[رفتاری] چون رفتار فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند، که آیات پروردگارشان را تکذیب کردند؛ پس ما آنان را به [سزای] گناهانشان هلاک، و فرعونیان را غرق کردیم و همه آنان ستمکار بودند. بی تردید، بدترین جنبندگان پیش خدا کسانی اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی آورند. همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را می شکنند و [از خدا] پروا نمی دارند.} توبه وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِی الْکافِرِینَ (5) {و این خداست که رسواکننده کافران است.} و فرمود: وَ بَشِّرِ

1- . أنفال / 13- 14
2- . أنفال / 18
3- . انفال / 21- 23
4- . أنفال / 54- 56
5- . براءه / 2

الَّذِینَ کَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِیمٍ(1) {و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده.} * و فرمود: وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ تا آنجا که فرمود: أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ یُحادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِیها ذلِکَ الْخِزْیُ الْعَظِیمُ(2) {و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، عذابی پر درد [در پیش] خواهند داشت- آیا ندانسته اند که هر کس با خدا و پیامبر او درافتد برای او آتش جهنّم است که در آن جاودانه خواهد بود، این همان رسوایی بزرگ است.} * و فرمود: اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ (3) {چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است، حتّی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید، چرا که آنان به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند}

- وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ(4) {و کسانی که کفر ورزیده اند به [سزای] کفرشان شربتی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت.} * و فرمود: وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخاسِرِینَ (5) {و از کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند مباش، که از زیانکاران خواهی بود.}

- وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ * أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ (6) {و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. [گفت:] من برای شما هشداردهنده ای آشکارم،که جز خدا را نپرستید، زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم.}

1- . براءه / 3
2- . براءه / 61- 63
3- . براءه / 80
4- . یونس / 4
5- . یونس / 95
6- . هود / 25- 26

- یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ تا آنجا که می فرماید: وَ تِلْکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ کُلِّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ * وَ أُتْبِعُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَهً وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلاَ بُعْداً لِعادٍ قَوْمِ هُودٍ(1) {«ای قوم من، خدا را بپرستید. جز او هیچ معبودی برای شما نیست. شما فقط دروغ پردازید.» و این، [قوم] عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند، و فرستادگانش را نافرمانی نمودند، و به دنبال فرمانِ هر زورگویِ ستیزه جوی رفتند. و [سرانجام] در این دنیا و روز قیامت، لعنت بدرقه [راه] آنان گردید. آگاه باشید که عادیان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان، مرگ بر عادیان: قوم هود.}

- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا یَعْلَمُ فِی الْأَرْضِ أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مَکْرُهُمْ وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِیلِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ * آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است مراقب است [مانند کسی است که از همه جا بی خبر است]؟ و برای خدا شریکانی قرار دادند. بگو: «نامشان را ببرید» آیا او را به آنچه در زمین است و او نمی داند خبر می دهید، یا سخنی سطحی [و میان تهی] می گویید؟ [چنین نیست] بلکه برای کسانی که کافر شده اند نیرنگشان آراسته شده و از راه [حق] بازداشته شده اند و هر که را خدا بی راه گذارد رهبری نخواهد داشت. }* لَهُمْ عَذابٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَشَقُّ وَ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ(2) {برای آنان در زندگی دنیا عذابی است، و قطعاً عذاب آخرت دشوارتر است، و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده ای نیست. } * و فرمود: وَ قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً یَعْلَمُ ما تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ وَ سَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ(3) {و به یقین، کسانی که پیش از آنان بودند نیرنگ کردند، ولی همه تدبیرها نزد خداست. آنچه را که هر کسی به دست می آورد می داند. و به زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای

1- . هود / 50- 60
2- . رعد / 33- 34
3- . رعد / 42

از کیست.} إبراهیم وَ وَیْلٌ لِلْکافِرِینَ مِنْ عَذابٍ شَدِیدٍ(1) {وای بر کافران از عذابی سخت.} و فرمود: وَ قالَ مُوسی إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ(2) {و موسی گفت: «اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کافر شوید، بی گمان، خدا بی نیاز ستوده[صفات] است.»} * و فرمود: مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمالُهُمْ کَرَمادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلی شَیْ ءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ(3) {مَثَل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد: از آنچه به دست آورده اند هیچ [بهره ای] نمی توانند بُرد. این است همان گمراهیِ دور و دراز.}

- رُبَما یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمِینَ (4) {چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند.}

- لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ مَثَلُ السَّوْءِ وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلی وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ(5) {وصف زشت برای کسانی است که به آخرت ایمان ندارند، و بهترین وصف از آنِ خداست، و اوست ارجمند حکیم.} * و فرمود: الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ {کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا باز داشتند به [سزای] آنکه فساد می کردند عذابی بر عذابشان می افزاییم.}

بِما کانُوا یُفْسِدُونَ(6) {به [سزای] آنکه فساد می کردند} * و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ لا یَهْدِیهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ * إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ(7) {در حقیقت، کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا آنان را هدایت نمی کند و برایشان عذابی دردناک است.تنها کسانی

1- . إبراهیم / 2
2- . إبراهیم / 8
3- . ابراهیم / 18
4- . حجر / 2
5- . نحل / 60
6- . نحل / 88

7- . نحل / 104- 105

دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند.} * و فرمود: وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (1) {خدا گروه کافران را هدایت نمی کند}

- وَ أَنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً(2) {و اینکه برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند عذابی پر درد آماده کرده ایم.}

- أَ فَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادِی مِنْ دُونِی أَوْلِیاءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ نُزُلًا * قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا * الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً * أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً * ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً(3) {آیا کسانی که کفر ورزیده اند، پنداشته اند که [می توانند] به جای من، بندگانم را سرپرست بگیرند؟ ما جهنم را آماده کرده ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد. بگو: «آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟». [آنان] کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند. [آری،] آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند، در نتیجه اعمالشان تباه گردید، و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد. این جهنم سزای آنان است، چرا که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به ریشخند گرفتند.}

- فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ (4) {اما دسته ها[ی گوناگون] از میان آنها به اختلاف پرداختند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک.}

- إِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحْیی(5) {در حقیقت، هر که به نزد پروردگارش گنهکار رود، جهنم برای اوست: در آن نه می میرد و نه

1- . نحل / 107
2- . أسری / 10
3- . کهف / 102- 106
4- . مریم / 37

5- . طه / 74

زندگی می یابد. } * و فرمود: وَ کَذلِکَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِآیاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَ أَبْقی (1) {و این گونه هر که را به افراط گراییده و به نشانه های پروردگارش نگرویده است سزا می دهیم، و قطعاً شکنجه آخرت سخت تر و پایدارتر است. }

- وَ مَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِکَ نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ (2) {و هر کس از آنان بگوید: «من [نیز] جز او خدایی هستم»، او را به دوزخ کیفر می دهیم. [آری] سزای ستمکاران را این گونه می دهیم. }

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هادُوا وَ الصَّابِئِینَ وَ النَّصاری وَ الْمَجُوسَ {کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی ها و مسیحیان و زرتشتیان و

- وَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اللَّهَ یَباب بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ (3) کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی گواه است. } * و فرمود: وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ (4) {کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی گواه است. } * و فرمود: وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ (5) {و کسانی که در [تخطئه] آیات ما می کوشند [و به خیال خود] عاجزکنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخند. } * و فرمود: وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَهٍ مِنْهُ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ (6) {و[لی] کسانی که کفر ورزیده اند، همواره از آن در تردیدند، تا بناگاه قیامت برای آنان فرا رسد، یا عذاب روزی بدفرجام به سراغشان بیاید. } * و

1- . طه / 127
2- . أنبیاء / 29
3- . حجّ / 17
4- . حجّ / 31
5- . حجّ / 51
6- . حجّ / 55

فرمود: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ (1) {و کسانی که کفر ورزیده و نشانه های ما را دروغ پنداشته اند، برای آنان عذابی خفّت آور خواهد بود. } *

- فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ(2) {دور باد [از رحمت خدا] مردمی که ایمان نمی آورند. } * و فرمود: وَ مَنْ یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ (3) {و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند،که برای آن برهانی نخواهد داشت، حسابش فقط با پروردگارش می باشد، در حقیقت، کافران رستگار نمی شوند. } *

- وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقِیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّی إِذا جاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سَرِیعُ الْحِسابِ * أَوْ کَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ(4) {و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه، آن را آبی می پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زودشمار است. یا [کارهایشان] مانند تاریکیهایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند [و] روی آن موجی [دیگر] است [و] بالای آن ابری است. تاریکیهایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هر گاه [غرقه] دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می بیند، و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود. }* و فرمود: لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَ مَأْواهُمُ

1- . حجّ / 57
2- . مؤمنون / 44
3- . مؤمنون / 117
4- . نور / 39- 40

النَّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِیرُ(1) {و مپندار کسانی که کفر ورزیدند [ما را] در زمین درمانده می کنند؛ جایگاهشان در آتش است و چه بد بازگشتگاهی است. }

- وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً (2) {و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را [چون] گَردی پراکنده می سازیم. } * و فرمود: وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُهُمْ وَ لا یَضُرُّهُمْ وَ کانَ الْکافِرُ عَلی رَبِّهِ ظَهِیراً(3) {و غیر از خدا چیزی را می پرستند که نه سودشان می دهد و نه زیانشان می رساند؛ و کافر همواره در برابر پروردگار خود همپشت [شیطان] است. } * و فرمود: وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ(4) {و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند} -

- إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ زَیَّنَّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ أُوْلئِکَ الَّذِینَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذابِ وَ هُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (5) {کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم [تا همچنان] سرگشته بمانند. آنان کسانی اند که عذاب سخت برای ایشان خواهد بود، و در آخرت، خود زیانکارترین [مردم]اند. }

- وَ یَوْمَ یُنادِیهِمْ فَیَقُولُ ما ذا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ فَعَمِیَتْ عَلَیْهِمُ الْأَنْباءُ * یَوْمَئِذٍ فَهُمْ لا یَتَساءَلُونَ (6) {و روزی را که [خدا] آنان را ندا درمی دهد و می فرماید: «فرستادگان [ما] را چه پاسخ دادید؟» پس در آن روز اخبار بر ایشان پوشیده گردد و از یکدیگر نمی توانند بپرسند. } * عنکبوت وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ لِقائِهِ أُولئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی وَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ(7) {و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پردرد خواهد بود} * و فرمود: وَ

1- . نور / 57
2- فرقان / 23
3- . فرقان / 55
4- . فرقان / 68
5- . نمل / 4- 5
6- . قصص / 65- 66
7- . عنکبوت / 23

ما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلَّا الْکافِرُونَ(1) {و جز کافران [کسی] آیات ما را انکار نمی کند.} * و فرمود: وَ ما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلَّا الظّالِمُونَ(2) {و جز ستمگران منکر آیات ما نمی شوند.} * و فرمود: وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْباطِلِ وَ کَفَرُوا بِاللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ {و آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده اند همان زیانکارانند.} * و فرمود: یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکافِرِینَ (3) {و شتابزده از تو عذاب می خواهند، و حال آنکه جهنّم قطعاً بر کافران احاطه دارد}

- وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَهِ فَأُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ (4) {و امّا کسانی که کافر شده و آیات ما و دیدار آخرت را به دروغ گرفته اند، پس آنان در عذاب حاضر آیند.}

- وَ مَنْ کَفَرَ فَلا یَحْزُنْکَ کُفْرُهُ إِلَیْنا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ(5) {و هر کس کفر ورزد، نباید کفر او تو را غمگین گرداند. بازگشتشان به سوی ماست، و به [حقیقتِ] آنچه کرده اند آگاهشان خواهیم کرد. در حقیقت، خدا به راز دلها داناست.} *

- تنزیل أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ {آیا کسی که مؤمن است، چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند.} تا آنجا که می فرماید: وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا فَمَأْواهُمُ النَّارُ کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها أُعِیدُوا فِیها وَ قِیلَ لَهُمْ {و اما کسانی که نافرمانی کرده اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می شوند و به آنان گفته می شود: ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ (6) «عذابِ آن آتشی را که دروغش می پنداشتید بچشید.»}

1- . عنکبوت / 47
2- . عنکبوت / 49
3- . عنکبوت / 52- 54
4- . روم / 16
5- . لقمان / 23
6- . تنزیل / 18- 20

- لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً(1) {[آری، چنین است] تا خدا مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان و زنان با ایمان را بپذیرد، و خدا همواره آمرزنده مهربان است.}

- وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِی آياتِنا مُعاجِزِينَ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ {و کسانی که در [ابطال] آیات ما کوشش می ورزند که ما را درمانده کنند، برایشان عذابی از بلایی دردناک باشد} * و فرمود: بَلِ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ فِی الْعَذابِ وَ الضَّلالِ الْبَعِيدِ(2) {بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دور و درازند} * و فرمود: وَ أَسَرُّوا النَّدامَهَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فِی أَعْناقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ (3) {و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند. و در گردنهای کسانی که کافر شده اند غُلها می نهیم؛ آیا جز به سزای آنچه انجام می دادند می رسند} *

- الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ(4) {کسانی که کفر ورزیده اند، عذابی سخت خواهند داشت} * و فرمود: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا يُقْضى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها كَذلِکَ نَجْزِی كُلَّ كَفُورٍ تا آنجا که فرمود: هُوَ الَّذِی جَعَلَكُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ لا يَزِيدُ الْكافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتاً وَ لا يَزِيدُ الْكافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَساراً(5) {و[لی] کسانی که کافر شده اند، آتش جهنّم برای آنان خواهد بود. حکم به مرگ بر ایشان [جاری] نمی شود تا بمیرند، و نه عذابِ آن از ایشان کاسته شود. [آری،] هر ناسپاسی را چنین کیفر می دهیم - اوست آن کس که شما را در این سرزمین جانشین گردانید. پس هر کس کفر ورزد کفرش به زیان

1- . أحزاب / 73
2- . سبأ / 5- 8
3- . سبأ / 33
4- . فاطر / 2
5- . فاطر / 36- 39

اوست، و کافران را کفرشان جز دشمنی نزد پروردگارشان نمی افزاید،و کافران را کفرشان غیر از زیان نمی افزاید} * ص بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّهٍ وَ شِقاق(1) {آری، آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزه اند} * و فرمود: فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ(2) {پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند} * زمر إِنْ تَکْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ(3) {اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی نیاز است و برای بندگانش کفران را خوش نمی دارد}* و فرمود: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ(4) {و کسانی که نشانه های خدا را انکار کردند، آنانند که زیانکارانند} * و فرمود: وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً(5) {و کسانی که کافر شده اند، گروه گروه به سوی جهنّم رانده شوند}

- وَ کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النَّارِ(6) {و بدین سان فرمان پروردگارت درباره کسانی که کفر ورزیده بودند، به حقیقت پیوست که ایشان همدمان آتش خواهند بود} * و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإِیمانِ فَتَکْفُرُونَ(7) {سانی که کافر بوده اند مورد ندا قرار می گیرند که: «قطعاً دشمنی خدا از دشمنی شما نسبت به همدیگر سخت تر است، آنگاه که به سوی ایمان فراخوانده می شدید و انکار می ورزیدید.}

- إِنَّ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی آیاتِنا لا یَخْفَوْنَ عَلَیْنا أَ فَمَنْ یُلْقی فِی النَّارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتِی آمِناً یَوْمَ الْقِیامَهِ اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(8) {کسانی که در [فهم و ارائه] آیات ما کژ می روند بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر

1- . ص / 2
2- . ص / 27
3- . زمر / 7
4- . زمر / 63
5- . زمر / 71
6- . مؤمن / 6
7- . مؤمن / 10
8- . سجده / 40

است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می آید؟ هر چه می خواهید بکنید که او به آنچه انجام می دهید بیناست}

- وَ الَّذِینَ یُحَاجُّونَ فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِیبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ داحِضَهٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ تا آنجا که می فرماید: أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ ما لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لا کَلِمَهُ الْباب لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ(1) {و کسانی که درباره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می پردازند، حجّتشان پیش پروردگارشان باطل است، و خشمی [از خدا] برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود ... آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده، برایشان بنیادِ آیینی نهاده اند؟ و اگر فرمان قاطع [درباره تأخیر عذاب در کار] نبود مسلّماً میانشان داوری می شد؛ و برای ستمکاران شکنجه ای پردرد است}* و فرمود: وَ الْکافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ(2) {و[لی] برای کافران عذاب سختی خواهد بود.}

- إِنَّ الْمُجْرِمِینَ فِی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ(3) {بی گمان، مجرمان در عذاب جهنّم ماندگارند}

- هذا هُدیً وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ(4) {این رهنمودی است؛ و کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند، برایشان عذابی دردناک از پلیدی است} * و فرمود: وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا أَ فَلَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَاسْتَکْبَرْتُمْ وَ کُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِینَ * وَ إِذا قِیلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السَّاعَهُ لا رَیْبَ فِیها قُلْتُمْ ما نَدْرِی مَا السَّاعَهُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ ما نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ * وَ بَدا لَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ * وَ قِیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسِیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا

1- . شوری / 16- 21
2- . شوری / 26
3- . زخرف / 74- 75
4- . جاثیه / 11

وَ مَأْواکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرِینَ (1) {و اما کسانی که کافر شدند [بدانها می گویند:] «پس مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد؟ و[لی] تکبّر نمودید و مردمی بدکار بودید.» و چون گفته شد: «وعده خدا راست است و شکی در رستاخیز نیست»، گفتید: «ما نمی دانیم رستاخیز چیست؟ جز گمان نمی ورزیم و ما یقین نداریم.» و [حقیقتِ] بدیهایی که کرده اند، بر آنان پدیدار می شود و آنچه را که بدان ریشخند می کردند، آنان را فرومی گیرد. و گفته شود: «همان گونه که دیدار امروزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش خواهیم کرد، و جایگاهتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.}

- الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ تا آنجا که می فرماید: ذلِکَ بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ (2) {کسانی که کفر ورزیدند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند، [خدا] اعمال آنان را تباه خواهد کرد... آنان که کفر ورزیدند، از باطل پیروی کردند} * و فرمود: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ * ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ (3) {و کسانی که کفر ورزیدند، نگونساری بر آنان باد؛ و [خدا] اعمالشان را برباد داد.} * و فرمود: وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکُلُونَ کَما تَأْکُلُ الْأَنْعامُ وَ النَّارُ مَثْویً لَهُمْ (4) {و [حال آنکه] کسانی که کافر شده اند، [در ظاهر] بهره می برند و همان گونه که چارپایان می خورند، می خورند، و[لی] جایگاه آنها آتش است.} * و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدی لَنْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً وَ سَیُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ (5) {کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه خدا باز داشتند و پس از آنکه راه هدایت بر آنان آشکار شد، با پیامبر [خدا] در افتادند، هرگز به خدا گزندی نمی رسانند؛ و به زودی [خدا] کرده هایشان را تباه

1- . جاثیه / 31- 34
2- . قتال / 1- 3
3- . قتال / 8- 9
4- . قتال / 12
5- . قتال / 32

خواهد کرد.} * و فرمود: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ ماتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (1) {آنان که کفر ورزیدند و مانع راه خدا شدند، سپس در حال کفر مردند، هرگز خدا از آنان درنخواهد گذشت.}

- وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْمُشْرِکاتِ الظَّانِّینَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دائِرَهُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصِیراً(2) {و [تا] مردان و زنان نفاق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده اند، عذاب کند؛ بَدِ زمانه بر آنان باد. و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنّم را برای آنان آماده گردانیده و [چه] بد سرانجامی است!} * و فرمود: وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ سَعِیراً(3) {و هر کس به خدا و پیامبر او ایمان نیاورده است [بداند که] ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده ایم.}

- فَإِنَّ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحابِهِمْ فَلا یَسْتَعْجِلُونِ (4) {پس برای کسانی که ستم کردند بهره ای است از عذاب، همانند بهره عذابِ یاران [قبلی]شان. پس [بگو:] در خواستنِ عذاب از من، شتابزدگی نکنند.} *

- وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ (5) {و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند آنان همدمان آتشند.}

- وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ خالِدِینَ فِیها وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ {و کسانی که کفر ورزیده، و آیات ما را تکذیب کرده اند، آنان اهل آتشند [و] در آن ماندگار خواهند بود، و چه بد سرانجامی است. و چه بد سرانجامی است}(6)

1- . قتال / 34
2- . فتح / 6
3- . فتح / 13
4- . ذاریات / 59
5- . حدید/ 19
6- . تغابن / 10

- وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ(1) {و کسانی که به پروردگارشان انکار آوردند، عذاب آتش جهنّم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است.}

- فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ الْوِلْدانَ شِیباً(2) {پس اگر کفر بورزید، چگونه از روزی که کودکان را پیر می گرداند، پرهیز توانید کرد؟}

- فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ * فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ * عَلَی الْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ(3) {پس چون در صور دمیده شود، آن روز [چه] روز ناگواری است! بر کافران آسان نیست}

- فَما لَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ * وَ إِذا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ لا یَسْجُدُونَ * بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُونَ * وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما یُوعُونَ* فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ(4) {پس چرا آنان باور نمی دارند؟ و چون بر آنان قرآن تلاوت می شود چهره بر خاک نمی سایند؟ [نه!] بلکه آنان که کفر ورزیده اند، تکذیب می کنند. و خدا به آنچه در سینه دارند داناتر است. پس آنان را از عذابی دردناک خبر ده}

- بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکْذِیبٍ (5) {[نه،] بلکه آنان که کافر شده اند در تکذیب اند؛} * غاشیه إِلَّا مَنْ تَوَلَّی وَ کَفَرَ * فَیُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذابَ الْأَکْبَرَ(6) {مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد، که خدا او را به آن عذاب بزرگتر عذاب کند.}

- إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها * أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ(7) {کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و [نیز] مشرکان در آتش

1- . ملک / 6
2- . مزمل / 17
3- . مدثر / 8 – 10
4- . انشقاق / 20 – 24
5- . بروج / 19
6- . غاشیه / 23 – 24
7- . بیّنه / 6

دوزخند، [و] در آن همواره می مانند؛ اینانند که بدترین آفریدگانند. در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. }

روایات:

1. خصال، امیرالمومنین علیه السلام: ایمان بر چهار ستون استوار است(1): صبر و یقین و عدل و جهاد.

صبر بر چهار شعبه است: شوق و ترس و زهد و انتظار: هر کس مشتاق بهشت باشد شهوات را از یاد می برد، و هر کس از آتش بترسد از گناهان پرهیز می کند، و هر کس نسبت به دنیا زهد و بی اعتنایی کند مصیبتها بر او آسان می شود، و هر کس به انتظار مرگ باشد به سوی کارهای نیک وخیرات می شتابد.

یقین بر چهار ستون استوار است: با زیرکی وباهوشی بینشها وبصیرت ها را به کسب کردن، و تأویل و تبیین حکمتها را به خوبی به دست آوردن، عبرت و درس گرفتن از پند ونصیحتها وبهرمندی از سنت وروش پیشینیان: آن کس با زیرکی ودقت بصیرتها وبینشها را دریابد، حکمتها برایش روشن گردد وهرکسی که حکمتها را دریابد، درس گیرد و عبرت آموز گرددد، و آن که عبرت و اندرزها را شناخت (و درسهایی را از زندگی دیگران فراگرفت)، گوییا(در تمام تاریخ) به همراه نخستین انسانها زیسته است

عدل بر چهار شعبه است: پیچیدگیها و دشواریهای فهم، فرو رفتن در دانش، حکم روشن و شکوفایی بردباری: آن کس که فهمید، دانش مجمل را تفسیر کند؛ و آن که آگاهی پیدا کرد ودانست، چشمه ساران حکمت به او روی آورد؛ وآن که از دریای حکمت سرشار گشت ، در زندگی و اموری که مردم باآن مواجه هستند،زیاده روی نمیکند ب

1- . این خبر با سندهای مختلف در جزء 68 و در باب پایه های ایمان و اسلام شرح داده شد، و پیچیدگی ها و مشکلات حدیث به طور کامل بیان گردید،، به آن باب مراجعه کنید و در باب بعدی نیز ذکر می شود

جهاد را چهار بخش است: امر به معروف و نهی از منکر، راستی و درستی در همه جا، خشم برای خدا، دشمنی و خشم بر فاسقان: آن کس که امر به معروف کند، پشت مؤمن را نیرومند گرداند؛ و آن که نهی از منکر نماید، بینی فاسق را به خاک مالد؛ آن که در همه جا صداقت داشت، آنچه وظیفه او است به جای آورد؛ و آن که با فاسقان دشمنی و بد خلقی نمود و برای رضای خدا خشمگین شد، خداوند به خاطر او بر دشمنش خشمگین شود. این ایمان، پایه ها و بخش هایش بود.

کفر بر چهار پایه بنا شده است: فسق و (العتو در متن کتاب آمده ولی جای دیگر غلوآمده استّ)تجاوز وتکبرنمودن یا غلوکردن و شک و شبهه.

فسق بر چهار شعبه است: جفا و کوردلی و غفلت و تجاوزکاری: هر کس جفا کند و ستمگری ورزدحق را کوچک می شمرد و عالمان دین را به شدت دشمن می دارد و بر گناه بزرگ اصرار می ورزد. هر کسی کوردل باشد، یاد خدا را فراموش می کند واز گمانها وظن پیروی کند و شیطان پیوسته براو حکمرانی کند(و او را بسیار به گمراهی خواند)و آن کس که غافل شد ، آرزوها وخواستههایش او را فریب دهد و زمانی که پرده از چشمانش گشوده شود (بمیرد) دچار حسرت خواهد شد، آن عذابی را پرودگارش وعده داده بود و گمان تحققش را نداشت، برایش آشکار میشود.هر کس از امر خداوند تجاوز کند ، پرودگار،قدرت بزرگی و علوش را بر او آشکار میکندو هماگونه که در محضر پرودگار کریم به تجاوز وسرکشی پرداخته و در حدود الهی کوتاهی ورزیده(واوامر خدا را نادیده گرفته) با تسلط (و حکمرانی که بر همه هستی دارد) او را به ذلت وخواری میکشاند، و به خاطر شکوه وجلالش او را کوچک و ناچیز قرار میدهد.

غلوّ بر چهار شعبه است: تعمّق و فرو رفتن اندیشههای گوناگون و درگیری ومنازعه در آن و شک وانحراف ازحق و لجاجت ودشمنیورزیدن.

هر کس (بیش از حد) تعمّق کند، به حق باز نمی گردد و جز غرق شدن در امور پیچیده چیزی بر او نمی افزاید، و فتنه ای از او رفع نمی شود مگر آنکه فتنه دیگری او

را در خود فرو می برد، و دینش از هم گسیخته می شود و در مسأله ای بهم پیچیده فرو می رود.

هر کس دشمنیورزد وبه درگیری در نظریهپردازیها روی آورد،ارتباطشان سست گردد(وبه سردی گراید)و طعم تلخ رفتار ناشایستش را میچشد،. نیکی به چشم او زشت می آید و زشتی به چشم او نیک و هر کس که نیکیها به چشمش زشتی جلوه کند از راههای خوبی ونیکی منحرف خواهد شد و امرش به کجی وکارهایش بر ضرر خودش سوق پیداخواهد کرد، عرصه وراه نجات و رهایی از این گرداب انحراف برایش تنک میگردد و و سزاوار است (همان بهتر،اینگونه افراد)که از دین خود برگردند وراهی غیر از راه مومنین حقیقی را پیروی میکنند

شک بر چهار شعبه است: بازگشتن ،ترسیدن از حق و شبههناک گردیدن (شک کردن) و دودلی(تردد) و تن دادن وگردن نهادن (برجهل). و این همان کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَمارى، «پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت مجادله می کنی». هر کس از آنچه نزد اوست(حقی که یافته) وحشت کند به عقب(به سمت باطل) بر خواهد گشت. و هر کس در دین مجادله کند در شکّ و تردید می افتد، و اوّلین از مؤمنان(به واسطه یقینی که دارند در ایمان) از او سبقت می گیرند و آخرین از آنان به او می رسند، و سم های شیطان او را زیر پا لگد مال میکند. هر کس در مقابل هلاکت دنیا و آخرت تسلیم شود (وخود را ببازد)بین این دو هلاک می گردد، و هر کس از آن نجات پیدا کرده تنها به سبب یقین است.

شبهه بر چهار شعبه است: اعجاب وخرسندی (وزینت بخشی)، و فریب دادن نفس(با تزیین کردن کردار وگفتار)، و توجیه کجروی ها، و پوشاندن حق به باطل.

به این صورت که زینت بخشیدن(و درست شمردن اندیشههای باطل) سبب میشود که شبههها عمیقتر وگستردهتر گردند، و فریب دادن (آراسته کردن کردار وگفتار ناپسند)، نفس را به سمت شهوتها میکشاند؛ و کجروی صاحبش را به انحراف عظیمی می اندازد، و پوشاندن حق به باطل، تاریکیهایی است که برخی از بعضی دیگر بزرگتر است اینها، کفر و پایه ها و شعبه های آن است.

نفاق بر چهار پایه است: هوای نفس و سازشکاری و غضب و طمع.

هوای نفس بر چهار شعبه است: ظلم و دشمنی و شهوت و سرکشی: کسی که ظلم کند ،فساد وتباهیاش و کینهها وتبهکاریاش فزونی یابد و آن که تجاوزگری کرد از ستم وگمراهی او در امان نخواهند بود و قلب او(از بدیها) سالم نمی ماند و هر کس نتواند نفسش را از شهوتها بیرون کشد واز خواستههای نفسش کناره گیرد، در ناپاکیها فرو خواهد رفت و هر کس از حدود خداوند سرکشی و طغیان نماید، گمراه خواهد شد بدون اینکه به راهی که میرود یقین داشته باشد و در این انحراف هیچ حجتی برای عذر پذیرفته نمیشود عمدا و بدون دلیل گمراه می شود.

سازشکاری بر چهار شعبه است: مغرور گشتن، طول دادن کارهاو بر حذر بودن و عقب انداختن وعده ها.و (امروز وفردا کشانیدن) وآرزوی بلند

و این بدان صورت است که بر حذر بودن از حق باز می دارد، و عقب انداختن وعده ها موجب تفریط در عمل تا هنگام اجل می شود و اگر آرزو نبود انسان حساب آنچه را در آن است می دانست، و اگر انسان حساب آنچه را در آن است می دانست ناگهان از وحشت و ترس می مرد. و مغرور شدن باعث کوتاهی انسان در عمل می شود.

غضب بر چهار شعبه است: تکبر و فخر و غیرت کاذب و تعصّب.

هر کس خود را بالا بگیرد و تکبر ورزد به حق پشت می کند. و هر کس فخربورزد به فسق و فجور مبتلا می شود، و هر کس غیرت کاذب نشان دهد بر گناهان اصرار می ورزد، و هر کس را تعصّب بگیرد ظلم می کند. و چه بد چیزی است در پل صراط کاری که بین پشت کردن به حق و فسق و فجور و اصرار بر گناهان و ظلم باشد.

طمع چهار شعبه است: خوشحالی و شادی بیش از حد و لجاجت و روی هم انباشتن وزیاده خواهی.

خوشحالی وشادمان شدن (به دنیا)نزد خداوند پسندیده نیست، شادی بیش از حد عجب وخودپسندی است، و لجاجت بلایی است برای کسی که او را مجبور به

کشیدن بار گناهان کرده است. و روی هم انباشتن لهو و لعب و مشغولیّت است و تبدیل کردن چیزی پست تر به چیزی بهتر می باشد.

و اینها، نفاق و پایه ها و شعبه های آن است.(1)

2. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام: کفر در کتاب الهی بر پنج وجه است، از جمله کفر انکار، و آن بر دو وجه است: انکار آگاهانه و انکار ناآگاهانه. کسانی که ناآگاهانه انکار می کنند، همان کسانی هستند که خداوند در قرآن از آنان سخن گفته است: «وَ قالُوا ما هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ»(2) {و گفتند: «غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست؛ می میریم و زنده می شویم، و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند.» و[لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی سپرند.} و نیز آیه «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ»(3) {در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند -چه بیمشان دهی، چه بیمشان ندهی- برایشان یکسان است؛ [آنها] نخواهند گروید.} ، پس این افراد کسانی هستند که کفر ورزیده و بدون علم و آگاهی به انکار پرداختند. اما کسانی که آگاهانه انکار کردند، کسانی هستند که خداوند در این آیه معرفی کرده است: «وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ»(4) {و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند؛ ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد.} این ها کسانی هستند که کفر ورزیده و آگاهانه به انکار پرداختند.

1- . خصال 1: 110 – 111
2- . جاثیه / 24
3- . بقره / 89
4- . بقره / 146

امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در شأن یهود و نصاری نازل شده است: «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَعْرِفُونَهُ»(1) منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله است، «کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ» زیرا خداوند در تورات و انجیل و زبور نشانه های محمد صلی الله علیه و آله و ویژگی یاران و مبعث و مهاجرت ایشان را بیان فرموده بود. در این آیه که می فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْراهِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ»(2) {محمّد (ص) پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامتِ [مشخصّه] آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات، و مَثَلِ آنها در انجیل} این ویژگی رسول خدا صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل و نیز ویژگی یاران حضرت است. هنگامی که ایشان به رسالت مبعوث شد، اهل کتاب حضرت صلی الله علیه و آله را شناختند، خدای متعال نیز می فرماید: «فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ».

یهودیان پیش از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله به عرب می گفتند: ای قوم عرب، اکنون زمان ظهور پیامبری است که از مکه مبعوث می شود، به مدینه مهاجرت می کند، آخرین و برترین پیامبران است، در چشمانش نشان سرخی و بین کتفش مهر و نشان نبوت را دارد، عبا به تن می کند، به قرصی نان و چند دانه خرما بسنده می کند، بر الاغ بی زین سوار می شود، گشاده رو است، جنگ جو بوده و شمشیرش را بر دوش می گذارد و از هیچ کس ابایی ندارد، حکومت او به دورترین نقاط خواهد رسید، ای قوم عرب بی شک با یاری او شما را همانند قوم عاد از پای در می آوریم.

هنگامی که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را با این ویژگی ها مبعوث کرد، بر وی حسادت کرده و کفر ورزیدند، خدای متعال در این باره می فرماید: «وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ».

1- . بقره / 146
2- . فتح / 29

از انواع کفرها، کفر برائت است، آنجا که خداوند می فرماید: «ثُمَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ» (1) یعنی برخی از برخی دیگر برائت و بیزاری می جویند. و نیز کفر ترک و انجام ندادن است، آنجا که خداوند می فرماید: «وَ لِلَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَنْ کَفَرَ» (2) یعنی حج را ترک کند در حالی که استطاعت دارد. و از جمله کفر نعمت است، آنجا که خداوند می فرماید: « لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَ مَنْ شَکَرَ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ» (3) یعنی کسی که شکر نعمت الهی را به جای نیاورد، کفر ورزیده است. این انواع کفر در کتاب الهی است. (4)

3.. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام فرمود: از حضرت علیه السلام درباره این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «شرک از حرکت مورچه بر سنگی صاف در شب تار پوشیده تر است» سوال شد. حضرت علیه السلام فرمود: مومنان، معبودانی را که مشرکان به جای خدا می پرستیدند، ناسزا می گفتند و مشرکان نیز خدایی را که مومنان می پرستیدند، دشنام می دادند. خداوند مومنان را از دشنام دادن به خدایان کافران نهی فرمود تا موجب نشود کافران نیز مقابله به مثل کنند و باعث نشود مومنان ناآگاهانه به خداوند شرک نورزند: «وَ لا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» (5)

این آیه بر همین موضوع دلالت دارد. (6)

4. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام درباره آیه « اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ» (7) {اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیّت گرفتند} فرمود: مسیح علیه السلام را نافرمانی کردند،و چون گمان کردند مسیح خدا و یا فرزند خداست وی را نزد خود بسیار

1- . . عنکبوت / 25
2- . آل عمران / 97
3- . نمل / 40
4- . تفسیر قمی: 28
5- . انعام / 108
6- . تفسیر قمی: 200

7- . براءه / 32

بزرگ نمودند. برخی نیز گفتند مسیح سومین از سه است و عده ای نزی عقیده داشتند او خود خداست. اما خاخام های یهودی و راهب های مسیحی ایشان را اطاعت کرده و هر چه آن گروه گفتند راهبان هم آن را ترویج کردند، و عقائد آنها را نشر نمودند، آنها آن جماعت را برای خود ارباب گرفتند، و امر خدا و رسول و کتاب خدا را رها ساختند و هر چه احبار و راهبان گفتند بکار بستند و آنها را اطاعت کردند. «فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ» هر آنچه خاخام یهود و یا راهب مسیحی فرمان می داد، به کار بسته و پیروی کرده و خداوند را نافرمانی نمودند.(1)

5. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»(2) فرمود: شرک اطاعت با شرک عبادت متفاوت است، گناهانی که مرتکب می شوند ناشی از شرکت اطاعت آن ها ناشی می شود، آن ها از شیطان پیروی کردند پس به خداوند در اطاعت شرک ورزیدند و برای او شریک قرار دادند؛ این شرک با شرک عبادت که شریکی برای خدا قائل می شوند، متفاوت است.(3)

6. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا»(4) {و به جای خدا، معبودانی اختیار کردند تا برای آنان [مایه] عزت باشد. نه چنین است. به زودی [آن معبودان] عبادت ایشان را انکار می کنند و دشمن آنان می گردند.} فرمود: منظور روز قیامت است، یعنی کسانی را که به جای خداوند گرفتند، روز قیامت دشمن مشرکان شده و از آنان و عبادتشان بیزاری می جویند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: عبادت تنها به سجود و رکوع نیست، بلکه عبادت در پیروی بندگان خلاصه می شود، هر کس مخلوقی را در معصیت خالق پیروی نماید، وی را عبادت کرده است.(5)

1- . تفسیر قمی / 264
2- . یوسف / 106
3- . تفسیر قمی: 334
4- . مریم 84
5- . تفسیر قمی: 415

7. تفسیر قمی: «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ» حضرت علیه السلام فرمود: یعنی از روی شک و تردید؛ «فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهَ»(1) {و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد. پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد، و چون بلایی بدو رسد روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است.} امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در شأن قومی نازل شده است که خدای یکتا را پرستش کرده و از عبادت غیر خدا روی گردان بودند، از شرک خارج شدند، ولی محمد صلی اللّه علیه و آله را به پیامبری نشناختند و خداوند را با شک و تردید در نبوت محمد صلی اللّه علیه و آله پرستیدند و به آن چه بر آن جناب فرمود آمده بود ایمان نیاوردند. آن جماعت خدمت حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله رسیدند و عرض کردند: یا رسول اللّه ما صبر می کنیم اگر مال و فرزندان ما زیاد شد و حال ما بهبودی یافت می دانیم که شما رسول خدا می باشید و اگر این چنین نشد معلوم است که در گفته خود صداقت ندارید.(2)

پس آیه «فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُ وَ ما لا یَنْفَعُهُ» یعنی اگر خیری به او برسد اطمینان پیدا می کند، و اگر گرفتار گردد بر می گردد و به

1- . حج / 11
2- . بیضاوی در انوار التنزیل: 278 می گوید: روایت شده است این آیه در شأن اعرابی است که وارد مدینه شدند، یکی از آن ها هنگامی که جسمش سلامتی یافت و اسبش کره ای و همسرش پسری را به دنیا آورد و مال و چهارپایانش زیاد شدند، گفت: از زمانی که این دین را پذیرفته ام جز خیر ندیده ام. و اگر خلاف این بود می گفت: جز شر چیزی ندیده ام و از دین برمی گشت. از ابو سعید نقل شده است: یک یهودی پس از آنکه اسلام آورد، دچار مصیبت هایی شد و نسبت به اسلام بدبین گردید. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت اسلام مرا باطل کن وآن را از عهده من وارهان ، حضرت فرمودند که اسلام قابل فسخ نیست و نمیتوان آن را از عهده باز کرد پس آن مرد از حضور حضرت بازگشت روایت مشابهی را طبرسی از ابن عباس در مجمع 7: 75 نقل کرده است.

حق پشت می کند، این اشخاص در دنیا و آخرت زیان می کنند، آنها خداوند را ترک می گویند و دنبال چیزهایی می روند که سود و زیان ندارند و آنها را عبادت می کنند.

گروهی از آنها کسانی هستند که خدا را می شناسند و ایمان هم در دل آنها جای دارد، و از شک و تردید به طرف ایمان می آیند، گروهی در شک خود می مانند و در حیرت فرو می روند و دسته ای هم از ایمان به طرف شرک می روند و غیر خدا را عبادت می کنند.(1)

8. خصال، عباس بن زید از امام صادق علیه السلام نقل کرد: از حضرت علیه السلام پرسیدم: عرض کردم، عوام می پندارند شرک از حرکت مورچه بر پارچه سیاه(2) در شب تار پوشیده تر است. حضرت فرمود: بنده مشرک نمی شود مگر اینکه برای غیر خدا نماز بخواند، و یا برای غیر خدا قربانی کند و یا به غیر خدا دعوت کند.(3)

9. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: شرک از حرکت مورچه هم مخفی تر می باشد، یکی از موارد شرک دادن انگشتری برای عرض حاجت و مانند آن می باشد.(4)

10. معانی الاخبار: عبد الغفار جازی نقل می کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا کفری هست که به شرک منجر نشود؟ حضرت علیه السلام فرمود: کفر همان شرک است. سپس برخاست و وارد مسجد شد، آنگاه رو به من کرده و فرمود: آری، انسان خوب آن است که حدیثی را برای رفیقش نقل کند، او هم حدیث را نفهمیده رد کند، این کفران نعمت هست ولی شرک نیست.(5)

1- . تفسیر قمی: 436؛ روایت مشابهی را کلینی در کافی 2: 413 از علی بن ابراهیم با دو سند دیگر نقل کرده است.
2- . مسح، با کسره، زیراندازی که روی آن می نشینند، جامه ای از مو مانند لباس راهبان، در نسخه کمبانی آمده است: «مسیح» و معنای مناسب آن در اینجا: دستمال و پارچه خشن است، همانطور که برای نزدیک ترین معانی به کار می رود
3- . خصال 1: 67

4- . معان الاخبار: 379
5- . معان الاخبار: 137

11. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود: سوال می شود: کدامیک از کفر و شرک مقدم هستند؟ کفر مقدم بر شرک است، به این دلیل که ابلیس اولین کسی است که کفر ورزید و کفرش با شرک متفاوت است، چرا که او به عبادت غیر خدا فرا نخواند و و او کسی را به عبادت غیر خداوند دعوت نکرد، ولی بعد از آن دعوت کرد و مشرک شد.(1)

12. معانی الاخبار: محمد بن مسلم نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ زَنِیمٍ»(2) پرسیدم، فرمود: عتل کسی را گویند که کفرش بزرگ باشد، و زنیم هم کسی است که علنا گناه می کند و حریص بر گناه می باشد.(3)

13. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السلام فرمود: ای هیثم تمیمی، قومی در ظاهر ایمان اورده و در باطن کفر می ورزند، هیچ سودی برایشان ندارد. قومی پس از آن ها آمده و در باطن ایمان آوردند و در ظاهر کافر شدند، و این نیز سودی برایشان ندارد. ایمان به ظاهر و باطن بستگی دارد و بدون یکی از آنها سودی ندارد.(4)

14. تفسیر عیاشی: موسی بن بکر واسطی: از ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام درباره اینکه کدامیک از شرک و کفر مقدم هستند، پرسیدم. من تا حال مشاهده نکرده بودم که تو با مردم مجادله کنی، گفت: هشام بن حکم به من گفته این موضوع را از شما سؤال نمایم، امام فرمود: کفر مقدم است و معنی آن انکار می باشد خداوند در باره ابلیس فرمود: أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ.(5)

1- . قرب الاسناد: 23

2- . قلم / 13

3- . معانی الاخبار: 146، المستهتر (بی توجه) – مفتوحه بنا بر مفعول بودن، می گویند: مرد درباره فلان موضوع سهل انگار است – بر آنچه که نامیده نمی شود فاعل است - صار مستهترا به: به آن مشتاق شده، جز در مورد آن صحبت نمی کند، و جز آن انجام نمی دهد. در «لسان» آمده: استهتر فلان فهو مستهتر: هرگاه دروغ هایش زیاد باشد. در نسخه کمبانی آمده است: «المستهزئ بکفره»: کفرش را مسخره می کند.

4- . بصائر الدرجات: 536 کمبانی

5- . تفسير عياشى 1: 34؛ بقره / 34

15. تفسیر عیاشی: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»(1) واگذاردن اعمالی است که به آن اقرار کرده است ولی به آن عمل نمی کند. یکی از آن موارد ترک نماز بدون هیچ عذری می باشد، گوید: عرض کردم گناهان کبیره بزرگترین گناهان هستند، فرمود: آری، گفتم: از ترک نماز هم بزرگتر می باشند، فرمود: هر گاه نماز را بدون سبب و عذری انجام ندهد از گناهان هفتگانه است.(2)

16. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک ترین چیزی که انسان را از اسلام خارج می کند، این است که ناحقی را ببیند و بر آن بماند. حضرت علیه السلام فرمود: «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» کسی که با وجود ایمان کفر می ورزد، کسی است که به دستورات الهی عمل نکرده و به آن خشنود نمی شود.(3)

17. تفسیر عیاشی: امام علیه السّلام فرمودند: تفسیر آیه شریفه وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ آن است که او اعمال دینی را ترک می گوید تا آنگاه که به هیچ یک عمل نمی کند، مانند کسی که از روی تعمد نماز نمی خواند یعنی به خاطرگرفتاری به کاری .آن را ترک نکرده است یا اینکه خواب نمانده است ولی نماز را بی جهت ترک کرده است(4)

18. تفسیر عیاشی: جابر از امام باقرعلیه السلام نقل کرد: از حضرت درباره آیه «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» {و هر کس در ایمان خود شکّ کند، قطعاً عملش تباه شده} پرسیدم. فرمود: منظور ولایت علی علیه السلام است، «وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ». {و در آخرت از زیانکاران است}(5)

1- . مائده / 5
2- . تفسیر عیاشی 1: 296
3- . تفسسیر عیاشی 1: 297
4- . تفسسیر عیاشی 1: 297
5- . تفسسیر عیاشی 1: 297

19. تفسیر عیاشی: هارون بن خارجه نقل کرد: از امام صادق علیه السلام درباره «وَ مَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» پرسیدم. فرمود: یکی از موارد آن اعمالی است که به خاطر سختی مورد عمل قرار نمی گیرد آدم راحت طلب بعضی از کارهای دینی را که انجام آن زحمت دارد ترک می کند و به آن اعتنایی ندارد.(1)

20. تفسیر عیاشی: زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام نامه نوشته و از ایشان درباه این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که می فرماید: «هر کس به خداوند شرک بورزد، جهنم بر او واجب می شود، و هر کس به خدا شرک نورزد، بهشت بر او واجب می شود». حضرت علیه السلام فرمود: هر کس به خدا شرک بورزد، این شرک آشکار است، و خداوند می فرماید: «مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ» (2) و اما اینکه هر کس به خدا شرک نورزد بهشت بر او واجب می شود، امام صادق علیه السلام فرمود: منظور کسی است که گناه نکند وبر پرودگارش عصیان نورزد .(3)

21. تفسیر عیاشی: زراره می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلّٰا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ»(4) {و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می گیرند.} پرسیدم. حضرت علیه السلام فرمود: یکی از موارد شرک آن است که مردی به شما می گوید: به جانت سوگند. (5)

22. تفسیر عیاشی: یعقوب بن شعیب: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلّٰا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ» پرسیدم. حضرت علیه السلام فرمود: آنها

1- . تفسسیر عیاشی 1: 297
2- . مائده / 72
3- . تفسسیر عیاشی 1: 335
4- . یوسف / 106
5- . تفسسیر عیاشی 2: 199

می گفتند: در هنگام غروب فلان ستاره و یا طلوع فلان ستاره باران خواهد بارید، و این عقیده یکی از موارد شرک می باشد(1)، و همچنین آنها به کاهنان معتقد بودند. (2)

23. تفسیر عیاشی: امام رضا علیه السّلام در تفسیر این آیه شریفه فرمودند: آن شرکی است که به حد کفر نمی رسد.(3)

24. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: شرک اطاعت کردن از آن مردی است که چنین معتقد است: اگر فلان کس و خداوند نبودند، چنان کاری انجام نمی گرفت و یا اینکه اگر فلان شخص نبود کارم درست نمی شد و گناهی از او سر زند.(4)

25. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: شرک طاعت آن است که مردی بگوید: اگر تو نبودی من گرفتار مشکلات می شدم و مانند این گونه سخنان.(5)

1- . النوء، با فتحه، غروب و یا سقوط ستاره [در منازل بیست و هشت گانه ماه] است. اصل «نوء» سقوط ستاره صبح هنگام در مغرب و طلوع ستاره ای دیگر در نقطه مقابلش در مشرق است. در هر سیزده شب یکبار ستاره غروب کرده، به غیر از منزل جبهه که چهارده روز به طول می انجامد، این روند تا پایان سال ادامه دارد. این مورد فقط در منازل بیست و هشت گانه ماه صورت می گیرد، اصل دراین است که هر ستاره نگهبانی داشته باشد، در ستاره شناسی عربی هر یک از این ستارگان را به حوادثی که در آن برهه زمانی اتفاق می افتاد، نسبت می دادند، مثلا می گفتند: با طلوع فلان ستاره آب درخواست نمودیم و باران طلب نمودیم. ابوعبیده می گوید: واژه «النوء» فقط در اینجا به سقوط تعبیر شده است و در جای دیگر نشنیده ایم. عرب باران و یاد و سرما و گرما را به سقوط این سترگن نسبت می دادند. اصمعی گوید: به ستاره ای نسبت می دادند که در زمان طلوعش آن اتفاق رخ داده بود، پس می گفتند: با طلوع این ستاره باران بارید. صحاح: 79 و نیز در ج 58 بحار چاپ بیروت ص 312 – 346 به این موضوع پرداخته شده است. به این کتاب مراجعه کنید.
2- . تفسیر عیاشی 2: 199
3- . تفسیر عیاشی 2: 199

4- . تفسیر عیاشی 2: 199
5- . تفسیر عیاشی 2: 199

26. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام فرمودند: شرک طاعت غیر از شرک عبادت است گناهانی که موجب می شوند آدمی به جهنم سقوط کند، شرک طاعت به حساب می آیند، آنها از شیطان اطاعت کردند و در طاعت مشرک شدند، ولی آن طور نبود که غیر خداوند را عبادت کنند و او را پرستش نمایند.(1)

27. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: تفسیر آیه شریفه «وَ ما یُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» آن است که مردی به دیگری می گوید: اگر فلان شخص نبود من نابود می شدم، و اگر فلان کس مانع نمی شد من به مقصود خود می رسیدم.

اگر آن شخص به داد من نرسیده بود خانواده ام از بین می رفتند، مگر شما در این موارد مشاهده نمی کنید که او برای خداوند شریک قائل شده و در دفع دشمنان و جلب روزی غیر از خدا را عنوان کرده است، گوید: گفتم: اگر بگوید خداوند بر من منت نهاد و فلان شخص را به کمک من رسانید چگونه است، فرمود: این چنین مانعی ندارد.(2)

28. تفسیر عیاشی: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمود: از ایشان پرسیدیم و فرمودند: منظور شرک نعمت است. (3)

29. تفسیر عیاشی: زراره از امام باقر علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: شرک طاعت از شرک عبادت جداست، شرک طاعت در گناهانی است که مرتکب می شوند. و شرکی است که شیطان در آن اطاعت شده، پس با اطاعت از غیر خدا، به خداوند شرک ورزیده اند، و به معنای شریک قرار دادن در پرستش خداوند نیست.(4)

30. تفسیر نعمانی: در کتاب فضل القرآن از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده: کفر ورزیدن در کتاب خدا بر پنج وجه است: کفر جحود، و جحود بر دو وجه

1- . تفسیر عیاشی 2: 199
2- تفسیر عیاشی 2: 200

3- . تفسیر عیاشی 2: 200
4- . تفسیر عیاشی 2: 200

است، و دیگر کفر به وسیله ترک آنچه خدا بدان فرمان داده، کفر برائت و کفر نعمت، اما کفر جحود همان انکار ربوبیّت است و آن قول کسانی است که گویند: نه پروردگاری و نه بهشتی و نه دوزخی و آن قول دو دسته از زنادقه است که به آنها دهری مذهب گویند، و هم آنهایند که گویند «ما یُهْلِکُنا إِلَّا الدَّهْرُ» {و هلاک نکند ما را جز دهر} و آن دینی است که از روی سلیقه و پسند خویش و بدون بررسی و تحقیق و کاوش برای خود مقرر کردند، و خدا (در باره آنان) فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ» (1) و نیز فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سَواءٌ عَلَیْهِمْ أَ أَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ» (2) {راستی آن کسانی که کافرند برای آنها فرق ندارد که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی آورند} مقصود کفر نسبت به توحید و شناسائی خدا تعالی است، این یکی از دو وجوه کفر است.

و وجه دیگرش: انکار با معرفت است و به این معنا که منکر بداند حق است و با این حال انکار کند، مطلب نزد او ثابت باشد و خدا عز و جل در این باره فرموده است: «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا» (3) و نیز «وَ کانُوا مِنْ

قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرِینَ» (4)

یعنی پس از اینکه آن را شناختند، آن را انکار کردند.

وجه سوم از وجوه کفر، کفر ترک است، ترک انچه خداوند به آن فرمان داده و ارتکاب گناهان است، خدای متعال می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ» تا آنجا که می فرماید: «أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ» (5). به خاطر ترک دستورات الهی کافر شدند، و به خاطر اقرار به زبان، نسبت ایمان به آن ها داده شده است، اما

1- . بقره / 78
2- . بقره / 6
3- . نمل / 14
4- . بقره / 89

5- . بقره / 84 – 85

اقراری که ظاهری بوده و باطنی نیست و هیچ سودی برایشان ندارد، خدای متعال در این خصوص می فرماید: «فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ إِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» تا آخر آیه.

وجه چهارم کفر، آن است که خدای متعال از قول ابراهیم علیه السلام می فرماید: «کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَهُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ»(1) آنجا که می فرماید: «کَفَرْنا بِکُمْ» یعنی از شما بیزاری جستم، و خداوند نیز در داستان ابلیس و بیزاری جستن تا روز قیامت از انسان هایی که پیرو او هستند «إِنِّی کَفَرْتُ بِما أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ»(2) یعنی از شما بیزاری جستم، خدای متعال می فرماید: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً مَوَدَّهَ بَیْنِکُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» تا آنجا که می فرماید «ثُمَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُمْ بِبَعْضٍ وَ یَلْعَنُ بَعْضُکُمْ بَعْضاً»(3)

و اما وجه پنجم کفر، کفر نعمت است. خدای متعال درباره سخن سلیمان علیه السلام می فرماید: «هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ(4) تا آخر آیه و نیز می فرماید: «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ»(5) و نیز آنجا که می فرماید: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَ اشْکُرُوا لِی وَ لا تَکْفُرُونِ»(6)

و اما شرکی که در کتاب الهی بیان شده است، چهار وجه دارد: «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ وَ قالَ الْمَسِیحُ یا بَنِی إِسْرائِیلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ إِنَّهُ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْواهُ النَّارُ وَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ»(7) و شامل شرک قول و وصف است.

1- . ممتحنه / 4
2- . ابراهیم / 22
3- . عنکبوت / 25
4- . نمل / 40
5- . ابراهیم / 7
6- . بقره / 152
7- . مائده / 72

دومین وجه شرک، شرک اعمال است. خدای متعال می فرماید: «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»(1) و نیز « اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»(2)

آن ها نه روزه گرفته و نه نماز خواندند، اما به آن ها امر کرده و انان اطاعت نمودند، حلال را بر آن ها حرام و حرام را بر آن ها حلال کردند، پس بی آنکه خود بدانند آن ها را پرستش کردند. این شرک اعمال و عبادت هاست.

اما وجه سوم شرک، شرک زناست. خدای متعال می فرماید: «شارِكْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ»(3) هر کس به سخنوری گوش فرا دهد او را عبادت کرده، اگر سخنور از خداوند سخن می گوید خدا را عبادت کرده و اگر غیر از خدا می گوید غیر خدا را پرستیده است.

قسمت چهارم از شرک، شرک ریا می باشد، خداوند متعال می فرماید: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» (4) {هر کس می خواهد خدا را ملاقات کند باید کار نیک انجام دهد و در عبادت برای خداوند شریک نیاورد }.

این گونه جماعت روزه می گیرند و نماز بر پا می دارند و کارهای خیر هم انجام می دهند ولی در نیت خود خالص نمی باشند و برای خودنمائی و تظاهر کارها را می کنند. اینها که در بالا ذکر شد اقسام شرک می باشند که خداوند آنها را در کتاب خود ذکر کرده است.

اما ظلم در کتاب خداوند اقسامی دارد: یکی از آنها ظلمی است که خداوند از لقمان نقل می کند و می فرماید: «يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»(5)، {ای فرزند من شرک نیاور که شرک ظلم بزرگی می باشد }. یکی از اقسام ظلم، ظلم هائی

1- [1] . يوسف / 106
2- . براءه / 31
3- . أسرى / 64
4- . كهف / 110

5- . لقمان / 13

است که مردم در باره یک دیگر انجام می دهند، و در معاملات و روابط خود با همدیگر نسبت به هم ستم می کنند، خداوند می فرماید:

وَ لَوْ تَری إِذِ الظّالِمُونَ فِی غَمَراتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلائِکَهُ باسِطُوا أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ

عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَقُولُونَ(1) کسانی که زیاده روی در کفر را انکار می کنند، باید متوجه شوند که خداوند گفته های آنان را رد کرده و فرموده: «إِنَّمَا النَّسِی ءُ زِیادَهٌ فِی الْکُفْرِ»(2)،

و یا در جای دیگر می فرماید: «وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ»(3)،

{کسانی که دلشان بیمار است پلیدی روی پلیدی می آید و آنها در حال کفر خواهند مرد} و در جای دیگر فرمودند: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً}(4) تا آخر آیه، {کسانی که ایمان آوردند و بعد کافر شدند، بار دیگر ایمان آوردند و باز کافر شدند و بر کفر خود افزودند}، و آیه های دیگری که در این خصوص درکتاب الهی بیان شده است.

31. مشکاه الانوار به نقل از محاسن: امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ»(5)

فرمود: یعنی کسانی که از شیطان پیروی کرده و مشرک می شود.

32. الامامه و التبصره: موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارشان، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: شک و تردید، کفر محسوب می شود.

ص: 146

1- . انعام / 93
2- . براءه / 37
3- . براءه / 125
4- . نساء / 137
5- . یوسف / 106

باب نود و نهم : اصول کفر و ارکان آن

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: ریشه های کفر بر سه گونه است: حرص، استکبار و حسد، اما حرص همان است که بر آدم غلبه کرد و او را وادار نمود تا از آن درخت بخورد، در صورتی که خداوند او را از نزدیک شدن به آن درخت نهی کرده بود.

اما استکبار و خودخواهی، همان است که شیطان را برای سجده کردن بر آدم علیه السّلام منع کرد و او به خاطر تکبر آدم را سجده ننمود، و اما حسد، آن است که دو فرزند آدم را با هم دشمن ساخت تا آنجائی که یکی از آنها برادرش را کشت. (1)

شرح: منظور از اصول کفر آن است که گاهی موجب کفر می گردد، و نه همیشگی نیست. کفر معانی زیادی دارد. یکی انکه موجب انکار خدای سبحان و کفر ورزیدن در صفات او می گردد، دیگر کفری است که به انکار پیامبران علیهم السلام و حجت های الهی و یا انکار معاد و امثال آن می شود. یکی آنکه موجب نافرمانی خدا و رسولش شده و دیگر آنکه به کفران نعمت های الهی می انجامد تا انجا که به ترک اولی منتهی می شود.

حرص ممکن است موجب ترک اولی و ارتکاب صغیره و کبیره شده تا انجا که به انکار بیانجامد و به شرک و دوام آن ختم شود. آنچه که در در ابتدا در وجود آدم

1- . کافی 2: 289

علیه السلام قرار داشت، در فرزندانش تکامل یافت تا به آخرین نفر رسید. این سخن درست است که حرص مانند دیگر صفت ها اصل و ریشه کفر می باشد.

می گویند: خودداری ابلیس از سجده بر آدم، از حسد و خودبزرگ بینی او نشأت می گیرد، وی خودبزرگ بینی را در سخن اظهار کرده است، زیرا آنجا که می گوید «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»(1) به غرور و خودبزرگ بینی متوسل شده و یا به این دلیل که خود بزرگ بینی ناپسندتر از حسد است.

عبارت «فأما الحرص» مبتدا و «فإن» تا «أکل منها» خبر است. ضمیر عائد تکرار مبتدا بوده که در موضع ضمیر به کار رفته است، مانند «الْحَاقَّهُ مَا الْحَاقَّهُ». عبارت «فإبلیس»، معصیت إبلیس را در تقدیر دارد. همچنین منظور از عبارت «فابنا ادم»، در واقع گناه فرزندان آدم است، یعنی معصیت یکی از فرزندان آدم.

2. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: کفر چهار رکن دارد: رغبت وشوق ومیل، رهبت وبیم، خشم از نارضایت و غضب.(2)

شرح: پایه های کفر به اصول ان نزدیک است، ممکن است منظور از رغبت، میل و تمایل به دنیا و حرص نسبت به ان و یا پیروی از شهوت های نفسانی باشد. رهبت، ترس بخاطر از دست دادن دنیا و اعتبارهای دنیوی با پیروی از حق بوده و یا ترس از کشته شدن در جهاد، و ترس از فقر هنگام پرداخت زکات، و ترس از سرزنش سرزنش کنندگان هنگام اطاعت از خدا و اجرای احکام الهی است.

ترس بخاطر از دست دادن دنیا و غم و اندوه بابت زوال آن است که موجب می شود انسان عمر خود را در راه حفظ آن صرف نماید، و نیز مانع از ادای حقوق می گردد. سخط: ناخشنودی از قضای الهی و گرفتگی خاطر بابت احکام الهی و نارضایتی از قسمت است. غضب: تحریک نفس برای انتقام جویی است، هنگامی که درد و رنج هایی به او رسد و با ناملایمت ها رو به رو شود.

1- . اعراف 12: 76
2- . کافى 2: 289

3. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل فرمود: اولین سسب نافرمانی خداوند شش چیز بود: حب دنیا، حب ریاست، حب خوراک، حب خواب، حب راحتی، حب زنان.(1)

شرح: منظور از حب دنیا، حب مال و جاودانگی در آن و برخوردار شدن از لذت ها و چیزهایی است که به آن انس گرفته است و نه اطاعت از خدا. حب ریاست: منظور ریاست با ظلم و جور و باطل و یا ریاست به نوبه خود، چرا که هدف از آن اجرای احکام الهی و هدایت خلق و امر به معروف و نهی از منکر نیست. حب خوراک: طعام خوردن فقط برای لذت نه اینکه به او قدرت عبادت دهد و نیز افراط در حب خوراک به طوری که ابایی نداشته باشد که از راه حلال به دست آمده است و یا حرام. حب خواب: به گونه ای که مانع از اطاعت های واجب و یا محوله شده و یا حب خواب به نوبه خود است، و نه برای تقوا و فرمانبرداری از خداوند. حب آسایش بر دو نوع است. حب زنان: یعنی زیاده روی در آن، به گونه ای که منجر به ارتکاب حرام و یا ترک سنت و به دلیل معاشرت زیاد با آن ها موجب سرگرم شدن و غافل شدن از یاد خدا گردد، و یا در امر باطل از آنان پیروی کند.

وگرنه به طور کلی ناپسند نمیباشد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: از دنیای شما دو چیز را انتخاب کرده ام: عطر و زن.

4. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی از قبیله خثعم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: کدام عمل نزد خدا از همه ناپسندتر است؟ فرمود: شرک به خدا. عرض کرد: پس از آن کدام عمل؟ فرمود: رفت و آمد نکردن با خویشاوندان. عرض کرد: پس از آن کدام عمل؟ فرمود: امر به کار زشت و بازداشتن از کار خوب.(2)

1- . کافی 2: 289

2- . کافی 2: 289 و 290

شرح: منکر عملی را گویند که خداوند آن را حرام کرده است و یا در شرع و یا به وسیله عقل، زشتی آن عمل مشخص شود، ممکن است عمل مکروه را نیز شامل شود.

شهید الثانی قدس سره، می گوید: منکر، انجام معصیت است، با زبان و یا در عمل. و نیز می گوید: عمل زشتی است که شخص از زشتی آن باخبر باشد و یا چیزی بر زشتی آن دلالت کند. معروف: عملی است که عقلا و شرعا حسن آن را بدانند. شهید الثانی رحمه الله علیه، معتقد است: معروف اطاعت از خداست، زبانی باشد و یا عملی. و نیز می گوید: ممکن است انجام دادن مستحبات نیز از اقسام معروف به شمار آید

5. کافی: یزید صائغ نقل می کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:شخصی دارای چنین صفاتی است ، اگر سخنی گوید، دروغ باشد؛ و اگر قولی دهد، خلف وعده کند و اگر امین قرارگیرد، خیانت کند، او چه جایگاهی دارد؟ فرمود: در نزدیکترین منازل کفر است، ولی کافر نیست (نزدیکست که گناهانش او را بکفر رساند).(1)

شرح: «علی هذا الامر» صفتهای شخص منظور است. جمله «أن حدث» خبر، أدنی المنازل: نزدیک ترین منازل به کفر، یعنی موجب جاودانگی در آتش می شود، و با این وجود کافر محسوب نمی شود، گرچه در برخی از معانی و عبارت ها به معنای کافر است، خلف وعده گناهی بزرگ بوده و مستحب بودن وفای به عهد مشهور است.

6. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: از نشانه های شقاوت بدبختی، خشکی چشم و قساوت قلب و حرص زیاد در طلب دنیا و اصرار بر گناه است.(2)

1- . کافی 2: 290
2- . کافی 2: 290

شرح: الشقاء و شقوه و شقاوه: عاقبت بد و کیفر در آخرت است و متضاد سعادت است. سعادت به معنای عاقبت نیکو و ورود به بهشت می باشد. منظور از خشکی چشم، بخل ورزیدن نسبت به اشک چشم است که از پیامدهای قساوت قلب به شمار می رود. قساوت قلب، سخت شدن و تاثیر نپذیرفتن از پندها و وعده کیفر است. خداوند می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلْقاسِيَهِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»(1) {پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند}. این نشانه های ظاهری شقاوت است، و با ذکر زیاد خداوند و یادآوری کیفر گناهان و تفکر پیرامون فناپذیری دنیا و جاودانگی نبودن لذت های آن و عظمت امور اخروی و پاداش ها و کیفرهای آن و امثال این امور، به ترک این ویژگی ها و درخواست ضد آن تشویق می نماید.

7. کافی: امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود: آیا شما را به بدترین مردم خبر دهم؟ گفتند آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. حضرت فرمود: کسی که از صله و بخشش دریغ کند، و بنده خود را بزند، و تنها بخورد، آنها گمان کردند خدا مخلوقی را بدتر از او نیافریده است.

سپس فرمود: بدتر از این را بشما خبر بدهم؟ گفتند: آری، یا رسول اللّٰه! فرمود: کسی که بخیرش امید نیست و از شرش ایمنی نباشد، آنها گمان کردند خدا مخلوقی را بدتر از او نیافریده است.

سپس فرمود: شما را خبر بدهم به بدتر از این؟ عرض کردند: آری، یا رسول اللّٰه! فرمود: کسی که زیاد فحش دهد و لعنت کند، چون مؤمنین را نزدش نام برند آنها را لعنت کند و چون آنها یادش کنند لعنتش کنند.

شرح: «الذی یمنع رفده» رفد (با کسره) عطا و صله و ارتباط، و اسم است. از رفده رفدا، از باب ضرب، و به معنای: به او عطا کرد و بخشش نمود. این طور که مشخص است، شامل خودداری از حقوق واجب و مستحب می شود. «ضرب عبده» یعنی دائم و یا گاه گاهی، و یا به معنای بی گناه بودن بنده است و یا این زدن بیش از

1- . زمر / 22

اندازه معین و یا زدن به طور مطلق معنا می دهد. چرا که بخشش از ویژگی های نیکو است.

«یتزود وحده» یعنی غذای خود را به تنهایی و بدون دوست و همراه می خورد، با وجود اینکه امکان همراهی دیگران برایش فراهم است. و یا به این معناست که از زاد و توشه خود به خانواده و دیگران نمی دهد، و برخی می گویند به این معناست که سهم دیگری را هنگام گرفتن عطا نمی پردازد، که البته این معنا بعید است.

در نظر داشته باشید، این ویژگی ها لزوما شامل امور حرام نشده و ممکن است منظور زشتی های اخلاقی باشد و نه گناهان.

«التفحش» مبالغه در فحش و بددهنی است. «اللعان» مبالغه در لعن و نفرین است، اگر از سوی خداوند باشد به معنای طرد شدن و دوری از رحمت الهی است و اگر از سوی مردم باشد، به معنای ناسزا و نفرین کردن کسی می باشد. آنچه در کتاب نهایه آمده است، به این معانی نزدیک است.

8. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: سه ویژگی است که اگر در کسی وجود داشته باشد ، منافق است گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کنند مسلمان است: کسی که چون وی را امین بدانند، خیانت کند، چون سخن گوید، دروغ باشد و چون قول دهد، خلف وعده نماید. خدای عز و جل در کتاب خود می فرماید: «إِنَّ اللّٰهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ»(1) {زیرا خدا خائنان را دوست نمی دارد.} و نیز «أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبِینَ»(2) {لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد} و نیز می فرماید: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا».(3) {و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود}.

1- . انفال / 58
2- . نور / 7
3- . کافی 2: 290 و مریم / 54

شرح: همانطور که می دانید، مؤمن و مسلم بر معانی خاصی اطلاق می شود. بر این اساس، منافق نیز بر معانی خاصی اطلاق می شود، از جمله کسی که تظاهر به اسلام می کند و در باطن کافر است، و این مشهورترین معنای آن است؛ و نیز به معنای ریا می باشد؛ و کسی که تظاهر به دوستی می کند اما در باطن دشمن است، و یا تظاهر به صلاح و درستکاری نموده اما در باطن فاسق است. گاهی ممکن است بر کسی اطلاق شود که ادعای ایمان دارد اما بر حسب مقتضای ایمان عمل نمی کند، و به ویژگی هایی که لازم است یک مومن داشته باشد، پایبند نیست، پس باطنش با ظاهرش در تناقض است. گویا منظور از منافق در اینجا همین معناست. إن شاء الله، دیگر معانی منافق در باب مربوط به آن بیان می شود.

منظور از مسلمان در اینجا، مومنی می باشد که به طور کامل تسلیم اوامر و نواهی الهی است؛ لذا در اینجا از لفظ «الزعم» (ادعا و گمان) برای منافق استفاده شده است، و به این نکته اشاره دارد که وی در دعوی خود صادق نیست.

«اذا ائتمن» یعنی بر مال و آبرو و یا رازی خیانت کند. می گویند مراد از آن، کسی است که بر خیانت اصرار دارد، همانطور که خدای متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنِینَ»، زیرا خداوند نفرمود: قطعا خداوند خیانت را دوست ندارد؛ این امر بر این نکته دلالت دارد که اصرار در خیانت گناه بزرگی بوده و با وجود آن عملی پذیرفته نمی شود. اگر غیر از این بود، در جمله عبارت «دوست داشتن» به کار می رفت.

اما استدلال به آیه «اللعان» به این دلیل است که لعن را به مطلق کذب و دروغ اطلاق می نماید، گرچه منظور از دروغ گفتن در لعان و رسواسازی باشد؛ اگر سزاوار لعن نبود، خداوند با چنین لفظی بیان نمی فرمود. اما سخن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود «فی قوله عز و جل»، ممکن است اسلوب تغییر داده باشد، چرا که آیه صراحتا دروغ را نکوهش نکرده است، بلکه فقط ضد آن (صداقت) را ستوده است، از این طریق می توان زشتی دروغ را دریافت.

حضرت صلی الله علیه و آله، آیه ای مانند «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ»(1) {ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.} که با صراحت بیشتری دروغ را نکوهش می کند، بیان نفرمود. این استدلال در جای دیگری بیان خواهد شد. این استدلال یا به دلیل مشخص بودن آن بوده است و یا به دلیل اشتهار و شناخته بودن آن و یا به احتمال دربرداشتن معنای دیگری است که ذکر خواهد شد.

کلمه «فی» در«فی قوله»، به معنای «مع» است. یعنی در سوره صف چنین فرمود. آنچه که در اینجا مشهور است، سخن خدای متعال در سوره مریم است که با لفظ «واذکر» بیان شده و دلالت بر مدح متضاد دروغ (راستگویی) دارد.

9. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: می خواهید شما را به دورترین تان فرد در صفات و ویژگیها از من خبر دهم؟ عرض کردند بفرمائید. فرمود: کسی که فحش می دهد و بد زبان و بخیل است، انسان مغرور و کینه توز و متکبر و حسود می باشند، قساوت دارد، اهل خیر نیست، و مرتکب هر فسادی می شود.(2)

شرح: «الفحش» سخن زشت و پست را گویند و هر چیزی که از حد خود بگذرد آن را«فاحش» میخوانند، مانند: زیان آشکار. التفحش نیز ناسزاگویی همراه با تکلف زیاد است. می گویند منظور از متفحش، کسی است که ناسزا گویی دیگران را در مورد خود می پذیرد. «الفاحش المتفحش» کسی را گویند که به آنچه درباره او می گویند یا هر حرفی که به او زده میشود، بی توجه است. معنای اول آشکارتر و واضح تر می باشد.

دور بودن چنین کس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، به این دلیل است که حضرت بسیار با حیا بوده و نه تنها از فحاشی کاملا به دور بودند، بلکه به پیروی از

1- . صف / 2 و 3

2- . کافی 2: 291

نحوه بیان خداوند در قرآن، عبارت هایی مانند: نزدیکی و ادرار و قضای حاجت کردن و حتی دیگر موارد را به صورت کنایه بیان می فرمود.

در نهایه آمده است: قطعا خداوند از فاحش متفحش بیزار است. فاحش: کسی که در کلام و در عمل ناسزا گوید، متفحش: کسی که از روی عمد و بسیار

ناسزاگویی می کند. عبارت فاحش (ناسزاگو) و فاحشه(روسپی) و فواحش (ج فاحشه: عمل زشت) در حدیث زیاد تکرار شده است، که بر شدت زشتی این گناهان دلالت دارد. کلمه فاحشه در بسیاری از موارد به معنای زنا بوده و هر گفتار یا کردار زشت و ناپسند را فاحشه گویند.

البذاء (با مد) به ناسزاگویی در سخن اطلاق می شود و به اصطلاح می گویند: فلانی بد دهن است.

در مصباح ذکر شده است: بذا علی القوم: آن قوم را دشنام داد، یبذو بذاء (با فتحه و مد) یعنی در منطق و سخن خود ناسزاگویی کرد، پس او بددهن است. بذیء بر وزن فعیل می باشد.

در نهایه آمده است: هر کس از روی غرور دنباله لباس خود را بر زمین بکشد، خداوند به او نظر نمی کند. الخیلاء (با ضمه و کسره) به معنای کبر و غرور است. می گویند: اختال یعنی تکبر ورزید، پس او متکبر است؛ و فیه خیلاء و مخیله: به معنای کبر و غرور می باشد. قید بستن خیر و شر، یعنی امید خیر به او داشتن و یا بازداشتن از شر وی، خواه برای مشخص شدن نیکی او باشد، و خواه برای پرهیز کردن از شر وی. معنای اول واضح تر است.

10. کافی: سلمان نقل کرد: هر گاه خدای عز و جل هلاک بنده ای را خواهد (او را مستحق لطف و توفیق نداند) حیا را از او بگیرد و چون حیا را از او گرفت او بمردم خیانت کند و مردم باو، و چون چنین کرد، امانت بکلی از او بر کنار شود، و چون امانت از او رخت بربست، همواره خشن و سخت دل شود، و چون خشن و سخت دل شد، رشته ایمان از او بریده شود، و چون رشته ایمان از او بریده شود، او را

جز شیطانی ملعون نبینی (صفاتش همه شیطانی شود و مورد لعنت خدا و ملائکه قرار گیرد).(1)

شرح: «هرگاه خداوند هلاک بنده ای را بخواهد» ممکن است کنایه از علم خدای سبحان به ذات بد او و بی لیاقتی او برای دریافت لطف الهی باشد. «نزع منه الحیاء» یعنی توفیق الهی از او سلب شده تا آنجا که لباس حیا را بیرون می آورد ، حیایی که مانع از انجام عمل زشت و کوتاهی در حقوق مخلوق و خالق می گردد؛ هنگامی که حیا از او گرفته شود، حیایی که از انجام عمل زشت باز می دارد، جز خائن خیانت پیشه با وی هم راه نیست. معنای خائن و نکوهش او پیش از این گذشت.

اما «مخون» ممکن است با فتحه میم و ضمه خاء باشد، یعنی مردم به وی خیانت می کنند، او را سرزنش می نمایند به این دلیل که او خود سبب آن است؛ و یا منظور این است که او به خود نیز خیانت می کند و خود را مستحق کیفر می نماید، او هم به دیگران خیانت می کند و هم به خود. بر همین اساس، مخون نامیده می شود. پس در هر خیانتی دو خیانت وجود دارد. و یا مخون با ضمه میم و فتحه خاء و فتح واو مشدد است، یعنی کسی که به خیانت منسوب شده و به آن مشهور گردیده است؛ و یا مخون با کسره واو مشدد، یعنی با وجود اینکه خودش خائن است، مردم را به خیانت متهم می کند.

در فرهنگ لغت، «الخون» آن است که انسان امین شمرده شود اما در عمل خلاف آن را نشان دهد. خانه خونا و خیانه (خیانت کردن)، چنین شخصی را خائن گویند. وقد خانه العهد و الامانه و خونه تخوینا: به او نسبت خیانت در پیمان و امانت داد. «نقضه» یعنی امانت را از او گرفتند، امانت متضاد خیانت است.

ممکن است خورده بگیرند که این موضوع مشخص بوده و نیازی به شرح ندارد، پاسخ من این است: ممکن است منظور آن باشد که اگر وی از خیانت ابایی

1- . کافی 2: 291

ندارد، در آخرت امانت را به طور کلی از وی باز می ستانند و یا به این معناست که دیگر مردم به هیچ وجه به وی اعتماد نمی کنند.

«لم تلقه الا فظا غلیظا»، در فرهنگ لغت الفظ الغلیظ به معناب بداخلاق و خشک و خشن است. الغلظه متضاد الرقه (لطافت) است و در اینجا منظور قساوت قلب و خشونت اوست. همانطور که خدای متعال نیز می فرماید: «وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ»(1){اگر تندخو و سختدل بودی} و از این عبارت برای ستاندن امانت استفاده شده است، زیرا هنگامی که مردم خائن را با این ویژگی بشناسند، وی چاره ای ندارد جز اینکه با آنان مخالفت کند، در این صورت خشن و بداخلاق می شود، و در ادای حق به مردم رحم نمی کند، پس قلبش سخت می گردد، و نیز اصرار بر این امر، دلیل بر عدم تاثیر پندها در قلب اوست، در چنین مواقعی ایمان از او سلب می شود، چرا که بسیاری از ویژگی های و لوازم ایمان از وی گرفته شده است، این ویژگی ها را در بخش ویژگی های مومن برشمردیم، و منظور از آن، کمال ایمان و یا یکی از معانی است که بیان شد. گرفته شدن حیا از وی چیز کمی نیست چرا که حیا ریشه واساس ایمان است.

لم تلقه الا شیطانا: یعنی کسی که ویژگی های او را داشته باشد، ویا کسی که از خداوند و هدایت و توفیق های الهی به دور است. (ملعونا یلعنه الله و الملائکه و الناس)یعنی: خداوند و فرشتگان و مردم او را لعنت می کنند یا از رحمت الهی به دور است.

11. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: سه کس ملعونند و ملعون بودن آنها ناشی از کار بد آنها است: آن کس که در سایه محل استراحت کاروانها قضای حاجت کند و آن کس که از آبی که به نوبت مورد استفاده عموم قرار میگیرد ، جلوگیری کند و نگذارد صاحب نوبت از آن

1- . آل عمران / 159

استفاده کند و آن کس که راههای نزدیک تر و شاهراههای مسافران را به سمت مقصد خود از آن عبور میکنند، ببندد و سدّ کند.(1)

شرح: ثلاث: مبتدا بوده و مبتدا، به ویژه هنگامی که عدد است، می تواند نکره محض باشد. ملعون من فعلهن: استئناف بیانی است. به این معنا که لعن به عمل تعلق نمی گیرد بلکه به فاعل اختصاص دارد، برخی از عالمان، «ثلاث» را به ملعونات اضافه کرده و کل آن را خبر می گیرند.

عبارت «المتغوط» خبر برای مبتدای محذوف و نیز مضاف مقدر است. «هن» صفت متغوط و ضمیر ثلاث است. ممکن است مضاف مقدر نبوده و هو المتغوط در تقدیر باشد که در این صورت، ضمیر به «من فعلهن» بر می گردد.

در مصباح، «الغائط» به زمین مطمئن و گسترده اطلاق می شود، سپس غائط به آلودگی هایی که از انسان خارج می شد، اطلاق گردید که به دلیل کراهت در نام بردن آن، به غائط تعبیر شد. و علت نام گذاری آن بود که حاجت خود را در جای مطمئن دفع می کردند، و این لفظ مجاز مجاوره بوده و سپس گسترش پیدا کرده و لفظ «تغوط» انسان از آن مشتق شد. نسبت لعن به عمل، مجاز در اسناد است و یا کنایه از زشت بودن آن کار و نهی آن توسط شارع دلالت دارد.

منظور از «ظل النزال» زیر سقف و یا درختی است که مسافران اتراق می کردند، و به مرور تعمیم یافته و مکان های اتراق، هرچند در سایه نباشد، اطلاق شده است، و این شمول یا به دلیل مشترک بودن علت آن(آلوده کردن مکان استراحت واتراق) است و یابه خطر این است که آن را به اعم از سایه حمل میکنند و تعبیر از سایه، به این دلیل است که غالبا مسافران برای استراحت به سایه پناه میبرند و ظاهر روایت این است که حکم (لعن) به کسی که در محل اتراق قضای حاجت(غایط) نموده است اختصاص داردبرای اینکه آلودگی وضرر در آن بیشتر است، ، ممکن است تغوط تعمیم یافته و ادرار را نیز شامل شود. آنچه که مشهور است، کراهت این عمل می باشد. به

1- . کافی 2: 292 و در آن «الطریق المعربه» آمده است.

نظر می رسد حدیث مذکور این عمل را حرام دانسته چرا که انجام دهنده فعل مکروه، سزاوار لعن نیست؛ ممکن است بگویند: لعن به معنای دور بودن از رحمت خداست و فعل مکروه را نیز شامل می شود.

اگر اجماع مذکور بر خلاف مضمون حدیث وجود نداشت ،حرام دانستن این عمل بعید نیست، چرا که ضرر بزرگی را متوجه مسلمانان می کند، به ویژه هنگامی که آن چیز وقفی باشد، زیرا شخص برای منظوری به کار برده است که با هدف وقف کننده و مصلحت وقف منافات دارد. بیان چنین جزئیاتی از منظور اصلی به دور نیست. ممکن است خبر بر لعنت شدن توسط مردم و ناسزاگویی به وی دلالت کند، اما فائده خبر کم می شود مگر اینکه گفته شود: غرض، بیان علت نهی این عمل است.

در نهایه آمده است: اتقوا الملاعن الثلاث (از ملعون های سه گانه بپرهیزید). الملاعن جمع ملعنه و به معنای عملی است که فاعل آن بخاطرش لعن می شود، زیرا موجب لعن و نفرین شده است. قضای حاجت انسان بر سر راه و زیر درخت و یا کنار رودخانه موجب می شود مردم در رفت و آمد از آن محل، کسی را که مرتکب چنین عملی شده است، لعنت کنند.

و در حدیث آمده است: از لعنت شده ها بپرهیزید.یعنی کسانی که باعث می شوند مردم آن ها را لعنت کنند، چرا که علت لعن، عمل (زشت) آن ها در چنین مکان هایی است؛ منظور حضرت در حدیث هر سایه ای نیست، بلکه سایه هایی را شامل می شود که مردم در آن استراحت می کنند و اتراق می نمایند. اصل لعن اگر از سوی خداوند باشد، به معنای دوری و طرد شدن از رحمت الهی است و اگر از سوی مردم باشد، به معنای ناسزا و نفرین می باشد.

«المانع الماء المنتاب»، الماء مفعول اول برای «مانع» است یا مجرور است از باب «الضارب الرجل» یا منصوب است بنابر مفعول بودن، و «المتناوب»، اسم فاعل، به معنای صاحب نوبت (کسی که نوبت اوست تا آب را بردارد) و مفعول دوم است و آن از باب افتعال واز انتیاب مشتق شده است و احتمال دارد اسم مفعول و صفت برای «الماء» باشد ، انتاب فلان القوم یعنی آمدن هرکس بعد از دیگری به نوبت

الماء المنتاب: آبی است که مردم به صورت نوبتی استفاده می کنند، و به دلیل اینکه به شخص خاصی اختصاص ندارد، بین آن ها تبادل می شود، مانند آبی که بین مردم مشترک است و کسی که نوبت دیگری را غصب کند، لعنت شده است، و آب مباحی که ملک کسی نیست، مانند رودخانه و چاه هایی که در دره ها وجود دارد، کسانی که برای نوشیدن آب می روند، با یکدیگر برابرند. پس حرام است که شخصی دیگران را در تصرف آن به قدر نیازشان باز دارد، زیرا جلوگیری از مصرف آب کنایه از تلف شدن است، پس اگر مانع شد، قتل او حلال می باشد. جوهری می گوید: انتابه انتیابا، گاه گاهی این کار را انجام داد و در نهایه نابه ینوبه نوبا و انتابه: پی در پی انجام داد. در دعا آمده است: ای بخشنده ای که رحمت طلبان پی در پی بر او وارد می شوند.

و در حدیثی درباره نماز جمعه آمده است: مردم پی در پی از خانه های خود به نماز جمعه می آمدند.

«ساد الطریق المعربه» با عین مهمله، در جایگاه مفعول قرار دارد، و به معنای راه مشخصی است که در آن نشانه های رفت و آمد آشکار باشد. در کتاب نهایه، اعراب «ابانه» آشکار بوده و در بشتر نسخه ها «المقربه» با قاف ذکر شده است، و ممکن است با کسره راء مشدد آمده باشد که «راه نزدیک به مقصد» معنا می دهد، به این معنی که راه دیگری نیز وجود دارد که دورتر است، اگر راه دیگری وجود نداشته باشد، به معنای مطلق راه می باشد.

این نسخه با بسیاری از روایت های که از طریق عامه نقل شده است مطابق دارد، اما این واژه را به شکل دیگری نیز تفسیر کردهاند. در نهایه آمده است: «هر کس راه آشکار و نزدیکی را تغییر دهد، لعنت خدا بر او باد.» المطربه، مفرد المطارب و به معنای راه های میانبر است که به راه اصلی منتهی می شود، و نیز راه باریک و فرعی را گویند. «طربت عن الطریق» یعنی از آن مسیر منصرف شد. المقربه: راه کوتاه و میانبری که به راه بزرگ وصل می شود، جمع آن المقارب بوده و از قرب گرفته شده است و به معنای حرکت شبانه و یا حرکت به سوی آب می باشد و نیز نقل شده

است: سه چیز لعن می شود: مردی که راههای اصلی و عمومی را میبندد واز بین میبرد

در فرهنگ لغت، المقرب و المقربه: راه کوتاه را گویند و نیز می گویند: القرب (با حرکت) شبانه راه پیمودن است تا فردای آن به مقصد برسد، چاهی که آب آن نزدیک و در دسترس باشد، و شبانه در پی آب بودن نیز معنا می دهد. در کتاب فائق: کسی که خانه اش نزدیک باشد. ریشه آن قرب و به معنای حرکت به سوی آب است.

12. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: سه کس ملعونند و ملعون بودنشان ناشی از کار بد آنها است: آن کس که در سایه محل استراحت کاروانها قضای حاجت کند و آن کس که از آبی که به نوبه مورد استفاده عموم است، جلوگیری کند و نگذارد صاحب نوبت از آن استفاده کند و آن کس که راه قابل عبوری را ببندد و سدّ کند. (1)

شرح: مذکر آمدن ضمیر «الطریق» در اینجا و مونث آمدن در حدیث قبلی، به این دلیل است که الطریق هم مذکر و هم مونث است.

13. کافی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما را به بدترین مردم خبر دهم؟ گفتند آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. حضرت فرمود: بدترین شما کسی است که بسیار افتراء بندد و بی باک و هرزه گو باشد، ازخوراکیهایی که در اختیار دارد،تنها بخورد و به مهمانش ندهد، و بنده اش را بزند، و عیالِ خود را به دیگران پناهنده کند.(2)

شرح: البهات، از بهتان گرفته شده ومبالغه در این کار را معنی میدهد و به این معناست که در مورد مردم چیزی را بگوید که حقیقت ندارد. جوهری می گوید: بهته بهتانا: ناگهان او را گرفت. خدای متعال می فرماید: «بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ»(3)

{بلکه [آتش] به طور ناگهانی به آنان می رسد و ایشان را بهت زده می کند} و نیز بهته بهتا و

1- . کافی 2: 292
2- . کافی 2: 292
3- . انبیاء / 40

بهتا و بهتانا: او تهمت می زند. یعنی کاری را به وی نسبت داد که انجام نداده، و به چنین شخصی تهمت زده اند.(1)

الجری، با یاء مشدد و همزه بر وزن فعیل بوده و بر کسی اطلاق می شود که بی وقفه بر زشتی جسارت می ورزد، اسم آن جرأت است. الفحاش: ناسزا گو و هر سخن و یا عملی که بسیار زشت باشد، در بسیاری از موارد به معنای زنا است، پیش از این شرح آن بیان شد.

عبارت «الآکل وحده»، به عقیده بنده اینکه کلمات در آخر حدیث آمده با حرف عطف آورد ولی در اول عبارت با عطف ذکر نشده، به این نکته اشاره دارد که تهمت و جسارت و ناسزا برای چنین شخصی مانند ویژگی های فطری اش جزئی از ذات او می باشد، و بخشی از فطرت او شده و موصوف به این صفت ها است، وحرف ربط بین این صفت ها قرار گرفته است تا متفاوت بودن آن ها را بیان کند؛ و ممکن است علتش این باشد که معمولا آخر سخن را بیشتر با فاصله بیان میکنند برخلاف ابتدای کلام از این رو وحده و رفده و عبده در عبارت پایانی با ذکر حرف عطف بیان شده است ، در این باره خوب دقت کن .

پیش از این «مانع رفده» شرح داده شد،: کسی که همه این ویژگی ها را در خود جمع دارد، بدترین مردم به شمار رفته، و حرام نبودن این صفت ها منافاتی با این سخن ندارد، فردی را که دارای این صفات است بدترین مردم بدانیم.بلکه از ظاهر حدیث چنین بر می آید: بدترین مردم کسی است که همه این صفت ها را در خود گرد آورده است.

گفته شده: از این حدیث و حدیث قبلی این نکته برداشت می شود که ترک مستحبات و کارهای نیک و آنچه خلاف جوانمردی است، شر و بدی محسوب می شود. منظور از بدترین مردم، کسی است که از کمال بی بهره باشد، خواه این

1- . صحاح 1: 244

بی بهرگی وی موجب کیفر او شود، و خواه نشود. «ملجیء عیاله الی غیره» یعنی نفقه آن ها را نپرداخته و برای تامین نیازهایشان اقدام نمیکند

14. کافی: امام باقر علیه اسلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: پنج کس را من و هر پیغمبر مستجاب الدّعوه ای نفرین کرده ایم: آن کس که چیزی بر کتاب خدا بیفزاید، و آن کس که سنّت مرا فرو گذارد، آن کس که تقدیرات الهی را تکذیب کند (قدرت پروردگار را در عالم هستی موثر نداند) و کسی که آنچه را خداوند درباره اهل بیتم علیهم السلام حرام کرده است، حلال نماید و کسی که غنیمت جنگی (و اموال عمومی) را به خود اختصاص دهد و آن را برای خویش حلال شمارد.(1)

شرح: «کل نبی مجاب» ممکن است عطف بر فاعل لعنتهم باشد واین جمله تاکیدرا (کل نبی مجاب) جدا آورده تا با ضمیر منصوب(هم) اشتباه گرفته نشود واز آن جدا باشد در حالی که کوفیان آن راطور مطلق مجاز دانسته اند، و می گویند: (کلّ) همیشه منصوب ومفعول معه است، بر این اساس، «مجاب» صفت پیامبر صلی الله علیه و آله است، یعنی هر پیامبری که قومش دعوت او را اجابت کرده و یا پیامبری که مردم ملتزم به اجابت او هستند، و یا خداوند دعای او را اجابت کرده است، چنین کسی را لعنت می کنند،که این صفت برای پیامبر واضح وروشن است

ممکن است «کل» مبتدا بوده و مجاب خبر آن و جمله حالیه باشد، به این معنا که آن حالتی که هر پیامبری داراست که دعایش به طور قطع به اجابت میرسد، پس لعنت من قطعا در مورد آن ها کارگر است، و ممکن است عطف نیز باشد.

در مجالس صدوقی و دیگر کتاب ها مورد اول تایید می شود: و هر پیامبری آن ها را لعنت می کند.

التارک لسنتی: یعنی راه و روش سنت را تغییر دهد و در دین بدعت گذارد. المکذب بقدر الله: یعنی کسانی مانند تفویضیها که قدرت خدا را در امور وهستی رد

1- . . کافی 2: 293

کرده واز جمله ایشان معتزله هستند که براین باورند : خداوند هیچ دخل و تصرفی در اعمال بندگان ندارد . تحقیق و بررسی در این مورد گذشت.

«المستحل من عترتی ما حرم الله»: منظور از عترت، اهل بیت و ائمه از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله است، یعنی قتل آن ها و یا ضرب و شتم و توهین ایشان را حلال بشمارد، و یا دوستی آن ها را رها کرده و یا حق و حقوقشان را غصب نمایند و یا امامت ایشان را نپذیرند و یا تکریم و بزرگ داشت آن ها را ترک کنند.

«المستاثر بالفیء المستحّل له»، در «النهایه» آمده است الاستیثار یعنی تنها به خود اختصاص دادن و گفته شده: «الفیء» آن اموال و غنیمتهایی است که بدون جنگ و جهاد برای مسلیمن بدست آمده است

من معتقدم: فیء بر غنیمت جنگی و بر خمس و انفال اطلاق می شود و همه یا بخشی از این امور به امام تعلق دارد همانگونه که این بحث در جای خود به طور مفصل بیان شده است

15. کافی: امیر المومنین علیه السلام فرمود: کفر بر(1)

چهار پایه استوار است: فسق و غلو و شک و شبهه(2)، فسق چهار شاخه دارد:

1- . این حدیث بخشی از خطبه ای است که علی علیه السلام در خانه خود و یا در دارالخلافه ایراد فرموده است، یاران گرداگرد حضرت علیه السلام را گرفته بودند، سپس امر فرمود تا آن نوشته و برای مردم بخوانند، نقل است که عبد الله بن کواء از ایشان درباره ویژگی های اسلام و ایمان و کفر و نفاق پرسید، و حضرت علیه السلام خطبه خواند. این خطبه با نقل های گوناگونی روایت شده است که راویان حدیث آن را نقل کرده اند. خطبه با بیان فضیلت اسلام و ایمان و ویژگی های آن ها شروع شده و سپس به بیان پایه های ایمان و کفر و نفاق و شرح شاخه های هر کدام از آن ها می پردازد. برخی آن را به طور مفصل از ابتدا تا انتها در یک باب گرد آورده اند، مانند تحف العقول: 158 – 163 (ط – اسلامیه)؛ همچنین ابراهیم بن محمد ثقفی نیز در کتاب الغارات آن را به صورت کامل نقل

کرده است. علامه مجلسی (رحمه الله علیه) نیز در ج 68: 385 در همین چاپ آورده اند، که باب های اخیر آن به نقل از خصال صدوق: 89 در همین جلد بیان شد. برخی آن را در باب های مختلف بیان کرده اند و در هر باب عنوان مناسبی برای آن انتخاب نموده اند، ثقه الاسلام کلینی نیز در کافی به همین صورت نقل کرده است. باب را با ویژگی های اسلام 2: 49 و پس از آن ویژگی های ایمان: 50 را آورده است. (مولف علامه (رحمه الله علیه) در ج 68 در باب یک، باب 27، باب پایه های ایمان و اسلام آن را به صورت مفصل به نقل آن پرداخته است.) سپس در باب پایه های کفر و شاخه های آن ج 2: 391 و آخرین بخش را در باب ویژگی های نفاق و منافق ص393 بیان کرده است. همانطور که می بینید مرحوم علامه (رضوان الله علیه) در اینجا این دو باب را با هم گرد آورده، و قصد داشت بند های آن را به نقل از شرح ایشان بر کافی (مرآه العقول) بیان کند اما اجل به ایشان مهلت نداد. مرحوم علامه (رضوان الله علیه) در ج 68: 374 می گوید: شیخ کلینی قدس الله روحه این حدیث را در چهار باب آورده است، ما آن را در دو باب اسلام و ایمان در اینجا نقل کردیم. آنچه که در باب های کفر و نفاق بیان شده، همراه با شرح تکمیلی سید (سید رضی در نهج البلاغه) و شرح صاحب تحف و دیگران (مانند مجالس مفید ص 170 و مجالس شیخ 1: 35)، نقل خواهیم کرد. خوانندگان محترم همانطور که مستحضر هستید، احادیث مربوط به باب کفر و نفاق به طور کامل، بدون شرح آن، در این باب بیان شد. علاقمندان برای مشاهده شرح آن به مرآه العقول 2: 379 – 387 مراجعه کنند. این شرح بسیار مفصل است و ما برای جلوگیری از طولانی شدن کلام از بیان آن خودداری نموده و بخش های که ذکر آن برای فهم منظور لازم باشد، بیان می کنیم. و خداوند یاور است.

2- . راغب در مفردات ص 433: کفر به معنای پوشاندن چیزی است، شب را کافر گویند چرا که اشخاص را می پوشاند، کشاورز را کافر گویند چرا که بذر را در زمین پنهان می کند، و گرچه به این نام خطاب نمی شود. کفر نعمت و کفران آن: با به جای نیاوردن شکر نعمت، آن نعمت را پنهان کرده است. خدای متعال می فرماید: «فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ» {برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود} و بزرگترین کفر، انکار یگانگی و یا شریعت و نبوت است. کفران در انکار نعمت بیشتر به کار می رود، و لفظ کفر بیشتر در مورد دین است، و کفور در هر دو مورد. ابن میثم در شرح نهج: 583 می گوید: اما کفر به این معناست که آفریننده و یا یکی از رسولان الهی علیهم السلام را انکار کند و یا ضرورت وجود آنان را درنیابد. کفر اصولی دارد که آن را ذکر کردیم، و آن موارد تکمیل رذیلت های چهارگانه ای است که پایه های کفر را تشکیل می دهند.

فسق بر چهار شعبه است: جفا و کوردلی و غفلت و تجاوزکاری: هر کس جفا کند حق را کوچک می شمرد و عالمان دین را به شدت دشمن می دارد و بر گناه بزرگ اصرار می ورزد. هر کسی کوردل باشد یاد خدا را فراموش می کند و در پی گمان می رود و با خالق خود به مبارزه بر می خیزد و شیطان بر او حکمرانی کند و(همواره او را به کارهای ناشایست فراخواند) و بدون توبه و خضوع و بدون آگاهی از

ص: 165

غفلتش، از گناه طلب مغفرت می کند.(1) هر کس غفلت کند بر نفس خود جنایت کرده و کارش معکوس و منقلب می شود(هرکاری انجام میدهد او را به سمت نابودی کشاند) و گمراهی خود را هدایت می پندارد و آرزوها او را فریب می دهد، و هنگامی حسرت و پشیمانی او را می گیرد که وقت آن گذشته و پرده از او برداشته شده و آنچه گمانش را نمی کرد(وعده عذاب الهی) برایش ظاهر شده باشد.

هر کس از امر خداوند و حدود الهی تجاوز کند، دچار شک میگردد و هر کس شک کند خداوند بر او برتری نشان می دهد و او را به قدرت خویش ذلیل می گرداند و بجلالت خود او را کوچک می کند، همچنان که به پروردگار کریم خود مغرور شده و در کار خود افراط نموده است.

غلوّ بر چهار شعبه است: تعمّق و فرو رفتن در نظریّهها واندیشههای گوناگون(2) و منازعه ودرگیری در آن و انحراف و لجاجت. هر کس (بیش از حد) تعمّق کند(به سختی دلایل روشن را بپذیرد)، به حق باز نمی گردد و جز غرق شدن در امور پیچیده چیزی بر او نمی افزاید، و فتنه ای از او رفع نمی شود مگر آنکه فتنه دیگری او را در خود فرو می برد و دینش از هم گسیخته می شود و در مسأله ای بهم پیچیده فرو می رود.(3) هر کس در نظریّه منازعه و دشمنی کند، در اثر لجاجت طولانی به احمق

1- . عبارت «و لا غفله» یعنی غفلت از گناهان و شبهه آن که برای او رخ می دهد، و ممکن است که در این جا عبارت در تجدید نسخه برداری به غلط نوشته شده باشد و به صورت «نقله» باشد، یعنی انتقال از گناهان و ترک آن.
2- . یعنی تفکر عمیق و غوطه رفتن در امور با آراء و معیارهای باطل. تعمق فی الامر: یعنی در دقت در آن افراط کرد، و منظور از آن مبالغه ای است که پس از آشکار شدن حق به افراط می انجامد. مانند در چاه به آب رسیده است و نیازش برآورده شده، با این حال در آن فرو رفته و غرق می شود. به نقل از مرحوم علامه ره.
3- . یعنی امری که با باطل، و یا با حق و باطل درهم آمیخته است.

بودن مشهور می شود،(1) هر کس منحرف شود نیکی به چشم او زشت می آید و زشتی به چشم او نیک، هر کس لجاجت کند، راههای هدایت بر او پوشیده می شود، و نادرستی کارهایش بر علیه خودش آشکار میشود(به سبب کارهای نادرست امورش به سختی ونادرستی گراید)، و زمانی که از راه و روش حقیقی مومنین خارج شد، بیرون آمدن از آن (انحراف)، برایش مشکل می شود، .

شک بر چهار شعبه است: جدل و هوای نفس و تردّد(دودلی) و تسلیم شدن(خودباختگی). و این همان کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَمارى،(2) «پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت ستیزه می کنی؟».

در روایت دیگری آمده است که شعبههای شک عبارتاند از: مریه(سیتزه جویی)، و الهول(ترس از حق که ناشی از جهل است)، تردد و دودلی، استسلام و تسلیم جهل واهل آن بودن (خودباختگی درمقابل جهل و اهل آن)، هرکس از حقیقتی که یافته بترسد واز آن گریزان شود به عقب بازگشت خواهد کرد(به جهل پیش از آن گرفتار میشود) و هر کس در دین مجادله کند در شکّ و تردید می افتد، و اوّلین از مؤمنان(به خاطر ایمانی که دارد) از او سبقت می گیرند و آخرین از آنان به او می رسند، و سم های شیطان او را زیر پا می گذارند.(3) هر کس در مقابل هلاکت دنیا و

1- . العثلدر برخی از نسخه ها با عین بدون نقطه و ثاء با سه نقطه آمده و به معنای حماقت است. ممکن است با تاء دو نقطه نیز خوانده شود، و به معنای شتافتن به سوی باطل است.به جای این کلمه در بیشتر نسخه ها «بالفشل» آمده که به معنای ضعف و ترس می باشد. گفته می شود: تنها به ترسو وضعیف شهرت دارد، چرا که دشمن باطل نه تنها در برابر حق تسلیم نمی شود، بلکه همچنان بر باطل مجادله کرده تا حق را بی اعتبار سازد، پس ضعف چنین حقی آشکار شده و به آن شهره میگردد. به نقل از مرحوم علامه ره.
2- . نجم / 55 و التماری: مجادله برای نشان دادن توانایی در مناظره و بحث، ممکن است المماری به کسی اطلاق شود که در مورد خود شک و تردید دارد و یا خلاف آن را معتقد است، اما با این حال، با دشمن بحث و جدل می کند تا بر او غلبه کند.

3- . سنابک، جمع سنبک بر وزن قنفذ(جوجه تیغی)، کنار یا جلو سم چهارپایان را گویند، کنایه از سیطره شیطان و سربازانش بر اوست. علامه ره.

آخرت تسلیم شود بین این دو هلاک می گردد، و هر کس از آن نجات پیدا کند از زیادی یقین است، و خداوند مخلوقی کمتر از یقین خلق نکرده است.

شبهه بر چهار شعبه است: اعجاب و خوش آمدن و تزیین(اندیشه وکارهای باطل)، و فریب دادن نفس، و توجیه کجروی ها(1) و پوشاندن حق به باطل. به این صورت که زینت از دلیل(حق و درست) منحرف می کند(2) و فریب دادن، نفس را به شهوت می اندازد؛ و کجروی صاحبش را به انحراف عظیمی می اندازد، و پوشاندن حق به باطل تاریکیهایی است که برخی بر بعض دیگر بزرگتر (گمراهکنندهتر) هستند ،اینها، کفر و پایه ها و شعبه های آن است.

نفاق بر چهار پایه است: هوای نفس و سازشکاری و غضب و طمع.

هوای نفس بر چهار شعبه است: ظلم و دشمنی و شهوت و طغیان وسرکشی: کسی که ظلم کند امور پیچیده اش زیاد می شود و مردم او را رها کرده و بر علیه او کمک می کنند. هر کس تجاوز کند مردم از شر او در امان نیستند و قلب او سلامت نمی ماند و در شهوات نمی تواند نفس خود را کنترل کند. هر کس از شهوات کناره گیری نکند واز مرداب شهوتها بیرون نکشد، در امور پست فرو می رود و هر کس طغیان وسرکشی نماید به واسطه کاری که برایش حجت ودلیلی نداشته است به گمراهی وانحراف کشده.(3)

سازشکاری(4) بر چهار شعبه است: بر مغرور شدن و آرزوهای بلند و بر حذر بودن (کناره گیری) و عقب انداختن وعده ها.

1- . یعنی امر باطل و عجیب و غریب را حق و راه مستقیم می پندارد، می گویند به معنای تاویلی که درست نمیباشد . علامه ره.

2- . یعنی زینت باطل مانع از دیدن شده و او را از دلیلی که حق را از باطل مشخص می سازد، دور می کند. منظور از «اعجاب بالزینه» همین است.

3- . در برخی از نسخه ها، مانند این نسخه «علی عمد بلا حجه» آمده است.

4- . الهویناء: محبت نشان دادن و مهربانی، هویناء مصغر شده الهونی، و الهونی مونث الاهون است.ممکن است الهونی بر وزن فعلی، از الهینه یعنی وقار و آرامش گرفته شده باشد. شاید منظور در اینجا آرامش است و آرامشی که فرعونیان وستمگران دارند، آرامشی است که از غرور و آرزو و موقعیت و مقام و تاخیر در ادای حق و حقوق نشأت می گیرد.

و این بدان صورت است که بر حذر بودن (کناره گیری) از حق باز می دارد، و عقب انداختن وعده ها موجب تفریط کوتاهی کردن در کارها تا هنگام فرا رسیدن زمان انجام آن کار می شود و اگر آرزو نبود انسان حساب آنچه را در آن است می دانست، و اگر انسان حساب آنچه را در آن است می دانست ناگهان از وحشت و ترس می مرد.(1) و مغرور شدن باعث کوتاهی ورزیدن انسان در عمل می شود.

غضب بر چهار شعبه است: تکبر و فخر و غیرت کاذب و تعصّب.

هر کس خود را بالا بگیرد به حق پشت می کند. و هر کس فخر بورزد به فسق و فجور مبتلا می شود، و هر کس غیرت کاذب نشان دهد بر گناهان اصرار می ورزد، و هر کس را تعصّب بگیرد ظلم می کند. و چه بد چیزی است در پل صراط کاری که بین پشت کردن به حق و فسق و فجور و اصرار بر گناهان و ظلم باشد.

طمع چهار شعبه است: خوشحالی و شادی بیش از حد و لجاجت و روی هم انباشتن .

خوشحالی نزد خداوند پسندیده نیست، شادی بیش از حد عُجب است، و لجاجت بلایی است برای کسی که او را مجبور به کشیدن بار گناهان کرده است. و روی هم انباشتن لهو و لعب و مشغولیّت است و تبدیل کردن چیزی پست تر به چیزی بهتر می باشد. اینها، نفاق و پایه ها و شعبه های آن است.

خداوند بر بندگانش قاهر است. یاد او بلند و وجه او با جلالت است و هر چه خلق کرده زیبا خلق کرده است. دو دست او باز و رحمت او هر چیزی را گرفته است و امر او ظاهر و نور او نور دهنده است و برکت او جوشان است و حکمت او نور می دهد. کتابش شاهد و حجّت او غالب و دین او خالص است. سلطان او ظاهر و کلمه او بر حق و میزان او از روی عدل است و پیامبران او ابلاغ کرده اند.

1- . یعنی ناگهان از دنیا رفت.

خداوند بدی را گناه، و گناه را فتنه، و فتنه را آلودگی قرار داده است. نیکی را رضایت، و رضایت را توبه، و توبه را پاک کننده قرار داده است. هر کس توبه کند هدایت می یابد، و هر کس به فتنه بیفتد گمراه می شود تا مادامی که به درگاه خدا توبه نکرده و به گناه خود اعتراف ننموده است. هیچ کس جز هلاک شونده بر علیه امر خداوند حرص و طمع نمی کند.

اللَّه ! اللَّه ! چه چیزی نزد پرودگار از توبه و رحمت و بشارت و حلم عظیم وسعت بیشتری دارد. و چه ترسناک است آنچه از زنجیرها و جهنّم و بلاهای شدید که نزد خداوند است. هر کس به اطاعت او دست یابد کرامت او را بخود جلب می کند، و هر کس در معصیت او وارد شود وبال عقاب او را خواهد چشید، به جز افراد اندکی همه فردای قیامت را پشیمان ودرمانده خواهند بود

16. خصال(1) امالی شیخ صدوق: امام صادق علیه السلام فرمود: ریشه های کفر بر سه گونه است: حرص، استکبار و حسد، اما حرص همان است که بر آدم غلبه کرد و او را وادار نمود تا از آن درخت بخورد، در صورتی که خداوند او را از نزدیک شدن به آن درخت نهی کرده بود.

اما استکبار و خودخواهی، همان است که شیطان را برای سجده کردن بر آدم علیه السّلام منع کرد و او به خاطر تکبر آدم را سجده ننمود، و اما حسد، آن است که دو فرزند آدم را با هم دشمن ساخت تا آنجائی که یکی از آنها برادرش را کشت.(2)

17. امالی شیخ صدوق: : امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: کفر چهار رکن دارد: رغبت(شوق)، رهبت(ترس وخوف)، خشم و غضب.

18. خصال: از جمله سفارش های رسول خدا صلی الله علیه و اله به امیرالمومنین علیه السلام این بود: ای علی، ده گروه از این امت به خدای بزرگ کفر ورزیده اند: آدمکش، ساحر، دیّوث(آنکه همسرش زنا می کند و از آن باخبر است)،

1- . خصال 1: 45

2- . امالی صدوق: 251

آنکه به حرام با زنی از عقب در آمیزد، آنکه با حیوان در آمیزد، و آن کس که با محرم خود زنا کند، سخن چین فتنه انگیز، کسی که به دشمنانی که در حال جنگ با اسلامند اسلحه فروشد و آنکه زکات ندهد، و هر کس که توانایی به جا آوردن حج را داشته باشد و بمیرد ولی حجش را به جا نیاورد . (1)

19. خصال: امیر المومنین علیه السلام فرمود: کفر بر چهار پایه بنا شده است: فسق و غلو(2) و شک و شبهه.

فسق بر چهار شعبه است: جفا و کوردلی و غفلت و تجاوزکاری: هر کس جفا کند حق را کوچک می شمرد و عالمان دین را به شدت دشمن می دارد و بر گناه بزرگ اصرار می ورزد. هر کسی کوردل باشد یاد خدا را فراموش می کند و در پی گمان می رود و با خالق خود به مبارزه بر می خیزد و شیطان بر(چیره میشود) و براو اصرار می کند و بدون توبه و خضوع و بدون توجه به غفلتش از گناه طلب مغفرت می کند. هر کس غفلت کند بر نفس خود جنایت کرده و کارش معکوس و منقلب می شود و گمراهی خود را هدایت می پندارد و آرزوها او را فریب می دهد، و هنگامی حسرت و پشیمانی او را می گیرد که وقت آن گذشته و پرده از او برداشته شده و آنچه گمانش را نمی کرد برایش ظاهر شده باشد.

هر کس از امر خداوند تجاوز کند شکّ می کند، و هر کس شک کند خداوند بر او برتری نشان می دهد و او را به قدرت خویش ذلیل می گرداند و بجلالت خود او را کوچک می کند، همچنان که به پروردگار کریم خود مغرور شده و در کار خود افراط نموده است.

غلوّ(3) بر چهار شعبه است: تعمّق و فرو رفتن در نظریّهها واندیشههای گوناگون و منازعه در آن و انحراف و لجاجت.

1- . خصال 2: 61
2- . غلو ظ.
3- . غلو ظ.

هر کس (بیش از حد در اندیشههای گوناگون) تعمّق کند، به حق باز نمی گردد و جز غرق شدن در امور پیچیده چیزی بر او نمی افزاید، و فتنه ای از او رفع نمی شود مگر آنکه فتنه دیگری او را در خود فرو می برد، و دینش از هم گسیخته می شود و در مسأله ای بهم پیچیده فرو می رود.

هر کس در نظریّه واعتقادات خویش منازعه و دشمنی کند، در اثر لجاجت طولانی به احمق بودن مشهور می شود،. هر کس منحرف شود نیکی به چشم او زشت می آید و زشتی به چشم او نیک. هر کس لجاجت کند، راهها(هدایت) بر او پوشیده می شود، و اثر نادرستی کارشهای در امور خودش آشکار میگردد ، و بیرون آمدن از آن(انحراف) برایش مشکل می شود، آنگاه که تابع راه مؤمنان نباشد.

شک بر چهار شعبه است: جدل و هوای نفس و تردّد و تسلیم شدن. و این همان کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری، «پس به کدامیک از نعمتهای پروردگارت مجادله می کنی». هر کس از آنچه نزد اوست وحشت کند به عقب بر خواهد گشت.

و هر کس در دین مجادله کند در شکّ و تردید می افتد، و اوّلین از مؤمنان از او سبقت می گیرند و آخرین از آنان به او می رسند، و سم های شیطان او را زیر پا می گذارند. هر کس در مقابل هلاکت دنیا و آخرت تسلیم شود بین این دو هلاک می گردد، و هر کس از آن نجات پیدا کند از زیادی یقین است.

شبهه بر چهار شعبه است: اعجاب و خوش آمدن از زینت، و فریب دادن نفس، و توجیه کجروی هادپوشاندن حق به باطل.

به این صورت که زینت از دلیل منحرف می کند و فریب دادن، نفس را به شهوت می اندازد؛ و کجروی صاحبش را به انحراف عظیمی می اندازد، و پوشاندن حق به باطل ظلماتی تو در تو است. اینها، کفر و پایه ها و شعبه های آن است.(1)

1- . خصال 1: 111 و در ص 90 و 91 نیز بیان شد.

20. سرائر: حضرت باقر علیه السلام فرمود: آن کس که از گناه کار و کسی که که معصیت پرودگار را مرتکب میشود اطاعت کند، دین ندارد، و کسی که افتراء باطلی را بردین خدا وارد سازد وآن را پیروی کند دین ندارد ، و کسی که یکی از آیات خدا را انکار کند و آن را سرمشق خود قرار دهد نیز دین ندارد.

ص: 173

باب یکصدم : شک در دین و وسوسه و حدیث نفس و دستبردن در دین

آیات:

- وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ(1)

{و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آنگاه هر که را بخواهد می بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست. }

- ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (2) {[بعضی از] شما [در قدرت او] تردید می کنید. }

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ (3) {و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] می پرستد. پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد، و چون بلایی بدو رسد روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیانِ آشکار. }

- إِنَّهُمْ کانُوا فِی شَکٍّ مُرِیبٍ (4) {زیرا آنها [نیز] در دودلیِ سختی بودند. }

ص: 174

1- . بقره / 284
2- . أنعام / 2
3- . حجّ / 11
4- . سبأ / 54

مؤمن: وَ لَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ فَما زِلْتُمْ فِی شَکٍّ مِمَّا جاءَکُمْ بِهِ حَتَّی إِذا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً کَذلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ (1)

{و به یقین، یوسف پیش از این، دلایل آشکار برای شما آورد، و از آنچه برای شما آورد همواره در تردید بودید تا وقتی که از دنیا رفت، گفتید: «خدا بعد از او هرگز فرستاده ای را برنخواهد انگیخت.» این گونه، خدا هر که را افراطگر شکّاک است، بی راه می گذارد. }

- وَ إِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ(2) {و در حقیقت آنان درباره آن به شکّی سخت دچارند. }

- وَ إِنَّ الَّذِینَ أُورِثُوا الْکِتابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ (3)

{. و کسانی که بعد از آنان کتاب [تورات] را میراث یافتند واقعاً درباره او در تردیدی سخت [دچار]اند. }

- بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ یَلْعَبُونَ (4)

{ولی نه، آنها به شک و شبهه خویش سرگرمند. }

- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا(5)

{در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده }

- فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَماری(6)

{پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید روا می داری؟ }

1- . مومن / 34
2- . سجده / 45
3- . شوری/ 14
4- . دخان / 9

5- . حجرات / 15
6- . نجم / 55

روایات:

1. فقه الرضا علیه السلام: هر کس پس از آن که بر فطرت اسلام متولد شده به خداوند شک کند، او را توبه نمی دهند.

- حضرت به نقل از امیر المومنین علیه السلام فرمود: یکی از گرفتاریها فقر است، و از آن هم سخت تر بیماری بدن می باشد و بدتر از آن بیماری قلب است.

- روایت می کنم: با شک و انکارحق هیچ عملی سود ندارد.

- روایت می کنم: هر کس شک کند یا گمان برد و بر یکی از این دو بماند، عمل خویش را تباه ساخته است.

- روایت می کنم درباره فرموده خداوند عز و جل: «وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ»(1) {و

بیشتر آنان را بر سر پیمان خود نیافتیم؛ (بلکه) اکثر آنان را فاسق و گنهکار یافتیم }؛ حضرت فرمود: این آیه درباره شک کنندگان نازل شده است.

_ روایت می کنم درباره فرموده خداوند متعال: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ»(2) {آنان

که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند }، فرمود: کسانی که در باره آخرت شک می کنند مانند کسانی هستند که در آغاز هم گرفتار می باشند، از خداوند خواهانیم که ما را ثبات و حسن یقین عطا کند.

_ روایت می کنم: از حضرت علیه السلام درباره مردی سوال شد که به مذهب حق اعتقاد دارد، ولی به خود ظلم و اسراف می کند و شراب می نوشد و گناهان بزرگ انجام می دهد، ولی مردی دیگر که به مذهب حق چندان عقیده ای ندارد و گناهان او را هم مرتکب نمی شود، وضع این دو نفر چگونه خواهد بود.

امام علیه السّلام فرمودند: آن کس که اهل یقین است بهتر است، حال او مانند کسی است که در کنار راهی خوابیده هنگامی که از خواب بیدار شد راه خود را

1- . اعراف / 102
2- . انعام / 82

می گیرد و می رود، ولی آن دیگری که در شک می باشد مانند کسی است در کنار جاده خوابیده و بعد که بیدار شد نمی داند به کدام طرف برود.

2. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود: شیطان در راه وسوسه کردن برقرار و پابرجا نمی شود مگر آنکه انسان از ذکر پروردگار متعال اعراض کرده و فرمان ها و دستورهای الهی را سبک شمرده و در مقابل چیزهایی که نهی فرموده بی تفاوت باشد و فراموش کند که خداوند از اسرار ونهان او با خبر است ، وسوسه از خارج بدن نمی آید و عقل و طبع در آن دخالتی ندارد.

و چون جنبه طبیعت و شهوات مادی بر جنبه عقل غالب شده و توجه و معرفت عقل رخت بربست، وسوسه چنان محکم و برقرار می گردد که به مرحله کفر و گمراهی منتهی می شود.

و خداوند متعال به لطف و مهربانی بندگان خود را به سوی خود دعوت فرموده، و و دشمنشان را نیز به آنها معرفی نموده است، می فرماید: {شیطان دشمن محکم و آشکاری است با شما }(1). و باز می فرماید: {شیطان دشمن شما است پس او را دشمن خود قرار بدهید }.(2)

با شیطان مانند معامله شخص غریب با سگ چوپان که چون سگ به سوی او حمله کند ناچار از شر او به صاحب سگ که چوپان است، پناهنده خواهد شد رفتار کن، پس هنگام وسوسه و حمله شیطان که می خواهد تو را از راه حق منحرف کرده و از ذکر پروردگار متعال منصرف نماید، باید از او به خدای خود و خدای وی پناه ببری، چراکه پرودگار حق را بر باطل پیروز میگرداندو مظلوم را یاری میکند که خداوند متعال می فرماید: {شیطان را تسلط و حکومتی نیست در باره آن اشخاصی که ایمان و اعتماد به خدا پیدا کرده و امور خود را به او واگذاشته اند. }(3) وتو نمیتوانی

1- . آیه «إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ»
2- . فاطر / 6
3- . نحل / 99

زمان حمله شیطان را وروش هجوم وسوسههایش را بشناسی مگر با مراقبه مستمر و پایداری بر انجام وظایف الهی و کثرت ذکر او و ترس از پرودگاری که همواره بر تمام اسرار تو آگاه است و اما آن زمانی که از یاد خدا غافل باشی و اوقاتی که از ذکر پرودگار خالی است به طور قطع آن زمانی است که به دام شیطان گرفتار خواهی شد

از مغرور شدن شیطان وسرپیچی واستکباری که شیطان در حق خود روا داشته است پند بیاموز وعبرت بگیر ، هنگامی که عمل و بصیرت و عبادت و رأی و جرأت و جسارت او موجب غرور و فریفته شدن او گشته، و علم و معرفت و استدلال عقلی او باعث شده است که برای همیشه لعن قرار گیرد، پس چگونه می توان به چنین فردی اطمینان پیدا کرده و به نصیحت و دعوت و صلاحدید او اعتماد نمود.

پس به ریسمان محکم خداوند که همان پناهندگی و ناچاری بندگان به واسطه فقر نیازمندی که در هر نفسی به خداوند است ، چنگ بزن، و اطاعتها وعبادتها در نظرت زیبا جلوه نکند و تو را نفریبد ، ، زیرا ممکن است نود و نه باب از خیر و نیکویی را به روی تو باز کند،تا بر در صدم بر تو پیروز شود ، پس در مخالفت او پیوسته تلاش کن ، و راه نفوذ و فریب او را بگیر، و با میل و هوی خواهی و مقاصد او مبارزه کن.(1)

3. تفسیر عیاشی: حسین بن حکم واسطی نقل می کند: به یکی از بندگان صالح نامه نوشته و از شک و تردید شکوه نمودم. در پاسخ گفت: شک تنها در چیزی است که شناخته نشده باشد، پس هرگاه نسبت به چیزی یقین حاصل شود، جایی برای شک باقی نمی ماند. خدای متعال می فرماید: «وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ»(2) این آیه در شأن کسانی نازل شده است که شک و تردید دارند.(3) {و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم و بیشترشان را جداً نافرمان یافتیم. }

1- . مصباح الشریعه: 26
2- . اعراف / 102
3- . تفسیر عیاشی 2: 23

4. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: آیه «وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ»(1) {امّا کسانی که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزود}ْ فرمودند: یعنی برای آنها شک بعد از شک می آید.(2)

5. مجالس مفید: امام صادق علیه السلام فرمود: بدانید خداوند از بندگانی که هر روز به رنگی درآیند بدش می آید و افراد چند رنگ را دشمن می دارد اینک از حق دوری نکنید و اهل حق را ترک ننمائید هر کس در باطل واهل آن پافشاری کند هلاک می گردد و دنیا را از دست می دهد و سر افکنده از دنیا می رود.(3)

6. قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام به نقل از امیرالمومنین علیه السلام فرمود: : «به درستی که شک و معصیت، در آتش دوزخ اند، و این دو از ما نیستند و به سوی ما باز نمی گردند. خداوند دلهای مؤمنان را پیچیده و بسته بایمان آفریده و هنگامی که بخواهد آنچه در آنست بدرخشد،با وحی به دلهای ایشان درهای حکمت را میگشاید، و و آن را با نور خود بذر افشانی میکند و انچه در دلهای ایشان میکارد ونتیجه و محصولش حکمت وعلم است

7.خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز از شک و شرک و پابند بودن برسوم و عادات جاهلانه و خشم و ستم و حسد به درگاه خداوند پناه می برد.(4)

8. عیون الاخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: برترین اعمال نزد خدای عزو جل، آن ایمانی است که در آن شک و تردید نباشد و جهادی است که در آن مکر و فریب و خیانت نشود، و حجی که مورد قبول قرار گیرد. نخستین کسانی که وارد بهشت می گردند شهداء و بندگانی که از صاحبان خود اطاعت کنند و کارهایی که به

1- . براءه / 125
2- . تفسیر عیاشی 2: 118
3- . مجالس مفید: 88

4- . خصال 1: 160

مصلحت ونفع سرورش میباشد انجام دهد، مردیکه عفت بخرج می دهد و اهل عبادت است، و نخستین کسی که وارد دوزخ می شود امیری است که به زور بر مردم مسلط شده و عدالت ندارد، و مال داری که حق مالش را نمی دهد و فقیری که تکبر داشته باشد.(1)

9. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شک و تردید کفر است.(2)

10. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام از امیر المومنین علیه السلام نقل فرمود: به درستی که شک و معصیت، در آتش دوزخ اند، و این دو از ما نیستند و به سوی ما باز نمی گردند.(3)

در محاسن نیز حدیث مشابهی از ابوبکر بن محمد نقل کرده است.(4)

11. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس درمورد خدا و رسولش صلی الله علیه و آله شک کند، کافر است.(5)

12. محاسن: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل فرمود: امام علی علیه السّلام را نشانه ای بین خود و خلقش قرار داده است و جز او نشانه دیگری نیست. پیرو او مؤمن، منکر او کافر و کسی که در او شک کند، مشرک است.(6)

13. فقه الرضا علیه السلام: از امام علیه السّلام سؤال شد حدیث نفس چیست فرمودند: مگر کسی توانائی دارد حدیث نفس نداشته باشد، از امام علیه السّلام سؤال شد به هنگامی که در ما وسوسه زیاد شد چه کنیم؟، فرمودند چیزی نیست کلمه لا اله الا اللّه را بر زبان جاری کنید.

1- . عیون الاخبار 2: 28
2- . امالی صدوق: 292
3- . ثواب الاعمال: 231
4- . ثواب الاعمال: 231
5- . محاسن: 89
6- . همان منبع.

- روایت می کنم: شخصی از حضرت علیه السلام پرسید: در دلم چیزهائی بزرگ پیدا می شود فرمود: در این هنگام بگوئید: لا اله الا اللّه و در روایت دیگری آمده است بگوئید: لا حول و لا قوه الا باللّه.

- روایت می کنیم: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند وسوسه هائی را که در دل امت من پیدا می شود عفو می کند.

در روایت دیگری آمده که خداوند از حدیث نفس امت من در می گذرد مگر اینکه کسی حدیث نفس کند و در آن باره تصمیم بگیرد.

روایت شده هر گاه در دلت در باره عظمت و بزرگی خداوند و یا یکی از صفات او خطوری پیدا شد و حدیث نفس پیش آمد، بگو: لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه و علی امیر المؤمنین، هر گاه این کلمات را گفتی ایمان خالص بشما بر می گردد.

روایت شده که خداوند متعال از مؤمن آنچه را که نمی داند ساقط کرده، و نیز آنچه را که بدون تعمد انجام داده و یا از روی فراموش و یا اشتباه و اکراه، مرتکب شده، و یا از روی تقیه و حفظ جان و بدون اختیار کاری کرده خداوند همه این گناهان را عفو می کند.

14. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السلام درباره آیه « کَذٰلِکَ یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ»(1) {این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد} فرمود: منظور شک و تردید است. (2)

15. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد کدام ایمان است که ما را ملزم می کند تا حق آن را اداء کنیم، و صاحب ایمان را به عنوان برادر مؤمن بشناسیم و ایمان به چه چیز ثابت می گردد و چه چیز ایمان را باطل می کند؟

امام علیه السّلام فرمودند: ایمان گاهی به دو صورت معلوم می شود، یکی آن است که از رفیقت مشاهده می کنی، هر گاه دیدی رفیقت عقائدش مانند خودت

1- . انعام / 125

2- . تفسیر عیاشی 1: 377

می باشد و در اعمال و اقوال مثل تو عمل می کند، در این جا او مؤمن است و باید او را برادر خود بدانی و او را دوست داشته باشی.

اما اگر از او عقیده ای بر خلاف خود مشاهده کردی و سخنان ناروائی از او شنیدی که از باطن او حکایت می کند و معلوم می شود او با عقیده شما مخالف است، در این صورت او مؤمن نخواهد بود، مگر اینکه مدعی شود او در بعضی از اعمال و اقوال خود تقیه می کند.

در این صورت باید در گفته های او دقت کنید و بنگرید او حقیقا تقیه می کند و آیا اعمال او از موارد تقیه هست، زیرا تقیه مواردی دارد که باید روی آن عمل کرد و اگر کسی از موارد آن تجاوز کند مورد قبول قرار نمی گیرد، در هر صورت باید در اعمال او دقت شود تا حقیقت روشن گردد.

تفسیر تقیه این است که گروهی بد کار گرد هم جمع شده اند و کارهائی بر خلاف حق انجام می دهند، در این میان مؤمنی هم با آن ها کار می کند و در عمل تقیه می نماید، تا هنگامی که کارهای او به فساد آلوده نگردد و به دینش زیان نرساند تقیه جائز است و مانعی ندارد.(1)

شرح: واو در «و سئل»، به تقدیر «قد» آمده است، اثبات الف در «بما» در دو جایگاه همراه با حرف جر، مخالف با قیاس است، عبارت «فقال» تکرار و تاکید «یقول» است. «قد» در عبارت «قد یتخذ» برای تحقیق می باشد.

با اینکه امام علیهالسلام به دو وجه از ایمان تصریح نموده، تنها به شرح یکی از آن دو بسنده کرده، کلمه «أمّا» تفصیلی و برای تکرار برای آشکار شدن وجود قسم دیگری غیر از این قسمی که توضیح یافته است. بخش دیگر که امام علیهالسلام با این روش معرفی میکند که باید با شخص بسیار همراه شد وهمواره با او معاشرت داشت و بازیر نظرگرفتن ودقت کردن در رفتار او به ایمان داشتن او گمان یا آگاهی ویقین کامل پیدا کرد. هرچند این مورد کم باشد، زیرا ایمان امری قلبی بوده وشناخت

1- . کافی 2: 168

آن جز با نشانه هایی که در سخن و عمل آشکار میشود، امکان پذیر نیست، که بحث و بررسی درباره آن گذشت، وجه دوم که معرفی نشده اند با برهان قطعی مشخص و واضح است، مانند حجت های الهی علیهم السلام و یاران ایشان مانند سلمان و ابوذر و مقداد و دیگران – رضی الله عنهم - که به ایمان و کمالشان خبر داده اند.

نمونههایی دیگر از آیات که در عبارت معادل «أمّا» ترک شده وبیان نگردیده از جمله در آیه شریفه «و أنزلنا إاليكم نورا مبينا * فأما الذين آمنوا بالله و اعتصموا به فسيدخلهم فی رحمه منه و فضل»(1) {و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم. و امّا کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسّک جستند، به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد} به نظر می رسد معادل آیه این است: کسانی که به خدا کفر ورزیدند و به او به ریسمان الهی چنگ نزده وراه هدایت اورا پیش نگرفته اند، وارد جهنم می شوند.

«حقت» با فتحه حاء و ضمه آن، زیرا لازم و متعدی است. «ولایته» یعنی محبت او؛ «إخوته» منظور در دین است؛ «مع ذلک ینظر فیه» یعنی جزییاتی دارد؛ «فإن کان» اسم آن ضمیری است که به «ما یستدل به» بر می گردد و جمله «لیس» تا آخر خبر آن است؛ «ذلک» اشاره به ادعای مذکور در عبارت «الا أن یدعی» دارد؛ «تفسیر» میتدا و «یتقی» به تقدیر یتقی فیه مجهول است؛ «مثل» خبر آن می باشد.

«قوم» مضاف به السوء با فتحه؛ «ظاهر» صفت السوء؛ جمله «حکمهم» تا آخر صفت قوم، و صفت قوم بر حسب لفظ مفرد است، یعنی قوم غالب؛ «حکمهم» تا آخر همانطور که بیان شد جمله دیگری است؛ و یا «حکمهم» فاعل؛ «ظاهر» یعنی قومی که حکم و عملشان بر غیر حق بودن آشکار است، و یا «ظاهر» مرفوع و مضاف به «حکمهم» بوده و مبتدا، و «علی غیره» خبر آن و جمله صفت برای قوم است.

به طور کلی به نظر میرسد که تقیه تنها زمانی است که برای دفع ضرر باشد و نه کسب منفعت، اگر السوء به معنای ضرر باشد. و یا «الظاهر» به معنای بیشتر و

1- . نساء / 174 و 175

غالب بوده به شرط اینکه منجر به فساد در دین نشود، فسادی مانند قتل نبی و یا امام و یا به طور کلی موجب نابودی دین نگردد، همانطور که امام حسین علیه السلام در دین تقیه نفرمود چرا که می دانست تقیه ایشان باعث نابودی کل دین می شود.

پس تنها زمانی تقیه امکان پذیر است که موجب فساد در دین و نابودی آن نگردد، تقیه ما در غسل دو مرد و یا در برخی از احکام نماز موجب نابودی این احکام در بین مسلمانان نمی شود، اما هیچ کس چنین تفصیلی را بیان نکرده، چه بسا چنین تقیه ای شامل خون و جان میشود که در آن از بین رفتن حق وموجب نابودی وفساد است و ممکن است که منظور(از فساد) در دین این باشد که به عقاید قلبی رسوخ کند و یا یا تقیه را در غیراز جایگاه خودش به کار ببرد

از ظاهر روایت چنین برداشت می شود که به محظ استقرار تشیع برادری و ادای حقوق لازم می شود، می گویند: این مشکل وجود دارد که چنین امری چگونه امکان پذیر است؟ این تنگنا و سختی خروج از آن تنها در صورتی امکان پذیر است که تشیع ویژگی و نشانه های مومن را در روایت ها بیان کرده باشد.

نویسنده: ممکن است استثنایی که در عبارت «الا أن یجئ منه نقض، یعنی خلاف آن برای فرد ثابت شود» آمده، نه تنها شامل گناهان کبیره شده بلکه همه گناهان منظور باشد.

باب یکصد و یکم : کفر مخالفان و ناصب)دشمنان اهلبیتعلیهمالسلام) و امور مربوط به آن

روایات:

نویسنده: این احادیث در کتاب امامه باب دشمن اهل بیت علیهم السلام کافر و خونش حلال می باشد، نقل شده است.(1)

1. تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام درباره آیه « إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً»(2) {کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند}، به خدا سوگند این مردم از دینشان جدا شده اند.(3)

2. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند روز قیامت به سه نفر توجه نمی کند و و با آنها سخن نمیگوید واعمال آنها را پاک نمی سازد و به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد، هر کسی که ادعای امامت کند درحالی که خدا او را امام قرار نداده است، کسی که امام تعین شده از طرف خداوند را انکار کند و کسی که معتقد شود این دو گروه، بهره و نصیبی از اسلام دارند.(4)

1- ر. ک الامامه باب 130، باب نکوهش دشمنان ایشان: کافری که خونش مباح می باشد، و پاداش لعن دشمنان شان.
2- . [2] انعام / 159
3- . تفسیر قمی: 210
4- . خصال 1: 52

3. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: ناصب کسی نیست که با ما خاندان جملگی دشمنی ورزد، چون نمی توانی فردی را پیدا کنی که آشکارا بگوید: «من با محمّد و آل محمّد دشمن هستم»، و لکن «ناصب» کسی است که در مقابل شما قد علم کند، در حالی که میداند شما ولایت مارا پذیرفتهاید و از پیروان وشیعیان ماهستید.(1)

در ثواب الاعمال نیز حدیث مشابهی از اشعری نقل شده است.(2)

4. علل الشرائع: امیر المومنین علیه السلام فرمود: مرجئه کور محشور می شوند و امام آنها هم از آن ها کورتر می باشد گروهی از غیر مسلمانان روز قیامت هنگامی که آن ها را مشاهده کنند می گویند امت محمد کور هستند، من به آنها می گویم این ها امت محمد نیستند، زیرا آنها سنتهایی را جایگزین سنتهای دین محمد صلیالله علیه وآله کردندو در دین تغییراتی دادند و لذا صورت آنها تغییر کرده است.(3)

در ثواب الاعمال نیز حدیث مشابهی از عطار بن اشری نقل شده است.(4)

5. علل الشرائع: امیر المومنین علیه السلام فرمود: پرودگار این گروه را به هنگام هر نمازی که میخوانند لعنت میکند، عرض کردم: چرا فدایت گردم؟! فرمود: به خاطر اینکه حقّ ما را انکار کردند، و ما را تکذیب نمودند.(5)

در ثواب الاعمال نیز حدیث مشابهی از محمد بن عیسی نقل شده است.(6)

6. معانی الاخبار:امام صادق علیه السلام به حمران فرمود: ای حمران «مطمری» بین خودت و جهان کشیدی.(7) گفتم: آقای من «مطمر» چیست؟ فرمود: شما

1- . علل الشرائع 2: 289
2- . ثواب الاعمال: 187
3- . علل الشرائع 2: 289

4- . ثواب الاعمال: 188
5- . علل الشرائع 2: 289
6- . ثواب الاعمال: 188
7- . حضرت علیه السلام، این سخن را هنگامی به حمران فرمود که نزد امام علیه السلام به عقاید حق اقرار کرده و به امامت و رسالت ایشان شهادت داده بود.

آن را (شاقول یا) ریسمان بنّایی می نامید، پس هر کس که تو را در این امر مخالفت نماید، بی دین است. حمران گفت: و اگر چه نژاد او به حضرت علیّ علیه السّلام و فاطمه سلام اللّه علیها رسد؟ امام علیه السّلام فرمود: و حتّی اگر تبارش محمّدی و علویّ و فاطمیّ باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: هرچند تبارش محمدی و علوی و فاطمی باشد.(1)

7. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: میان شما و کسی که مخالف شما است، چیزی نیست مگر «مطمر»، عرض کردم: «مطمر» چیست؟ فرمود: چیزی است که شما آن را «تر» (ریسمان کار بنّایان) می نامید، پس هر گاه کسی با شما مخالفت کند و از آن بگذرد (یعنی به چپ و یا راست میل کند)، از او بیزاری جوئید، هر چند تبارش علویّ و فاطمیّ باشد.(2)

8. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارشان نقل فرمود: «به درستی که خدای عز و جل علی علیه السلام را نشانه ای در میان خود و آفریدگانش قرار داد، و جز او نشانه دیگری قرار نداد. پس هر که از او پیروی کند، مؤمن باشد، و هر که او را انکار کند، کافر است، و هر که نسبت به او شک کند، مشرک است.(3)

9. ثواب الاعمال: امام صادق از پدرش علیهما السّلام روایت فرمود: حضرت علی علیه السّلام، در ورود به هدایت است. هر که با او مخالفت ورزد کافر باشد و هر که انکارش کند به دوزخ درآید.(4)

در محاسن نیز حدیث مشابهی از محمد بن سنان نقل شده است.(5)

10. ثواب الاعمال: در همان سند امام علیه السلام فرمود: جبرئیل بر پیامبر اکرم نازل شد و فرمود: یا محمّد، خداوند سلام میرساند و میگوید آسمانهای هفتگانه

1- . معانی الاخبار: 213

2- . همان منبع.

3- . ثواب الاعمال: 189

4- . ثواب الاعمال: 189

5- . محاسن: 89

و آنچه در آنها است و زمین های هفتگانه و هر چه در آنها است، آفریدم و محلی را عظیم تر از رکن و مقام خلق نکردم. اگر بنده ای از اول خلقت آسمانها و زمین ها مرا در آنجا بخواند و بملاقات من بیاید اما ولایت علی علیه السلام را انکار کند، او را با صورت در آتش جهنم میاندازم.(1)

در محاسن نیز حدیث مشابهی از محمد بن سنان قل شده است.(2)

11. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر همه اهل زمین امامت امیر المؤمنین علیه السّلام را انکار کنند و از اطاعتش سر باز زنند، خداوند همه را عذاب خواهد کرد و بدوزخشان خواهد فرستاد.(3)

در محاسن نیز حدیث مشابهی از ابا عمران قل شده است.(4)

12. محاسن: امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: کسانی که ولایت علی علیه السلام را نمی پذیرند و فضل و برتری حضرت علیه السلام را انکار می کنند، و دشمنی خود را آشکار می سازند، اگر بر این عقیده از دنیا بروند، از اسلام خارج شده اند.(5)

13. محاسن: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: ای مردم، هر که ما خاندان را دشمن دارد، خدا روز قیامت او را یهودی مبعوث کند. گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله گرچه شهادتین را بگوید؟ فرمود: هر کس این دو کلمه شهادتین را بگوید خون خود را حفظ می کند، و یا اینکه باید جزیه بدهد و زیر بار احکام اسلام برود و در پناه حکومت اسلام زندگی کند، و بعد فرمودند: هر کس ما خاندان را دشمن بدارد خداوند او را یهودی مبعوث می کند، گفته

1- . ثواب الاعمال: 189
2- . محاسن: 90
3- . ثواب الاعمال: 189
4- . محاسن: 89
5- . محاسن: 89

شد یا رسول اللّٰه چگونه می شود، فرمودند اگر دجال را درک کند، به او ایمان می آورد.(1)

14. محاسن(2) امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت و با کفر و شرک و گمراهی مرده است.

15. محاسن(3) امیر المومنین علی علیه السلام فرمود: هر کس در چهار چیز شک کند، به همه آنچه خدای عز و جل نازل کرده، کفر ورزیده است، یکی از آنها شناخت امام در هر زمان می باشد و اینکه صفات و خصوصیات امام را بشناسد.

نویسنده: در باب لزوم شناخت امام، احادیث بسیاری در این خصوص بیان شده است.(4)

16. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: دشمنان علی علیه السلام، همان کسانی هستند که تا ابد در آتش جاودانند. خدای متعال می فرماید: {از آن بیرون آمدنی نیستند}(5)

17. تفسیر عیاشی: منصور بن حازم نقل می کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: {آن ها که در آتش جهنم جاودانند} چه کسانی هستند؟ فرمود: دشمنان علی علیه السلام، همان کسانی هستند که که تا برای ابد وتا زمانی که هستی برقرار است در جهنم خواهند بود.(6)

18. سرائر: محمد بن علی می گوید: به امام موسی کاظم علیه السلام نامه نوشته و از ایشان درباره ناصب پرسیدم و اینکه چه کسی ناصبی است و آیا برای شناخت ناصبی و امتحان او بیش از این لازم است که او جبت و طاغوت را مقدم داشته و

1- . محاسن: 90، حدیث مشابهی در ثواب الاعمال: 184 نقل شده است.
2- . و نیز در طریق صدوق بیان شده است.
3- . همچنین، در طریق صدوق نیز مانند قبلی بیان شده است.
4- . ر.ک ج 23: 76 – 95
5- . تفسیر عیاشی 1: 317 و مائده / 37 و بقره / 163

6- . تفسیر عیاشی 1: 317 و مائده / 37 و بقره / 163

عقیده به امامت آنان داشته باشد؟ پس در پاسخ آمد: هرکس چنین عقیده ای داشته باشد ناصبی و دشمن ما اهلبیت علیهمالسلام است.

19. تفسیر عیاشی، عبد الله بن ابی یعفور می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با مردم آمیزش و رفت و آمد دارم، و در این میان با گروهی برخورد می کنم که ولایت شما را نپذیرفتهاند و دنبال دیگران می باشند ولی در عین حال اهل امانتدار و راستگو و همواره به عهدهایشان خوب وفا میکنند

اما گروهی دیگر نیز می باشند که نعمت ولایت شما برخوردارند ولی امانتدار و راستگو نبوده وبه خوبی وفا به عهد نمیکنند ، در این هنگام امام علیهالسلام راست و صاف در جای خود نشست و مانند فردی که خشمگین است رو به من کرده ووفرمودند: دین ندارد کسی که به امامت ستمگران اعتقاد دارد، و باکی نیست بر کسانی که به امامت عادل معتقد می باشند. عرض کردم آیا آن گروه دین ندارند و این جماعت نیز مستحق سرزنش نیستند؟ فرمودند: آری چنین است، بعد از آن فرمود: مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: «اللَّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ.» یعنی خداوند آنها را از تاریکی گناه به روشنائی توبه و آمرزش هدایت می کند، زیرا آنها به امام عادلی که از طرف خداوند معین شده اعتقاد پیدا کرده اند، ولی خداوند می فرماید: آنها که کافر شده اند اولیاء آنها طاغوت می باشد که آنها را از نور بطرف تاریکی ها هدایت می کند.

گوید: عرض کردم آیا مقصود خداوند از آن جماعت کفار نمی باشند،؟ که در این آیه فرموده: «وَ الَّذِینَ کَفَرُوا»، امام فرمودند: مگر کافر هم نوری دارد تا آن ها را از آن نور و روشنائی بطرف تاریکی ها بکشاند؟

مقصود خداوند در این آیه این است که آنان در روشنائی اسلام قرار گرفتند ولی چون به امامت ستمگران اعتقاد پیدا کردند، با اعتقاد به امامت آنها از نور اسلام

خارج شدند و به ظلمات کفر هدایت گردیدند و خداوند هم آنها را با کفار در آتش قرار داد، و فرمود: «أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ».(1)

20. تفسیر العیاشی: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس شما را در دینتان طعنه زند، به خدا کفر ورزیده است. خدای متعال می فرماید: «وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ» تا آنجا که می فرماید: «یَنْتَهُونَ».(2) {و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست، باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.}

21. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: تعداد ائمه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر می باشند که همه از برگزیدگان و دانش عطاشدگان هستند، هر کس یکی از آنها را کم و زیاد گرداند از دین خدا خارج می باشد و از ولایت ما بهره ای ندارد.(3)

22. اختصاص: از طلحه انصاری نقل شده است: هنگامی که امام ابو الحسن علیه السّلام را بر هارون وارد کردند هارون پرسید: این خانه چیست؟ فرمودند: این خانه فاسقان است(4)، خداوند می فرماید: «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا».(5) {به زودی کسانی را که در زمین، بناحق تکبّر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند، و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند}

1- . تفسیر عیاشی1: 138 و بقره / 257

2- . تفسیر عیاشی 2: 79 و توبه / 12

3- . اختصاص: 233

4- . منظور این است: «خانه فاسقان را به تو نشان خواهم داد».

5- . اعراف / 146

هارون گفت: پس این خانه از آن کیست؟ امام فرمودند: این خانه شیعیان ما می باشد ولی دیگران آن را غصب کرده اند، گفت: پس چرا صاحب خانه آن را نمی گیرد؟ فرمودند: این خانه را در حال آبادانی از وی گرفتند و اینک هم باید آباد تحویل شود، هارون از آن حضرت سؤال کرد: شیعیان شما کجا هستند؟ ابو الحسن علیه السّلام این آیه شریفه را تلاوت کردند: «لم یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ» (1) {کافران اهل کتاب و مشرکان، دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید}، هارون گفت: مگر ما کافر هستیم؟ امام فرمود: خیر، شما همان گونه هستید که خداوند فرموده «الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ» (2) {کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند}، در این هنگام هارون خشمگین شد و بر آن جناب تندی کرد. (3)

23. اختصاص: عمرو بن ثابت گوید: از امام باقر علیه السّلام سؤال کردم تفسیر آیه شریفه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللَّهِ» (4)، {از مردم کسانی هستند که غیر از خداوند برای خود شریکانی می گیرند و آنها را مانند خداوند دوست می دارند}.

امام علیه السّلام فرمود: به خداوند سوگند، آنها فلانی و فلانی و فلانی هستند که امامی را که از طرف خدا برایشان تعیین شده بود، رها کردند و دیگران را برای خود امام گرفتند و همین است که خداوند فرموده «وَ لَوْ یَرَی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ الْعَذابَ أَنَّ الْقُوَّهَ لِلَّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعَذابِ * إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ * وَ قالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّهً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ کَما تَبَرَّؤُا مِنَّا کَذلِکَ یُرِیهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ

1- . . بینه / 1
2- . ابراهیم / 28
3- . اختصاص: 262 و نیز در تفسیر عیاشی 2: 29
4- . بقره / 160

النَّارِ». (1) {کسانی که [با برگزیدن بتها، به خود] ستم نموده اند اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آنِ خداست، و خدا سخت کیفر است.

آنگاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند؛ و عذاب را مشاهده کنند، و میانشان پیوندها بریده گردد. و پیروان می گویند: «کاش برای ما بازگشتی بود تا همان گونه که [آنان] از ما بیزاری جستند [ما نیز] از آنان بیزاری می جستیم.» این گونه خداوند، کارهایشان را -که بر آنان مایه حسرتهاست- به ایشان می نمایاند، و از آتش بیرون آمدنی نیستند.}

بعد از این امام فرمودند: ای جابر به خداوند سوگند آنها رهبران ستمگر و پیروان آنها می باشند. (2)

24. اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال ما را بر مردمان حجت قرار داد، و بر علم خود امین گردانید، هر کس ما را انکار کند مانند شیطان است که از امر خداوند سرپیچیده و بر آدم سجده نکرد، و هر کس ما را بشناسد و از ما اطاعت کند، مانند فرشتگان است که امر پروردگار را اطاعت کردند و بر آدم سجده نمودند. (3)

25. تقریب المعارف: یکی از غلامان امام سجاد علیه السلام می گوید: در خلوتی که با ایشان بودم، از حضرت علیه السلام پرسیدم: به حقی که من بر شما دارم، مرا از این دو مرد، ابوبکر و عمر، با خبر سازید، آیا آن دو کافرند، حضرت فرموند:هر دوی آنها کافرند و هر کس آن ها را دوست بدارد، نیزکافر است.

از ابوحمزه ثمالی نقل شده است: از امام سجاد علیه السلام درباره این دو شخص (ابوبکر و عمر) سوال شد. حضرت علیه السلام فرمود: آن دو کافرند و پیروانشان نیز کافر هستند.

1- . بقره / 161 – 163
2- . اختصاص: 334
3- . اختصاص: 134

- از امام زین العابدین و امام باقر و صادق علیهم السّلام روایت شده که فرمودند: خداوند روز قیامت به سه نفر توجه نمی کند و اعمال آنها را پاک نمی سازد و به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد

هر کس خود را امام بداند در صورتی که امام نباشد، کسی که امام تعین شده از طرف خداوند را انکار کند و کسی که معتقد شود آن دو در اسلام بهره و نصیبی دارند.

مرحوم مجلسی رحمه الله، روایات دیگری نیز از ائمه علیهم السلام نقل شده است که دینشان معلوم و مشخص است، برای هر کس که در حال ایشان تامل و تفکر نماید، بیان کردیم، زیرا این حدیث امیرالمومنین علیه السلام که فرمود: «هر کس از آن ها پیروی کند، بی شک کافر است»، از بیان هر روایت و حدیث دیگری که در کتاب الفتن نقل نموده ایم، کفایت می کند.

26. نهج البلاغه: مردی در محضر علی علیه السّلام از جای خود برخاست و گفت ما را از فتنه مطلع سازید و بفرمائید شما از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله در این باره سؤالی کرده اید، یا خیر؟ علی علیه السّلام فرمود: هنگامی که این آیه شریفه فرود آمد: «أم أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ»(1) {آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟} نازل شد دانستم تا رسول خدا هست فتنه نخواهد شد.

عرض کردم یا رسول اللَّه، این فتنه ای که خداوند شما را از آن آگاه می کند، کدام فتنه است؟ رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای علی، امت من بعد از من گرفتار فتنه خواهند شد. علی علیه السّلام گوید: عرض کردم یا رسول اللّه، در روز احد گروهی به شهادت رسیدند و من در آن روز به این فیض نرسیدم و سخت ناراحت بودم.

1- . عنکبوت / 12

شما در آن روز بمن فرمودید ای علی تو را مژده می دهم که تو هم بعد از این به شهادت خواهی رسید و این موضوع حتما پیش خواهد آمد، شما در آن روز چگونه صبر خواهید کرد، گفتم: یا رسول اللّٰه این جا از جاهای صبر و شکیبائی نیست، باید در این گونه جاها و از این گونه موقعیت ها خوشحال شد و سپاسگزاری کرد.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: ای علی این مردم در اموال خود گرفتار فتنه و آزمایش قرار خواهند گرفت، و برای اینکه مسلمان شده اند به خداوند منت خواهند گذاشت و آرزوی رحمت و مغفرت خواهند کرد، و از قدرت خداوند خود را در امان خواهند دانست، و یا به شبهات دروغ حرام ها را حلال خواهند کرد.و با غفلت و نادانی از دچار هوا و هوس می شوند شراب و مسکرات را حلال می کنند و آن را بنام نبیذ و یا آب جو می خورند، به نام هدیه دادن، رشوه میپذیرند و به اسم تجارت ، ربا را دراموال خویش در اموال خویش وارد میسازند گفتم: یا رسول اللّٰه من آنها را چگونه به حساب بیاورم، آیا آنها مرتد هستند و یا گرفتار فتنه شده اند؟ فرمودند: آنها مبتلا به فتنه شده اند.(1)

27. کتاب برهان: اسماعیل بن اسحاق گوید: یحیی بن اکثم قاضی مرا با گروهی از مشایخ دعوت کردند تا در موردی با وی مذاکره کنیم، ما هم در منزل او اجتماع کردیم، یحیی گفت: امیر المؤمنین یعنی مامون امر کرده فردا بعد از فجر با چهل نفر از فقهاء و اهل فضل و دانش در منزل او اجتماع کنیم، و با هم مذاکره نمائیم.

حال از میان خود چهل نفر از فقهاء و سخن وران و اهل نظر را انتخاب کنید تا پاسخ سؤالات را نیکو بدهند و از عهده مسائل مطروحه برایند، اینک هر کس را شایسته این مجلس می دانید معرفی کنید، ما هم گروهی را نام بردیم و انتخاب کردیم و مراتب را به آنها اطلاع دادیم و روز بعد در منزل یحیی حاضر شدیم.

1- . نهج البلاغه 1: 302، خطبه 154

ما قبل از طلوع آفتاب به منزل یحیی رفتیم، او سوار شد و ما هم سوار شدیم، و به طرف خانه مامون رهسپار شدیم، بعد از اینکه وارد قصر مامون شدیم در یک اطاق ابتداء نماز گزاردیم، هنوز نماز ما تمام نشده بود که اذن ورود به اطاق مامون داده شد، ما همه وارد شدیم و در جاهای خود مستقر شدیم.

مامون در حالی که لباس سیاه در بر کرده و عمامه ای دراز بر سر نهاده در جای خود قرار گرفته بود، ما بر او سلام کردیم و او هم جواب سلام ما را داد و بعد از جایگاهش فرود آمد و عمامه خود را از سرش برداشت و لباسهای سیاه را از تنش در آورد و متوجه ما شد و گفت: امیر المؤمنین دوست دارد در موضوعات دینی با شما مناظره کند تا پاره ای از مسائل روشن شود.

ما گفتیم: خداوند امیر المؤمنین را تایید کند هر چه در نظر دارید بفرمائید، مامون گفت: من عقیده دارم و در نزد خداوند هم به این عقیده گواهی می دهم که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام بهترین مخلوقات بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می باشد.

علی علیه السّلام از همگان به جانشینی پیامبر شایسته تر می باشد، و خلافت و امامت بعد از رسول به او تعلق دارد، راوی گوید: ما همگان سکوت کردیم و سر بزیر افکندیم، یحیی گفت: پاسخ امیر المؤمنین را بدهید.

اسماعیل بن اسحاق گوید: من هنگامی که متوجه شدم همه سکوت کرده اند روی زانوی خود نشستم و گفتم: یا امیر المؤمنین، در میان ما کسانی هستند که به آن چه امیر المؤمنین می گوید شناخت ندارند و علی علیه السّلام را آن طور که شما معرفی می کنید، نمی شناسند در حالی که ما را برای مناظره این جا دعوت کرده اند و ما باید در این موضوع مناظره کنیم.

مامون گفت: ای اسحاق اگر بخواهی از تو سؤال می کنیم، و اگر می خواهی شما از من سؤال کنید، من این موضوع را مغتنم دانستم و گفتم من سؤال می کنم، گفت: بپرسید، گفتم: امیر المؤمنین از کجا می گوید: که علی بن ابی طالب بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می باشد و او شایسته خلافت است.

مامون گفت: به من بگو فضیلت و برتری انسان ها نسبت به همدیگر از کجا پیدا می شود، و ملاک امتیازها چیست، گفتم: به کارهای نیک و عمل صالح معلوم می گردد که آدم ها با هم چه فرقی دارند، مامون گفت: بگو در زمان رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله در میان اصحاب و یاران آن بزرگوار کدام یک برتری داشت.

بعد از این اگر مفضول بعد از وفات حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله کارهائی انجام داد و بیشتر از فاضل در عهد رسول کار کرد، آیا مفضول می تواند خود را هم پایه با فاضل بداند؟ من در پاسخ او گفتم :کسی که در عهد رسول اکرم مفضول بوده هرگز توانائی ندارد خود را به فاضل برساند.

مامون گفت: اکنون بنگر اصحاب شما همان کسانی که شما دینتان را از آنها اخذ کرده اید و آنها را در امور دین و دنیا رهبر گرفته اید و به اعمال آنها اقتداء می کنید چه اندازه برای علی علیه السّلام فضائل نقل می کنند، و آن فضائل را در کنار فضائلی که برای ابو بکر روایت کرده اند مقایسه کن.

بعد در این باره نیکو دقت کن و توجه نما که آیا فضائل ابو بکر می تواند با فضائل علی قابل مقایسه باشد، اگر قابل مقایسه بود بگو او افضل است، نه به خداوند سوگند اگر فضائل ابو بکر و عمر را هم با یک دیگر جمع کنید و روی هم بریزید باز هم فضیلت علی از هر دو زیادتر خواهد بود.

اگر در این جا برای آن دو فضیلت هائی دیدی بگو آن دو از علی برتر هستند، از این هم بگذرید بروید در باره عشره مبشره تحقیق کنید، و به بینید که فضائل همه آنها هم به مناقب و فضائل علی علیه السّلام نمی رسد و اگر دیدید، بگوئید آن دو برتر می باشند.

ای اسحاق روزی که خداوند رسول خود را مبعوث کرد، چه عملی از همه بهتر و برتر بود، گفتم: کلمه شهادت که از روی اخلاص گفته می شد و پیشی گرفتن به اسلام و قبل از همه مسلمان شدن و عمل به احکام اسلام.

ص: 197

گفت راست می گوئید در کتاب خداوند آمده است «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ»(1) کسانی که از همگان پیشی گرفته اند آنها مقرب می باشند و در بهشت متنعم می باشند، در اینجا مقصود از سابقون کسانی هستند که زودتر مسلمان شده اند، آیا می دانی کسی قبل از علی علیه السّلام اسلام آورده باشد.

گفتم: یا امیر المؤمنین، علی علیه السلام در حالی اسلام آورد که هنوز کودک بود و احکام بر او جاری نبود، ولی ابو بکر هنگامی که مسلمان شد در کمال عقل بوده و احکام هم بر او واجب می شد، مامون گفت: شما به من جواب بده کدام یک از آنها زودتر مسلمان شدند تا من در این باره با شما مناظره کنم، گفت: البته معلوم است که علی قبل از ابو بکر مسلمان شده است.

مامون گفت: به من بگو هنگامی که علی مسلمان شد، آیا رسول خدا او را به اسلام دعوت کرد و یا خداوند به او الهام فرمود و او هم اسلام اختیار کرد، اسماعیل گوید: من در این جا به زمین نگاه کردم و در فکر فرو رفتم، اگر بگویم با الهام بوده که او را به رسول خدا مقدم داشته ام، زیرا رسول خدا قبلا از اسلام خبر نداشت تا آنگاه که جبرئیل آمد و به او تعلیم داد.

لذا گفتم: البته پیامبر او را دعوت به اسلام کرد، مامون گفت: حالا که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله او را به اسلام دعوت کرده، آیا به امر خدا بوده یا رسول خدا خود از روی تکلف او را دعوت کرده است ؟گفتم: پیامبر کاری از روی تکلف نمی کند زیرا خداوند می فرماید: «وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَهٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»(2) پیامبر کاری بدون اذن خدا نمی کند و او را بفرمان خدا دعوت کرده است.

مامون گفت: ای اسحاق خداوند پیامبران خود را به کارهائی تکلیف می کند که طاقت انجام آن را نداشته باشند، گفت: به خداوند پناه می برم اگر خدا چنین کاری بکند. مامون گفت: آیا تو که می گوئی در حال کودکی مسلمان شد و حکم بر او

1- . واقعه / 10 – 12

2- . رعد / 38

جاری نبود، خداوند پیامبر خود را تکلیف کرد تا کودکانی که توانائی انجام مراسم دینی را ندارند به اسلام دعوت کند؟

رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله کودکان را به اسلام دعوت کند و آنها هم هر ساعت از دین خود بر گردند و حکمی در باره آنها نباشد؟ آیا هم چه چیزی بر خداوند جایز است که ما این گونه مطالب را به خداوند نسبت بدهیم؟ گفتم به خداوند پناه می برم اگر در باره خداوند چنین عقیده ای داشته باشم.

مامون گفت: من اکنون مشاهده می کنم که تو یکی از فضائل بزرگ علی علیه السّلام را که بر همه مردم فضیلت دارد و مقام و منزلت او را به جامعه معرفی می کند و او یک ساعت مشرک نشده است آن وقت شما آن فضیلت را برای او نقص می دانی، اگر خداوند پیامبر را امر کرده بود که کودکان را دعوت کند، او کودکان دیگر را هم مانند علی دعوت می کرد.

گفتم آری چنین است، گفت: آیا خبر داری برای تو روایت شده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله یکی از کودکان دوره جاهلیت را به اسلام دعوت کرده باشد و یا یک کودکی از خویشاوندان خود را غیر از علی به اسلام فرا خواند که گفته شود، پیامبر پسر عموی خود را با کودک دیگری دعوت کرده باشد، گفتم: خیر چنین روایتی نقل نشده و من حدیثی در این باره ندیده ام.

مامون گفت: بعد از سابقه در ایمان کدام یک از اعمال بهتر می باشند، گفتم، جهاد در راه خداوند از همه اعمال بیشتر ثواب دارد، گفت: راست می گوئی آیا در موضوع جهاد کسی را مانند علی مشاهده می کنی، گفتم: یا امیر المؤمنین در کدام یک از جاها؟ مامون گفت: در هر جا که بخواهی، گفتم روز بدر؟ گفت: اری من همین را می خواهم.

مامون سؤال کرد روز بدر چند نفر از مشرکان کشته شدند، گفتم شصت و چند نفر از کفار در جنگ بدر کشته شدند، گفت: آنها که بدست علی کشته شدند چند نفر بودند گفتم: در حدود بیست نفر و بقیه هم به شمشیر دیگران از پا در آمدند، گفت: پس اکنون کدام یک از آنها بهتر در جهاد هستند و مقام آنها بالاتر می باشد.

گفتم: ابو بکر که در خیمه در کنار رسول خدا بودند و جنگ را اداره می کردند فضیلت بیشتری دارند مامون گفت: ابو بکر در خیمه رسول خدا چکار می کرد، گفت وای بر تو او خود به تنهائی بر جنگ نظارت داشت و یا با پیامبر شریک بود، و یا اینکه رسول خدا به او نیازمند بود و از او استفاده می نمود؟ گفتم: پناه به خدا می برم اگر بگویم که رسول خدا به ابو بکر نیازمند بود و یا او مستقلا جنگ را اداره می کرد و یا با او شرکت داشت، گفتم: پس حالا که چنین است فضیلت او در خیمه رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله چیست که شما آن را فضیلت می دانی، آیا کسی که شمشیر می زند با کسی که در کنار رسول خدا نشسته یکی می باشد؟

گفتم: همه لشکریان اهل جهاد بودند، گفت: راست می گوئی اما کسی که با شمشیر جنگ می کند و از رسول و اسلام حمایت می نماید و از لشکر پشتیبانی می کند افضل از همه آن لشکر نخواهد بود؟ مگر در کتاب خدا نخوانده ای که فرمود:«لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ ... أَجْراً عَظِیماً دَرَجاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً (وَ رَحْمَةً) وَ کانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً.(1) {مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند یکسان نمی باشند. خداوند، کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند به درجه ای بر خانه نشینان مزیّت بخشیده، و همه را خدا وعده [پاداش] نیکو داده، و[لی] مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است؛}

گفتم: ابو بکر و عمر مجاهد بودند یا خیر؟گفت: آری ولی به من بگو آیا ابو بکر و عمر نسبت به آنهائی که در این جنگ شرکت نداشتند برتری دارند یا خیر؟ گفتم: آری فضیلت دارند گفت: پس کسی هم که جان خود را بذل می کند بر ابو بکر و عمر برتری دارد؟ گفتم: آری چنین می باشد، گفت: ای اسحاق قرآن می خوانی؟ گفتم:می خوانم، گفت: سوره هل اتی را بخوان.

1- . نساء/ 95 و 96

مِن هم سوره هل اتی را تا «وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً» {و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند} را تا «وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً» {و چون بدانجا نگری [سرزمینی از] نعمت و کشوری پهناور می بینی} تلاوت کردم مامون گفت تا همین جا بس است، بگو این آیات در باره چه اشخاصی فرود آمده؟ گفتم در باره علی، گفت: آیا شنیده ای که علی در هنگام اطعام مساکین و یتیم و اسیر به آنها گفته باشد من برای خدا شما را طعام می دهم.

گفتم: خیر چنین چیزی در قرآن ندیده ام، گفت: راست می گوئی خداوند بزرگ چون از باطن و دل او آگاه بود آن را در کتاب خود آشکار کرد و حال و نیت او را به مردم رسانید، آیا دانسته ای که خداوند در غیر این سوره بهشت را وصف کرده باشد، گفتم: خیر ندیده ام، گفت: آری این هم فضیلت دیگری می باشد که خداوند در بهشت برای او وصف کرده است.

آیا می دانی که معنی« قواریر من فضه» چیست؟ گفتم: خیر .گفت: ظرفی است از نقره که آن چه در آن می گذارند دیده می شود و همان گونه که در میان شیشه ها مشاهده می گردند، ای اسحاق آیا تو از آنها نیستی که شهادت می دهی آن ده نفر در بهشت می باشند، گفتم: آری گواهی می دهم، حالا اگر مردی بیاید و بگوید: من نمی دانم آیا این حدیث درست است یا خیر. شاید رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این حدیث را نگفته است،

اگر کسی معتقد شود این سخن رسول خدا نمی باشد آیا او کافر است، گفتم: به خداوند پناه می برم اگر چنین عقیده ای داشته باشم. گفت: حالا اگر کسی بیاید و بگوید من نمی دانم آیا این سوره از قرآن می باشد یا خیر این شخص در نزد تو کافر می باشد، گفتم: آری او کافر است.

مامون گفت ای اسحاق فضیلت را باید از این جا شناخت. قرآن در باره علی این گونه گواهی می دهد و اخبار هم در باره آنها آن گونه داوری می کند، بعد از آن

گفت: ای اسحاق آیا شما حدیث طائر را نشنیده ای؟ گفتم: آری. گفت: آن را برایم بخوان. من هم برای او قرائت کردم، گفت: اطمینان داری که این حدیث درست باشد؟

گفتم: آری اطمینان به صحت آن دارم و در صحت آن تردیدی بخود نمی دهم، گفت: آیا نظرت این است کسی که به صحت آن گواهی می دهد، می تواند دیگری را بر علی فضیلت و برتری دهد و گفته رسول اکرم را رد کند و یا اینکه خداوند فاضل را از مفضول شناخته ولی بعدا مفضول را بر فاضل ترجیح می دهد و او را بر می گزیند؟

آیا کسی ممکن است بگوید: که خداوند فاضل را از مفضول تشخیص نمی دهد، شما کدام یک از آنها را قبول می کنید، اینک اگر غیر از این سه معنی که در باره این حدیث ذکر شد مطلب دیگری در تفسیر آن دارید بیان کنید؟ گفتم: من در این باره چیزی نمی دانم ولی برای ابو بکر هم فضیلتی می باشد، گفت: اگر ابو بکر فضلی نداشت نمی گفتم علی از آن افضل است.

اینک فضیلتی که برای ابو بکر معتقد هستی کدام است، گفتم: خداوند متعال می فرماید: «ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا»(1) {و او نفر دوم از دو تن بود، آنگاه که در غار [ثَور] بودند، وقتی به همراه خود می گفت: «اندوه مدار که خدا با ماست.» }، خداوند در اینجا ابو بکر را مصاحب رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله دانسته است، مامون گفت: ای اسحاق من تو را در راه های سخت و دشوار حرکت نمی دهم و تو را گرفتار مشکلات نمی کنم.

من مشاهده می کنم که خداوند متعال گاهی مصاحب افراد مورد نظر خود را هم کافر خوانده است مگر ندیده ای در قرآن می فرماید: «قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلاً(2)، یعنی {هنگامی که او با رفیق خود سخن می گفت و به وی اظهار داشت تو به خدایت که تو را از خاک آفرید و بصورت نطفه در آورد و بعد چهره مردی به تو داد کافر شدی. } گفتم: این مرد مورد نظر کافر بود ولی ابو بکر ایمان داشت، مامون گفت: هنگامی که جایز باشد مصاحب

1- . براءه / 40

2- . كهف / 37

شخصی که مورد رضایت خداوند است کافر باشد، جایز است که مصاحب پیغمبری مؤمن هم باشد، ولی این مؤمن لازم نیست که از همه مؤمنین افضل باشد، و نه در مرتبه دوم حتی در مرتبه سوم هم قرار نمی گیرد.

گفتم: خداوند می فرماید: «ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ

لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا، {دومی دو نفر که در غار بودند به رفیقش گفت: اندوهگین مباش که خداوند با ما است در این هنگام خداوند آرامش را بر او نازل فرمود}. مامون گفت: ای اسحاق تو سخنها را قبول نمی کنی اکنون با تو از روی تحقیق باید سخن بگویم.

اینک به من بگو ابو بکر چرا در غار محزون بود، آیا خداوند از آن کار راضی بود، و یا ابو بکر در حزن خود معصیت کرد، اسحاق گفت: ابو بکر برای اینکه به جان رسول اللّه صدمه ای وارد شود محزون بود و دوست داشت گزندی به آن جناب وارد نشود، مامون گفت: خداوند از حزن او راضی بود و یا اینکه رضایت نداشت، گفتم: بلکه خداوند راضی بود.

مامون گفت: باید رسولی می فرستاد و او را از این عمل نهی می کرد گفتم: به خداوند از این سخن پناه می برم، گفت: مگر شما گمان نداری که خداوند از حزن ابو بکر راضی می باشد، گفت: مگر در قرآن مشاهده نمی کنی که رسول خدا به ابو بکر فرمودند: «لا تَحْزَنْ»، او را از حزن نهی فرمودند، در حالی که خداوند از آن اندوه راضی است همان گونه که شما آن را تعریف می کنید، ولی مطلب چنین نیست.

مامون گفت: ای اسحاق مذهب من این است که با تو مدارا کنم، شاید خداوند تو را از عقیده ات برگرداند، اینک به من بگو تفسیر آیه شریفه «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ» چیست؟ خداوند در این جا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله را اراده کرده و یا ابو بکر را ؟گفتم: رسول خدا را .

گفت: درست است، به من بگو در آیه شریفه چنین که می فرماید: «وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئاً وَ ضاقَتْ عَلَیْکُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ

مُدْبِرِینَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ»(1) {قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است، و [نیز] در روز «حُنَین»؛ آن هنگام که شمارِ زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به هیچ وجه از شما دفع [خطر] نکرد، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس در حالی که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید. آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد }

آیا می دانی مقصود از مؤمنان در این آیه چه افرادی می باشند؟ گفتم: خیر در این مورد چیزی نمی دانم، مامون گفت: در روز حنین همه فرار کردند و با رسول خدا فقط هفت نفر از بنی هاشم باقی ماندند.

علی در مقابل رسول خدا شمشیر می زد، عباس هم لگام استر او را گرفته بود، دیگران هم پیرامون رسول خدا را گرفته بودند که کسی به او آسیب نرساند، تا آنگاه که خداوند او را پیروز گردانید، پس مقصود از مؤمنان در این آیه علی است و کسانی که با او بودند از بنی هاشم، گفته شده که سلمان و عمار هم در میان آن گروه بوده اند و از رسول خدا حمایت می کردند.

اکنون ای اسحاق بگوئید آیا کسی که با رسول خدا بود و سکینه بر رسول و او فرود آمد افضل است یا کسی که با رسول بود و سکینه به او نازل نشد و او را اصلا به حساب نیاورد؟ البته آن کس که با رسول خدا حضور داشت و سکینه بر او فرود آمد،

مامون از وی پرسید کدام یک از آن دو افضل هستند:کسی که در بستر رسول خوابید و یا کسی که با وی در غار بسر برد؟ رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه السّلام را امر کردند تا در بستر او بخوابد و با جان خود پیامبر را حفظ کند، علی هنگامی که این پیام را شنید گریه کرد، رسول خدا گفت: یا علی چرا گریه می کنی ؟گفت: می ترسم به جانت صدمه ای وارد شود یا رسول اللّٰه اگر من در جایت قرار گیرم جان شما سالم خواهد ماند؟ رسول خدا فرمود: آری.

1- . براءه / 9

در این هنگام علی علیه السّلام خوشحال شدند و عرض کردند یا رسول الله به سخنانت گوش فرا می دهم و اوامرت را اطاعت می کنم، و جان خود را فدایت می نمایم، بعد از آن آمد و در جای حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله خوابید و پارچه آن حضرت را به روی خود افکند و در بستر رسول بخواب رفت.

شب هنگام مشرکان قریش آمدند و خانه رسول را به محاصره گرفتند و شکی نداشتند که رسول در میان اطاق به خواب رفته است و اکنون در دست آنها گرفتار خواهد شد. آنها کنار خانه رسول خدا جمع شدند و می خواستند از هر قبیله ای یک نفر حاضر شود و همه در یک لحظه وارد اطاق شوند و آن حضرت را از بین ببرند.

قریشیان گمان کرده بودند که اگر از هر قبیله ای یک نفر حاضر شود و بطور دسته جمعی رسول اکرم را بکشند بنی هاشم نمی تواند قاتل را بدست آورند و قصاص نمایند، علی علیه السّلام در اطاق رسول خدا صلی اللّه علیه و آله سخنان آنها را می شنید، ولی هرگز بی تابی نکرد، اما ابو بکر در غار همواره بی تابی می نمود و اظهار جزع و فزع داشت، اما علی برای خدا صبر کرده بود و چیزی نمی گفت.

در این هنگام خداوند فرشتگانی فرستادند تا او را از گزند کفار قریش محفوظ نگهدارند، تا آن گاه که صبح شود، پس از اینکه صبح شد و هوا روشن گردید آنها متوجه شدند علی در جای رسول خوابیده است، پرسیدند محمد کجا رفته است، گفت: من نمی دانم او کجا رفت، گفتند: تو از سر شب تا حالا ما را گول زدی، بعد از آن علی به رسول ملحق شد و این یکی از فضائل او بود، و علی همواره افضل بود تا آنگاه که جهان را وداع گفت.

مامون گفت: ای اسحاق آیا حدیث ولایت را می دانی، گفت: آری، گفت: آن را برایم بخوان من هم خواندم، مامون گفت آیا در این حدیث برای علی حقی در گردن ابو بکر و عمر نگذاشته است ؟گفتم: چرا حقی نهاده است اما مردم به این حق اعتقاد ندارند و می گویند در اینجا بین علی و زید بن حارثه جریانی بود و او ولایت علی را منکر شده بود، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این مطلب را گفتند تا موضوع روشن شود.

مامون گفت: سبحان اللّه این چه سخنی است که می گوئی مگر عقل و اندیشه نداری؟ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در کجا گفتند: من کنت مولاه فهذا علی مولاه گفتم: در غدیر خم فرمودند در آن هنگام که از حج خانه خدا برمی گشتند. گفت: بسیار خوب، مامون پرسید زید بن حارثه در کجا کشته شد؟ گفتم: در موته، گفت:

بین کشته شدن زید بن حارثه و غدیر خم چه مدت فاصله بود؟ گفتم: هفت ماه و یا هشت ماه(1)، مامون گفت وای بر تو چگونه خود را با این سخنان خشنود کرده ای در صورتی که می دانی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در چه زمانی خطبه خواند و به مردم چه فرمود.

خودت می دانی رسول اکرم در خطاب خود به همه مسلمانان فرمود: آیا من به جان شما از خودتان سزاوارتر نمی باشم، گفتند: آری یا رسول اللّه فرمود: اینک هر کس من مولا و رهبر او هستم علی هم مولا و رهبر او می باشد، بار خدایا دوست بدار هر کس که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که علی را دشمن بدارد.

وای بر شما فقهاء خود را برای خود ارباب قرار ندهید خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ»(2) {آنها خاخام یهود و راهبان خود را ارباب گرفتند و خدا را فراموش کردند }، آنها برای آن ارباب ها نماز نخواندند و روزه نگرفتند، و آنها را هم خدا ندانستند، بلکه هر چه آنها گفتند مردم اطاعت کردند، و بدون جهت فتوا دادند و خود گمراه شدند و مردم را هم گمراه کردند.

مامون گفت: ای اسحاق حدیث منزلت را یاد داری آن جا که رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: انت منی بمنزله هارون من موسی؟ گفتم: آری این حدیث را می دانم گفت: آن را برای من بخوان من هم خواندم، گفت: آیا ممکن است که رسول اکرم از این گفتار خوشحال شده باشد؟ گفتم به خداوند پناه می برم اگر چنین باشد.

1- . البته دو سال. غزوه موته سال هشتم هجرت رخ داد.

-2 . براءه / 31

مامون گفت: مگر نمی دانی که هارون و موسی برادر از یک پدر ومادر زاده شده بوده اند ؟گفتم:آری چنین است، گفت: پس علی علیه السّلام هم برادر ابوینی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می باشد، گفتم: خیر چنین نیست، گفت: مگر آن دو پیامبر نبودند؟ گفتم آری گفت: پس علی پیامبر نیست؟ گفتم: آری چنین می باشد. مامون گفت: پس علی نه برادر ابوینی رسول اکرم است و نه پیامبر ؟گفتم آری.

مامون گفت: پس گفته پیامبر «انت منی بمنزله هارون من موسی» چه معنی دارد؟ در پاسخ گفتم: چون منافقان جانشینی او را در مدینه سنگین می دانستند و از این بابت ناراحت بودند پیامبر گرامی این سخن را برای راضی نمودن علی فرمودند، مامون گفت: پس مقصود رسول خدا همین است که علی را راضی کند و معنی دیگری برای آن نیست.

مامون گفت: در کتاب خداوند معنایی برای آن می باشد که خیلی روشن و واضح می باشد، گفتم: آن چیست، گفت: کوری و هواهای نفسانی بر شما غلبه کرده و حقائق را درک نمی کنید، مگر خداوند در قرآن نفرموده و از موسی در باره او نقل نکرده و گفته: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ»(1)، {ای هارون در میان قوم من جانشین من باش و کارها را اصلاح کن و دنبال مفسدین را نگیر.}

گفتم: موسی هارون را به جای خود گذاشت و بطرف خدا رفت ولی رسول اکرم برای جنگ می رفت و علی را به جای خود گذاشت، گفت از مطلب پرت شدی و از حقیقت دور گردیدی، بمن بگو هنگامی که موسی هارون را جانشین خود کرد و بطرف خدا رهسپار شد آیا کسی از یاران او و یا بنی اسرائیل وجود نداشت، گفتم: خیر کسی در آن جا نبوده است، گفت مگر موسی او را برای بنی اسرائیل جانشین خود نکرد؟ گفتم: آری.

مامون گفت: به من بگو هنگامی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برای جنگ از مدینه بیرون شدند جز افراد ضعیف و زنان و کودکان کسی را در مدینه

1- . اعراف / 124

گذاشتند، این جا با داستان موسی فرق می کند، بگو معنی جانشینی در این جا چیست؟ و رسول اکرم خود این معنی را روشن کرده و گفته تو جانشین من می باشی جز اینکه پس از من پیامبری نخواهد آمد.

از این گفته روشن می شود که رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه السّلام را بعد از خود به عنوان جانشین معرفی کرد و نبوت را از او استثناء نمود، زیرا آن جناب خود خاتم پیامبران بود، و گفته های رسول اکرم هرگز اثر خود را از دست نمی دهد و باطل نمی گردد و تا جهان باقی هست باید مورد عمل قرار گیرد.

مامون گفت: ای اسحاق حدیث مباهله را می دانی، گفتم: آری، بار دیگر پرسید حدیث کسا را روایت می کنی.

گفتم: آری، گفت: در این دو حدیث فکر کن و بیاندیش و بدان در آن حدیث چه هست، بعد از آن گفت: کسی که در حال رکوع صدقه داد چه کسی بود؟ گفتم: علی انگشتر خود را صدقه داد، گفت: آیا غیر از او را می شناسی گفتم: خیر.

مامون گفت: از آیه شریفه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»(1) اطلاع داری یعنی {ولی و سر رشته دار شما خدا و رسول و کسانی که ایمان آوردند و نماز بر پا می دارند و در حال رکوع صدقه و زکاه می دهند}، گفت: این آیه را می دانم.

مامون گفت: آیا در این آیه نصی برای علی نیست؟ گفتم: یا امیر المؤمنین خداوند در این جا «الَّذِينَ آمَنُوا» را به صورت جمع ذکر کرده است، مامون گفت: قرآن عربی می باشد و به لغات عرب فرود آمده است، عرب یک نفر را به لفظ جمع مورد خطاب قرار می دهد و یک نفر می گوید فعلنا و صنعنا ما آن کار را کردیم و آن چیز را ساختیم.

پادشاهان و دانشمندان و اهل فضل این گونه سخن می گویند و خداوند هم فرموده: «خَلَقْنَا السَّماواتِ(2) و بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً»(3) {و بر فرازِ شما هفت [آسمان]

1- . مائده / 55
2- . در آیات مختلف.
3- . نبأ / 12

استوار بنا کردیم }، در صورتی که خداوند یک نفر بیشتر نیست، خداوند در حکایت از قول میت می گوید «رَبِّ ارْجِعُونِ»(1) و نگفت «ارجعنی»، این ها همه جمع هستند که مورد استعمال برای یک نفر قرار گرفته اند و علت آن هم استعمال آن در زبان عربی می باشد.

بعد از آن مامون گفت: ای اسحاق آیا نمی دانی که گروهی از یاران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله هنگامی که رسول اکرم فضایل علی علیه السّلام را بیان می کرد و آنها را ملزم می نمود تا امامت و ولایت او را گردن نهند، و می فرمودند علی بعد از من بهترین مردم می باشد، و طاعت خداوند هنگامی کامل می گردد که شما از علی اطاعت کنید.

پیامبر گرامی در همه گفته های خود تصریح می کرد که علی بعد از آن حضرت امام می باشد و مردم باید از وی اطاعت کنند، اما اصحاب و یارانی که با علی مخالف بودند، گفتند: پیامبر از روی هوا سخن می گوید، و محبت پسر عمویش او را از راه بیرون کرده است.

آن جماعت به اندازه ای در این مورد سخن گفتند و زیاده روی کردند و در نهان با همدیگر به گفتگو نشستند، تا آن گاه که خداوند از اسرار آنها پرده برداشت و فرمود: «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی، ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی، وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی» {سوگند به ستاره هنگامی که غروب می کند، صاحب شما گمراه نشده و از حق منحرف نشده است، او از روی هوای نفس سخن نمی گوید، هر چه می گوید، بفرمان خداوند می باشد و از طریق وحی به او ابلاغ می گردد تا به مردم اطلاع دهد. }

بعد از این فرمودند: ای اسحاق آن جماعت اهل دین نبودند، آنها می خواستند بر مردم ریاست کنند گروهی دنبال ریاست بودند ولی به وسیله دنیا نتوانستند آن را به چنگ آورند از این رو متوجه دین شدند شاید از آن راه بتوانند بدست بیاورند

1- . مومنون / 99

آنها در فکر دین نبودند و میلی هم به آن نداشتند. ای اسحاق مگر نمی دانی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: گروهی از یاران من از حوض رانده و دور خواهند شد و از آن آب به آنان داده نمی شود، من می گویم بار خدایا این ها یاران من می باشند، به من گفته می شود تو خبر نداری آن ها بعد از تو چه کردند این جماعت به دوره جاهلیت برگشتند، گفتم: آری چنین است. مامون گفت: در این باره فکری بکن و نتیجه را دریاب.

در این جا مردم گفتند: این ها چه کار می خواهند بکنند و از این سخنان، چه نظری دارند، مجلس به درازا کشید و سخن ها گفته شد و سر و صداها بلند گردید، در این هنگام یحیی بن اکثم گفت: یا امیر المؤمنین تو حقیقت را بر زبان جاری کردی و واقعیت ها را روشن ساختی، و مردم را به خیر و سعادت رهنمون شدی و سخنانی گفتی که هیچ کس توانائی دفع آن را ندارد.

مامون بعد از این متوجه سخنان ما شد و گفت: شما در برابر این سخنان چه می گوئید، گفتم: ما همه به آن چه امیر المؤمنین گفتند ایمان داریم خداوند او را توفیق دهد. مامون گفت: به خداوند سوگند اگر رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله گفتار مردم را قبول نمی کرد، من هم اکنون سخنان شما را قبول نمی کردم.

بار خدایا تو شاهد باش من این ها را نصیحت کردم و راه ها را به آنها نشان دادم، بار خدایا من آنچه در گردن خود داشتم به آن ها اظهار کردم و حق را گفتم، بار خدایا من به دین تو اعتقاد دارم و به محبت علی و ولایت او به تو تقرب می جویم، در این هنگام ما از مجلس او بیرون شدیم، و این آخرین مجلسی بود که ما با او داشتم.(1)

28. عثمان بن سهیل گوید: هارون الرشید به یحیی بن خالد امر کرد تا متکلمان را در خانه او گرد آورد، و آن ها با هم در مسائل کلامی سخن بگویند، هارون هم در گوشه ای پشت پرده خواهد بود و بدون اینکه آنان او را مشاهده کنند با همدیگر بحث

1- . شیخ صدوق (ره) این مناظره را در عیون 2: 184 با عباراتی متفاوت بیان کرده است، همچنین ر. ک عقدالفرید ابن عبد ربه.

و گفتگو کنند و هارون هم به سخنان آنها گوش فرا دهد دستور داد این موضوع را از آنان مخفی بدارد.

یحیی دستور هارون را انجام داد و گروهی را در خانه هارون گرد آورد، نخست بیان حروری از هشام بن حکم سؤال کرد به من بگو یاران علی در هنگام حکم حکمین چه حالی داشتند، مؤمن بودند یا کافر، هشام گفت: آنها سه دسته بودند گروهی مؤمن بودند گروهی مشرک و جماعتی گمراه بشمار می رفتند.

اما مؤمنان کسانی بودند که امامت علی را از کتاب خدا شناخته بودند و نص رسول خدا را در مورد امامت او درک کرده بودند، و این ها بسیار اندک بودند، اما مشرکان جماعتی بودند که به امامت معاویه معتقد بودند و معاویه را با علی شریک می دانستند اگر قتل عثمان در بین نبود، طالب صلح بودند.

اما اهل ضلالت و گمراهی آنهائی می باشند که برای تعصب نژادی و حمایت از قبیله با آن ها بودند، آن ها به خاطر قبیله و عشیره جنگ می کردند نه برای دین، پرسید یاران معاویه چگونه بودند فرمود: آنها هم سه دسته بودند کافر، و مشرک و گمراه.

کافران کسانی بودند که می گفتند معاویه امام می باشد و علی صلاحیت امامت را ندارد، اینها کافر شدند و منکر امامی شدند که خداوند آن را معین کرده است، و از نزد خود امامی نصب کردند، اما مشرکان آنهائی هستند که گفتند: معاویه امام است و علی هم در صورتی که عثمان را نکشته بود شایستگی امامت را داشت گمراهان کسانی می باشند که برای عصبیت قبیله ای نه برای دین جنگ کردند.

راوی گوید: در این هنگام ضرار بن عمرو ضبی که از معتزله بود سخن او را قطع کرد، ضرار عقیده داشت که بیعت با امام واجب نیست بلکه آن یک عمل مستحب و خوبی است و اگر به امام بیعت کنند جایز است و اگر هم بیعت ننمایند باز هم جائز می باشد.

ضرار گفت: ای هشام از تو سؤالی دارم، هشام گفت در این هنگام در سؤال ظالم خواهی بود، گفت چرا؟ هشام گفت: برای اینکه شما اجتماع کرده اید که صاحب

من امام نیست و در اصل با من مخالفت دارید حالا که شما از من سؤالی دارید واجب است من هم از شما سؤالی بکنم.

گفت: سؤال کن. هشام گفت: بمن بگو اگر خداوند کوری را مکلف کند تا قرآن بخواند و به مصحف بنگرد، و زمین گیر را مکلف سازد تا بطرف مسجد و جهاد در راه خداوند برود، و بیماران و معلولان را به کارهائی وادارد که از حدود توانائی آنها خارج می باشد، آیا این کار از روی عدالت است و یا ظلم.

ضرار گفت: خداوند این کار را نمی کند، گفت می دانم خداوند این کار را نمی کند، ولی از راه مناظره و جدل(با فرض صورت مسیله) این سؤال را از شما می کنم، اگر خداوند این تکلیف را به بندگان خود بکند ظلم است و یا عدالت، گفت خیر ظلم می باشد گفت بسیار خوب به من بگو آیا خداوند از بندگان خود یک کاری را که مورد اختلاف نیست برای آنها معین کرده و انجام آن را از آنها خواسته است گفت: آری.

گفت: آیا خداوند برای آن حکم واحد دلیلی آورده که آن را بتوان در باب عدالت وارد کرد و یا دلیلی نیست که در نتیجه در باب جور به حساب آید، ضرار در این جا سرش را پائین انداخت و بعد سرش را بلند کرد و گفت: لازم است برای آن حکم دلیل معین کند ولی او صاحب شما نیست.

در این هنگام هشام تبسم کرد و گفت: از روی ناچاری بطرف حق آمدی و (با معتقد شدن به این اندیشه)بین من و شما خلافی نیست مگر در نام، ضرار گفت: من اکنون از شما سؤالی می کنم، هشام گفت: بپرس گفت: امامت چگونه منعقد می گردد، هشام گفت:

همان گونه که خداوند نبوت را منعقد می کند. ضرار گفت: او پیامبر می باشد، هشام گفت: خداوند نبوت را با فرشتگان منعقد می کند ولی امامت را بوسیله پیامبران منعقد می سازد، عقد نبوت را جبرئیل بست و عقد امامت را رسول خدا و همه را در حقیقت خداوند منعقد کرده است.

ضرار گفت: حالا که امامت به خدا و رسول ارتباط پیدا می کند، از کجا می توان به آن مرد دسترسی پیدا کرد؟ هشام گفت در آن مرد هشت دلیل هست چهار عدد در خودش و چهار در نسبش، اما آن چهار که باید در نسب او باشد باید از نظر جنس، نسب، قبیله و بیت مشهور باشد.

اما آن چهار عدد که باید در شخص او باشد آن است که داناترین مردم باشد حقایق اشیاء و عظمت آن ها را درک کند، از گناهان کبیره و صغیره مصون گردد، بخشنده ترین مردم زمان خود بحساب آید، و از همه مردم روزگار خودش شجاع تر باشد.

هنگامی که کار به این جا رسید ما در میان ملت ها ملتی مشهورتر از عرب نیافتیم، و این ها از همه مردم معروف تر می باشد، صاحب این شریعت و دعوت هم از میان آنها برخاست و روزی پنج بار نام او را در معابد می برند و دعوت او به همه نیکوکاران و بدکاران هم رسیده است، و عالم و جاهل و معتقد و منکر در شرق و غرب عالم به آن رسیده اند و خبر او را شنیده اند.

اگر جائز بود که آن شخص داعی در غیر این ملت از حبشه، بربر، روم، خزر، ترک و یا دیلم بود هر آینه جوینده و طالبی مدتی دنبال او می رفت و راهی بدان پیدا نمی کرد. پس حالا که وجود او در غیر این مردم یافت نمی گردد، واجب است از این جنس و این نسب و همین خانواده باشد.

علاوه بر این لازم است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به او اشاره کند، و اگر چنین نباشد همه افراد این خاندان مدعی این مقام می شدند، و اما آن صفاتی که در وجود خود او هستند، همان هائی می باشند که ما آن را وصف کردیم، و آنها عبارتند از علم، شجاعت، عصمت و سخاوت.

عبد اللّٰه بن زید اباضی گفت: شما چرا معتقد هستی که باید امام معصوم باشد، هشام گفت: اگر امام معصوم نباشد ممکن است داخل در مسائل مادی و شهوانی شود و مرتکب گناه گردد، و نیازمند شود کسی بر او حد خدا را جاری کند همان گونه که حدود را بر سایر مردم جاری می سازد.

هر گاه امام و رعیت هر دو نیازمند باشند، آنها با هم فرقی نخواهند داشت و مانند هم خواهند بود و هنگامی که او مرتکب گناه گردد ممکن است گناهان خود را از دوستان و خویشاوندان و حتی خودش مخفی بدارد، و نمی توان از او انتظار حاجتی داشت.

عبد اللّه گفت: از کجا می گوئی که امام باید داناترین مردم باشد و همه مسائل بزرگ و کوچک را بداند و حقائق اشیاء را درک نماید، هشام گفت: هر گاه چنین نباشد امکان این هست که احکام دین را وارونه کند و سنت ها را تغییر دهد، هر کسی که باید حد بخورد دستش قطع می شود، و کسی که باید دستش قطع گردد حد زده می شود.

یا کسی که باید ادب شود رها می گردد، و یا کسی که باید آزاد شود حبس می شود، در این صورت همه جا را فساد خواهد گرفت و صلاح از جامعه خواهد رفت، گفت: چه را می گوئی او باید سخی ترین مردم باشد هشام گفت: برای اینکه او خازن مسلمانان می باشد و اموال شرق و غرب برای او می آید، اگر دنیا در نزد او با ارزش نباشد بخل می ورزد و اموال را جمع می کند.

عبد اللّه گفت: چرا می گوئی باید امام شجاع ترین مردم باشد، هشام گفت او پناهگاه مسلمانان می باشد و خداوند در قرآن مجید فرموده: «وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ»(1) {و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند -مگر آنکه [هدفش] کناره گیری برای نبردی [مجدّد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از همرزمانش] باشد- قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد}، لازم نیست که امام بترسد همان گونه که امت می ترسد، و بعد گرفتار غضب خداوند گردد، من گفتم: امام باید معصوم بوده و باید در هر زمانی امامی به این صفت باشد.

در این هنگام رشید به یکی از خادمان خود گفت برو و به او بگو در این زمان شخصی که دارای این صفت باشد کیست؟ او هم پرسید. هشام گفت آن شخص امیر المؤمنین صاحب این قصر می باشد مقصودش هارون رشید بود، هارون گفت:

1- . انفال / 16

به خداوند سوگند او از ظرف خالی چیزی به من داد و من می دانم که این صفات در من نیست. جعفر بن یحیی که با هارون پشت پرده نشسته بودند، گفت: مقصود او موسی بن جعفر علیه السلام است. یحیی بن خالد از جای خود برخاست و پشت پرده رفت، رشید گفت: وای بر تو او که بود؟ گفت: او یکی از متکلمان می باشد.

هارون گفت: وای بر تو اگر چنین کسی باقی باشد ملک من باقی خواهد ماند؟، به خداوند سوگند زبان این شخص از صد هزار شمشیر بیشتر در دل مردم اثر دارد، او همواره از صفت و خصوصیات صاحب خود گفتگو می کرد من تصمیم گرفتم بیرون بیایم.

یحیی بن خالد گفت یا امیر المؤمنین از این سخن بگذر، یحیی هشام را دوست می داشت و به او احترام می کرد، و دانست که هشام از حدش تجاوز کرده است. یحیی نزد او رفت و به او اشاره کرد و از مجلس بیرون شد، او هم رداء خود را گذاشت و به بهانه ای از منزل بیرون شد و خود را از آن معرکه خلاص کرد و رهسپار کوفه شد و در همان جا درگذشت.(1)

29. برهان: امام صادق علیه السلام و ایشان از پدرش از امام سجاد علیهم السّلام روایت می کند: حسن بن علی علیهما السّلام با معاویه ملاقات کردند هنگامی که به هم رسیدند معاویه بالای منبر قرار گرفت و امام حسن علیه السّلام را یک پله پائین تر از خود نشانید.

معاویه آغاز سخن کرد و گفت: اینک حسن بن علی مرا برای خلافت شایسته دیده و خود را برای آن شایسته نمی داند، و اکنون آمده تا با من بیعت کند، بعد از این گفت: ای حسن از جای خود برخیز و امام حسن علیه السّلام از جای خود برخاست و فرمود:

ستایش می کنم خداوندی را که به همه نعمت هایش ستوده شده و بندگانش همواره از آن نعمت ها برخوردار می باشند؛ سپاس خداوندی که سختیها و گرفتاریها را

1- . برهان مخطوط، مناظره در کمال الدین 2: 31 نیز بیان شده است. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج 69، ص: 152

برطرف می کند، این نعمت ها در نزد افراد دانسته و یا ندانسته معلوم می باشد و همه در نزد بزرگی و عظمت و مقام او سر تعظیم فرود آورده اند، و اوهام به درک جایگاه و مقام بلند او دست پیدا نمیکند و کسی به حقیقت کنه او نخواهد رسید، و مخلوقات از درک آن عاجز می باشند و اسرار او را در نمی یابند.

گواهی می دهم که خداوندی جز او نیست و شریک و همتائی ندارد و در خدائی خود به کسی نیازمند نیست، او پیوسته وجود دارد و همواره یگانه می باشد، کسی به حقیقت آن دست پیدا نمی کند و نظیر و مانند ندارد، گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او هست، خداوند او را برگزید و پسندید و برای خود اختیار فرمود، او را به عنوان پیامبری مبعوث فرمود و او مانند چراغ فروزانی در جامعه ظهور کرد و مردم را بطرف حق فرا خواند.

پیامبر گرامی بندگان را بطرف خدا فرا خواند و آنها را از عواقب اعمالشان بیم داد و از عذاب خداوند آنان را آگاه ساخت و به رحمت های خداوندی و نعمت های او مژده داد، او جامعه را نصیحت کرد و راه سعادت و نیک بختی را به آنان نشان داد، و برای رسانیدن پیام خدا کوشش فرمود.

رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برای رسانیدن پیام خداوند به پا خواست و کوشش کرد و نتیجه کار آنها را برای آنان روشن کرد و مقامات آنها را در آخرت به آنان نشان داد، با این عقیده از دنیا می رویم، و با این عقیده محشور می گردیم، و در آینده با همان عقیده خود را به خداوند نزدیک می کنیم و خوشحال هم می باشیم.

ای اشراف و بزرگان که در اینجا جمع شده اید اینک توجه داشته باشید چه می گویم، اکنون دل های خود را آماده کنید، و گوش ها را فرا دارید و بنگرید چه می گویم و سخنم چیست، ما خاندانی هستیم که خداوند بوسیله اسلام ما را گرامی داشت، او ما را برگزید و اختیار فرمود:

خداوند پلیدی ها را از ما دفع کرد و ما را پاک و پاکیزه قرار داد، شک و تردید را از ما برداشت و ما هرگز در حق تردید نداریم، پروردگار ما و فرزندان ما را از پلیدی و گمراهی و آلودگی پاک گردانید و ما تا آدم پاک و منزه می باشیم.

هر گاه نسل ها عوض می شد خداوند ما را در بهترین آنها قرار می داد تا آنگاه که پروردگار، محمد صلی اللّه علیه و آله را برانگیخت و او را لباس نبوت پوشانید و جامه رسالت را در بر او نمود، و کتاب خود را برای او فرستاد و به او فرمان داد تا مردم را به اسلام دعوت کند.

پدرم رضوان اللّه علیه نخستین کسی بود که گفته های او را قبول کرد و به او ایمان آورد، خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»(1) {آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجّتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او ، پیرو آن است}، در اینجا مقصود از بینه رسول خدا می باشد و پدرم نیز قرآن را تلاوت می کرد و به آن گواهی می داد.

رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله هنگامی که می خواست او را بطرف مردمان مکه بفرستد و آیه برائت را برای آنها بخواند، فرمود: ای علی علیه السلام حرکت کن، خداوند فرمان داده این آیه را یا باید خودت و یا کسی که از خودت باشد قرائت کند، پس از این جا معلوم می گردد که علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و رسول هم از او هست.

رسول اکرم هنگامی که بین علی و حمزه و زید بن حارثه در باره دختر حمزه حکم می کرد، فرمود: اما تو ای علی، مردی از من می باشی و من هم از تو هستم، تو ولی همه مؤمنان بعد از من هستی، پدر من او را تصدیق کرد و با جان خود او را حفظ نمود، او در همه جنگ ها و سختی ها با کمال اطمینان مقاومت کرد و مورد اعتماد رسول خدا بود.

رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله می دانست که علی علیه السلام مردم را بطرف دین حق دعوت می کند، و برای خدا و رسول خدا و رسول از روی خلوص کار کوشش دارد، خداوند هم در قرآن می فرماید: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(2)، پدرم از کسانی بود که قبل از همه مسلمان شد و از همگان به او نزدیک تر بود.

1- . هود / 17
2- . واقعه / 10 – 11

خداوند متعال در قرآن مجید فرماید: «لا يَسْتَوِی مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً»(1)،

آنها که بعد از فتح مکه مسلمان شده اند مساوی نیستند با آنهائی که قبل از فتح مکه مسلمان شدند و انفاق کردند، مقام آنها بزرگ تر می باشد، پدرم نخستین مسلمان و مهاجر بود و قبل از همه انفاق کرد.

در جای دیگر می فرماید: «وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونا بِالْإِيمانِ وَ لا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»(2) {کسانی که بعد از آنها آمدند می گویند بار خدایا ما را بیامرز و برادران ما را که قبلا مسلمان شدند مورد رحمت قرار بده، و در دل ما در باره آنها آلودگی قرار نده و دل ها را نسبت به هم مهربان کن، بار خدایا تو مهربان و آمرزنده هستی}.

مردم مسلمان بعد از علی علیه السلام همه او را دعا می کنند و برایش استغفار می نمایند، زیرا او قبل از همه مسلمان شده و به رسول صلی اللّه علیه و آله ایمان آورده است و مهاجرت کرده، و هیچ کس قبل از او به رسول خدا ایمان نیاورد و نماز نگذارد، و با آن جناب همراهی نداشت.

در قرآن مجید آمده: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»(3)، در این آیه شریفه از سابقان نخستین که مسلمان شدند و مهاجرت کردند سخن به میان آمده و فضیلت آنها بیان شده و موقعیت آنها در اسلام یاد شده است.

در این جا باید توجه داشت که علی علیه السّلام از آنها هم سابق تر است، در این جا باید توجه کرد همان گونه که خداوند متعال سابقان را بر آیندگان فضیلت و امتیاز داده است، همان گونه سابق سابقان را هم بر آنها برتری می دهد و برای او فضیلتی خاص قائل است.

1- . حدید / 10
2- . حشر / 10
3- . براءه / 100

خداوند در قرآن فرموده: «أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ و رسوله ! وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ»(1)،

{آیا شما آب دادن به حاجیان و یا نگهبانی از مسجد الحرام را مانند کسی که به خدا و رسول ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند مساوی می دانید، اینها در نزد خداوند مساوی نخواهند بود}.

پدر من کسی بود که به خدا و رسولش و روز قیامت ایمان آورد و در راه خدا جهاد کرد و این آیه در باره او فرود آمد، عمویش حمزه و برادرش جعفر به ندای او پاسخ گفتند و هر دو شهید شدند، خداوند در آن میان حمزه را بعنوان سید الشهداء خطاب کرد و به جعفر دو بال داد که بوسیله آن در بهشت پرواز می کند.

خداوند بخاطر مقامی که آن دو در نزد پیامبر داشتند آنها را گرامی داشت و آن مقام ها را به آنان داد. رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله برای عمویش حمزه در نماز میت هفتاد تکبیر گفتند، و این را فقط در باره حمزه انجام دادند و با هیچ یک از شهداء این چنین عمل نکردند.

خداوند متعال برای زنان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله دو مزد قرار داد، نیکوکاران آنها دو پاداش دارند و بدکاران آنها هم دو عذاب خواهند داشت، (2) زیرا آنها به رسول خدا نزدیک می باشند. پروردگار نماز در مسجد رسول صلی اللله علیه و آله را برای هر یک نماز ثواب هزار نماز در سایر مساجد می دهد، جز مسجد خلیلش ابراهیم علیه السّلام در مکه، که آن را فضیلت داده است.

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله به امت خود صلوات بر محمد و آل محمد را تعلیم فرمودند، و از هر مسلمانی خواست تا هنگام صلوات بر محمد بر ما هم صلوات بفرستد، خداوند برای رسولش گرفتن غنیمت را مباح کرد و برای ما هم مباح فرمود، و صدقه را بر او حرام نموده و بر ما نیز حرام کرده است، و این کرامتی است که خداوند ما را به آن گرامی داشته و ما را بر سایر مردم فضیلت داده است.

1- . براءه / 19

-2 . احزاب / 31 و 32

خداوند متعال در قرآن مجید به پیامبر خود می گوید: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ»(1)، {بگوئید زنان و فرزندان خود را جمع کنیم و نزدیک ترین افراد خود را که مانند خودمان می باشند گرد هم آوریم و از خداوند بخواهیم هر کس خلاف حقیقت می گوید او را نفرین نمائیم. }

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله از کسانی که به منزله نفس او بودند پدرم را انتخاب کرد و از فرزندان من و برادرم را برگزید و از زنان مادرم فاطمه را با خود برداشت و بطرف آنها رفت تا با این افراد با آنها مباهله کند، پس ما اهل آن حضرت هستیم و او هم از ما می باشد.

خداوند متعال در باره ما خاندان این آیه را نازل کردند: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»(2)،

{خداوند اراده کرده است رجس و پلیدی و آلودگی را از شما دور کند و خاندان شما را از هر جهت پاک و پاکیزه سازد و زشتی ها را از شما دور گرداند. }

هنگامی که آیه تطهیر نازل شد رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله من و برادر و مادر و پدرم را در جایی گرد آورد و ما را در زیر رداء جمع کرد، آن رداء را از خیبر آورده بودند و به ام سلمه تعلق داشت، پیامبر ما را در زیر آن جمع فرمود و گفت: بار خدایا این ها خاندان من هستند پلیدی را از آنها دور کن و آنان را پاک و پاکیزه قرار بده.

ام سلمه گفت: یا رسول اللَّه مرا با آنها در زیر رداء و کساء جای بده، پیامبر فرمود: عاقبت شما به نیکی پایان خواهد یافت، ولی این جا مخصوص من و آنها می باش سپس از آن زمان تا پیامبر صلی الله عیله واله تا وقتی چشم از جهان گشود و به جوار رحمت حق شتافت. هر روز هنگام طلوع فجر به منزل ما می آمد و می گفت خداوند شما را رحمت کند برای نماز آماده گردید، «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ

1- . آل عمران / 61
2- . احزاب / 33

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرا» {خداوند پلیدی را از شما برده و شما خاندان را پاک و پاکیزه ساخته است}، رسول خدا امر کردند همه درهای مسجد را بندند و تنها در خانه ما را باز گذاشتند. گروهی در این جا ناراحت شدند و علت بستن درها را به مسجد سؤال کردند، رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: من این درها را نبستم و یا در خانه علی را باز نگذاشتم، خداوند به من امر کرد تا این کار را انجام دهم و من هم اطاعت اوامر خداوند را نموده ام.

کسی حق نداشت در مسجد جنب شود و فرزندی برای او در مسجد متولد گردد، جز رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و علی بن ابی طالب که در اینجا مستثنی بودند و این کرامتی بود که خداوند برای ما مقدر کرده بود، و فضیلتی بود که به ما اختصاص داد و این امتیاز را از میان مردم به ما بخشید.

شما خود مشاهده کردید که مقام و موقعیت پدرم در نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله چه بود، و ما چه منزلتی در نزد آن بزرگوار داشتیم، خداوند به رسولش امر کرد تا مسجدی بسازد، و او در کنار مسجد ده اطاق درست کرد نه عدد برای خودش و یک اطاق هم برای پدرم ساخت.

خانه ما در آن وسط بود و مقصود از بیت هم در این جا مسجد است و او همان خانه ای است که خداوند در قرآن از آن تعبیر به بیت کرده و اهل بیت هم ما می باشیم؛ کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آن ها برده و ما را پاک و پاکیزه قرار داده است.

ای مردم اگر من یک سال سر پا بایستم و برای شما از آنچه خداوند به ما عنایت کرده است سخن بگویم و از فضائل خاندان خود که در قرآن و سنت رسول صلی اللَّه علیه و آله وارد شده و سخن بگویم، توانائی ندارم همه آنها را برای شما بازگو نمایم و به اطلاع شما برسانم.

اکنون معاویه گمان می کند من او را شایسته خلافت می دانم و خود را برای آن شایسته نمی دانم، معاویه در این ادعا دروغ می گوید، من از همگان به این مقام زیبنده تر هستم و خلافت حق ما می باشد و در کتاب خدا و زبان رسول صلی الله علیه و آله این موضوع روشن شده است.

اما ما اهل بیت همواره مظلوم بوده ایم و از هنگامی که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله از دنیا رفته اند به ما ستم شده است. خداوند بین ما و کسانی که به ما ستم کردند داوری خواهد کرد، آن ها مردم را بر ما شورانیدند و آنها را بر ما مسلط کردند.

آن ها سهم ما را از غنائم و انفال ندادند و حقوق ما را منع کردند و میراث مادر ما فاطمه علیها السّلام را که از پدرش به ارث برده بود به او ندادند، من در اینجا از کسی نام نمی برم ولی سوگند به خداوند اگر مردم حق پدرم را نبرده بودند و سخنان او را می شنیدند و از وی اطاعت می کردند، آسمان باران خود را نازل می کرد و زمین هم برکات خود را آشکار می ساخت و همگان از مواهب آن استفاده می کردند.

ای معاویه اگر حق در جای خود استقرار پیدا می کرد تو در خلافت طمع نمی کردی، اما هنگامی که آن را از جای خود بیرون کردند قریشیان برای بدست آوردن خلافت با هم به نزاع پرداختند و تو با یارانت در آن طمع کردید و آن را بدست آوردید و حق دیگران را غصب کردید.

ای معاویه، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر امتی که حکومت خود را به کسانی بدهد که در جامعه داناتر از آنها باشند، آن امت هرگز روی سعادت نخواهند دید تا آن گاه که برگردند و حق را به صاحبش بدهند، بنی اسرائیل هارون را ترک کردند و دنبال گوساله رفتند در حالی که می دانستند او خلیفه موسی می باشد.

مردم پدرم را رها کردند و از دیگران متابعت نمودند، در حالی که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله شنیده بودند که می فرمود: ای علی تو در نزد من مانند هارون در برابر موسی می باشی، جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود، آنها دیدند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در غدیر چه عملی انجام داد.

پیامبر خدا صلی اللَّه علیه و آله در غدیر خم او را روی دست بلند کردند و به عنوان ولایت بر مؤمنان او را به جانشینی خود برگزید و بعد هم دستور دادند شاهدان جریان را به غائبان برسانند، رسول خدا از دست قوم خود بطرف غار رهسپار شد و آن ها را دعوت کرد تا اسلام آورند.

اما هنگامی که مشاهده کردند آن ها قبول نمی کنند بطرف مدینه رهسپار شدند، پدر من دست خود را بطرف آنها دراز نکرد و با مردم احتجاج نمود و

از حق خود

ص: 222

دفاع کرد ولی کسی به او یاری نرساند و اگر یاوری پیدا می کرد هرگز بطرف آنها نمی رفت، همان گونه که خداوند پیامبر را آزاد گذاشت و او بطرف غار رفت او هم چون یاوری نداشت خود را آزاد کرد و از آن محیط بیرون شد.

اکنون مردم مرا تنها گذاشته اند من هم ناگزیر هستم خلافت را به شما واگذار کنم، و اگر یاورانی داشتم هرگز خلافت را به تو نمی دادم، هنگامی که بنی اسرائیل هارون را ناتوان کردند و با او دشمنی نمودند او هم آنها را به حال خود رها کرد، زیرا دیگر وظیفه ای نداشت.

من و پدرم نیز همین گونه می باشیم، ما کوشش کردیم و آنچه لازم بود به مردم گفتیم و وظایف آن ها را بر شمردیم اما آنها گوش نداند، ما هم امت را به حال خود واگذاشتیم و کار را به دیگران واگذار کردیم زیرا یار و مددکاری برای ما پیدا نشد تا از حق خود دفاع کنیم، اینها سنت هائی است که در این جهان جریان دارد و حوادث همواره در طول تاریخ تکرار میشود

ای مردم اگر در شرق و غرب عالم جستجو کنید مردی را که پدرش وصی رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و جدش پیامبر خدا باشد غیر از من و برادرم نخواهید یافت. اکنون از خداوند بترسید و گمراه نگردید بعد از اینکه حقیقت برای شما روشن شده است، من اکنون خلافت را به این شخص واگذاشتم شاید این برای شما یک آزمایش باشد که تا روز معینی به آن دل خوش باشید و از مواهب آن لذت ببرید.

ای مردم کسی که از حقش صرف نظر می کند نباید مورد اعتراض و عیب جوئی قرار گیرد، عیب برای کسی می باشد که حق دیگران را غصب می کند و طالب چیزی هست که حقی در آن ندارد، هر کار درستی سود می دهد هر خطائی زیان بخش نیست، داستان به داود رسید، سلیمان آن را دریافت و از آن سود برد ولی به داود هم زیانی وارد نشد.

قرابت رسول صلی الله علیه و آله به مشرک هم سود می رساند ولی سودش برای مؤمن بیشتر می باشد، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به عمویش ابو طالب در هنگام موت فرمودند، بگو لا اله الا اللّٰه تا روز قیامت از تو شفاعت کنم، رسول خدا

این سخن را در هنگامی می گفت که یقین به مطلب داشت و این موضوع یعنی بازگشت در هنگام مرگ، برای هیچ کس نیست. واین جریان (اقرار به حق)برای هیچ شخص دیگری به هنگام مرگ پذیرفته نخواهد شد چرا که خداوند می فرماید: «وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ حَتَّى إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّى تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولئِكَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذاباً أَلِيماً» (1)، {برای

کسانی که مرتکب گناه می شوند و می خواهند در هنگام حضور مرگ توبه کنند این توبه پذیرفته نمی شود و نه کسانی که در حال کفر بمیرند، ما برای این گروه عذابی سخت فراهم کرده ایم. }

ای مردم گوش فرا دهید و مطلب را نیکو دریابید، از خداوند بترسید و به او بر گردید، اگر چه بسیار دور است که شما بطرف حق مراجعه کنید، زیرا طغیان و سرکشی و عناد و لجاج و انکار حق در شما وجود دارد، «وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى» {و سلام و رحمت حق بر کسانی که هدایت گردند و راه حق و حقیقت را بجویند }.(2)

1- . نساء / 18

2- . این حدیث در امالی شیخ 2: 174 با اختلاف بیان شده است. شهید ثانی رحمه الله علیه در رساله حقایق الایمان می گوید: برخی از علمای مذهب امامیه حکم به کفر مخالفان (اهل خلاف) نموده اند: و بیشتر آن ها به اسلام آن ها حکم داده اند، گرچه کافر بودن مخالفین را معتقد هستند ولی در ظاهر آنها را مسلمان میدانندو به نظر می رسد که اختلاف علما در اینباره یک نزاع لفظی است،چون کسانی هم که مخالفان رامسلمان میدانند مرادشان این است که برخی از احکام اسلام را بر آنها جاری میشود نه اینکه آنها را مسلمان به شمار آورده باشند از این روست که معتقد گشته اند این افراد به عذاب الهی گرفتار و وارد جهنم خواهندشد.و اگر بخواهیم بگوییم که مخالفان در ظاهر وباطن کافر هستند ، کلام نادرستی است چرا که دلیلی بر درستی این مطلب وجود ندارد.بلکه ما روایاتی داریم که بر مسلمان بودن ایشان دلالت دارد از جمله این روایتی که رسول اکرم صلیالله علیه واله فرمودند:(امرت ان أقاتل الناس حتی قولوا لااله الا الله،ماموریت یافته ام که مردم را بکشم مگر اینکه بگویند لااله الا الله) ،

باب یکصد و دوم : مستضعفان و امیدواران به فضل الهی

آیات:

- إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً * فَأُولئِکَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُوراً(1)

{مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد، که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است. }

- وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ تا آنجا که می فرماید: وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (2)

تا آخر آیه.

{و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده مهربان است } و {و عدّه ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آنها را می پذیرد، و خدا دانای سنجیده کار است }.

روایات:

1. تفسیر قمی: ابن طیار گوید: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم مستضعف کدام است، فرمود: کسی که راه به کفر را پیدا نمی کند و بطرف ایمان هم راهی ندارد تا

1- . نساء / 98 – 99
2- . براءه / 102 - 106

مؤمن شود، نه می تواند کافر شود و نه توانائی دارد مؤمن گردد آنها کودکان می باشند و یا زنان و مردانی که عقل آنها مانند عقل کودکان است و یا آنهائی که قلم از آنها برداشته شده است.(1)

2. تفسیر قمی: امام صادق علیه السّلام فرمود: آنهائی که امیدوار فرمان خداوند می باشند کسانی هستند، که مشرک بودند، آنها حمزه و جعفر و مانند آنها را کشتند، و بعد از آن وارد اسلام شدند، خدا را به یگانگی قبول کردند و از شرک دست برداشتند، ولی ایمان را در دل خود مستقر نکردند و آن را کاملا نشناختند.

آنها چون ایمان آوردند لذا از اهل ایمان بشمار می روند و در زمره آنان به حساب می آیند، در این صورت بهشت برای آنها واجب می گردد، و از طرف دیگر چون در کفر خود اعتقاد ندارند تا دوزخ برای آنها لازم گردد، این جماعت کافر بودن ظاهری و باطنی آن ها ممنوع است، و برهانی بر آن نیست، بلکه برهان بر اسلام ظاهری آنهاست، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فرمان داده شده ام تا با مردم بجنگم تا «لا اله الا الله» بگویند.

{باید امیدوار رحمت خداوند باشند، ممکن است خداوند آنها را عذاب کند و یا آن را مورد عفو قرار دهد و از گناهان آنها درگذرد}.(2)

3. نفسیر قمی: ضریس کناسی گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم خداشناسانی که به محمد صلی اللّٰه علیه و آله ایمان دارند و مسلمان هستند و از دنیا می روند ولی امامی را نمی شناسند و ولایت شما نشناختند ، پایان کار آنها چه خواهد شد.

امام علیه السّلام فرمود: آنها در قبرهای خود خواهند ماند و از آنجا بیرون نخواهند گردید، هر کدام از آنها که کارهای نیک انجام داده باشند و دشمنی و عنادی از آن ها ظاهر نشده باشد، از قبر او راهی بطرف بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است باز می گردد و روح و بشارت به قبر او می رسد.

1- . تفسیر قمی137

2- . تفسیر قمی: 588

این چنین آدمی در قبر خود زندگی می کند تا روز قیامت برپا شود، در آن هنگام در پیشگاه عدل خداوندی حاضر می گردد و به حساب کار او می رسند و خوبی ها و بدیهای او را در نظر می گیرند، در اینجا یا بطرف بهشت می روند و یا بطرف دوزخ رهسپار می شوند، وضع اینها بستگی به امر خداوند دارد.

امام علیه السّلام فرمود: با مستضعفان و افرادی که عقل درستی ندارند و نیک و بد را از هم تمیز نمی دهند و یا اطفال و فرزندان مسلمانان که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند همین گونه رفتار می گردد،

اما ناصبیان که اهل قبله هستند برای آنها هم خطی از قبر بطرف دوزخ کشیده می گردد. این دوزخ را خداوند در مشرق خلق کرده است و از آن دوزخ شعله های آتش و دود و گرمی به قبرش وارد می گردد و او را معذب می کند و بعد از این هم راه آنها به جهنم ختم می شود، {و در آن جا نگهداری می گردند و به آنها می گویند شما غیر از خدا به دیگران توجه کردید، کجا هست}(1)

یعنی آن امامی که خود اختیار کردید و امام منصوب از طرف خدا را رها نمودید.(2)

4. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردم شش گروه می باشند، مستضعف(که رشد فکری برای رسیدن به ایمان وکفر ندارند)،، مؤلف(کسانی که باید با مهربانی ویا تامین امور مالی ایشان را به اسلام نزدیک کرد)، مرجی(کسی که مسلمان است ولی ایمان کامل در دلشان راه نیافته است و با این حال از دنیا رفته ومنتظر تصمیم خداوند است)، کسی که به گناهش اعتراف می کند، ناصبی(دشمنان اهلبیت علیهم السلام) و مؤمن.(3)

5. خصال: علی علیه السّلام فرمودند: بهشت هشت در دارد، دری که از آن پیامبران و صدیقان وارد می گردند، دری که شهداء و صالحان از آن می آیند، شیعیان و دوستان ما هم از پنج در وارد خواهند شد و از در هشتمی سایر مسلمانان وارد

1- . مومن / 73
2- . تفسیر قمی: 588
3- . خصال 1: 162

می شوند و آن ها کسانی می باشند که بر وحدانیت خدا گواهی دادهاند و ذره ای بغض ما را در دل نداشته باشند.(1)

6. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: گناهکاران، آنهائی که حد بر آنها جاری شده، نه مؤمن هستند و نه کافر، آنها را در آتش جاودان نخواهند ماند و روزی از آن جا آزاد خواهند شد و شفاعت به آنها خواهد رسید، ولی مستضعفان باید خداوند از آنها راضی گردد.(2)

در عیون اخبار الرضا علیه السلام نیز حدیث مشابهی از امام رضا علیه السلام خطاب به مأمون نقل شده است.(3)

7. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی شما را دوست می دارد و نمی داند شما چه می گوئید خداوند او را وارد بهشت می کند و مردی هم شما را دشمن می دارد و نمی داند شما چه عقیده ای دارید خداوند وی را وارد دوزخ می کند.(4)

8. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمودند: مستضعفان گروه هائی می باشند که بعضی با بعض دیگر مخالف هستند ، وهر کس از اهل قبله به حد ناصبی نرسد او مستضعف است.(5)

9. معانی الاخبار: زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام تفسیر آیه شریفه «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ»(6) {مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودست } را سؤال کردم. فرمودند: آنها کسانی می باشند که کفر را در نمی یابند تا کافر شوند و به راه هدایت هم آگاه نشدهاند تا مؤمن گردند، کودکان و مردان و زنانی که عقل آنها مانند کودکان باشند حکم وتکلیف از ایشان برداشته شده است.(7)

1- . خصال 2: 39
2- . خصال 2: 154
3- . عیون الاخبار2: 125
4- . معانی الاخبار: 392
5- . معانی الاخبار: 200
6- . نساء / 98

7- . معانى الاخبار: 201

10. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً»، فرمودند: یعنی راهی ندارند تا ناصبی شوند و دشمنی کنند و بطرف حق هم هدایت نمی شوند تا به حق عمل کنند و یا حق را قبول کنند، این ها اگر کارهای نیک انجام دهند و از محرمات دست بر دارند وارد بهشت می گردند ولی مقام نیکان و ابرار را پیدا نخواهند کرد.(1)

11. معانی الاخبار: سفیان بن سمط گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم در باره مستضعفان چه می گوئید، امام در حالی که ناراحت بودند فرمودند آیا شما گذاشته اید کسی مستضعف بماند، مستضعفان کجا هستند به خداوند امر امامت و ولایت به زنان پشت پرده هم رسیده و سقایان کوچه های مدینه از آن اطلاع دارند و با آن آشنا شده اند.(2)

12. معانی الاخبار: ابراهیم بن اسحاق [از عمرو بن اسحاق](3)

گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد حد مستضعف چیست، که خداوند آن را در قرآن ذکر کرده است، فرمودند: کسی که نمی تواند یک سوره قرآن را به خوبی بخواند، ولی

خداوند او را به گونهای آفریده است که سزاوار نیست که کارهای نیک انجام ندهد .(4)

13. حمران گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم تفسیر«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ» چیست؟ فرمودند: آنها اهل ولایت می باشند، عرض کردم: کدام ولایت؟ فرمودند: مقصود ولایت در دین نمی باشد، آن ولایت، در نکاح و ارث و رفتارهای اجتماعی می باشد، آن ها نه کافر هستند و نه مسلمان، آنها امیدوار فضل و عنایت خدا می باشند.(5)

1- . معانی الاخبار: 201
2- . معانی الاخبار: 201
3- . آنچه در [ ] بیان شده است، اضافه بر منبع می باشد.
4- . معانی الاخبار: 202
5- . معانی الاخبار: 202

در تفسیر عیاشی نیز روایت مشابهی از حمران نقل شده است.(1)

14. معانی الاخبار: سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم تفسیر «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ» چیست؟ فرمود: ای سلیمان در میان این مستضعفان کسانی می باشند که گردن آنها از شما کلفت تر است.

مستضعفان گروهی می باشند که نماز می گذارند و روزه می گیرند شکم و دامن خود را از حرام نگه می دارند و معتقدند که حق فقط در نزد ما می باشد(2)،(اصل

وریشه را رها کرده) و شاخه های درخت را گرفتهاند و «امید است که خداوند آنها را مورد عفو قرار دهد» زیرا به درخت چنگ زده اند اگر چه شناخته نشده اند، اگر خداوند آنها را عفو کند با رحمت خود با آنها رفتار کرده و اگر آنها را عذاب کند نتیجه گمراهی آنها بوده است، خداوند حق را به آنان نشان داد ولی آنها قبول نکردند.(3)

در تفسیر عیاشی حدیث مشابهی از سلیمان بن خالد نقل شده است.(4)

15. معانی الاخبار: سلیمان بن خالد گوید: از امام باقر علیه السّلام در باره مستضعفان سؤال کردم فرمودند: زنی که در پشت پرده قرار دارد و خادمی که راه به جائی ندارد، به او می گوئی نماز بخوان او هم می خواند و هر چه بگوئی اطاعت می کند برده ای که همراه مولایش حرکت می کند و چیزی نمی داند هر چه مولایش بگوید اطاعت می کند. پیرمردی که فکر و عقلش را از دست داده و یا کودکی که توانایی تصمیم گیری ندارد و هر چه به آنها بگوئی انجام می دهند.

این ها را می گویند مستضعف، اما مردی که گردنش کلفت می باشد و اهل مجادله و دشمنی است و توانایی خرید و فروش وتجارت کردن را دارد ، و شما

1- . تفسیر عیاشی 1: 270 و نساء / 98
2- . در همین منبع و در عیاشی: نزد غیر ما

3- . معنى الاخبار: 202

4- . تفسير عياشى 1: 270

نمی توانی سر او کلاه بگذاری و فریبش دهی او را مستضعف می گوئی، خیر این دیگر مستضعف نیست و احترامی ندارد.(1)

در تفسیر عیاشی نیز حدیث مشابهی از سلیمان نقل شده است.(2)

16. معانی الاخبار: امام باقر علیه السّلام در باره مستضعفان فرمودند: آنها راهی پیدا نمی کنند تا وارد کفر شوند و بطرف ایمان هم هدایت نمی گردند تا مؤمن شوند، آنها نه کافر هستند و نه مؤمن.(3)

17. معانی الاخبار: ابو حنیفه که یکی از شیعیان می باشد گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس اختلاف در عقائد و آراء را بشناسد مستضعف نیست.(4)

18. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر که به اختلاف مردم آشنا باشد و آن را دریابد از مستضعفان بشمار نمی رود.(5)

19. محاسن: زراره گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال شد و من هم در آن جا بودم که تفسیر مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها(6)

چیست؟ آیا کسانی که معتقد به امامت شما نیستند مشمول این آیه می باشند؟ فرمودند: خیر، این فقط برای مؤمنان می باشد. عرض کردم خداوند شما را سلامت بدارد، کسانی از مخالفین هستند و شما را هم به امامت قبول ندارند، روزه می گیرند، نماز می خوانند و اهل ورع می باشند ولی با شما عناد ندارند، فرمودند: این جماعت وارد بهشت می گردند و مشمول رحمت خداوند می شوند.(7)

1- . معانی الاخبار: 203
2- . تفسیر عیاشی1: 270
3- . معانی الاخبار: 203
4- . معانی الاخبار: 200
5- . معانی الاخبار: 201
6- . انعام / 160
7- . محاسن: 158

20. غیبه شیخ طوسی: گروهی از مفوضه کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السّلام فرستادند، کامل گوید: من در نظر داشتم از او سؤال کنم آیا کسی که مانند ما به امامت شما عقیده ندارد، وارد بهشت می شود یا خیر؟

گوید: هنگامی که وارد محضر امام علیه السّلام شدم دیدم آن جناب لباسهای سفید تازه ای پوشیده است، با خود فکر کردم ولی خدا و حجت او لباس نو در بر می کند ولی ما را به مواساه با برادران دعوت می نماید و ما را از پوشیدن این نوع لباس نهی می فرماید.

در این هنگام امام علیه السّلام متوجه من شدند و در حالی که تبسم بر لب داشتند فرمودند: ای کامل و بعد آستین خود را بالا برد و بازوانش را نشان دادند، من متوجه شدم امام در زیر آن لباس سفید و نو لباسی سیاه و درشت پوشیده است و فرمودند: این لباس برای خدا و آن دیگری برای شما می باشد.

من سلام کردم و در جای خود نشستم و متوجه شدم از دری که پرده ای بر آن آویخته بودند بادی وزید و پرده را بالا برد من در میان آن اطاق کودکی دیدم که مانند ماه تابان می درخشید، آن کودک چهار سال و یا در همین حدود بود، او متوجه من شد و گفت: ای کامل بن ابراهیم، من از این خطاب بر خود لرزیدم و گفتم: بله ای سید من.

فرمودند شما آمده اید نزد ولی خدا و حجت او و جایی که در خانه خدا از آن جا گشوده می شود، آمدی که از او سؤال کنی آیا کسانی که مانند ما عقیده ندارند وارد بهشت می شوند یا خیر، گفتم: آری به خداوند سوگند برای همین آمده ام گفت گروهی اندک از آن ها وارد بهشت خواهند شد.

به خداوند سوگند گروهی داخل بهشت می گردند که به آنها حقیه گفته می شود، گفتم: ای سید و سرور من این جماعت چه کسانی می باشند، فرمود: گروهی هستند که

بخاطر محبت علی علیه السلام به نام او سوگند یاد می کنند و به حق او قسم می خورند ولی نمی دانند حق او چیست و فضل او کدام است.(1)

21. تفسیر عیاشی: سماعه گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مستضعف کیست، فرمودند آنها اهل ولایت می باشند، عرض کردم مقصود از ولایت چیست، فرمود: مقصود ولایت دینی نیست، یعنی در نکاح وارث و روابط اجتماعی با همدیگر ولایت دارند.

آن جماعت نه مؤمن هستند و نه کفار، گروهی از آنها در انتظار امر خداوند می باشند، اما {مستضعفان از مردان و زنان و کودکان و کسانی که می گویند بار خدایا ما را از این قریه ای که اهل آن ظلم می کنند خارج کن} (2) ما هستیم.(3)

22. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه: «وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ ... لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً»، فرمودند: کسانی که توانائی ندارند خود را به حق برسانند و حق را قبول کنند و به آن عمل نمایند و یا اعتقاد پیدا کنند.

از طرف دیگر قدرت و درک آن را هم ندارند که خود را به ناصبیان و دشمنان ما برسانند و مانند آن ها کار کنند، فرمودند اگر اینها کار نیک انجام دهند و از حرام ها دست بردارند وارد بهشت می شوند ولی به مقامات نیکان و ابرارنمی رسند.(4)

23. تفسیر عیاشی: زراره گوید: من با حضرت باقر علیه السّلام در باره مستضعفان گفتگو می کردم، امام فرمودند اصحاب اعراف کجا هستند، آنها که به رحمت خداوند امیدوارند کجا می باشند، آنها که {کارهای نیک و بد را به هم آمیخته اند} کجایند؟ کسانی که باید دلهای آنها را بدست آورد و از دین رم نداد کجا هستند؟ آنها که خداوند موضوعات را برای آنها روشن کرده اند در کجا هستند،

1- . غیبه شیخ طوسی: 159
2- . نساء / 75
3- . تفسیر عیاشی 1: 257

4- . تفسير عياشى 1: 269

مستضعفان از مردان و زنان و کودکان در کجا زندگی می کنند؟ آن ها که راهی ندارند تا هدایت شوند، {امید است خداوند از آنها درگذرد و مورد عفو قرار دهد. }(1)

24. تفسیر عیاشی: زراره گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم می توانم با مرجئه یا حروریه، و یا قدریه ازدواج کنم، امام علیه السّلام فرمود: نمی توانی شما با زنانی که از این مسائل آگاهی ندارند ازدواج کنید، زراره گفت آنها یا مؤمن هستند و یا کافر، امام فرمود: خداوند در این جا گروهی را استثناء کرده و فرموده: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ» تا «سبيلا».(2)

25. تفسیر عیاشی: ابو الصباح گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی را به مذهب اهل بیت دعوت کردند و او هم قبول کرد، جایی که او زندگی می کند دور است و دسترسی به مرکز نیست تا مطالب زودتر به او برسد، او خبر درگذشت امام را می شنود و منتظر می ماند تا امام بعدی را به او معرفی کنند که ناگهان فوت می کند، سرنوشت او چه می شود، فرمود: او مانند کسی می باشد که بطرف خدا و رسول مهاجرت کرده و «خداوند مزد او را می دهد».(3)

26. تفسیر عیاشی: زراره گوید: من و حمران به محضر امام باقر علیه السّلام وارد شدیم و عرض کردیم: ما میزان و معیاری برای خود گذاشته ایم، فرمود: آن معیار چیست، گفتم: ما عقائدی داریم که به آن پای بند می باشیم هر کس با ما در آن عقیده همراه باشد او را دوست می داریم، خواه علوی باشد و یا غیر آن و هر کس با آن مخالفت کند ما از وی دوری می کنیم، چه علوی باشد و یا غیر آن.

امام علیه السّلام فرمودند: پس مستضعفان کجا هستند که خداوند می فرماید: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الذين لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»، مگر ناتوانان از مردان و زنان و کودکان که راه تشخیص حق را ندارند و توانائی ندارند راه حق را بیابند.

1- . تفسیر عیاشی 1: 269
2- . تفسیر عیاشی 1: 269

3- . تفسير عياشى 1: 270

آنهائی که به خداوند امید دارند و آرزو می کنند خداوند آنها را مورد رحمت قرار دهد و یا کسانی که کارهای نیک را با کارهای بد در هم آمیخته اند، اصحاب اعراف در کجا واقع شده اند، اشخاصی که باید به آنها محبت کرد و دل آنها را بدست آورد کجا می باشند.

زراره گوید: در این جا صدای من و صدای امام باقر علیه السّلام بلند شده بود، تا آنجائی که کسانی که در خانه جمع شده بودند صدای ما را شنیدند، بعد از اینکه سخن ما به درازا کشید امام فرمودند ای زراره شایسته است که خداوند شما را وارد بهشت کند.(1)

27. تفسیر عیاشی: هشام بن سالم گوید: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ»(2) {و عدّه ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست} فرمودند: آنها گروهی از مشرکان می باشند که جماعتی از مسلمانان را کشتند و بعد مسلمان شدند و امیدوارند «خداوند آنها را رحمت کند».(3)

28. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» گروهی هستند که در جنگ بدر و احد و حنین از مشرکان جدا شدند(4)

و مسلمان گردیدند، اینک «خداوند یا آنها را رحمت می کند و یا مورد عذاب قرار می دهد.».(5)

29. تفسیر عیاشی: زراره گوید: امام باقر علیه السّلام فرمودند: معنی گفته خداوند «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» آن است که گروهی از مشرکان مانند حمزه و جعفر و امثال آنها را کشتند و بعد وارد اسلام شدند و خداپرست گردیدند و دست از شرک برداشتند.

1- . تفسیر عیاشی2: 93
2- . براءه: 102
3- . تفسیر عیاشی 2: 110
4- . یعنی از نزد مشرکان مهاجرت کردند، در منبع: «سلموا»
5- . تفسیر عیاشی 2: 110

آنها ایمان نیاوردند تا وارد بهشت گردند و کافر هم نبودند تا به دوزخ روند، این جماعت با این وصف امیدوار رحمت خداوند می باشند، حمران گوید از امام صادق علیه السّلام پرسیدم مستضعفین چه اشخاصی می باشند فرمود آنها نه مؤمن هستند و نه کافر آنها «امیدوار به رحمت خداوند می باشند».(1)

- حمران می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره مستضعفان پرسیدم. فرمود: آن ها نه مومن هستند و نه کافر، آن ها کسانی هستند که به رحمت الهی امیدوارند.

30. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردم بر شش دسته هستند که به سه گونه ظاهر می گردند: ایمان، کفر و ضلالت، این ها اهل وعده می باشند و خداوند به آنها وعده بهشت و دوزخ را داده است و آنها مؤمنان و کافران و مستضعفان هستند.

کسانی که امیدوار رحمت خداوند می باشند و انتظار دارند خداوند آنها را مورد رحمت خود قرار دهد «یا مورد رحمت خداوند قرار می گیرند و یا معذب می گردند» و کسانی که به گناهان خود اعتراف می کنند و «کارهای نیک و بد را به هم آمیخته اند» و اهل اعراف.(2)

31. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام فرمودند: مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ کسانی بودند که در حال شرک جماعتی مانند حمزه و جعفر و امثال آنها را کشتند و بعد وارد اسلام شدند و خدا را شناختند، این جماعت به ایمان نرسیدند تا از مؤمنان به حساب بیایند و وارد بهشت گردند و در کفر هم نماندند تا سزاوار دوزخ گردند، آنها در همان حال می باشند «خداوند یا آنها را عذاب می کند و یا آنان را رحمت می فرماید.»

- امام صادق در تفسیر «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» فرمود: خداوند در باره آنها نظر خواهد داد، راوی گوید: عرض کردم قربانت گردم آنها از کجا روزی می خورند؟ فرمودند: از آن جایی که خداوند مقدر کرده است.

1- . تفسیر عیاشی2: 110
2- . تفسیر عیاشی 2: 111

- ابو ابراهیم علیه السّلام فرمودند: آن ها گروهی هستند که خداوند در باره آنها نظر خواهد داد.(1)

32. تفسیر عیاشی: حارث گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم بین کفر و ایمان فاصله ای هست؟ فرمودند: آری فاصله ها ,جایگاههایی متعددی وجود دارد، اگر یکی از آن اعمال را انجام دهد خداوند او را به رو در آتش خواهد افکند، ولی بین ایمان و کفر «کسانی هستند که امیدوار رحمت خداوند می باشند.»

در آن میان مستضعفان هستند که خود حکم خاصی دارند و در آن جا«کسانی می باشند که کارهای نیک و بد را به هم مخلوط ساخته اند»، اینها هم حکمی دارند و در آنجا اهل اعراف هستند که خداوند از آن ها در قرآن نام برده است.(2)

33. تفسیر عیاشی: داود بن فرقد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ گروهی هستند که هر گاه فضیلت علی علیه السّلام را برای آنها نقل کنی، گویند: ما نمی دانیم شاید چنین باشد و یا نباشد. حضرت علیه السلام فرمود: امیدوار رحمت پروردگار هستندکه خدای متعال می فرماید: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» تا آخر آیه.(3)

34. رجال کشی: ابن رئاب گوید: زراره بر امام صادق علیه السّلام وارد شدند، امام از او پرسید، آیا متاهل هستی؟ زراره گفت:نه متاهل نیستم، گفت: چرا زن اختیار نمی کنی؟، گفت:چون نمیدانم که آیا با ازدواج با این زنان، میتوانم زندگی خوبی تشکیل بدهم یا خیر ؟ حضرت فرمودند: پس با این نیروی جوانی که داری چگونه (بر وضعیت مجردی ونیازهایی که داری)تحمل میکنی؟ زراه جواب داد: کنیز اختیار میکنم(ونیازم را برطرف میسازم) حضرت فرمودند:از کجا ازدواج با کنیزان برایت دلچسب و لذت بخش است، گفت:اگراحساس کنم، کار یا اموری که به ایشان مربوط(ظاهر، باطن و عقیده، ...) است را نمیپسندم، آن را میفروشم حضرت فرموند:

1- . تفسیر عیاشی 2: 111

2- . تفسیر عیاشی 2: 111

3- . تفسير عياشى 2: 111

در اینباره از تو نپرسیدم ، سوالم این بود از کجا میدانی پاکدامن هستند و از نزدیکی با او لذت میبری؟ گفت: پس دستور می دهید با زن آزاد ازدواج کنم؟ امام فرمود: اختیار با تو است.

راوی می گوید: زراره عرض کرد: این سخن شما دو وجه دارد: یا اینکه برای شما مهم نیست که خدا را نافرمانی کنم، زیرا مرا به ازدواج امر نمی کنید؛ وجه دیگر این است که شما مرا آزاد واختیار کامل دادهاید ، راوی گوید حضرت فرمودند: برتو باد ازدواج با بلهاء، راوی میگوید از حضرت پرسیدم منظورتان زنانی است که اعتقاداتی(باطل) مانند افرادی چون حکم بن عتیبه و سالم ابن ابی حفصه دارند؟حضرت فرمودند خیر، منظورم آن کسانی است که با عقیدهای که شما دارید، آشنایی ندارند ولی از دشمنان اهلبیت علیهمالسلام نیز نمیباشند همانا‌پیامبر صلیالله عیله وآله نیز با افرادی چون پدر عاص بن ربیع و عثمان بن عفان پیمان زناشویی برقرار کرده و با ایشان قرابت سببی پیدا کردند وزنانی مانند عایشه وحفصه وغیر از ایشان را به همسری برگزیدند.

زراره گفت : من که در جایگاه پیامبر صلیالله عیله وآله نیستم تا بر اساس شرایطی که داشت این حکم برایشان قابل اجرا باشد، هر کسی یا کافر است یا مومن که خدا نیز مردم را دو گروه قرار داده و فرموده:«فمنکم کافر ومنکم مومن، برخی از شما کافر وبرخی دیگر مومن هستند» پس امام صادقعلیهالسلام در جواب به او گفت: پس جایگاه اصحاب اعراف(درمیان این دو گروهی که خداوند تقسم کرده) کجاست؟ یا مولفه قلوبهم (کسانی که بایدبا محبت ومدارا ونیز با تامین امور مالی و... دلهایشان را به سوی اسلام هدایت وایمانشان را نگه داشت) کجا قرار دارند؟گروهی که «عمل نیک و بد را با هم در آمیخته اند» در کجا قرار دارند؟ و کسانی که «لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ» چه وضعتی دارند؟ .

زراره پرسید: آیا مومنان وارد آتش می شوند؟ امام صادق علیه السلام فرمود:مومن وارد جهنم نمیشود ، مگر خداوند بخواهد. آیا کافر وارد بهشت می شود؟ امام علیه السلام فرمود: خیر. زراره گفت: آیا امکان دارد که بنده بندهای نه کافر باشد

نه مومن؟ امام صادقعلیهالسلام فرمود: ای زراره من این حرف را بنابر گفتار پرودگار برایت گفتم، و گفتار پرودگار از عقیده وفکر تودرستتر است که میفرماید «لم یدخلوها وهم یطعمون» و اگر مومن باشند وارد بهشت میشوند واگر کافر باشند وارد جهنم خواهند شد.

زراره گفت: پس حال ایشان چگونه خواهد شد؟امام صادقعلیهالسلام در جواب فرمودند:ایشان به وعده خداوند مبنی بر امیدواری به رحمتش، به لطف ورحمت او چشم دوختهاند، و تو نیز در آینده(با گذشت زمان) از این حرف خود برمیگردی و این ایرادهایی که در ذهنت پیرامون این عقیده وجود دارد از بین خواهد رفت و مسئله برایت حل میشود

راوی میگوید، دوستان زراره میگویند، او بعد از چندوقت از حرف خود برگشت واشکالاتی که در ذهنش بود برایش حل شده بود

هر کس زراره بن أعین را درک کرده باشد، امام صادق علیه السلام رانیز درک کرده است، وی دو ماه ویا کم تر از دو ماه پس از امام صادق علیه السلام از دنیا رفت. هنگامی که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، زراره بیمار بود و به سبب همان بیماری از دنیا رفت

35. تفسیر قمی: سعد از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که از آن جناب پرسیدند: تفسیر آیه شریفه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّٰاءُ عَلَی الْکُفّٰارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْواناً»(1) {محمّد (ص) پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند } چیست؟

امام علیه السّلام فرمودند: این مثلی است که در شیعیان ما جاری می گردد همان گونه که برای آنها در اصلاب جریان پیدا می کند و بعد در ارحام کشت می شود

1- . فتح / 29

و سپس ایشان را برای هدف و انجام عهدی که پرودگار به هنگام خلقت از آنها پیمان گرفته است، خارج میکند

گروهی از آنها از متقین و شهدا هستند و گروهی، کسانی هستند که خداونددلهایشان را مورد آزمایش قرار میدهد ، دسته ای از آنها از علماء بوده و جماعتی از بزرگان بشمار می روند و پاره ای از آنان از شجاعان وروشنگران(راه هدایت) بشمار می آیند.

بعضی پرهیزگار هستند و دسته ای اهل تقوی و فضیلت می باشند، گروهی اهل تسلیم و رضا بشمار می روند، با این چیزها به سوی پرودگارشان سبقت گرفتند و با فضیلتهایی که به دست آوردند بر مردم برتری یافتند و مردم پس از ایشان متناسب با حالتهایشان در پیمانی وعهدی که(باپرودگارشان)دارند، جایگاههایی یافتند وهر کدام در گروهی اسمی داردند

گروهی حد ومرز «مستضعفین» و حد«المرجون لامرالله إماأن یتوب علیهم» و مرزی دیگر«عسی أن یتوب» و برخی حد «لابثین فیها احقابا» ومرزی دیگر«خالدین فیهامادامت السموات والارض» ، سپس حدی دیگر که خداوند آن را جداساخته

و جایگاهی برای هریک از مردم در خوبیهای وبدیها در نظر گرفته است که این دو (خیر وشر)نیز دو مخلوق پرودگارند و مانند سایر چیزها، که تقدیر واندازه ای را برای هر کسی در نظر گرفته، مشیت واراده او جاری است که همواره از حالی به حال دیگر در تبدیل است مانندزیاد کردن رزقها یا کم کردن آن، کوتاه کردن اجلهاو طولانی کردن عمرها یا نازل کردن بلا یا دفع و جلوگیری از آن، سپس (با آن صلاح و مشیتی که پرودگار دارد)بدن هارا با آن شرایطی وچیزهایی که خود میخواست ، آمیخته وسکونت داد ، پس برخی چیزها را اصول و در قلبها برای همیشه ثابت قرار داد وبرخی را بین قلب وسینهاش تازمانی معین به امانت نهاد و پس از آن که زمانش فرا رسد(مرگ فرد) همه آنهارا از میان قلب وسینهاش میکند وپس میگیرد، هر گاه خداوند به کسی، خیر ونیکی را الهام کند و آن خوبی را در قلبش جاری ساخته

ونیکی را در دلش قرار دهد، به این واسطه به نهایت و بلندای آن هدفی که در خلقت اول بدان عهد بسته ومیثاقش را پذیرفته دست .

36. سلیم بن قیس در روایتی نقل می کند: بین علی علیه السّلام و اشعث ابن قیس لعنه الله علیه بر سرمسئلهای گفتگوهائی صورت گرفت است. اشعث به علی علیه السّلام گفتند: به خداوند سوگند اگر امر چنین باشد که شما می گویی؛ همه امت به هلاکت وگمراهی افتادند غیر از تو و پیروانت امیر المؤمنین علیه السّلام در پاسخ او فرمودند: ای پسرقیس به خداوند سوگند، همانگونه که برایت توضیح دادم، حق با من است.ولی از امت هلاک ونابود نمیشود(به جهنم وارد نمیگردد) به جزدشمنان اهلبیت علیهمالسلام، وکسانی،که به قصد غلبه وبزرگی کردن دشمنی و تکبر میورزند وآنان که حق اهل بیت علیهمالسلام را انکار کردند و کسانی که با علم لجاجت ودشمنی ورزند.و عناد دارند

اما کسانی که به توحید چنگ بزنند و به نبوت محمد و دین اسلام اقرار و اعتراف کنند و از ملت اسلامی خارج نگردند و با ظلم و قهر و غلبه بر ما نتازند و باپرچم دشمنی با مارا بلند نکنند ما واگر در خلافت وجانشینی پیامبر صلی الله علیه واله شک دارد ولی اهل وسرپرستان واقعی آن را نمیشناسدو به ولایت ما نیزآگاه نیست ولی بر علیه مادشمنی نمیورزد همانا که او مسلمان مستضعفی است که امید سات که رحمت خداوند شامل حال او شود وگناهانی را که مرتکب آن شده است تخفیف دهد

37. کتاب مسائل: علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السّلام روایت می کند که از او سؤال کردم: پیامبر خدا سخنی ناحق از طرف خداوند می گویند و یا از روی هوای نفس چیزی اظهار می دارند و یا خود را به سختی و مشقت می اندازند؟ فرمودند: خیر، چنین چیزی وجود ندارد. گفتم: خودت می بینی که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمودند: من کنت مولاه فعلی مولاه آیا خداوند رسول خود را امر کرده بود که این سخن را بگوید، فرمودند: آری گفتم:پس باید از کسانی که آن را،

(دستور پرودگار مبنی بر معرفی کردن امام علی علیهالسلام به عنوان ولی) انکار کرده اند، از روزی که رسول خداصلیالله علیه وآله بدان دستور داد ،بیزاری بجویم؟

امام علیه السّلام فرمودند: آری چنین است گفتم: آیا مردم تا آن را نشناسند مسلمان شمرده می شوند؟ فرمودند خیر، {مگر مستضعفان از مردان و زنان و کودکان که راه شناخت برای آنها نیست و راهی به شناخت هم پیدا نمی کنند}.(1)

گفتم: آنها کدام کسان می باشند؟ فرمودند: مگر شما خادمان و یا زنان خود را مشاهده نمی کنید که از این مسائل چیزی درک نمی کنند، آیا شما خادمان خود را می کشید در حالی که ایشان به هرچیزی که شما بگویید اقرار کرده وآن را انجام میدهند و بعد فرمودند: هر کس آن حقیقت(دستور پرودگار برای پذیرفتن ولایت امام علی علیهالسلام) را بر او عرضه کرده واو را آگاه سازند ولی انکار کند، خداوند او را از رحمتش دور گرداند و نابودش گرداند که هیچ او خیری نیست.(2)

1- . نساء / 89
2- . کتاب مسائل، این حدیث به طور کامل در ج 10: 249 – 291 بیان شده، و در چاپ جدید، در ص 266 آورده شده است. به این منبع رجوع کنید.

باب یکصد و سوم : نفاق

آیات:

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ* يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ما يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ* فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ* وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ* أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لكِنْ لا يَشْعُرُونَ *وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما آمَنَ النَّاسُ قالُوا أَ نُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَ لكِنْ لا يَعْلَمُونَ *وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ* اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِی طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ* أُولئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ* مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمَّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِی ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ *صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ* أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ* يَكادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ كُلَّما أَضاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قامُوا وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ (1)

{و برخی از مردم می گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم»، ولی گروندگان [راستین] نیستند. با خدا و مؤمنان نیرنگ می بازند؛ ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی زنند، و نمی فهمند. در دلهایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود؛ و

1- . بقره / 8 – 20

به [سزای] آنچه به دروغ می گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می گویند: «ما خود اصلاحگریم.»بهوش باشید که آنان فسادگرانند، لیکن نمی فهمند.و چون به آنان گفته شود: «همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید»، می گویند: «آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده اند، ایمان بیاوریم؟» هشدار که آنان همان کم خردانند؛ ولی نمی دانند.

و چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند، می گویند: «ایمان آوردیم»، و چون با شیطانهای خود خلوت کنند، می گویند: «در حقیقت ما با شماییم، ما فقط [آنان را] ریشخند می کنیم.» خدا [است که] ریشخندشان می کند، و آنان را در طغیانشان فرو می گذارد تا سرگردان شوند.

همین کسانند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود[ی به بار] نیاورد؛ و هدایت یافته نبودند. مَثَل آنان، همچون مَثَل کسانی است که آتشی افروختند، و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد؛ و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد. کرند، لالند، کورند؛ بنابراین به راه نمی آیند.

یا چون [کسانی که در معرض] رگباری از آسمان -که در آن تاریکیها و رعد و برقی است- [قرار گرفته اند]؛ از [نهیب] آذرخش [و] بیم مرگ، سر انگشتان خود را در گوشهایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد. نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید؛ هرگاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند؛ و چون راهشان را تاریک کند، [بر جای خود] بایستند؛ و اگر خدا می خواست شنوایی و بینایی شان را برمی گرفت، که خدا بر همه چیز تواناست. }

- وَ قِيلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لَاتَّبَعْناكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمانِ يَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَيْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما يَكْتُمُونَ (1) و نیز می فرماید: لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ الْعَذابِ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (2)

1- . آل عمران / 167

2- . آل عمران / 188

{همچنین کسانی را که دو رویی نمودند [نیز] معلوم بدارد. و به ایشان گفته شد: «بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید.» گفتند: «اگر جنگیدن می دانستیم مسلماً از شما پیروی می کردیم.» آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان. به زبانِ خویش چیزی می گفتند که در دلهایشان نبود، و خدا به آنچه می نهفتند داناتر است.} و نیز می فرماید {البته گمان مبر کسانی که بدانچه کرده اند شادمانی می کنند و دوست دارند به آنچه نکرده اند مورد ستایش قرار گیرند، قطعاً گمان مَبَر که برای آنان نجاتی از عذاب است، [که] عذابی دردناک خواهند داشت.}

- وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ رَأَیْتَ الْمُنافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً(1)

{و چون به ایشان گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [او] بیایید»، منافقان را می بینی که از تو سخت، روی برمی تابند.} * و فرمود: فَما لَکُمْ فِی الْمُنافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اللَّهُ أَرْکَسَهُمْ بِما کَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً(2)

{شما را چه شده است که در باره منافقان، دو دسته شده اید؟ با اینکه خدا آنان را به [سزای] آنچه انجام داده اند سرنگون کرده است. آیا می خواهید کسی را که خدا در گمراهی اش وانهاده است به راه آورید؟ و حال آنکه هر که را خدا در گمراهی اش وانهد هرگز راهی برای [هدایتِ] او نخواهی یافت.}

- بَشِّرِ الْمُنافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً {به منافقان خبر ده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.} تا آنجا که می فرماید: إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِینَ وَ الْکافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً * الَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَإِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَ إِنْ کانَ لِلْکافِرِینَ نَصِیبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً * إِنَّ الْمُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ وَ إِذا قامُوا إِلَی الصَّلاهِ قامُوا کُسالی یُراؤُنَ النَّاسَ وَ لا یَذْکُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِیلاً * مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ مَنْ یُضْلِلِ

1- . نساء / 61

2- . نساء / 88

اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً تا آنجا که می فرماید: {و البتّه [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که: هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند، چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد. همانان که مترصّد شمایند؛ پس اگر از جانب خدا به شما فتحی برسد، می گویند: «مگر ما با شما نبودیم؟» و اگر برای کافران نصیبی باشد، می گویند: «مگر ما بر شما تسلّط نداشتیم و شما را از [ورود در جمعِ] مؤمنان باز نمی داشتیم؟» پس خداوند، روز قیامت میان شما داوری می کند؛ و خداوند هرگز بر [زیانِ] مؤمنان، برای کافران راه [تسلّطی] قرار نداده است. }

- إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً * إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً(1)

{آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند، و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت.مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصلاح نمودند و به خدا تمسّک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه] آنان با مؤمنان خواهند بود، و به زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید. }

- یَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِی قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ * وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللَّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ * لا تَعْتَذِرُوا قَدْ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْکُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ کانُوا مُجْرِمِینَ * الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ یَقْبِضُونَ أَیْدِیَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِیَهُمْ إِنَّ الْمُنافِقِینَ هُمُ الْفاسِقُونَ * وَعَدَ اللَّهُ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْکُفَّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِیمٌ

1- . نساء / 138 – 146

{منافقان بیم دارند از اینکه [مبادا] سوره ای در باره آنان نازل شود که ایشان را از آنچه در دلهایشان هست خبر دهد. بگو: «ریشخند کنید، بی تردید خدا آنچه را که [از آن] می ترسید برملا خواهد کرد.» و اگر از ایشان بپرسی، مسلّماً خواهند گفت: «ما فقط شوخی و بازی می کردیم.» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را ریشخند می کردید؟» عذر نیاورید، شما بعد از ایمانتان کافر شده اید. اگر از گروهی از شما درگذریم، گروهی [دیگر] را عذاب خواهیم کرد، چرا که آنان تبهکار بودند. مردان و زنان دو چهره، [همانند] یکدیگرند. به کار ناپسند وامی دارند و از کار پسندیده باز می دارند، و دستهای خود را [از انفاق] فرو می بندند. خدا را فراموش کردند، پس [خدا هم] فراموششان کرد. در حقیقت، این منافقانند که فاسقند.خدا به مردان و زنان دو چهره و کافران، آتش جهنّم را وعده داده است. در آن جاودانه اند. آن [آتش] برای ایشان کافی است، و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است. }

تا آنجا که می فرماید: يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضى عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ {برای شما سوگند یاد می کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید قطعاً خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد. } تا آنجا که می فرماید: وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ {و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند }

وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ(1) {و از ساکنان مدینه [نیز عدّه ای] بر نفاق خو گرفته اند. تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم. به زودی آنان را دو بار عذاب می کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می شوند. } خدای سبحان می فرماید: وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَهٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ هَلْ يَراكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ (2) {و چون سوره ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می کنند [و

1- . براءه / 64 – 101
2- . براءه / 127

می گویند:] «آیا کسی شما را می بیند؟» سپس [مخفیانه از حضور پیامبر] بازمی گردند. خدا دلهایشان را [از حقّ] برگرداند، زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند.}

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ کَعَذابِ اللَّهِ وَ لَئِنْ جاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ أَ وَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِما فِی صُدُورِ الْعالَمِینَ * وَ لَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْمُنافِقِینَ(1) {و از میان مردم کسانی اند که می گویند: «به خدا ایمان آورده ایم» و چون در [راه] خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند؛ و اگر از جانب پروردگارت یاری رسد حتماً خواهند گفت: «ما با شما بودیم.» آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است داناتر نیست؟ }و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد، و یقیناً منافقان را [نیز] می شناسد.

- وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً {و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است می گفتند: «خدا و فرستاده اش جز فریب به ما وعده ای ندادند} تا آنجا که می فرماید: وَ یُعَذِّبَ الْمُنافِقِینَ إِنْ شاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً(2) {و منافقان را اگر بخواهد، عذاب کند یا بر ایشان ببخشاید که خدا همواره آمرزنده مهربان است.} خداوند می فرماید: لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لا یُجاوِرُونَکَ فِیها إِلَّا قَلِیلاً * مَلْعُونِینَ أَیْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِیلاً(3) {اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدّتی] اندک در همسایگی تو نپایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد.}

- إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلی لَهُمْ * ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ

1- . عنکبوت / 10 – 11
2- . احزاب / 12 – 24

3- . احزاب / 61 – 61

يَعْلَمُ إِسْرارَهُمْ* فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ * ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ * أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ یُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغانَهُمْ* وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَيْناكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمالَكُمْ (1)

{بی گمان، کسانی که پس از آنکه [راهِ] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت. چرا که آنان به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده خوش نمی داشتند، گفتند: «ما در کار [مخالفت] تا حدودی از شما اطاعت خواهیم کرد.» و خدا از همداستانی آنان آگاه است. پس چگونه [تاب می آورند] وقتی که فرشتگان [عذاب]، جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند؟ زیرا آنان از آنچه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند و خرسندیش را خوش نداشتند؛ پس اعمالشان را باطل گردانید. }

- يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرادَ بِكُمْ نَفْعاً بَلْ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً(2)

{برجای ماندگانِ بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت: «اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند، برای ما آمرزش بخواه.» چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می رانند. بگو: «اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؟ بلکه [این] خداست که به آنچه می کنید همواره آگاه است. }

- يَوْمَ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ * يُنادُونَهُمْ أَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قالُوا بَلى وَ لكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ

1- . قتال / 25 - 30
2- . فتح / 11

ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمانِيُّ حَتَّى جاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ * فَالْيَوْمَ لا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَهٌ وَ لا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِىَ مَوْلاكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (1)

{آن روز، مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «ما را مهلت دهید تا از نورتان [اندکی] برگیریم.» گفته می شود: «بازپس برگردید و نوری درخواست کنید.» آنگاه میان آنها دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است: باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد. [دو رویان،] آنان را ندا درمی دهند: «آیا ما با شما نبودیم؟» می گویند: «چرا، ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را غرّه کرد تا فرمان خدا آمد و [شیطانِ] مغرورکننده، شما را درباره خدا بفریفت. پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند عوضی پذیرفته نمی شود: جایگاهتان آتش است؛ آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است.» }

- أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ * اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّهً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ * لَنْ تُغْنِىَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ * يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْ ءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُونَ * اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ (2)

{آیا ندیده ای کسانی را که قومی را که مورد خشم خدایند به دوستی گرفته اند؟ آنها نه از شمایند و نه از ایشان، و به دروغ سوگند یاد می کنند و خودشان [هم] می دانند. خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. راستی که چه بد می کردند. سوگندهای خود را [چون] سپری قرار داده بودند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند و [در نتیجه] برای آنان عذابی خفّت آور است. در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از

1- . حدید / 13- 15
2- . مجادله / 14 – 19

اولادشان هرگز کاری ساخته نیست. آنها دوزخی اند [و] در آن جاودانه [می مانند]. روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او [نیز] سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حقّ به جانب آنهاست. آگاه باش که آنان همان دروغگویانند. شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند }

- إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ

{چون منافقان نزد تو آیند گویند: «گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» و خدا [هم] می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی، و خدا گواهی می دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند. }تا آخر سوره

روایات:

1. بصائر الدرجات: محمد بن فضیل از امام رضا علیه السّلام روایت می کند که از آن حضرت مسأله ای پرسیدم و او در جواب من نوشت خداوند می فرماید: «إِنَّ الْمُنافِقِینَ یُخادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خادِعُهُمْ»(1)، منافقان از خاندان پیامبر و مؤمنان و مسلمانان نمی باشند، تظاهر به ایمان میکنند و کفر وتکذیبشان (تکذیب خدا، آیات الهی، و...)را مخفی میکنند.(2)

2. مجالس مفید: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: دو خصلت است که در منافق نمی باشد، بینش وفهم اسلام و سیمای نیکو.(3)

3. در نوادر راوندی نیز حدیث مشابهی از موسی بن جعفر علیه السلام و از پدران بزرگوارشان به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.(4)

ص: 251

1- . نساء / 142
2- . تفسیر عیاشی 1: 282
3- . مجالس مفید: 168
4- . نوادر راوندی: 18

4. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمودند: چهار چیز از علامت نفاق می باشد: قساوت قلب(سنگدلی)، خشکی چشم، اصرار بر گناه و حرص دنیا. (1)

5. تمحیص: امام صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند هرگز برای منافق و فاسق سیمای نیک، فقر و حسن خلق قرار نداده است.

6. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السّلام در یکی از خطبه های در باره نفاق فرماید: خداوند را سپاس می گویم که ما را به طاعت خویش توفیق داد و از نافرمانی بازداشت، از وی می خواهیم تا نعمت خود را بر ما تمام کند و دست ما را از ریسمانش قطع نسازد.

گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده او می باشد، برای رضای خداوند به هر مشکل دست زد و در هر مصیبتی فرو رفت و از هر اندوهی چشید، خویشاوندان در باره او رنگ عوض کردند و افراد دورو با وی به دشمنی برخاستند.

عرب بر علیه او خود را متحد کرد و وسائل جنگ را فراهم آورد و با اسبان تندرو بطرف او رفتند تا وی را از پا در آورند، آنها از اطراف و جوانب لشکر فراهم کردند و به محل سکونت او حمله آوردند تا وجود مقدسش را آزار و صدمه رسانند.

ای بندگان خدا، شما را وصیت می کنم که از خداوند بترسید و از منافقان بر حذر باشید آنها گمراه هستند و شما را هم گمراه می کنند آنها اهل لغزش می باشند و شماها را هم می لغزانند، آنها به رنگهای مختلف در می آیند و فتنه ای دیگر می کنند، می خواهند به هر وسیله ای خود را به شما برسانند و شما را در دام خود بیفکنند(وبا تکیه برشما به منافع مقصودهایشان دست پیدا کنند).

همواره بشمارا زیر نظر داشته وبه انتظار فرصتهای مناسب میگردنددل های آنها بیمار و پر از مکر و فریب است، ولی چهره هاشان پاک و خوش اخلاق و خوش برخورد می باشند، آهسته (مانند شکارچی به دنبال صیدش)، بدون اینکه کسی آنها را مشاهده کند راه می روند و خود را از انظار مخفی می دارند، گفته های آنها شفابخش

1- . اختصاص: 228

ولی کردار آنها بیماری زا می باشد، آنها بر زندگی خود حسد می بربند و گرفتاری ایجاد می کنند و امیدها را قطع می سازند.

در هر راهی که گام نهی مشاهده می کنی یکی بوسیله آنها بر زمین افتاده است، به هر جا بروی می نگری یکی از آنها شفاعت می کند و برای هر مصیبتی اشک می ریزد، از مدح و ستایش خوششان می آید و انتظار پاداش دارند.

اگردرخواستی داشته باشند، اصرار می ورزند و اگر آنها را منع کنی پرده دری می نمایند و اگر در کاری داور شوند زیادهروی می کنند، آنها برای هر حقی، باطلی درست کرده اند و برای هر راستی، کجی ایجاد نموده اند و برای هر دری، کلیدی ساخته اند و برای هر شبی چراغی افروخته اند.

برای رسیدن به طمعهایشان به یاس(اظهار ناامیدی) متوسل می شوند، تا بازارهای خود را رونق بخشند(ترحم دیگران را برخود برانگیزانند)، و متاع خود را بفروشند، وقتی حرفی میزنندو مردم را به شبهه می اندازند و تعریف و توصیف می کنند و مردم را از حق منحرف می سازند.

منافقان راه ها را آسان تلقی می کنند و کارها را ساده می پندارند، تنگناها را وسیع می دانند، آنها جماعت شیطان می باشند و گرمی آتش دورزخ هستند، {آن جماعت از حزب شیطان به حساب می آیند و حزب شیطان هم زیان می کنند.}(1)

1- . نهج البلاغه 1: 525، خطبه 192

باب یکصد و چهارم : مرجئه و زیدیه و بتریه و واقفیه و دیگر مذاهب اهل ضلالت و امور مربوط به آن

روایات:

1. رجال کشی: سدیر گوید: با گروهی از اصحاب و یاران از جمله سلمه بن کهیل و ابوالمقدام ثابت حداد و سالم بن ابی حفصه خدمت امام باقر علیه السّلام رسیدیم، در حالی که برادرش زید بن علی هم در نزد آن جناب بودند، به امام باقر علیهالسلام گفتند: ما امام علی، امام حسن وامام حسینعلیهمالسلام را دوست می داریم و از دشمنان آنها بیزاری میجوییم، فرمودند: آری.

بعد از آن گفتند: ما ابو بکر و عمر را هم دوست می داریم و از دشمنان آنها بیزاریم، در این هنگام زید بن علی متوجه آنها شد و گفت: شما از فاطمه سلامالله بیزاری میجوییدشما امر ما را(ولایت) قطع و نابود ساختید، خدانسل شما را قطع و نابود کند، این جماعت را از آن روز بتریه نامیدند. (1)

2. رجال کشی: گفته شده، عمر بن رباح نخست به امامت ابو جعفر علیه السّلام معتقد بود و بعد از این عقیده دست کشید و با گروهی از یارانش با او مخالفت کردند و جماعت اندکی هم در این گمراهی از او پیروی نمودند. او از امام باقر عیلهالسلام سوالی پرسید و حضرت پاسخ داد، سال دیگر خدمت امام علیهالسلام رسید وهمان سوال را دوباره تکرار کرد، ولی حضرت علیهالسلام، در جواب چیزی به خلاف آنچه سال گذشته فرموده بودند، پاسخ داد. و به ابو جعفر علیه السّلام گفت این جواب بر

1- . رجال کشی: 205

خلاف آن چیزی است که سال گذشته، در جواب سوال من فرمودید، امام علیه السّلام به او فرموده بودند: آن پاسخ را از روی تقیه داده است.

لذا او در امر امامت حضرت علیهالسلام شک کرد ،روزی با مردی از یاران امام باقر علیه السّلام برخورد کرد که او را محمد بن قیس می گفتند، به او گفت: من از ابو جعفر مسأله ای پرسیدم پاسخ مرا دادند وسال دیگر، دوباره همان سؤال را تکرار کردم ولی حضرت بر خلاف جواب اول پاسخ دادند.

من از او پرسیدم چرا جواب سؤال مرا بر خلاف اول دادید، فرمودند: آن پاسخ نخست از روی تقیه بوده است،در حالی که خداوند می داند من هنگامی که آن مسأله را از وی سؤال کردم تصمیم راسخ به امامت او را داشتم و معتقد بودم هر چه می گوید درست است و باید مورد عمل قرار گیرد و دلیلی نداشت که در مورد من احتیاط وپرهیز کند و(وبرحسب تقیه به من جواب بگوید). واین نتیجه کارش است(که امامت او را قبول نداشته باشم)

محمدبن قیس به او گفت: شاید کسی حضور داشته که حضرت علیهالسلام برای پیشگیری از او حذر نموده است(حکم حقیقی را فتوا نداده)؟ محمدبنقیس جواب داد، در هر دو نوبت گفتگویمان، هیچ کسی جز خودم در مجلسمان حضور نداشت، خیر؛(علاوه براین که شخص دیگری حضور نداشته)،گوییا هر دو پاسخ او نیز اشتباه بوده به گونهای که سبب ناامیدی من شد و حتی آن جوابی را که سال گذشته گفته بود، به خاطر نداشت تا همان پاسخ قبلی را بدهد. به همین دلیل از امامت حضرت علیهالسلام بازگشت .گفت: امام درهیچ مسئلهای در هر صورتی که باشد یا در هر حالتی که قرار داشته باشد، فتوای باطل نمیدهد،همچنین امام غیر از آنجایی که پرودگار واجب کرده است، تقیه نمیکند و هومرخ ستره و نه درب خانه اش را میبندد،و امام تمام تلاش وفعالیتهایش این است که برخیزد(برای هدایت مردم قیام کند)، و امر به معروف و نهی از منکر نماید. پس اوبه اندیشهها وسنت بتریه گرایش پیدا کرد وافراد اندکی نیز به او پیوسته و همراه گشتند.

ص: 255

نویسنده: بسیاری از اخبار زیدیه را در کتاب «الامامه»، پس از باب احادیث ونصهایی که درباره دوازده امام علیهم السلام روایت شده است،(1) بیان کردیم، و نیز اخبار و روایت های زیادی درباره مذهب واقفیه و دیگر گروه ها در باب های مربوط به ائمه علیهم السلام نقل نمودیم.

3. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: گواهی می دهم مرجئه معتقد به دین آنهائی هستند که گفتند: «أَرْجِهْ وَ أَخاهُ وَ ابْعَثْ فِی الْمَدائِنِ حاشِرِینَ» ، {موسی و هارون را نگهدار و دستور بده مردم از شهرها جمع شوند }. (2)

4. رجال کشی: عمر بن یزید گوید: از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم آیا می توان صدقه به ناصبیان و زیدیه داد؟ فرمودند: هیچ چیز به آنها صدقه ندهید و اگر توانائی داشتی آب هم به آنان نده، فرمودند: زیدیه هم ناصبی وازدشمنان اهلبیت علیهم السلام بشمار می روند.(3)

5. رجال کشی: امام هادی علیه السلام فرمود: فرمودند: زیدیه و واقفیه ناصبیان همگان یکی هستند.(4).

5. رجال کشی: ابن ابی عمیر گوید: از امام جواد علیه السلام درباره آیه شریفه «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ» {در آن روز، چهره هایی زبونند،که تلاش کرده، رنج [بیهوده] برده اند. }(5)

پرسیدم. فرمود: این آیه درباره ناصبیها و زیدیه نازل گشته و گروه واقفیه نیز از ناصبین به شمار میآیند.(6)

ص: 256

1- . ر. ک ج 37: 1 – 34
2- . تفسیر عیاشی 2: 24 و اعراف / 111، منظور از «أرجه و أخاه» اطرافیان فرعون ستمگر هستند.
3- . رجال کشی: 199
4- . رجال کشی: 199
5- . غاشیه / 2 – 3
6- . رجال کشی : 199

7. رجال کشی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هیچ گروهی پستتر ونادانتر از فرقه عجلیه وجود ندارد ، در میان مرجئه، افراد جوانمرد و عالم یافت می شوند و خوارج هم اهل مردانگی و علم می باشند، پست وفرومایهتر ونادانتر از ایشان یافت نمیشود.(1)

8. رجال کشی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: حاجتی برایم پیش آمد و عازم مسجد شدم تا از خداوند بخواهم حاجتم را برآورد، هر گاه حاجتی داشته باشم همین کار را انجام می دهم. هنگامی که مشغول نماز بودم متوجه شدم شخصی بالای سر من ایستاده است.

از وی پرسیدم اهل کجا هستی؟، گفت: از اهل کوفه گفتم: از کدام قبیله، گفت از اسلم، گفتم از کدام فرقه هستی، گفت: از زیدیه، پرسیدم: ای برادرأسلمی، از زیدیه کسی را می شناسی، گفت: آری بزرگ ترین و نیکوترین آنها هارون بن سعد را می شناسم.

به او گفتم: ای برادر اسلمی او رئیس عجلیه می باشد مگر نشنیده ای که خداوند متعال فرموده: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ ذِلَّهٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا»(2)، آنها که دنبال گوساله رفتند گرفتار غضب خدا خواهند شد و در دنیا خوار خواهند گردید، زیدی حقیقی محمد بن سالم بیاع القصب [فروشنده نیشکر] می باشد.(3)

9. رجال کشی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: اگر بتریه بین مشرق و مغرب یک صف تشکیل دهند خداوند دین را به وسیله آنان عزت نخواهد داد.

بتریه گروهی از اصحاب و یاران و حسن بن صالح ین حی و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عتیبه و سلمه بن کهیل و ابوالمقدام ثابت حداد، از جمله کسانی هستند که به ولایت علی علیه السلام دعوت کردند، سپس ولایت ابوبکر و عمر را با

1- . رجال کشی : 199
2- . اعراف / 152
3- . رجال کشی: 200، در آن وهم و اختلال است.

آن آمیختند و معتقد به امامت آن دو بودند، از عثمان و طلحه و زبیر و عایشه بیزاری جسته و به قیام فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام معتقدند که وقیامهای ایشان برای امر به معروف و نهی از منکر خارج است و هر یک از فرزندان علی علیه السلام که قیام می کرد، او را امام می دانستند.(1)

10. در کتاب «دلائل الامامه» از طبری امامی روایت شده است: عماره بن زید واقدی گوید: هشام بن عبد الملک در یکی از سالها برای حج به مکه آمد و در آن سال امام محمد بن علی باقر و فرزندش جعفر بن محمد علیهم السّلام هم به حج آمده بودند،امام جعفر بن محمدعلیهماالسلام در یکی از سخنانش فرموده بودند:

ستایش خداوندی را سزاست که محمد صلیالله علیه وآله را به حق خلعت نبوت داد و ما را به وسیله او گرامی نمود، ما برگزیدگان مخلوقات و بهترین بندگان او می باشیم، کسی است که از ما پیروی کند، خوشبخت و آن کسی که با مادشمنی کند ومخالفت ورزد شقی وبدبخت خواهدشد.

در میان مردم کسانی هستند که می گویند، که ولایت ما را دارند و محبت ما را در دل خود جای دادهاند، در حالی که از دشمنان ماپیروی میکنند وایشان را ولی خود میدانند ، آنها با کسانی که با ما دشمن می باشند هم نشینی می کنند و با یاران دشمنان ما رفت و آمد دارند، آنها هرگز کلام خدا را نشنیده اند و به آن عمل نکرده اند.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: مسلمه بن عبد الملک جریان را به برادرش خبر داد. او هم بی انکه سخنی با ما بگوید بطرف شام رفت و ما هم بطرف مدینه بازگشتیم، چندی نگذشت که پیامی به فرماندار مدینه رسید و هشام دستور داده بود که من و پدرم را بطرف شام روانه کنند.

فرماندار مدینه هم ما را روانه شام کرد و من همراه پدرم وارد دمشق شدیم، هشام سه روز ما را معطل کرد و به ما اذن ورود نداد، روز چهارم ما را نزد هشام بردند، مشاهده کردیم او روی تخت سلطنت نشسته و سربازان و نزدیکانش پیرامون او

1- . رجال کشی: 202

را گرفته اند و همگان مسلح و در حال قیام می باشند، در وسط تالار هدفی گذاشته بودند که بزرگان قومش بطرف آن تیراندازی می کردند.

ما به اتفاق پدر وارد بر هشام شدیم، پدرم قبل از من حرکت می کرد و من هم دنبالش می رفتم(1)، تا آن گاه که در مقابلش قرار گرفتیم هشام متوجه پدرم شد و گفت: ای محمد تو هم تیراندازی کن و با پیرمردان قومت همراهی نما.

او خیال می کرد پدرم نخواهد توانست هدف گیری کند و بدین وسیله او را تحقیر کند و استهزاء نماید و انتقام خود را بگیرد و دلش را آرام کند، پدرم گفت: من پیر شده ام و از تیراندازی باز مانده ام بهتر است از من درگذرید، گفت به حق آن کسی که ما را به دین او عزت داد و به حق محمد صلی اللّٰه علیه و آله شما را آزاد نخواهم گذاشت باید تیراندازی کنی.

بعد از آن به یکی از شیوخ بنی امیه گفت: کمان خود را به او بدهید تا تیراندازی کند، پدرم کمان را از او گرفت و تیری برداشت در کمان نهاد و آن را رها کرد و تیر درست در وسط هدف نشست، تیر دوم را رها کرد او هم در تیر اول نشست تا نه تیر که همه بر هم فرود آمدند.

هشام حالش دگرگون شد و مضطرب گردید و گفت: یا ابا جعفر نیکو هدف گیری کردی و تو امروز تیراندازترین عرب و عجم می باشی، تو گفتی من پیر شده ام و توانائی ندارم تیراندازی کنم، بعد از آن از گفته اش پشیمان شد، هشام در خلافت خود کسی را با کنیه خطاب نمی کرد و فقط پدرم را با کنیه صدا زد.

هشام مدتی سر بر زمین دوخت و ما هم در مقابل او قرار داشتیم، پدرم جلو و من هم دنبالش بودم، توقف ما در مقابل هشام طول کشید و پدرم ناراحت شد و

1- . در منبع چاپ شده: همچنان نزدیک می شدیم تا آنکه به مقابل او رسیدیم و اندکی نشستیم، هشام به پدرم گفت: ای ابا جعفر، کاش همراه

بزرگان قومت تیراندازی می کردی، هدف او که پدرم را ریشخند کند و تصور می کرد .. تا انتهای روایت. بین دو نسخه اختلاف هایی وجود دارد.

تصمیم داشت سخنانی بگوید، پدرم هنگامی که غضب می کرد بطرف آسمان نگاه می نمود و همه از چهره او آثار غضب را مشاهده می کردند.

هنگامی که هشام صورت پدرم را مشاهده کرد گفت: ای محمد بالا بیا، پدرم بالای تخت او رفت و من هم دنبالش رفتم، وقتی که نزدیک هشام رسید از جایش برخاست و او را در آغوش گرفت و در جانب راست خود نشانید و بعد هم مرا در آغوش گرفت و در طرف راست پدرم نشانید.

بعد از آن متوجه پدرم شد و گفت: ای محمد قریش بر عرب و عجم حکومت خواهند کرد مادامی که مانند شما در میان آنها باشند، خداوند تو را سلامتی بدهد این تیراندازی را از که آموختی و در چه مدت آن را فرا گرفتی.

امام علیه السّلام گفت: خودت می دانی که اهل مدینه به تیراندازی عادت دارند و من هم در جوانی به این کار مشغول بودم و بعد آن را ترک کردم اینک که از من خواستی من هم بار دیگر تیراندازی کردم. هشام گفت: من از هنگامی که به سن رشد رسیده ام چنین تیراندازی ندیده ام و گمان نمی کنم در روی زمین چنین تیراندازی باشد.

هشام گفت: جعفر هم مانند شما تیراندازی می کنند فرمودند: ما کمال و دین را از همدیگر ارث می بریم، خداوند در آیه ای که برای پیامبر خود نازل فرمودند گفتند: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلاَمَ دِيناً»(1)، زمین هرگز خالی از این افراد کامل نیست این کارها را دیگران نمی توانند انجام دهند و این نوع اعمال فقط مخصوص ما می باشد.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: هنگامی که هشام این سخنان را شنید چهره اش سرخ شد و آثار غضب در او پدید آمد، مدتی سرش را پائین انداخت و بعد از آن سر بلند کرد و به پدرم گفت: مگر ما بنی عبد مناف از یک نژاد نیستیم، پدرم فرمودند چرا چنین است ولی خداوند ما را از علوم مخصوص به خود بهره مند کرده و دیگران از این فیض بهره ای ندارند.

1- . مائده / 3

هشام گفت: مگر محمد صلی اللَّه علیه و آله که به نبوت مبعوث شد، از شجره عبد مناف نبود و او آمد و سفید و سیاه و سرخ را به اسلام دعوت کرد، شما از کجا وارث او شدید و دیگران از آن محروم شدند، در حالی که پیامبر برای همه مردم مبعوث شده است و خداوند می فرماید: «ما مِنْ غائِبَهٍ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ» (1) {و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست} تا آخر آیه، شما از کجا این علم را به ارث بردید در حالی که بعد از محمد پیامبری نیست و شما هم پیامبر نمی باشید.

پدرم گفت: خداوند در قرآن مجید فرموده: «لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ» (2) {زبانت را [در هنگام وحی] زود بحرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی بخرج دهی}، هر چه را که پیامبر آشکار کرد همه مردم آن را دریافتند و آنچه را بر زبان جاری نساخت، خداوند او را امر کرد تا آن مطالب را به ما یاد دهد و دیگران از آن علوم بهره ای ندارند و برای همین جهت گاهی با برادرش در خلوت قرار می گرفت و بدون حضور یارانش با وی گفتگو می کرد.

در این هنگام آیه شریفه «وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ» (3) {و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد.} نازل گردید، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله به یاران خود فرمود: از خداوند درخواست کرده ام آن را گوش تو قرار دهد که همه اسرار را حفظ کند، علی علیه السّلام در کوفه می فرمودند: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله هزار باب علم به من تعلیم فرمودند که از هر دری هزار باب گشوده می شد.

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله از علوم مخفیه و اسرار او را آگاه کرد همان گونه که خداوند رسول خود را آگاه کرده بود، رسول به برادرش علی از آن علوم القاء فرمود و او را با رموز کائنات آشنا ساخت و او را به دانش هائی آگاه کرد که دیگران از قوم خود را به آن آشنا نساخته بود و آن علوم اکنون در نزد ما می باشد و ما آن را از هم ارث می بریم. هشام گفت: علی مدعی علم غیب بود، در صورتی که خداوند

1- . نمل / 75
2- . قیامه / 16
3- . حاقه / 12

کسی را بر غیب مطلع نساخته است، علی علیهالسلام از کجا این ادعا را می کرد که علم غیب می داند، پدرم گفت: خداوند کتابی برای پیامبر فرستاده و در آن همه حوادث و وقایع را تا روز قیامت ذکر کرده است و در قرآن فرموده: «وَ نَزَّلْنا عَلَيْکَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ ءٍ(1) {و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان} وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِين(2) {و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است}.

در جای دیگر فرموده: كُلَّ شَيْ ءٍ أَحْصَيْناهُ فِی إِمامٍ مُبِينٍ (3) {و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم}، در جایی می فرماید: ما فَرَّطْنا فِی الْكِتابِ مِنْ شَيْ ءٍ(4) {ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم}

و یا گفته: وَ ما مِنْ غائِبَةٍ فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِی كِتابٍ مُبِينٍ (5)، {، ما همه چیز را در کتابی روشن بر شمردیم، هیچ غائبی در آسمان و زمین و آسمان نیست مگر اینکه در قرآن روشن شده است.}

خداوند متعال به پیامبر خود وحی کرد که از علوم و اسرار غیب، علی علیه السلام را هم آگاه کند و به او دستور داد تا قرآن را جمع آوری کند و خود او را غسل دهد و کفن نماید، به یارانش گفت کسی غیر از علی حق ندارد مرا برهنه بنگرد زیرا او از من است و من هم از او می باشم، هر چه به سود او باشد به سود من هم می باشد و هر چه به زیان او هست به زیان من هم خواهد بود، علی دین مرا ادا می کند و وعده های مرا انجام می دهد.

ص: 262

1- . نحل / 89 و در پایان آن: : «وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى لِلْمُسْلِمِينَ» {برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم} و آل عمران: «هذا بَيانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» {این [قرآن] برای مردم، بیانی، و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است}. ممکن است در آیه اولی آخر آیه ودر آیه دوم ابتدای آیه حذف شده باشد.
2- . یس / 12
3- . انعام / 38
4- . نمل / 75
-5

بعد از آن رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله به یاران خود فرمود: علی بن ابی طالب در تاویل قرآن جنگ خواهد کرد همان گونه که من در تنزیل آن جنگ کردم و تاویل قرآن بطور کامل فقط در دست علی بود و هیچ کس مانند آن نبود و برای همین است که رسول خدا فرمودند: علی از همه بهتر داوری می کند، یعنی او داور وقاضی د

عمر بن خطاب می گفت: اگر وجود علی علیهالسلام نبود عمر هلاک می شد. عمر برای او گواهی می دهد ولی دیگری فضل و مقام او را انکار می کند، در اینجا هشام سرش را پائین انداخت و بار دیگر سرش را بلند کرد و گفت:اگر به چیزی نیازمند هستی و احتیاجی داری بگو، امام علیه السّلام فرمودند: من خاندان خود را با وحشت و اضطراب در مدینه گذاشته ام، هشام گفت: خداوند با مراجعت شما نگرانی آنها را رفع می کند، شما امروز می توانید بروید.

پدرم با او معانقه کردند و او را وداع گفتند و برایش دعا کردند و من با وی همانند پدرم رفتار کردم بعد از این هشام از جایش برخاست و ما هم برخاستیم، هنگامی که از قصرش بیرون شدیم و کنار در رسیدیم، مشاهده کردیم میدان بزرگی در آن جا می باشد و در منتهای میدان گروه زیادی نشسته اند پدرم پرسید این جماعت چه می گویند.

نگهبان هشام که ما را همراهی می کرد گفت: این کشیشان و راهبان نصاری هستند و آن یکی عالم آنها می باشد که سالی یک بار برای آنها جلوس می کند و سؤالات آنها را پاسخ می دهد، در اینجا پدرم سرش را با زیادی عبایش پوشانید و من هم چنین کردم، پدرم بطرف آنها رهسپار شدند و در کنار آنها نشستند و من هم پشت سر پدرم قرار گرفتم.

در این هنگام خبر به هشام رسید او هم چند نفر از غلامانش را فرستاد تا در محل اجتماع کنند و بنگرند پدرم چه می کند، در اینجا غلام هشام و گروهی از مسلمانان ما را احاطه کردند، عالم نصاری هم جلو آمد در حالی که پیشانیش را با حریر سفیدی بسته بود در میان ما قرار گرفت کشیشان و راهبان از جای خود برخاستند و به او سلام کردند و در صدر نشانیدند.

او در جای خود قرار گرفت و یارانش او را در بر گرفتند، من و پدرم نیز در میان آنها واقع شدیم، او به اطراف خود نگاه کرد و به پدرم گفت: شما از ما هستید یا از امت مرحومه، پدرم گفت: از امت مرحومه هستم، گفت مقام شما چیست ؟عالم آنها هستی و یا از جاهلان بشمار می روی، پدرم گفت: از جاهلان آنها نیستم، او در این جا مضطرب شد.

بعد از آن گفت: از شما سؤال کنم، پدرم فرمودند: سؤال کن، او گفت: شما از کجا می گوئید اهل بهشت غذا می خورند و آب می آشامند ولی بول و غائط ندارند، دلیل شما در این باره چیست و چه شاهدی می توانید بیاورید، پدرم گفت: برهان ما در اینجا جنین در شکم مادرش می باشد او غذا می خورد ولی بول و غائط ندارد و چیزی از او دفع نمی گردد.

در این جا نصرانی مضطرب شد و گفت: پس چرا گفتی من از علماء آنها نیستم، پدرم گفت: من گفتم از جاهلان آنها نمی باشم(1)، یاران هشام هم این گفته ها را می شنیدند، او بار دیگر به پدرم گفت: سؤالی دیگر از شما می کنم پدرم فرمودند: بگوئید، گفت: شما از کجا می گوئید که میوه های بهشت همیشه تازه هستند و هرگز معدوم نمی گردند و همیشه وجود دارند.

اهل بهشت هر گاه بخواهند و اراده کنند میوه ها حاضر می شوند و در دسترس آنها قرار می گیرند، دلیل بر این مدعا چیست، پدرم فرمودند: آب فرات همیشه جریان دارد و هرگز معدوم نمی شود و همیشه هم تر و تازه و خوش طعم است و در دسترس همه هم می باشد و قطع هم نمی گردد، (2) او از این پاسخ هم مضطرب شد و گفت شما گفتی من از علماء نیستم.

پدرم به او گفت: من اظهار کردم از جاهلان نمی باشم، نصرانی گفت: سؤالی دیگر دارم، گفت: بپرس نصرانی گفت: بگو آن کدام ساعت است که نه از شب حساب

1- . در منبع: پدرم پاسخ داد: گفتم از جاهلان آن نیستم. در ادامه نیز همین عبارت می آید.
2- . در منبع: فرات آمده.

می شود و نه از روز به حساب می آید، پدرم فرمود: آن هنگام بین طلوع فجر و طلوع آفتاب می باشد که نه از شب محسوب می گردد و نه از روز به حساب می آید.

گرفتاران و بیماران در آن ساعت آرام می گیرند و شب زنده داران در آن هنگام به خواب می روند و بی هوشان در آن لحظه به خود می آیند خداوند آن ساعات را برای بندگان راغب خود وقت طلب قرار داده و آنها که اهل آخرت می باشند در آن هنگام کار می کنند، منکران حقیقت و تارکان فضیلت در آن ساعات در غفلت می باشند و از برکات آن بیبهره هستند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: در این هنگام نصرانی فریادی زد و گفت یک سؤال دیگر باقی مانده است، به خداوند سؤالی خواهم کرد که از پاسخ آن درمانی پدرم فرمودند: سؤال کن که سوگندت شکسته خواهد شد، سؤال کرد: به من بگو از آن دو نفری که در یک روز متولد شدند و در یک روز مردند، در حالی که یکی از آنها صد و پنجاه سال از عمرش می گذشت و دومی فقط پنجاه سال داشت.

پدرم گفت: آن ها عزیر و عزره بودند که در یک روز متولد شدند، هنگامی که بیست و پنج سال از عمر آنها می گذشت و مردان کامل شده بودند عزیر سوار الاغش شد و به قریه انطاکیه رفت، {این قریه خراب شده بود} و فقط آثاری از آن وجود داشت، عزیز گفت: خداوند چگونه این جا را زنده می کند در حالی که همه مرده اند.

عزیر که یکی از بندگان برگزیده خداوند بود هنگامی که این سخن را بر زبان جاری کرد، خدا بر او غضب کرد و جانش را گرفت و {به خاطر این سخن صد سال در این حالت بسر برد} و بعد {خداوند او را زنده کرد} و مشاهده نمود که الاغش و غذایش همه در آنجا قرار دارند، او بطرف منزل خود مراجعت کرد و برادرش عزره او را نشناخت.

عزیر گفت: پس مرا به مهمانی قبول کنید او هم پذیرفت، بعد از آن فرزندان عزره آمدند که همه پیر شده بودند ولی عزیر هم چنان جوان بود و بیست و پنج سال از عمرش می رفت، عزیر از خاطرات گذشته می گفت و برادر و برادرزادگان او که همه

پیر شده بودند خاطرات او را به یاد می آوردند و می گفتند تو از این داستان هائی که سالها بر آنها می گذرد چگونه سخن می گوئی.

عزره از این داستان در شگفت مانده بود و می گفت این حوادث بین من و برادرم در جوانی اتفاق افتاده و این مرد از کجا از این ها اطلاع دارد، آیا شما از اهل آسمانها هستی و یا از اهل زمین می باشی، عزیر به برادرش گفت: من عزیر هستم که خداوند بعد زا اینکه مرا هدایت کرد و از برگزیدگانم قرار داد به جهت گفته ای که بر زبانم جاری شد و مدت صد سال جان مرا گرفت. بعد از آن مرا برانگیخت تا مردم بر یقین خود بیفزایند و بدانند که {خداوند بر همه چیز توانائی دارد } و این همان الاغ من است که صد سال پیش سوار آن شدم و به سفر رفتم و طعام و شراب من همان گونه هست که بود و خداوند همه آنها را به من باز گردانید، اکنون یقین بیاورید که بعد از مرگ حسابی می باشد، خداوند بار دیگر بیست و پنج سال به او عمر عنایت کرد و هر دو برادر در یک روز درگذشتند.

در این هنگام عالم نصاری از جای خود حرکت کرد و همه نصرانیان از جای خود برخاستند، عالم به آنها گفت شما داناتر از مرا با خود آورده اید و در این جا نشانیده اید، تا او مرا رسوا کند، تا مسلمانان بدانند که آنها عالمی دارند که علوم ما را می داند و آنچه او می داند ما نمی دانیم، به خداوند سوگند من با شما تا یک سال سخن نخواهم گفت و با شما نخواهم نشست.

آن جماعت پراکنده شدند و من با پدرم همچنان در جای خود نشسته بودیم، این خبر به گوش هشام بن عبد الملک رسید، بعد از اینکه مردم متفرق شدند. ما به منزلی که قبلا در آن جا سکونت داشتیم رفتیم، در اینجا فرستاده هشام آمد و برای ما جایزه ای آورد و گفت شما بطرف مدینه حرکت کنید و هم اکنون دمشق را ترک نمائید.

علت این پیام فوری آن بود که مباحثات پدرم با عالم نصاری موجی در شام ایجاد کرده بود و مردم همه در این باره سخن می گفتند و در هر کوی و برزنی از آن جریان گفتگو می شد، ما در اثر پیام هشام بر مرکب خود سوار شدیم و دمشق را ترک

ص: 266

گفتیم، قبل از اینکه ما از دمشق خارج شویم هشام پیکی به مدین فرستاده بود و عبور ما را از آن جا به اطلاع آنها رسانیده بود.

هشام بن عبد الملک در پیام خود گفته بود که دو فرزند جادوگر ابو تراب، محمد بن علی و جعفر بن محمد که دروغگو هستند-درصورتی که خود هشام لعنهالله علیه خود دروغگو ونامسلمان بود- و در ظاهر مسلمان می باشند نزد من آمدند و هنگامی که آنها را بطرف مدینه فرستادم بطرف کشیشان نصرانی رفتند و با کفار نصاری ملاقات کردند و دین آنها را قبول کردند، من به جهت قرابت آنها بر آنان سخت گیری نکردم.

اکنون هنگامی که نامه مرا می خوانید و از مضمون آن مطلع می گردید به مردم اعلان کنید من بیزارم از کسانی که با آن ها برخورد کنند و یا با آنان خرید و فروش نمایند و یا با آنها مصافحه کنند و یا به آن دو سلام کنند، آن ها مرتد شده اند و امیر المؤمنین می خواهد آن دو را با چهار پایان آنها بکشد و هر کس را که با آنها همراهی می کند هلاک سازد.

امام علیه السّلام فرمودند: پیک قبل از ما وارد مدین شد، هنگامی که ما نزدیک مدین رسیدیم، پدرم خدمت کاران خود را فرستاد تا برای آن جناب منزلی تهیه کنند و برای چهار پایان علف بخرند و غذا تهیه نمایند، هنگامی که غلامان ما خود را به دروازه شهر رسانیدند آن ها درها را بستند و به علی علیه السّلام ناسزا گفتند و از خرید و فروش با آنها خودداری کردند.

غلامان ما در کنار دروازه توقف کردند تا آن گاه که ما به آنها رسیدیم، پدرم با مردم به گفتگو مشغول شد و با نرمی و ملاطفت با آنها سخن گفت و فرمود از خداوند بترسید ما آن طور نیستیم که به شما گفته اند به سخنان ما گوش فرا دهید(1)،

اینک در را باز کنید و با ما خرید و فروش نمائید، همان گونه که با یهود و نصاری معامله می کنید.

1- . یعنی ما را ناسزا گفتند.

آنها گفتند شما از یهود و نصاری هم بدتر می باشید، آنان جزیه می دهند ولی شما جزیه نمی دهید، پدرم فرمودند: در را باز کنید و به ما جا و مکان بدهید و از ما جزیه هم بگیرید همان گونه که از یهود و نصاری و مجوس جزیه می گیرید، گفتند ما در را باز نمی کنیم و شما اکرام و احترام ندارید، شما گرسنه روی چهار پایان خود بمیرید(1) و چهار پایان شما هم زیر شما بمیرند.

پدرم هر چه آنها را نصیحت کرد آنان گوش ندادند و بر دشمنی و عناد خود افزودند، پدرم پای خود را از رکاب در آورد و پائین شد و گفت: ای جعفر تو در همین جا توقف کن و از جایت حرکت نداشته باش، بعد از این پدرم بطرف کوهی که مشرف به شهر مدین بود رفت و در آن جا قرار گرفت، اهل مدین هم به او نگاه می کردند و منتظر بودند چه می کند.

پدرم بالای کوه رفت و به تنهائی متوجه شهر شد و دست خود را به گوش خود گذاشت و با صدای بلند فرمودند «وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً» {و به سوی [اهل] مَدْیَنْ، برادرشان شعیب را [فرستادیم} تا «بَقِیَّتُ اللّٰهِ خَیْرٌ لَکُم إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»(2) {اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است} و گفتند به خداوند سوگند بقیت اللّٰه خداوند در زمین ما هستیم، در این هنگام خداوند امر کرد بادی سیاه و تاریک وزیدن گرفت و صدای پدرم را به گوش مردمان مدین رسانید و همه آن را شنیدند.

مردمان مدین از زن و مرد و کودک همه بالای پشت بام ها رفتند و پدرم نیز در حالی که مشرف به آنها بود با آنها سخن می گفت: در میان کسانی که پشت بام ها آمده بودند پیر مردی کهن سال بود او متوجه شد پدرم بالای کوه با صدای بلند آن مردم را مورد خطاب قرار می دهد، پیر مرد گفت: ای مردم از خداوند بترسید و دست از اینها بردارید.

1- . ممکن است همانطور که می گویند: کثیر مثیر و شزر مزر، بیشتر بدون واو است.
2- . هود / 84 – 86

او اکنون در جایی توقف کرده که شعیب علیه السّلام در آن جا توقف کرد و به قومش نفرین نمود، اکنون اگر در را باز نکنید و او را جای ندهید عذاب بر شما نازل خواهد شد، او شما را بیم می دهد و عذری هم در برابر او ندارید، آنها ترسیدند و در شهر را باز کردند و به ما منزل دادند و ما هم در آن جا استراحت کردیم و بعد به راه خود ادامه دادیم.

فرماندار مدین جریان را برای هشام نوشت و او هم دستور داد آن پیرمرد را بگیرند و زنده در گور نمایند(1) او هم دستور هشام را اجراء کرد و او را زنده دفن کردند، خداوند او را رحمت کند و بعد به فرماندار خود در مدینه نوشت هر طور شده امام باقر علیه السّلام را به وسیله سم از بین ببرد، ولی او نتوانست نیت خود را جامه عامل بپوشاند و هشام هم درگذشت.(2)

1- . یعنی اینکه او را بگیرند و در چاله مار دفن کنند، متن منبع نیز همین است.
2- . دلائل الامامه: 104 – 108 ط نجف.

باب یکصد و پنجم : زشتی های اخلاقی

آیات:

- وَ تَری کَثِیراً مِنْهُمْ یُسارِعُونَ فِی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.(1)

{و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تعدّی و حرامخواری خود شتاب می کنند. واقعاً چه اعمال بدی انجام می دادند}

- وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ.(2)

{و مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و [مردم را] از راه خدا باز می داشتند، و خدا به آنچه می کنند احاطه دارد}

- وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ.(3)

{و کسانی که پیمان خدا را پس از بستنِ آن می شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست}

ص: 270

1- . مائده / 62
2- . انفال / 47
3- . رعد / 25

- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآياتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِیَ ما قَدَّمَتْ یَداهُ إِنّا جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فِی آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَی الْهُدی فَلَنْ یَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً(1)

{و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شده، و از آن روی برتافته، و دستاورد پیشینه خود را فراموش کرده است؟ ما بر دلهای آنان پوششهایی قرار دادیم تا آن را درنیابند و در گوشهایشان سنگینی [نهادیم]. و اگر آنها را به سوی هدایت فراخوانی باز هرگز به راه نخواهند آمد }

- أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفّارٍ عَنِیدٍ مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُرِیبٍ الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللّهِ إِلهاً آخَرَ فَأَلْقِیاهُ فِی الْعَذابِ الشَّدِیدِ(2)

{[به آن دو فرشته خطاب می شود:] «هر کافر سرسختی را در جهنّم فروافکنید، [هر] بازدارنده از خیری، [هر] متجاوز شکّاکی، که با خداوند، خدایی دیگر قرار داد. [ای دو فرشته،] او را در عذاب شدید فروافکنید. [شیطانِ] همدمش می گوید: «پروردگار ما، من او را به عصیان وانداشتم، لیکن [خودش] در گمراهی دور و درازی بود. }

روایات:

1. خصال: یحیی حلبی گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم فرمودند: کسی که تکبر می کند نباید انتظار ستایش نیکیهایش داشته باشد، کسی که رابطه مردم را با حیلهگری بهم میزند(دوبهم زن) از داشتن دوستان زیاد بیبهره میماند، آن کس که ادب نداردداز بزرگی وشرافت محروم است، کسی که بخیل است نباید انتظار داشته باشد تا خویشاوندان از وی دیدن کنند. افرادی که مردم را ریشخند میکنند دوستیها گرم ومحبتهای صادقانه و حقیقی نخواهد دید، کسی که از بینش کامل اسلام واحکام اطلاع ندارد نباید در مسند قضاء و برای مردم داوری کنند، کسی که غیبت می کند

1- . کهف / 57
2- . ق / 24 - 26

نباید انتظار سلامتی و نیز گرایش پیدا کردن مردم به اورا داشته باشد، کسی که حسود است به دنبال وآسایش دل و آرامش روحی نباشد کسی که از گناهان کوچک در نگذرد به آقایی وبزرگی نزد دیگران، نخواهد رسید، آن هائی که تجربه کمی دارند نظرها وایدههایشان در مدیریت کارها مورد پسند وقبول واقع نخواهد شد.(1)

2. خصال: علی علیه السّلام روایت می کند که فرمود: خداوند شش گروه را به خاطر شش گناه عذاب می کند، عرب را به تعصب، مالکان را به تکبر ، امیران را به ستم، فقیهان را به حسد، بازرگانان را به خیانت، و روستائیان را به نادانی.(2)

در محاسن حدیث مشابهی از امیر المومنین روایت شده است.(3)

در اختصاص حدیث مشابهی از امیر المومنین روایت شده است.(4)

3. خصال: ابو یحیی واسطی در یک حدیث از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که به آن جناب عرض کردم شما همه این مردم را یکسان مشاهده می کنید، امام علیه السّلام فرمودند: شما کسی را که مسواک نمی کند و یا در جای تنگی (که فضای کافی برای نشستن همه نیست)، چهار زانو می نشیند وکاری که بدان آشنایی ندار عهده دار میشود و در چیزی که از آن آگاهی ندارد بحث وکشمکش میکند بدون وجود بیماری یا مرضی خود را بیمار نشان می دهد.و کسی که بدون مصیبت ظاهر خود را پریشان و ژولیده میکند و کسی که همواره با دوستان خویش در حقوقشان درگیر است وهمه دوستانش برعلیه او اتفاق دارند(بر این باورند که عیب ومشکل از اوست)و یا آن کسی که به فضلیتها و خوبیهای پدران و اجداد خویش افتخار میکند ولی خودش از هیچ یک از اعمال صالح ایشان بهرهای ندارد ،که این جماعت مانند گز(5) لایه های پوست را یکی یکی می کنند تا به جوهر آن برسند، و

1- . خصال 2: 53

2- . خصال 1: 158

3- . محاسن: 10

4- . اختصاص: 234

5- . درختی مانند گز که دانه اش مانند خردل است.

خداوند فرموده: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا».(1) {آنان جز مانند ستوران نیستند، بلكه گمراه ترند. }

در محاسن نیز حدیث مشابهی از ابوالحسن واسطی نقل شده است.(2)

4. خصال: : امام صادق علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله در هر روز از شش چیز به خداوند پناه می بردند و آن ها عبارت بودند: از شک، شرک، تعصب، غضب، ظلم، تجاوز و حسد.(3)

5. معانی الاخبار: جابر از امام باقر علیه السّلام روایت می كند كه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: جبرئیل به من خبر داد كه نسیم بهشت از مسافت هزار سال راه به مشام انسان می وزد، ولی گروهی از آن بهره نخواهند برد و آنان عبارتند از آنكه عاق شده(مورد نفرین پدر ومادر قرار گرفته است)، و كسی كه ارتباط با خویشاوندانش را میبرد، پیرمرد زنا كار، و ستمگری كه دنباله لباسش را از روی غرور بر زمین می كشد(4) و كسانی كه فتنه انگیزی كنند و كسانی كه همواره بر دیگران منت بگذارند و جعظری نیز بهرهای ندارد، پرسیدم جعظریّ كیست؟ حضرت صلی الله علیه واله فرمودند آن كس از مال و متاع دنیا هرگز سیر نگردند و همواره در فكر تكاثر باشند.(5)

- در یک روایت دیگر آمده كسانی كه از بوی بهشت محروم می گردند: قبركن ها هستند كه گورها را حفر می كنند و كفن ها را می دزدند و دیگر مخنثان و مردانی هستند كه خود را در معرض استفاده مردان قرار می دهند و كسانی كه از مال دنیا سیر نمی گردند وفقیری كه بداخلاق ومتكبر.

1- . خصال 2: 39
2- . محاسن: 11
3- . خصال 1: 160
4- . الازار: جامه گشادی كه بر كمر خود می پیچیدند تا عورت و ران آن ها را بپوشاند، و چه بسا جامه بلندی می پوشیدند بدون آنكه آن را به دو جامه تقسیم كنند (روپوش و رداء) و اضافه آن را از روی تكبر و غرور و نخوت بر زمین می كشید.
5- . معانی الاخبار: 330

6. خصال: امام صادق علیه السّلام و او از پدرانش روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوند بهشت را از دو آجر ساخته است، آجری از طلا و آجری از نقره ،دیوارهای آن از یاقوت و سقفش از زبرجد می باشد، ریگ های بهشت از مروارید و خاکش زعفران و مشک می باشد، خداوند به بهشت خطاب می کند سخن بگو: او می گوید: نیست خدائی جز تو که زنده و پایدار می باشی خوشبخت هستند کسانی که وارد این جا شوند و در این جا زندگی کنند و در این مکان منزل نمایند. خداوند متعال در پاسخ بهشت فرمودند: به عزت و جلال خودم سوگند و به عظمت و کبریائیم قسم که شراب خواران و مستان سخن چینان و بی غیرتان و یاوران ستمگران و گورکنان(کفن دزدان) وباجگیر و کسی که نزدیکی با خویشاوندان را ببردو مردی که اجازه دهد با او نزدیکی کنند و یا آنها که منکر عدالت خدا می باشند هرگز وارد بر تو نخواهند شد و در بهشت جای نخواهند گرفت.(1)

7. خصال: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: کسانی که وارد بهشت نمی گردند عبارتند از شراب خواران و کسانی که به پدر و مادر خود ظلم کرده باشند، آنهائی که بسیار سیاه می باشند، کسانی که غیرت ناموسی ندارند و یاوران ستمگران و مردی که اجازه میدهد مردان دیگر با او نزدیکی کنند و کفن دزدان و کسی که پیوند خویشاوندی را ببردوباج گیران و قدری مذهب(عدالت خداوند را قبول ندارند)

شیخ صدوق رضی الله عنه می گوید: منظور از «شدید» کسی است که با وجود کهولت سن نه تار مویش سپید شده و نه ریشش، به وی غرببیب (در سیاهی مانند کلاغ) گویند.(2)

8. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: شوخی نکن تا آبرویت نرود، دروغ نگو تا وقارت محفوظ بماند، از دو خصلت دوری کن که عبارتند ازدلخوری واندوه و تنبلی، اگردلخور گشته واندوه به خود راه دادی، در برابر حق شکیبائی

1- . خصال 2: 54
2- . خصال 2: 54

نخواهی داشت و اگر تنبلی کردی دنبال حق نخواهی رفت و به کارها اهمیت نخواهی داد وآن رابه جا نخواهی آورد.

امام علیه السّلام فرمودند: عیسی علیه السّلام می فرمودند: هر کس اندوهش زیاد شد بدنش بیمار می گردد، هر کس بد اخلاق گردید خودش را گرفتار عذاب و سختی نموده است و هر کس زیاد حرف بزند، در سخنانش لغزش پیدا خواهد شد، هر کس زیاد دروغ بگوید آبرویش می رود، هر کس با مردان به درگیری و کشمکش برخیزد، جوانمردی وعزتش را ازدست میدهد او خواهد رفت. (1)

9. خصال: علی علیه السّلام فرمودند: راستگوئی امانت است و دروغ خیانت می باشد، ادب ریاست و سروری می آورد، احتیاط در کارها زرنگی محسوب می گردد، اسراف آدمی را به خاک می نشاند، میانه روی در زندگی،سبب غنی وبینیازی انسان میشود و حرص سبب فقر ونیازمندی است

دنائت ورفتارهای پست، سبب خواری وتحقیر شدن انسان میشود، سخاوت موجب می گردد مردم خود را به انسان نزدیک کنند، آدم خسیس همیشه تنها وغریب است ، دقت وریز بینی در امور و کارها خضوع وفروتنی به همراه دارد، درست ناتوانی آدمی را خوار می کند، هوای نفس آدمیان را از راه بیرون می سازد وفاء به عهد آدمیان را نتیجه می دهد، خودپسندی انسان را هلاک می سازد و صبر و شکیبائی انسان را نیرومند می کند.(2)

10. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمودند: کسانی که دارای این سه خصلت نباشند از آنها امید خیر نیست، کسی که در نهان از خداوند نترسد و مراعات افراد سالمند وپیر را نکند و از کارهای ناشایست شرم نداشته باشد.(3)

11. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: اگر کسی دارای سه خصلت بود باکی نیست که او را از اهل دوزخ بدانی و آنها عبارتند از جفا وستم، ترس و بخل و

1- . امالی صدوق: 324

2- . خصال 2: 94
3- . امالی صدوق: 247

اگر در زنی سه خصلت دیدی می توانی او را هم از اهل جهنم بشمار آوری و آنها عبارتند از بد زبانی، بد خلقی، تکبر و نخوت و فجور و خیانت به شوهران.(1)

12. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: شش خصلت در مؤمن نیست، سخت گیری، فریب کاری، لجاجت، دروغ، حسد و ظلم وتجاوزکاری.(2)

13. خصال: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمودند: پنج چیز همان گونه هستند که من می گویم بخیل، آسایش ندارد، حسود از زندگی لذت نمی برد، پادشاهان وفا ندارند، دروغگویان اهل مردانگی نیستند و سفیهان به ریاست و بزرگی نمی رسند.(3)

14. معانی الاخبار: امیر المؤمنین علیه السّلام از فرزندش حسن سؤال فرمود:

ای فرزند عقل چیست، فرمود: هر چه را که قلب نگهدارد، پرسیدند حزم کدام است، گفت: آنکه منتظر فرصت باشی و هر چه برای تو امکان بدست آوردن آن هست شتاب به خرج دهی، پرسیدند بزرگی کدام است گفت: تحمل زیان ها و بدست آوردن نیکی ها.

سؤال کرد: بخشندگی چیست گفت: کسی را که خواسته ای از تو دارد به خواستهاش برسانی، و آنچه را به دست میآوری ببخشی وبذل کنی، پرسید بخیل را تعریف کن، گفت:بخششهای اندک را زیادهروی دانستن و آنچه انفاق میکنی را بیهوده هدر رفتن واز بین رفتن، پرسید سرقت کدام است، گفت: دنبال کارهای آسان رفتن و از کارهای کوچک جلوگیری کردن.

سؤال کرد تکلف کدام است، گفت: چنگ زدن به آنچه برای انسان قابل اطمینان نیست، و چشمداشت، به چیزی که سودی ندارد، سؤال کرد جهل چیست، گفت: با شتاب از فرصت استفاده کردن قبل از اینکه دریابد آیا به آن کار خواهد رسید

1- . خصال 1: 76
2- . خصال 1: 158

3- . خصال 1: 130

یا نه و یا پاسخی برای آن کارش دارد یا نه، چه نیکو می باشد سکوت در جاهائی که سکوت لازم است اگر چه آدمی فصیح باشد و نیکو سخن گوید.

بعد از آن علی علیه السّلام متوجه فرزندش حسین علیه السّلام شد و گفت: ای فرزند بزرگی و ریاست در چیست، گفت: نیکی کردن به خویشاوندان(1) و تحمل نمودن سختیها، پرسیدند: توانگری کدام است، گفت: آرزوهای کم و بسنده کردن به آن چه در دست هست، فرمودند: فقر چیست، گفت طمع و ناامیدی شدید.

پرسیدند دنائت و پستی چیست گفت: خود را از دیگران دور نگهداشتن و سودی به مردم نرسانیدن، سؤال کردند: بی عقل و کودنی چیست گفت: دشمنی با امیر خود کردن و عنادورزیدن با کسی که می تواند به تو سود و یا زیان برساند، در این هنگام علی علیه السّلام متوجه حارث اعور شدند و فرمودند: این حکمت ها را به فرزندان یاد دهید که به آنها عقل، دوراندیشی و تفکر را یاد می دهد.(2)

15. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هفت نفرند که کارهای آنها تباه می شود، مرد حکیم و دانشمندی که علم زیاد دارد ولی معروف نیست و کسی او را نمی شناسد و حکیم و دانشمندی که اعمال هر دروغگو و فاسدی را توجیه می کند، مردی که خود را از اهل مکر و خیانت در آسایش می بیند و خود را از مکر آنان ایمن می داند.

رهبری که رحم ندارد و همه را آزار می دهد و ظلم و ستم می کند، مادری که به فرزندش توجه ندارد و در نزد او با شوهرش به معاشقه و مغازله می پردازد و یا با او هم بستر می گردد(3)، کسی که از حادثه ای ناراحت می گردد و زود برادران خود را

ص: 277

1- . گفته می شود: أحش فلانا: او را برای جمع آوری علف یاری نمود، عن حاجته: برای تامین نیازش زود اقدام کرد،در منبع چاپی: «اصطناع العشیره» آمده که به معنای نیکی کردن به آن ها می باشد.

2- . معانی الاخبار: 401

3- . منظور از «سر» نزدیکی و معاشقه است، همانطور که خداوند می فرماید: «وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا»، اینطور گفته شده است.

سرزنش می کند و کسی که با برادرش دشمنی می نماید و با او مخاصمه و مجادله می کند.(1)

16. قصص الانبیاء: امام صادق علیه السّلام روایت می کند: نوح علیه السّلام بطرف الاغ آمد تا او را سوار کشتی کند، الاغ از سوار شدن امتناع کرد، شیطان هم خود را میان پای الاغ مخفی کرده بود، شیطان به او گفت برو او هم رفت و شیطان هم با او وارد کشتی شد.

شیطان به او گفت: ای نوح می خواهم دو خصلت به شما تعلیم دهم، نوح گفت: نیازی به تعلیم تو ندارم، ابلیس گفت: از حرص دوری کن که حرص آدم را از بهشت بیرون کرد و از حسد هم دست بردار که مرا از بهشت بیرون نمود، خداوند متعال به نوح وحی کرد این دو را از وی قبول کن اگر چه ملعون است.

17. قصص الانبیاء: از امام هادی علیه السّلام روایت می کند که فرمودند شیطان نزد نوح رفت و گفت: شما را حقی عظیم بر گردن من می باشد، اینک به نصیحت من گوش فرادار که من به تو خیانت نمی کنم، نوح از پذیرفتن سخنان او خودداری کرد، ولی خداوند به او وحی کرد که به سخنان او گوش فرادار و بنگر چه می گوید. نوح گفت: سخن بگو، شیطان گفت: هنگامی که مشاهده کنیم فرزند آدم بخیل یا حریص یا حسود یا ستمکار و یا عجول باشد زود او را مانند گوی می ربائیم، اگر این اخلاق در یک انسان جمع شوند ما او را شیطان رانده شده می دانیم.

نوح علیه السّلام گفت: آن احسانی که من به شما کردم چه بود که می خواهی آن را با نصیحت جبران کنی، شیطان گفت: تو بر مردم دنیا نفرین کردی و در یک لحظه همه آنها را وارد جهنم نمودی و من آسوده شدم، اگر این وضع پیش نمی آمد من باید سالها به آنان مشغول می شدم.

18. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام از پدران بزرگوارشان روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: نیکی زودتر از هر چیز به انسان

1- . خصال 2: 5

پاداش می رساند و بدی و ستم زود گریبان آدمی را می گیرد، عیب بزرگ برای آدمی آن است که خود چیزی را انجام دهد که از دیگران انجام آن را عیب می داند و یا مردم را از کاری سرزنش کند که خود توانائی ترک آن را ندارد و یا هم نشین خود را با سخنان زشت آزار دهد.(1)

19. محاسن: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کردند که آن جناب فرمودند: خداوند از نخست به شش چیز معصیت شده اند و آنها عبارتند از حب دنیا، حب ریاست، حب طعام، حب زنان، حب خواب و حب آسایش طلبی (راحت طلبی).(2)

20. محاسن: امام صادق علیه السّلام روایت می کند مردی از قبیله خثعم نزد رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله رت وگفت: منفورترین اعمال نزد خداوند کدام است؟ حضرت صلالله علیه واله فرمودند:شرک به خدا مرد پرسید پس از آن چه چیزی است؟ حضرت صلی الله علیه واله فرمودند: بریدن پیمان خویشاوندی وقطع رحم مرد پرسید پس از آن چیست؟حضرت صلیالله علیه واله فرمودند : دستور دادن به انجام منکرات ونهی از کارهای خوب ومعروف

21. تفسیر عیاشی: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: تورات نوشته شده هر کس صبح کند و در امور دنیا اندوهگین باشد با حکم خداوند مخالفت کرده و هر کس از مصیبتی که بر او فرود آمده شکایت کند مانند آن است که از خداوند شکایت کرده باشد. هر کس نزد توانگری برود و برای توانگریش او را احترام کند، خداوند یک سوم دین او را می برد و هر کس از مسلمانان و امت اسلامی که قرآن خوانده باشد و بعد وارد جهنم گردد، این گونه آدم در حقیقت آیات خداوند را بازیچه گرفته است ، هر کس در انجام کارهایش، مشورت نکند پشیمان می شود و فقر، مرگ بزرگتر می باشد.(3)

1- . . ثواب الاعمال: 151.
2- . محاسن: 295
3- . تفسیر عیاشی 1: 120، بقره / 131

22. مجالس مفید: امام رضا علیه السّلام از پدران بزرگوارشان روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: در سه مورد از امت خود نگران می باشم، گمراه شدن بعد از شناخت، فتنه های گمراه کننده و شهوت های شکم و دامن.(1)

23. مجالس مفید: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند:

هنگامی که موسی بن عمران علیه السّلام نشسته بود ناگهان شیطان بر او ظاهر شد و کلاهی رنگارنگ بر سر داشت، هنگامی که به موسی نزدیک شد کلاه را از سر برداشت و بطرف او رفت و سلام کرد، موسی علیه السّلام از او پرسید شما که هستی گفت من شیطان می باشم.

موسی علیه السّلام گفت: خداوند تو را به خانه ات نرساند برای چه این جا آمده ای، گفت آمده ام به شما سلام کنم زیرا شما در نزد خداوند مقرب می باشی، موسی به او گفت: این کلاه چیست که بر سر نهاده ای، گفت دلهای فرزندان آدم را به این وسیله جلب می کنم، موسی گفت: به من بگو آن کدام گناه است که اگر فرزندان آدم مرتکب شوند تو بر آنها تسلط پیدا می کنی.

شیطان گفت: هر گاه از خود راضی شود و خودپسند باشد و اعمالش را زیاد بداند و گناهانش در نظرش کوچک جلوه نماید، بعد گفت: ای موسی من تو را به سه خصلت دعوت می کنم، نخست اینکه با زنی خلوت نکن، هر گاه مردی با زنی خلوت کند من هم آن جا می باشم.

دوم اینکه با خداوند عهد و پیمان برقرار مکن، هر گاه با خداوند عهد بستی من هم می آیم و تو را وسوسه می کنم که آن عهد را انجام ندهی، سوم اینکه هر گاه خواستی صدقه بدهی زود انجام بده و اگر تأخیر کنی من می آیم و نمی گذارم شما نیت خود را به مرحله اجرا در آوری، بعد از آن شیطان رفت و گفت وای بر من این سخنان را به موسی گفتم و او هم آنها را به فرزندان آدم یاد می دهد.(2)

1- . مجالس مفید: 72

2- . مجالس مفید: 101

24. مجالس مفید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: اعمال مردم تو را فریب ندهد و بدان که تو در گرو عمل خود می باشی، روزهای خود را به کارهای بیهوده تلف نکن، و اوقات خود را به بطالت تباه نگردان و بدان کسانی هستند که کارهایت را ضبط می کنند.

کارهای نیک را اگر چه کم باشند کم ندان که آنها روزی تو را خوشحال می کنند و کارهای بد را هم اندک تلقی نکن که روزی تو را بدحال می کنند، هر چه می توانی نیکی کن و من چیزی بهتر از نیکی ندیده ام و چه بسا یک کار نیک گناهان سابق را مورد رحمت قرار دهد.

خداوند متعال در قرآن مجید فرموده است «اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری، لِلذَّاکِرِینَ»، {یعنی کارهای نیک کارهای بد را از بین می برند و اثرات آن را خنثی می کنند، ما این مطلب را برای کسانی که اهل تذکر و پند هستند یادآوری می کنیم. }(1)

25. اختصاص: : امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس باکی نداشته باشد چه می گوید ویا در باره او چه می گویند باشیطان شریک شده است، هر کس با محبت حرام و شهوت زنا خو بگیرد و دلبستگی به آن پیدا کند، شریک شیطان است.

سپس فرمودند: ولد الزنا نشانههایی دارد یکی آنکه دشمن ما اهل بیت می باشد، دوم اینکه به گناهی وکار حرامی که خودش نیز از آن راه به وجود آمده، گرایش پیدا میکند ، سوم احکام دین را سبک می شمارد، چهارم نزد مردم و در برخورد با ایشان به بدی رفتار میکند،و کسی با برادران خویش به بدی رفتار نمیکند مگر اینکه زنازاده باشد ویا اینکه نطفهاش درزمانی بسته شده، که مادرش در حال حیض باشد.(2)

26. نوادر راوندی: امام کاظم و او از پدران بزرگوارشان علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: ایمان ندارد کسی که امانت ندارد،

1- . مجالس مفید: 116، و مشابه آن در ص 50.
2- . اختصاص: 219، حدیث مشابه آن در معانی الاخبار: 113

دین ندارد کسی که عهد و پیمان نمی شناسد، و نماز ندارد کسی که رکوع و سجود نماز را نیکو ادا نکند.(1)

و در همین سند نقل شده است: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: سزاوار نیست که دوستان خداوند آنها که اهل آخرت هستند و برای آن جهان سعی و کوشش می کنند دوستان شیطان باشند و با اهل دنیا که همه کوشش خود را برای مال و منال این جهان صرف می کنند دوستی نمایند.(2)

بعد از آن فرمودند:بد گروهی هستند، آن قومی که امر به معروف ونهی از منکر نمیکنند، وای بر گروهی که آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر را از خود دور ساخته و به آنها اهانت میکنند، بد هستند آنهائی که برای بسط عدالت قیام نمی کنند و چه بد قومی هستند کسانی که ، دعوت کنندگان به عدالت میان مردم را می کشند.(3)

وای بر کسانی که از امام خود در غیر از طاعت خدا پیروی میکنند ، و بد هستند آنهائی که دنیا را بر دین و آخرت مقدم می دارند و بد می باشند آنهائی که حرام را حلال می دانند و شهوت را با شبهات در هم می آمیزند، گفته شد: یا رسول اللّٰه کدام یک از مؤمنان زرنگ تر هستند، فرمود: آنهائی که بیشتر یاد مرگ می کنند و بهترین توشه را برای خود را آماده می نمایند، آن ها زیرکان به حساب می آیند.(4)

27. الدره الباهره: امام صادق علیه السّلام فرمودند: خداوند شش گروه را به شش گناه هلاک می کند: امراء و حکام را به ظلم، عرب را به تعصب، مالکان را به تکبر، بازرگانان را به خیانت، روستائیان را به جهالت و فقهاء را به حسد.

- امام ابو الحسن سوم علیه السّلام فرمود: حسد نیکی ها را نابود می کند، شوخی دشمنی می آورد، خودخواهی آدمی را از طلب علم باز می دارد(5) و حق دیگران

1- . نوادر راوندی: 5

2- . عبارت هایی که بین [ ] آمده است، از منبع بر آن افزوده ایم.

3- . در منبع آمده: بد قومی هستند آن ها که طلاق نزد آن ها مطمئن تر از پیمان خدای متعال است.
4- . نوادر راوندی: 29
5- . غمط الناس: - بر وزن ضرب و علم – او را کوچک و خوار شمرد و تحقیر کرد؛ العافیه: شکر آن را به جا نمی آورد؛ و النعمه: کفران نعمت کردن و کوچک شمردن آن؛ غمط الحق – بر وزن علم – حق را نپذیرفت؛ می گویند: بدترین چیزی که دست ها از آن استقبال می کنند، تحقیرکردن وخوار شمردن و بهترین چیزی که در میان همه پسندیده ومقبول است گشاده رویی است

را ناچیز می شمارد و موجب نادانی می شود، بخل زشت ترین اخلاق بشمار می رود، و طمع خوی بدی محسوب می گردد.

28. نهج البلاغه: علی علیه السّلام فرمودند: شگفت دارم از بخیل به خاطر فرار از فقر شتابان گرفتار فقر می گردد و از ثروتی که بطرف او می آید محروم می شود، او در دنیا مانند فقراء زندگی می کند ولی در آخرت مانند توانگران محاسبه می شود.

در عجب هستم از کسی که تکبر می کند در حالی که دیروز نطفه بود و فردا بصورت مرداری خواهد آمد و در شگفت می باشم از کسی که در خدا شک می کند، در حالی که مخلوقات خدا را مشاهده می نماید و در عجب هستم از کسی که مرگ فراموش می کند در حالی که مردن مردم را می نگرد و تعجب دارم از کسی که برخاستن دوباره مردگان را انکار میکند در حالی که خلقت اولی آنها را(از هیچ) باور داردو در شگفت هستم از کسی که دنیای فانی را آباد می کند ولی آخرت را وامی گذارد.(1)

29. عده الداعی: حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: از پر خوری دوری کنید که به سبب زیادهها وپرخوری آن دل را مسموم می کند و اعضاء و جوارح آدمی را از عبادت سست می نماید و گوشها را از شنیدن مواعظ سودمند کر می گرداند و از زیادی نگاه کردن به جلوهها وزیباییهای دنیا، خودداری نمائید که آن بذر هوی را در دلها می افشاند و ایجاد غفلت می کند.

از طمع خودداری نمائید و آن را شعار خود قرار ندهید که طمع دل ها را حریص می گرداند و آنها را به گرایش های دنیائی مهر می کند و بدانید که طمع کلید هر گناه و معصیتی می باشد و منشأ همه لغزشها است و طمع موجب می شود که همه کارهای نیک انسان اثر خود را از دست بدهد و آدمی را بی مزد و اجر قرار دهد.(2)

1- . نهج البلاغه 2: 272، حکمت 126

2- . عده الداعی: 236

30. نهج البلاغه: علی علیه السّلام در پاسخ مردی که از آن حضرت درخواست کردند او را موعظه کند فرمود: از کسانی مباش که بدون عمل انتظار بهره مندی از نعمتهای آخرت دارند و با آرزوی دراز، امیدوار توبه و بازگشت به سوی خدا می باشند در دنیا مانند زاهدان سخن می گویند ولی در عمل مثل طالبان دنیا کار می کنند اگر به مال دنیا برسند سیر نمی گردند و اگر آنها را منع کنند قناعت نمیورزد.

از آن چه به آنها داده شده، نمی توانند سپاسگزاری کنند و همواره در فکر آن است که باز به او بدهند، مردم را (از روی آوردن به بدیها ودنیا)نهی می کنند ولی خودش ترک نمیکند، امر به کارهای نیک می نمایند ولی خود کار نیک به جای نمی آورند، افراد درستکارو صالح را دوست می دارد ولی کارهای آنها را انجام نمی دهد و از بدکاران وگناهکاران نفرت دارد در حالی که خودش یکی از ایشان است

بخاطر گناهان زیاد از مرگ می ترسد ولی باز کارهائی می کند که بخاطر آنها از مرگ هراس دارد.

اگر بیمار گردد از کارها پشیمان می شود و هر گاه بهبودی یابد، باز به لهویات مشغول می گردد و هنگامی که حالش خوب است خودپسندی می کند و هر گاه گرفتار شود ناامید می شود.

اگر به مصیبتی گرفتار شود مانند فرد مضطر وناچار دعا می کند و اگر وسعت و فراخی او را دریابد فریب می خورد و روی از حق بر می گرداند، ظن و گمان بر نفس او غلبه می کنند، ولی یقین نمی تواند او را مغلوب سازد(براساس حقی که بدان یقین دارد عمل نمیکندو آنها را نادیده میگیرد) و یا بتواند به یقین خود عمل کند.

اگر کسی گناه کوچکترین گناهی انجام دهد از او دوری میکند ، و انتظار دارد در مقابل رفتارش بیشتر از انچه سزاورا است بهرهمند گردد(هم از طرف خدا وهم احترام و..مردم) ، اگر بی نیاز شود شربه پا میکند و فتنه انگیزی می نماید و اگر فقیر گردد مأیوس می شود و سستی می کند، هر گاه بخواهد کاری کند آن را ناتمام می گذارد و هر گاه چیزی می خواهد اصرار می نماید، اگر شهوتی برایش پیش آید نافرمانی می کند و در توبه تأخیر می نماید.

اگر غم و اندوهی او را فرا گیرد از جاده حق خارج می شود، مواضع عبرت را شرح می دهد ولی خود عبرت نمی گیرد، همواره مردم را موعظه می کند ولی خود موعظه قبول نمی کند، در گفتار همیشه کارهایش را بزرگنمایی میکند ولی خود در عمل اندک کار می کند، در به دست آوردن دنیای فانی رقابت میکند، ولی در آنچه باقی می ماند مسامحه می کند و به آن اهمیت نمی دهد.سودها را زیان می داند و زیان ها را سود تلقی می کند،

از مرگ می ترسد و قبل از اینکه فرصت از دستش برود، کار نیک نمی کند، اگر دیگری گناه کند آن را بزرگ می شمارد، در حالی که خودش گناههان بزرگتری مرتکب میشود وآن را کوچک میشمرد، کار نیک خود را بسیار زیاد وبزرگ می شمرد در حالی که همان کار نیک، اگر از دیگران سر بزند آن را ناچیز وکوچک می داند. او همواره از مردم عیب جوئی می کند ولی از خود تمجید وآنچه را در باطنش نیست به خود نسبت میدهد.

مجالس لهو با توانگران نزد او محبوب تر از مجالس ذکرپرودگار با فقراء می باشد، حق خود را از دیگران مطالبه می کند ولی حق دیگران را نمی دهد، مردم را ارشاد می کند ولی خود راه غلط می رود، مردم از او اطاعت می کنند ولی او نافرمانی می کند از مردم می خواهد با او وفا کنند ولی خود وفا ندارد،از مردم میترسد ولی این ترس وفروتنیاش برای رضای خداوند نیست، و او درمیان مردم از خداوند ترس نداشته ودر مقابل او خاضع وخاشع نیست.

سید رضی رضی الله عنه می گوید: اگر در این کتاب شریف جز این سخن وجود نداشت، این پندی شفا بخش و حکمتی عمیق بود که بصیرت بینا و عبرت اندیشمند را کفایت می کرد.(1)

31. نوادر راوندی: موسی بن جعفر از پدران بزرگوارشان علیهم السلام علی علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله برای ما خطبه خواندند

1- . نهج البلاغه، حکمت 150

و در خطبه خود فرمودند: ای مردم مرگ با سرعت می رسد و کسی توانائی ندارد آن را از آمدن باز دارد، بعد از مرگ یا سعادت است و یا شقاوت(1)،

مرگ با آن چه همراه دارد رسیده، مرگ مژده بشارت و آسایش برای اهل آخرت می باشد، کسانی که در دنیا برای آخرت که خانه زندگی و جاودانی می باشد کار کردند و برای آن جهان زاد و توشه تهیه نمودند، ولی برای آنهائی که در دنیا برای دنیا کار کردند و سعی و کوشش خود را برای زندگی در جهان فانی بکار بردند زیان کاری و خسران و وبال می آورد و آن ها در روز قیامت سودی نخواهند داشت و گرفتار خسران و عذاب خواهند شد.

بسیار بد است حال بنده ای که دارای دو رو باشد، از یک طرف به سخنان شما توجه کند و از طرفی دیگر به شما پشت نماید، اگر به برادر مسلمانش خیر وخوبی برسد، بر او حسد می برد و اگر برایش ناراحتی پیش بیاید، یاریش نمیکند و خوارش میسازد چه اندازه ناخوشایند است، بنده ای که اول آن نطفه و پایان او مرداری گندیده خواهد بود و بعد هم نمی داند بر سر او چه خواهد آمد.

بد بنده ای است که برای عبادت خلق شده ولی دنیای فانی او را به خود مشغول کرده و از آخرت باز داشته(2) و در پایان او را به شقاوت و بدبختی کشانیده

1- . الموته: مرگ، اخص از موت است. الموته دوم برای تاکید بوده و نصب آن ها به تقدیر «اتقوا» و مانند آن است، در عبارت ««الوحیه الوحیه» نیز به همین صورت، صفت برای موته می باشد. موت وحی: مرگ سریع. عبارت «لارده» یعنی: پس از آن نه بازگشتی است تا شقی سعادت را دریابد، و نه سعادتمند بر سعادت خود بیفزاید، بلکه هنگامی که مرگ فرا برسد، یا سعادت در راه است و یا شقاوت. عبارت «مرگ با آن چه همراه دارد رسیده» تا آخر جمله، جزئیات شرح این سعادت است. عبارت «مرگ با آن چه همراه دارد رسیده: پیشامد بد و زیان ناخوشایند»، اشاره به قیامت دارد که باطلان زیان می کنند، همانطور که خدای متعال می فرماید: ««تِلْکَ إِذاً کَرَّهٌ خاسِرَهٌ» نازعات / 12.

2- . در منبع این عبارت اضافه شده است: فاز بالرغبه العاجله، یعنی خواسته های دنیوی را به دست آورد.

است، چه بد بندگانی هستند که خود را بزرگ می دانند و تکبر می کنند و خداوند بزرگ را فراموش می نمایند.

چه بد بندگانی می باشند آنهائی که سرکشی می کنند و ظلم و فساد را مرتکب می شوند و از خداوندی که از همگان برتر است فراموش می کنند، چه بد بندگانی هستند آنهائی که هوای نفسشان، آنان را فریب داده و پیروی از نفس خوار وذلیلشان ساخته است و چه بد بندگانی می باشند آن کسانی که طمع دارند و آن طمع آنها را به زشتی و پلیدی می کشاند.(1)

ص: 287

1- . نوادر راوندی: 22، الطبع (با حرکت): آلودگی، عبارت «چه بسا طمعی که به آلودگی بینجامد». می گویند: آلودگی شدید ولکه دارشدن و سنگدلی که باعث زشتی وآبرو ریزی وننگ و.. میشود وهر گاه بر وزن «کتف»، آید ، وصف قرار میگیرد ؛ می گویند: «هوطبع طمع،»، یعنی آب رو ریزی که شخص از بدی آن شرمی ندارد.

باب یکصد و ششم : بدترین مردم و ویژگی های منافقان و ریاکاران و تنبل ان و ظالمان و هر آنکه سزاوار لعن است

آیات:

- وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ(1)

{و در حقیقت، بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم. [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند، و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند.}

- إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ(2)

{خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد.}

- وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکِینَ * الَّذِینَ لا یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کافِرُونَ(3)
{وای بر مشرکان همان کسانی که زکات نمی دهند و آنان که به آخرت ناباورند.}

- وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ یَسْمَعُ آیاتِ اللَّهِ تُتْلی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ * وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ

1- . اعراف / 179
2- . حج / 38
3- . سجده / 7

مُهِینٌ * مِنْ وَرائِهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا یُغْنِی عَنْهُمْ ما کَسَبُوا شَیْئاً وَ لا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِیاءَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ(1)

{وای بر هر دروغزن گناه پیشه! [که] آیات خدا را که بر او خوانده می شود، می شنود و باز به حال تکبّر -چنانکه گویی آن را نشنیده است- سماجت می ورزد. پس او را از عذابی پردرد خبر ده. و چون از نشانه های ما چیزی بداند، آن را به ریشخند می گیرد. آنان عذابی خفّت آور خواهند داشت.}

- وَ لا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَهِینٍ ه*َ مَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِیمٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ * عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ زَنِیمٍ * أَنْ کانَ ذا مالٍ وَ بَنِینَ * إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطِیرُ الْأَوَّلِی(2)

{[که] عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد، مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه، گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است، به صرف اینکه مالدار و پسردار است، چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: «افسانه های پیشینیان است.}

- وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ * فَیَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ و*َ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ *یا لَیْتَها کانَتِ الْقاضِیَةَ * ما أَغْنی عَنِّی مالِیَهْ * هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ * خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ث*ُ مَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ * ثُمَّ فِی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُکُوهُ

{و امّا کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود، گوید: «ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم. و از حساب خود خبردار نشده بودم. ای کاش آن [مرگ] کار را تمام می کرد. مال من، مرا سودی نبخشید. قدرت من از [کف] من برفت. [گویند:] «بگیرید او را و در غُل کشید. آنگاه میان آتشش اندازید. پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید.

- إِنَّهُ کانَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ و*َ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ * فَلَیْسَ لَهُ الْیَوْمَ هاهُنا حَمِیمٌ * وَ لا طَعامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِینٍ * لا یَأْکُلُهُ إِلَّا الْخاطِؤُنَ (3)

ص: 289

1- . جاثیه / 7 – 10

2- . قلم / 10 - 15
3- . حاقه / 25 – 37

{چرا که او به خدای بزرگ نمی گروید. و به اطعام مسکین تشویق نمی کرد. پس امروز او را در اینجا حمایتگری نیست. و خوراکی جز چرکابه ندارد. }

- کَلَّا إِنَّها لَظی نَزَّاعَةً لِلشَّوی تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّی * وَ جَمَعَ فَأَوْعی * إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً * إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً * وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً(1)

{نه چنین است. [آتش] زبانه می کشد، پوستِ سر و اندام را برکننده است. هر که را پشت کرده و روی برتافته، و گرد آورده و انباشته [و حسابش را نگاه داشته] فرا می خواند. به راستی که انسان سخت آزمند [و بی تاب] خلق شده است. چون صدمه ای به او رسد عجز و لابه کند. و چون خیری به او رسد بخل ورزد. }

- یَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِینَ * ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ * وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ * وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ * وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ * حَتَّی أَتانَا الْیَقِینُ (2) { در میان باغها. از یکدیگر می پرسند، درباره مجرمان: «چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟» گویند: «از نمازگزاران نبودیم، و بینوایان را غذا نمی دادیم، با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم، و روز جزا را دروغ می شمردیم }

- فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّی * وَ لکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی* ثُمَّ ذَهَبَ إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطَّی * أَوْلی لَکَ فَأَوْلی * ثُمَّ أَوْلی لَکَ فَأَوْلی (3)

{ پس [گویند] تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت، بلکه تکذیب کرد و روی گردانید، سپس خرامان به سوی اهل خویش رفت! وای بر تو! پس وای [بر تو !] بازهم وای برتو! وای برتو!}

- أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ * فَذلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ * وَ لا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ * فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ * الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ * الَّذِینَ هُمْ یُراؤُنَ * وَ یَمْنَعُونَ الْماعُونَ

1- . معارج / 15 – 21
2- . مدثر / 40 - 47

3- . قيامه / 31 – 35

{آیا کسی را که [روزِ] جزا را دروغ می خواند، دیدی؟ این همان کس است که یتیم را بسختی می راند، و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند. پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند، آنان که ریا می کنند، و از [دادن] زکات [و وسایل و مایحتاج خانه] خودداری می ورزند. }

روایات:

1. معانی الاخبار(1): امام صادق علیه السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند هر کس می خواهد از گرامی ترین مردم باشد باید از خداوند بترسد و هر کس می خواهد از متقی ترین مردم باشد باید به خداوند توکل کند، و هر کس دوست می دارد از توانگرترین مردم باشد، باید به آنچه نزد خداوند است یشتر ااز آنچه در دست خودش است، اطمینان داشته باشد.

بعد از آن رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: آیا به شما بگویم که بدترین مردم کیست، گفتند بفرمائید یا رسول اللّٰه، فرمودند: کسی که مردم را دشمن می دارد و مردم هم از او گریزان هستند و سپس فرمودند: از بدتر از این برای شما بگویم، عرض کردند بفرمائید فرمودند: کسی که از لغزش های دیگران در نمی گذرد و معذرت قبول نمی کند و لغزش ها را نمی پذیرد. بعد از آن رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: می خواهید بدتر از این دو را برای شما بگویم، عرض کردند: بفرمائید یا رسول اللّٰه فرمودند: کسی که مردم از شر او در آسایش نیستند و از او انتظار خیر ندارند.

عیسی بن مریم علیه السّلام فرمودند: ای بنی اسرائیل حکمت را به نادانان یاد ندهید که به آنها ستم خواهید کرد و از اهلش هم منع نکنید که به آنان نیز ستم خواهید نمود و به ظالم در ظلمش کمک نکنید که فضیلت شما از بین خواهد رفت.

1- . معانی الاخبار: 196

عیسی بن مریم علیه السّلام فرمودند: کارها از سه قسم بیرون نیست، یا حقیقت آن روشن است آن را دنبال کن و به پایان برسان و یا حقیقت آن بر خلاف رضای خداوند می باشد آن را ترک نما و یا اینکه کار بر تو مشتبه می باشد آن را به خدا واگذار.(1)

2. خصال: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمود: شش نفر می باشند که در زبان خدا و رسولان مستجاب الدعوه(2) او نفرین شده اند و آنها عبارتند از: کسی که در کتاب خداوند دست برد و چیزی بر آن بیفزاید، کسی که قضاء و قدر خدا را تکذیب کند، کسی که سنت های مرا ترک گوید، کسی که مال و جان عترت مرا حلال بداند و به آنها تعدی کند، کسی که با زورگویی بر مردم تسلط پیدا نماید، تا کسانی را که خداوند عزت بخشیده خوار گرداند وکسانی را که خداوند خوارشان کرده به عزت برساند، وکسی که غنائم و انفال مسلمانان را به خود اختصاص دهد و برای خود حلال بشمارد.(3)

3. خصال: امام صادق علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هفت نفر مورد لعنت خداوند و من و هر پیامبری که قبل از من بودند

1- . امالی صدوق: 183

2- . در باب 99 ص 115 این حدیث نقل شده است، عبارت «هفت نفر آن ها را لعنت می کنند – هر پیامبر مستجاب الدعوه ای» به این معنی است که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای که دعایش به اذن خدا در حق مردم اجابت می شود، چه رسد به دعای من که برترین پیامبران و آبرومندترین آن ها در درگاه الهی هستم. آنچه که در این حدیث و حدیث بعدی آمده، به این معنی است که این هفت گروه نزد خدا و پیامبرانِ پیش از من ملعون هستند، اما با ویژگی های هفت گانه بیان شده متناسب نیست، چرا که از ویژگی های شریعت و دین حضرت صلی الله علیه و آله است، به ویژه آنجا که می فرماید: «کسی که مال و جان عترت مرا حلال بداند و به آنها تعدی کند» و نیز عبارت «کسی که غنائم و انفال مسلمانان را به خود اختصاص دهد و برای خود حلال بشمارد» و غنیمت ها تنها در این شریعت حلال شده است. به عقیده من، تغییر عبارت ها از سوی راویان، به این دلیل بوده است که تصور می کردند آنچه بیان می کنند صحیح است.

3- . خصال 1: 164

قرار می گیرند. پرسیدند: آن ها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: کسی که در کتاب خدا دست برد و بر آن بیفزاید، مقدرات خداوند را تکذیب کند، با سنت های من به مخالفت برخیزد. و آن کسی که جان و مال خاندان مرا که خداوند حرام کرده است حلال بداند، فردی که با زور بر مردم مسلط شود و کسانی را که عزت بخشیده ، خوار گرداند وآنهایی را که خداوند خوارشان کرده به عزت برساند، آن کسی که اموال مسلمانان را برای خود حلال بداند و به حقوق آنان تجاوز نماید و آن کسی که آنچه را خدا حلال کرده است حرام بداند.(1)

در محاسن نیز حدیث مشابهی از عبد المومن انصاری نقل شده است.(2)

4. خصال: در حدیث دیگری از زید بن علی و او از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: خداوند و پیامبران هفت نفر را لعنت کرده اند : کسی که در کتاب خدا دست برد و بر آن بیفزاید مقدرات خداوند را تکذیب کند، با سنت ها و روشن های من به مخالفت برخیزد. آن کسی که جان و مال خاندان مرا که خداوند حرام کرده است حلال بداند، فردی که با زور بر مردم مسلط شود و کسانی را که خدا عزیز شمرده خوار وآنانی که خوار شمرده ست را به عزت برساند ، کسی که اموال مسلمانان را برای خود حلال بداند و به حقوق آنان تجاوز نماید و هر چه را که خداوند حرام کرده است حلال بداند و از آنهایی که به بندگان خداوند تکبر کند.(3)

5. امالی صدوق: امام علی بن الحسین علیهما السّلام فرمودند: منافق نهی می کند ولی نهی را قبول نمی کند، به کارهای نیک دعوت می نماید ولی خود کار نیک انجام نمی دهد، هر گاه نماز بخواند به اطراف خود می نگرد و هنگامی که به رکوع می رود آن را درست انجام نمی دهد.

1- . خصال 2: 6
2- . محاسن: 11
3- . خصال 2: 6

هر گاه به سجده رود فقط مانند کلاغ به زمین نوک می گذارد و بر می دارد و هنگامی که می خواهد بنشیند مانند سگ روی پاهای خود قرار می گیرد، شب که می شود همه فکر و همّش خوردن است، در حالی که سیر وغذا خورده است، ، صبح می کند باز هم می خواهد به خواب رود در حالی که شب هم بیداری نکشیده است.

اگر با تو سخنی گوید، دروغ تحویلت میهد و اگر به کسی وعده دهد خلف وعده می کند و اگر کسی امانتی در نزد او بگذارد خیانت می کند و امانت را به صاحبش بر نمی گرداند و اگر با او مخالفت کنی غیبت شما را می کند.(1)

6. قرب الاسناد: از امام صادق و او از پدرش از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود:

ریاکار سه نشانه دارد هر گاه تنها باشد کسل می شود و هر گاه کسی در نزد او باشد به نشاط می آید و دوست می دارد، در تمام کارهایش ستایش شود

ظالم هم سه علامت دارد با ما فوق نافرمانی می کند، با مادون ظلم می نماید و از ستمگران حمایت می کند، تنبل ها هم سه علامت دارند: کارها را تأخیر می اندازد و با تأخیر انداختن، کارها را ضایع وتباه می کند و با تضییع کار مرتکب گناه می شود، منافق هم سه علامت دارد: هر گاه سخن بگوید مرتکب دروغ می گردد، هر گاه وعده دهد خلاف می کند و هر گاه امانتی به او دهند خیانت می نماید.(2)

7. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: لقمان به پسرش گفت: ای فرزند هر چیز علامتی دارد که به آن شناخته می شوند، دین هم سه علامت دارد که هر کس دارای آن باشد مؤمن بحساب می آید: علم، ایمان و عمل به آن و ایمان هم سه نشانه دارد، ایمان به خدا و کتاب او و پیامبرانش.

عالم هم سه نشانه دارد علم به خداوند و به آنچه دوست می دارد و یا مکروه می شمارد، عامل نیز سه علامت دارد: نماز، روزه و زکاه .کسانی که با تکلف می خواهند خود را به جایی برسانند نیز سه علامت دارند: با ما فوق خود به منازعه بر

1- . امالی صدوق: 295
2- . قرب الاسناد: 22 ط نجف

می خیزند و آنچه را که نمی دانند می گویند و به آنچه نخواهند رسید دست می اندازند و مدعی مقامی می شوند که شایستگی آن را ندارند.

ستمگر هم سه نشانه دارد: به ما فوق خود ظلم می کند و به ما دونش زور می گوید و از ظالمان یاری می کند، منافق هم سه نشانه دارد: قلب او با زبانش یکی نیست، کارش با دلش مخالف می باشد و باطنش با ظاهرش یکی نیست، گناهکار هم سه علامت دارد: خیانت می کند، دروغ می گوید و هر چه از زبانش بیرون شود خلاف آن را عمل می کند.

ریاکار هم سه علامت دارد: هنگام تنهائی سست و تنبل می شود، هر گاه کسی در نزد او باشد نشاط پیدا می کند و به هر کاری دست می زند تا مردم از وی تعریف کنند، حسود هم سه علامت دارد: در نهان از افراد بدگوئی می نماید، ولی هنگام حضور از آنها تملق می گوید و در هنگام مصیبت شماتت می کند، اسرافکار هم سه علامت دارد: می خرد آنچه مال او نیست، می پوشد آنچه به او تعلق ندارد و می خورد چیزی را که مال او نیست.

افراد کسل هم سه علامت دارند: سستی بخرج می دهند تا کارها بعقب بیفتد و هر گاه کارها به عقب افتادند ضایع می شوند و کسی که کارها را ضایع کند به گناه آلوده می شود، غافل هم سه نشانه دارد اشتباهکاری زیاد از او سر میزند، مشغولیتهای بیهودهاش بسیار است و فراموشی.

حماد بن عیسی گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای هر یک از این علامت شعبه هائی هست که هر کس آنها رافراگیرد آگاهی اش به حدی میرسد که از هزار باب وهزار باب وهزار باب علم بیشتر خواهد بود، ای حماد همواره طالب علم باش و در شب و روز در فرا گرفتن دانش بکوش اگر می خواهی دیدگانت روشن گردد و به خیر دنیا و آخرت برسی، از مال دیگران چشم بپوش و خود را زمره مردگان به حساب بیاور.کوشش کن و به خود تلقین نکن که تو از همه مردم برتر هستی و باید دیگران از تو احترام کنند و در برابرت تعظیم نمایند، زبانت را از گفتار

زیاد باز دار و آن را در اختیارت بگیر و حفظش کن، همان گونه که مالت را محفوظ می داری.(1)

نویسنده: حدیث مشابه آن در باب عقل بیان شد.

8. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السّلام فرمودند: منافق به دوری از رحمت خداوند راضی شده است زیرا او کارهائی می کند که با ظاهر شریعت سازگاری دارد، اما در باطن و واقع او با احکام خداوند بازی می کند و آنها را به مسخره گرفته است، منافق در کارهای خود بیهوده کار می کند و دلش به آن بستگی ندارد و در نتیجه یاغی بشمار می رود.

نشانه نفاق عدم توجه و جدی نبودن در کارها می باشد، منافق دروغ می گوید، خیانت می کند و قبیح و پررو می باشد، ادعاهای پوچ و بی معنی دارد، همیشه محزون است، سفیه و بی عقل می باشد، حیا ندارد، گناهان را کوچک می شمارد، بزرگان دین را سبک می کند، مصائب دینی را کوچک می داند.

منافق تکبر می کند و فخر می فروشد، انتظار دارد مردم او را ستایش کنند، حسد می ورزد و آخرت را فدای دنیا می کند، کارهای بد را بر کارهای نیک ترجیح می دهد، در سخن چینی اصرار می ورزد، لهویات را دوست می دارد، به فاسقان و ظالمان کمک می کند، از کارهای نیک تخلف می نماید و نیکوکاران را تقبیح می کند.

منافق همه کارهای زشت خود را زیبا جلوه می دهد و اگر دیگران کار نیکی بکنند آن ها را زشت نشان می دهد و مانند این اعمال که بسیار زیاد می باشد، خداوند متعال در قرآن مجید در موارد متعدد منافقان را وصف کرده است و گفته:

«وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرٰانُ الْمُبِينُ»،(2) در جای دیگر

-1 . خصال 1: 60 2

فرموده: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ما يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً».(1)

{گروهی از مردم خداوند را بطور کجی و انحراف عبادت می کنند، اگر نیکی به آنها برسد، اطمینان پیدا می کنند و اگر گرفتار فتنه و مشکلی شدند چهره در هم می کشند، این گونه مردم در دنیا و آخرت زیان می نمایند و این یک زیان روشنی است} و {و برخی از مردم می گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم»، ولی گروندگان [راستین] نیستند. با خدا و مؤمنان نیرنگ می بازند؛ ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی زنند، و نمی فهمند. در دلهایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضشان افزود}.

- رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: منافق هر گاه وعده دهد خلف وعده می کند و هر گاه کاری بکند آن را فاش می سازد(2) و هر گاه لب به سخن گشاید دروغ می گوید و هر گاه به او امانتی بسپاری خیانت می کند، هر گاه روزی به او برسد طغیان می کند و هر گاه از روزی منع گردد دلش می گیرد.

- رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: هر کس باطنش با ظاهرش مخالفت کرد او منافق می باشد هر کس می خواهد باشد و هر جا باشد و در هر زمینی که بخواهد زندگی کند و در هر مقامی که می خواهد باشد. (3)

9. امام صادق علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: من پیرمرد جاهل و توانگر ظالم و فقیر متکبر را دوست نمی دارم.

10. نوادر راوندی: امام صادق و او از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: مبغوض ترین مردم در نزد خداوند کسی است که به گناه مؤمن اقتداء کند و دنبال نیکی های او نرود.

1- . بقره / 8 – 9
2- . در منبع: أساء.

3- . مصباح الشريعه: 25

باب یکصد و هفتم : لعن و تکفیر ناروا

روایات:

1. قرب الاسناد: امام صادق علیه السّلام فرمود: لعنت هر گاه از دهان کسی خارج شد، سرگردان می ماند، اگر کسی مستحق آن بود به وی خواهد رسید و در غیر این صورت بار دیگر به صاحب خود بر می گردد که در این صورت لعن کننده خودش لایقتر بر لعن شدن میباشد، از لعن کردن بیدلیل مومنین بپرهیزید که لعن ونفرین به خود شما باز خواهد گشت.(1)

2. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام فرمود: لعنت هر گاه از دهان متکلم بیرون گردد بین او و کسی که لعن در باره اش صادر شده مردد می ماند، اگر راهی در آن پیدا نکرد بار دیگر بطرف متکلم بر می گردد و او شایسته این کلام است، اینک بترسید و مؤمنی را لعن نکنید که به خودتان بر می گردد.(2)

3. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السّلام فرمودند: اگر مردی درباره مردی دیگر به کفر شهادت داد، هر دو گرفتار می گردند، اگر شهادت در باره کافر باشد صحیح می باشد و اگر در باره مؤمن باشد کفر به خود او برمی گردد، اینک از خداوند بترسید و نسبت به مؤمنان طعن وارد نکنید.

4. کنز الکراجی: امام صادق علیه السّلام فرمود: ملعون است کسی که مؤمنی را متهم به کفر کند و هر کس مؤمنی را متهم به کفر سازد مانند آن است که او را کشته باشد.

1- . قرب الاسناد: 8
2- . ثواب الاعمال: 240

5. در تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام آمده هر گاه دو نفر با هم نزاع کنند و یک دیگر را مورد لعن قرار دهد، لعنت ها بالا می روند و از خداوند اذن می خواهند که بر کدام یک از آنها فرود آیند، خداوند به فرشتگان می گوید: اینک بنگرید اگر لاعن اهلیت برای لعن دارد و آن دیگری شایسته لعن نیست هر دو لعن را به لاعن بدهید.

اما اگر او شایسته لعن می باشد و لاعن اهلیت لعن را ندارد هر دو را بطرف او حواله کنید و اگر هر دو شایسته هستند لعن هر یک را به دیگری بدهید و اگر هیچ یک از آن ها شایسته نبودند لعن را متوجه یهودیان و ناصبیان کنید که صفات محمد و علی را انکار می کنند و فضائل آنها را قبول ندارند.(1)

1- . ثواب الاعمال: 242

باب یکصد و هشتم : ویژگی هایی که در مومن نیست نویسنده: برخی از احادیث در باب لواط (هم جنس بازی) بیان خواهد شد.

روایات:

1. سرائر: امام صادق علیه السّلام فرمودند: شش چیز در مؤمن نمی باشد اندوه، و افسوس، خود را به مشقت انداختن، لجاجت، دروغ، حسد و ظلم و تجاوزکاری..

2. خصال ،امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند شیعیان ما را به چهار چیز مبتلا نمی کند: ولد زنا نیستند، سائل به کف نمی باشند(گدایی نمیکنند)، وطی نمی شوند و در میان آنها سبز چشم و کبود چشم وجود ندارد.(1)

3. امام صادق علیه السّلام فرمودند: چهار خصلت در مؤمن نیست دیوانه نمی شود، از در خانه های مردم گدایی نمی کند، از زنا متولد نمی گردد و کسی او را وطی نمی کند.(2)

4. خصال: سیزده (و به روایتی شانزده) گروه از امّت جدّم ما را دوست نمی دارند و مردم را به دوستی ما نمی خوانند، و ما را دشمن می دارند، و از ما پیروی نمی کنند و ما را خوار می سازند و مردم را به خوار کردن ما وامی دارند. به راستی که آنان دشمنان ما هستند و برای آنان است آتش جهنّم و آتش سوزان می گوید: گفتم: ای پسر پیامبر خدا (ص) آنها را برای من شرح بده، که خداوند تو را از شرّ آنان حفظ

1- . خصال 1: 107
2- . خصال 1: 109

کند. فرمود: کسی که عضو زایدی در خلقت دارد، کسی از مردم را که عضو زایدی در خلقت دارد نمی بینی مگر اینکه دشمن ما هستند و او را دوست ما نمی یابی.(1).

کسی را نمی بینی که ناقص الخلقه باشد مگر اینکه در دل او کینه ای برای ما می یابی. و کسی که چشم راستش به طور مادرزادی کور باشد، کسی از آفریده های خدا را نمی یابی که نابینای مادرزادی باشد مگر اینکه در حال جنگ با ما و صلح با دشمنان ماست. و پیرمرد سیاه مو، کسی از آفریده های خدا را نمی بینی که سیاه مو باشد- و او کسی است که عمر طولانی کرده ولی مویش سفید نشده و ریش او را مانند زیر گلوی زاغ می بینی- مگر اینکه دشمن ما و دوست دشمن ماست. و مردان بسیار سیاه رنگ که هیچ کدام از آنان را نمی بینی مگر اینکه به ما دشنام می دهند و دشمنان ما را ستایش می کنند. و مردان کچل، که مرد کچلی نمی بینی مگر اینکه او را نسبت به ما عیب جو و سخن چین می یابی. و مردان زاغ چشم، هیچ کدام از آنان را- که زیاد هم هستند- نمی بینی مگر اینکه وقتی با مابرخورد میکنند خوب و و در

1- . در ج 67 باب ابتلای مومن، روایت های زیادی وجود دارد که با این حدیث متفاوت است، و حاکی از آن است که مومن در بدن خود به جذام و پیسی مبتلا می شود. کلینی در کافی 2: 254 از ناجیه نقل می کند: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مغیره می گوید: مومن نه به جذام و پیسی مبتلا می شود، و نه به فلان و فلان بلا. حضرت علیه السلام فرمود: از صاحب یاسین غافل است که دستش بریده بود – سپس انگشتان دستش به او بازگردانده شد- سپس فرمود: گویا من می بینم که با دست فلجش نزد آنان آمده و ایشان را پند و اندرز داد، روز بعد نزد آن ها بازگشت و او را به قتل رساندند، سپس فرمود: مومن به هر بلایی دچار می شود به هر مرگی می میرد اما خودکشی نمی کند. نویسنده: کشی در «رجال» ص 194 درباره مغیره بن سعید می گوید: وی احادیث را جعل می کرد. از هشام بن حکم نقل شده که از امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ حدیثی از ما نپذیرید مگر اینکه با قرآن و سنت منطبق باشد، و یا حدیث مشابهی از احادیث گذشته بر آن دلالت کند. مغیره بن سعید – که خدا او را لعنت کند – در کتاب های حدیث اصحاب پدرم دست برده و احادیث دروغی را به پدرم نسبت داده است. ممکن است این حدیث که مومن به آفت ها

مبتلا نمی شود، موافق مذهب وی لعنه الله بوده و از احادیث جعلی است که به یاران ما رضوان الله علیهم نسبت داده است، چون این حدیث مغایر با دیگر احادیث اهل بیت علیهمالسلام است، لازم است آن را دور بیندازیم وقبول نکنیم.

غیاب ما چهره ای دیگر دارند و برای ما بدی ها را می خواهند. و مردان ولد الزّنا (وبچههای سر راهی)، که با هیچ یک از آنان ملاقات نمی کنی مگر اینکه او را دشمن ما و گمراه کننده آشکار می یابی. و مردانی که مرض پیسی دارند که هیچ کدام از آنها را نمی بینی مگر اینکه او را در حالی می یابی که در کمین ما و دوستان ما نشسته اند تا به گمان خود ما را از راه راست گمراه سازند. و جذامی که آنان اهل جهنّم هستند و به آن وارد خواهند شد. و کسانی که ابنه هستند که هیچ کدام از آنان را نمی بینی مگر اینکه هجو ما را می سرایند و با ما دشمنی دارند.

و اهل شهری که سیستان نام دارد(1) آنان برای ما اهل عداوت و دشنام دادن هستند و بدترین مردمند، بر آنان عذابی چون عذاب فرعون و هامان و قارون باشد. و اهل شهری که ری نامیده می شود، آنان دشمنان خدا و دشمنان پیامبر او و دشمنان اهل بیت او هستند، آنان جنگ با اهل بیت پیامبر خدا (ص) را جهاد می دانند و مال آنان را غنیمت می شمارند، برای آنان است عذاب خوارکننده در دنیا و آخرت و {برای آنان است عذاب پایدار}. و اهل شهری که موصل نامیده می شود، آنان بدترین مردم روزی زمین هستند. و اهل شهری که زوراء نامیده می شود و در آخر الزّمان بنا خواهد شد، آنان با خون ما طلب شفا می کنند و با دشمنی با ما تقرّب می جویند، در دشمنی با ما با یک دیگر دوست می شوند و جنگ با ما را واجب می دانند و کشتن ما

1- . اهل سیستان و ری و موصل و بغداد اگر اهالی همان زوراء باشند، در آن زمان دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده اند، زیرا آن ها از اهل اجماع به شمار رفته و برخی از آنان خارجی و اسماعیلی بوده اند اما امروزه همه شیعه اهل بیت علیهم السلام هستند، علامه (رض) مولف کتاب، در ج 60 ص: 206 پس از نقل این خبر می گوید: زوراء بر دجله بغداد و بر خود بغداد اطلاق می شود، چرا که درهای داخلی آن به روی خارج باز شود ؟؟؟؟ ممکن است با گذشت زمان این سرزمین ها تغییر کرده باشد، و آنچه در این حدیث بیان شده است، تنها به آن زمان اختصاص داشته باشد. نویسنده: با این وجود بغداد و محله های ان باقی می ماند. کرخ بزرگترین محله شیعه نشین بغداد است که بسیاری از بزرگان در آن پرورش یافته اند، سخن حضرت علیه السلام درباره زوراء، شهری است که در آخر

الزمان بنا می شود، و بغداد در زمان منصور عباسی تاسیس شده که هم زمان با دوره امامت امام صادق علیه السلام بوده است.

را حتمی می شمارند، ای پسر از این گروه ها حذر کن، باز حذر کن، دو نفر از این گروه ها با یکی از خاندان تو خلوت نمی کنند مگر اینکه قصد کشتن او را می کنند.

الفاظ این حدیث از اول تا آخر از روایت تمیم است.(1) (در این حدیث پانزده گروه ذکر شده و لا بد یک گروه از یاد راوی رفته است. ضمنا توجه کنیم که اولا این روایت به سبب قرار گرفتن بکر بن عبد اللّه بن حبیب در سند آن، ضعیف است و ثانیا، در صورت صحّت باید آن را حمل بر غالب و آنهم در زمان صدور حدیث دانست و نباید آن را به تمام زمان ها و مکان ها تعمیم داد.

1- . خصال 2: 94 – 95؛ تمیم فرزند بهلول است.

باب یکصد و نهم : بدعت گذارانی که شیطان بر آنان مسلط شده و دروغ های شیطانی که به خود نسبت می دهند

روایات:

1. رجال کشی: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند سوگند شیطان در کنار دیوار مدینه و مسجد بر ابو الخطاب ظاهر شد و من اکنون می نگرم که به او می گوید تو الآن پیروز می گردی.(1)

2. رجال کشی: حفص بن عمرو خثعمی گوید: من در نزد امام صادق علیه السّلام نشسته بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد: قربانت گردم ابو منصور بمن گفت که او را بطرف خداوند برده اند و خداوند دست بر سر او کشیده و به فارسی به او گفته است«بایست».

پس امام علیه السّلام فرمود: پدرم از جدش رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمود: شیطان تختی در بین زمین و آسمان برای خود گذاشته و به اندازه فرشتگان برای خود کارمندان و خدمت گزارانی دارد.

شیطان هر گاه بخواهد مردی را بطرف خود فرا خواند نخست او را دعوت می کند، هنگامی که او شیطان را پاسخ گفت و دنبالش حرکت کرد و در راه او گام نهاد، شیطان خود را به او نشان می دهد و بطرف خود می برد و ابو منصور هم فرستاده ابلیس است و خداوند او را لعنت کند و امام علیه السّلام این گفته را سه بار تکرار کردند.(2)

1- . رجال کشی: 256

2- . رجال کشی: 256

3. رجال کشی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: بنان و سری و بزیع که خداوند آنها را لعنت کند گرفتار دام شیطان شدند و او در صورت زیباترین انسان بر او ظاهر شد، عرض کردم بنان این آیه را تاویل می کند که {وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِیالْأَرْضِ إِلهٌ»(1)، و او در آسمانها و زمین ها خدا و معبود است.

بنان می گوید: خدائی که در آسمان است غیر از خدائی است که در زمین می باشد و اله آسمانها بزرگ تر از اله زمین است و اهل زمین فضیلت اله آسمان را می شناسند و او را مورد تعظیم و تکریم قرار می دهند.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: به خداوند سوگند جز خداوند آسمان و زمین خداوند دیگری نیست و در زمین و آسمان یک خدا بیشتر وجود ندارد، بنان دروغ می گوید، خداوند او را لعنت کند، او عظمت خدا را تحقیر کرده و خداوند را کوچک شمرده است.(2)

4. رجال کشی: زراره گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: بمن بگو حمزه گمان می کند که پدرم بر او ظاهر می گردد، گفتم آری او چنین عقیده ای دارد و می گوید: من پدر شما را مشاهده می کنم. امام علیه السّلام فرمود: او دروغ می گوید و پدرم بر او ظاهر نمی گردد. ابلیس یک شیطانی دارد که او را متکون می گویند او به هر صورتی ظاهر می شود، گاهی در صورت های کوچک و گاهی بزرگ دیده می شود، به خداوند سوگند او هرگز توانائی ندارد در چهره پدرم در آید و خود را به کسی نشان دهد.(3)

5. رجال کشی: برید بن معاویه عجلی گوید: حمزه بن عماره بربری می گفت: ابو جعفر علیه السّلام هر شب نزد من می آید و انسان هائی هم بودند که گمان می کردم حمزه آن حضرت را به آنها نشان داده است، گوید: من خدمت امام باقر علیه السّلام رسیدم و جریان را عرض کردم فرمودند: او دروغ می گوید خداوند او را لعنت کند، شیطان نمی تواند در صورت پیامبر و وصی پیامبر در آید.(4)

1- . زخرف / 84
2- . رجال کشی: 257

3- . رجال کشی: 254
4- . رجال کشی: 257

6- علی بن عقبه از پدرش روایت می کند که خدمت امام صادق علیه السّلام رسیدم و بعد از سلام در حضورش نشستم، امام علیه السّلام به من فرمودند: در این مجلس ابو الخطاب با هفتاد نفر حضور داشتند که همه از او پیروی می کردند. دل من به حال آنها سوخت و من به آنها گفتم، آیا شما را از فضائل مسلمان آگاه نکنم، یکی از آنها که از همه کوچک تر بود گفت: بفرمائید قربانت گردم، گفتم: از فضائل مسلمان آن است که گفته شود فلان کس کتاب خداوند را تلاوت می کند و یا کسی صاحب ورع می باشد و یا شخصی از اهل عبادت می باشد.

این ها هستند فضائل مسلمان چرا شما این طرف و آن طرف می روید و دنبال اشخاص حرکت می کنید، مسلمانان فقط یک رهبر دارند که باید از او متابعت کنند، شما دنبال این مرد و یا آن مرد نروید که مردان مختلف با آراء گوناگون شما را گمراه خواهند کرد و حقائق را بر شما مشتبه خواهند نمود و راه حق را پیدا نخواهید کرد.

از پدرم شنیدم می فرمودند: شیطانی هست که او را مذهب می گویند او در هر چهره ای ظاهر می گردد و فقط در صورت پیامبر و یا وصی او نمی تواند درآید، من می نگرم که او در چهره رهبر شما در آمده است، شما از آن دوری کنید، به من خبر رسیده که او و یارانش را کشتند، خداوند آنها را لعنت کند و از درگاه خود براند و تنها افراد شایسته هلاکت در نزد خدا به هلاکت می رسند.(1)

7. رجال کشی: مردی از طیاره با امام رضا علیه السّلام در باره یونس بن ظبیان سخن می گفت، او اظهار داشت یونس می گفت: شبی در حال طواف بودم ناگهان از بالای سرم ندائی شنیدم که می گفت: ای یونس {من خدا هستم که جز من خدائی نیست، مرا عبادت کن و نماز را بر پا دار} من سرم را بلند کردم و متوجه سخن او شدم.

در این هنگام امام رضا علیه السّلام به خشم آمدند به اندازه ای که نتوانستند آرام بگیرند و گفتند: بیرون شوید خداوند تو را و کسی که این حدیث را برایت تعریف کرد لعنت کند و هزار بار هم یونس بن ظبیان را مورد لعنت قرار دهد و تو را با او به قعر دوزخ روانه سازد.

1- . رجال کشی: 248 . 249

من گواهی می دهم که این سخن را شیطان در گوش او گفته باشد و اکنون آگاه باش که یونس بن ظبیان با ابو الخطاب در سخت ترین عذاب ها گرفتار می باشند و یاران آنها هم با آن شیطان در کنار فرعون و فرعونیان در عذاب سختی می باشند و این حدیث را از ابو عبد اللّه علیه السّلام شنیده ام.

راوی گوید: این مرد از محضر امام علیه السّلام بیرون شد و هنوز ده گام نگذشته بود که بی هوش شد و بر زمین افتاد و آنچه در شکم داشت از گلویش بر آمد و او را مرده از منزل بیرون کردند و به خارج انتقال دادند.

امام رضا علیه السّلام فرمودند: فرشته ای آمد و با عمودی بر سرش زد و او را بر زمین افکند و هر چه در شکم داشت بیرون ریخت و روحش را به جهنم انتقال داد و او را به رفیقش یونس بن ظبیان ملحق نمود و شیطانی که آن سخن را به او گفته بود در دوزخ به او رسید و آنها همدیگر را در آنجا ملاقات کردند.(1)

8- راوندی به سند خود از موسی بن جعفر و او از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: هر کس خود را به بدعتی مشغول کند، شیطان او را به عبادت مشغول می کند و به او حالت خشوع و گریه می دهد.

- در حدیث دیگری از آن جناب وارد شده که فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: خداوند بدعت گزار را به توبه موفق نمی کند و هم چنین کسی که اخلاق بد دارد موفق به توبه نمی گردد عرض کردند: یا رسول اللّه چگونه می شود این افراد به توبه توفیق پیدا نمی کنند، فرمودند کسی که اهل بدعت می باشد محبت بدعت در دلش جای گرفته است و اما آن کس که اخلاق بد دارد او هر گاه از گناهی توبه می کند در گناهی بزرگتر از اول گرفتار می گردد.(2)

1- . رجال کشی: 309

2- . نوادر راوندی: 18

باب یکصد و دهم : باب کیفر بدعت گذاران و کسانی که مردم را گمراه ساختند، و اینکه کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد

آیات:

- أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ یُرِیدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ * وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِکُمْ وَ کَفی بِاللَّهِ وَلِیًّا وَ کَفی بِاللَّهِ نَصِیراً(1)

{آیا به کسانی که بهره ای از کتاب یافته اند ننگریستی؟ گمراهی را می خرند و می خواهند شما [نیز] گمراه شوید. و خدا به [حالِ] دشمنان شما داناتر است؛ کافی است که خدا سرپرستِ [شما] باشد، و کافی است که خدا یاورِ [شما] باشد.}

- أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً * أُولئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً(2)

{آیا کسانی را که از کتابِ [آسمانی] نصیبی یافته اند ندیده ای؟ که به «جِبت» و «طاغوت» ایمان دارند، و در باره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: «اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند.» اینانند که خدا لعنتشان کرده، و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یاوری نخواهی یافت.}

- وَ لا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجاً(3)

1- . نساء / 44 – 45
2- . نساء / 51 - 52
3- . اعراف / 86

{و بر سر هر راهی منشینید که [مردم را] بترسانید و کسی را که ایمان به خدا آورده از راه خدا باز دارید و راه او را کج بخواهید}

- وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظّالِمِینَ * الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ کافِرُونَ * أُولئِکَ لَمْ یَکُونُوا مُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَ ما کانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ یُضاعَفُ لَهُمُ الْعَذابُ ما کانُوا یَسْتَطِیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُونَ* أُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ * لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَهِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ(1)

{و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بندد؟ آنان بر پروردگارشان دروغ عرضه می شوند، و گواهان خواهند گفت: «اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.» همانان که [مردم را] از راه خدا باز می دارند و آن را کج می شمارند و خود ، آخرت را باور ندارند. آنان در زمین درمانده کنندگان [خدا] نیستند، و جز خدا دوستانی برای آنان نیست. عذاب برای آنان دو چندان می شود. آنان توان شنیدن [حق را] نداشتند و [حق را] نمی دیدند. اینانند که به خویشتن زیان زده و آنچه را به دروغ برساخته بودند از دست داده اند. شک نیست که آنان در آخرت زیانکارترند.

- وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ(2)

{و مانع راه خدا می شوند و آن را کج می شمارند. آنانند که در گمراهی دور و درازی هستند.}

- وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ إِلَی النّارِ(3)

{و برای خدا مانندهایی قرار دادند تا [مردم را] از راه او گمراه کنند. بگو: «برخوردار شوید که قطعاً بازگشت شما به سوی آتش است.»}

1- . هود / 18 – 22
2- . ابراهیم / 3

3- . ابراهيم / 30

- لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما يَزِرُونَ (1)

{تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند، و [نیز] بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند. آگاه باشید، چه بد باری را می کشند.}

- وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ

{و جهنّم برای گمراهان نمودار می شود.} تا آنجا که می فرماید: وَ ما أَضَلَّنا إِلَّا الْمُجْرِمُون(2) { و جز تباهکاران ما را گمراه نکردند}

- وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ لا يُنْصَرُونَ وَ أَتْبَعْناهُمْ فِى هذِهِ الدُّنْيا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (3)

{و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.و در این دنیا لعنتی بدرقه [نامِ] آنان کردیم و روز قیامت [نیز] ایشان از [جمله] زشت رویانند.}

- وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنا وَ لْنَحْمِلْ خَطاياكُمْ وَ ما هُمْ بِحامِلِينَ مِنْ خَطاياهُمْ مِنْ شَىْ ءٍ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ * وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقالَهُمْ دوَ أَثْقالاً مَعَ أَثْقالِهِمْ وَ لَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَمَّا كانُوا يَفْتَرُونَ (4)

{و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران [دیگر] را با بارهای گران خود برخواهند گرفت، و مسلّماً روز قیامت از آنچه به دروغ برمی بستند پرسیده خواهند شد. و کسانی که کافر شده اند، به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: «راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما.» و[لی] چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت؛ قطعاً آنان دروغگویانند.}

- وَ لَوْ تَرى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناكُمْ عَنِ الْهُدى بَعْدَ إِذْ جاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَ قالَ الَّذِينَ

1- . نحل / 25
2- . شعرا / 91 – 99
3- . قصص / 41 – 42
4- . عنكبوت / 12 - 13

اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَکْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً(1)

{و کسانی که کافر شدند گفتند: «نه به این قرآن و نه به آن [توراتی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد.» و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر جدل و] گفتگو می کنند؛ کسانی که زیردست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: «اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم.» کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، به کسانی که زیردست بودند، می گویند: «مگر ما بودیم که شما را از هدایت -پس از آنکه به سوی شما آمد- بازداشتیم؟ [نه،] بلکه خودتان گناهکار بودید.» و کسانی که زیردست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: «[نه،] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آنگاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم.» }

- وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَساءَلُونَ * قالُوا إِنَّکُمْ کُنْتُمْ تَأْتُونَنا عَنِ الْیَمِینِ * قالُوا بَلْ لَمْ تَکُونُوا مُؤْمِنِینَ * وَ ما کانَ لَنا عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ بَلْ کُنْتُمْ قَوْماً طاغِینَ * فَحَقَّ عَلَیْنا قَوْلُ رَبِّنا إِنَّا لَذائِقُونَ * فَأَغْوَیْناکُمْ إِنَّا کُنَّا غاوِینَ (2)

{و بعضی روی به بعضی دیگر می آورند [و] از یکدیگر می پرسند. [و] می گویند: «شما [ظاهراً] از درِ راستی با ما درمی آمدید [و خود را حق به جانب می نمودید].» [متّهمَان] می گویند: «[نه!] بلکه با ایمان نبودید. و ما را بر شما هیچ تسلّطی نبود، بلکه خودتان سرکش بودید. پس فرمان پروردگارمان بر ما سزاوار آمد؛ ما واقعاً باید [عذاب را] بچشیم. و شما را گمراه کردیم، زیرا خودمان گمراه بودیم.» }

- هذا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَکُمْ لا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صالُوا النَّارِ * قالُوا بَلْ أَنْتُمْ لا مَرْحَباً بِکُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنا فَبِئْسَ الْقَرارُ * قالُوا رَبَّنا مَنْ قَدَّمَ لَنا هذا فَزِدْهُ عَذاباً ضِعْفاً فِی النَّارِ(3)

1- . سبا / 31 - 33
2- . صافات / 27- 32

3- . ص / 61-59

{اینها گروهی اند که با شما به اجبار [در آتش] درمی آیند. بدا به حال آنها، زیرا آنان داخل آتش می شوند. [به رؤسای خود] می گویند: «بلکه بر خود شما خوش مباد! این [عذاب] را شما خود برای ما از پیش فراهم آوردید، و چه بد قرارگاهی است.» می گویند: «پروردگارا، هر کس این [عذاب] را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دو چندان کن.» }

- وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِی النّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا نَصِیباً مِنَ النّارِ * قالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّا کُلٌّ فِیها إِنَّ اللّهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِبادِ(1)

{و آنگاه که در آتش شروع به آوردن حجّت می کنند، زیردستان به کسانی که گردنکش بودند، می گویند: «ما پیرو شما بودیم؛ پس آیا می توانید پاره ای از این آتش را از ما دفع کنید؟» کسانی که گردنکشی می کردند، می گویند: «[اکنون] همه ما در آن هستیم. خداست که میان بندگان [خود] داوری کرده است. }

- أَمْ لَمْ یُنَبَّأْ بِما فِی صُحُفِ مُوسی وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفّی أَلاّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاّ ما سَعی وَ أَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری ثُمَّ یُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفی (2)

{یا بدانچه در صحیفه های موسی [آمده] خبر نیافته است؟ و [نیز در نوشته های] همان ابراهیمی که وفا کرد: که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد. و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد. سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند. }

روایات:

1. عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله روایت می کند که فرمودند: خداوند هر گناهی را می آمرزد مگر اینکه

1- . عیون الاخبار 2: 32
2- . علل الشرائع 2: 178

کسی دینی پدید آورده باشد، یا حق کارگری را غصب کند و یا کسی که مرد آزادی را بفروشد.(1)

2. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمودند: مردی در گذشته دنبال مال حلال را گرفت ولی نتوانست به آن دست پیدا کند و بعد دنبال مال حرام رفت و به آن هم نرسید، در این هنگام شیطان رسید و به او گفت: ای مرد تو دنیا را از طریق حلال خواستی بدست آوری به آن نرسیدی و بعد در نظر گرفتی از طریق حرام به آن برسی آن را هم نیافتی.

اکنون تو را به چیزی راهنمائی می کنم اگر آن را انجام دهی مال زیاد بدست می آوری و پیروانت زیاد خواهند شد، گفت: آن چیست بگوئید تا به آن عمل کنم. شیطان گفت: بیائید دین جدیدی درست کنید و مردم را بطرف آن دعوت نمائید.

او هم دستور شیطان را بکار گرفت و دین جدیدی را پایه افکند و مردم را بطرف آن فرا خواند گروهی دعوت او را قبول کردند و مال زیادی بدست آورد، بعد از آن روزی با خودش فکر کرد و گفت: این چه کاری بود که من کردم، دینی ساختم و مردم را به آن دعوت کردم.

کار بدی کردم فکر می کنم خداوند توبه مرا قبول نکند مگر اینکه من مردم را بار دیگر دعوت کنم و جریان را به آنها بگویم و از آن ها بخواهم دست از این دین بردارند او مرتب به یاران خود مراجعه می کرد و به آنان می گفت دینی که من شما را بسوی آن دعوت کردم باطل است و من آن را پدید آورده ام.

مریدان او گفتند: تو دروغ می گوئی آن دین حق می باشد تو در آن به شک و تردید گرفتارشده ای و از آن بازگشته ای او بعد از این زنجیری بدست آورد و آن را بر گردنش آویخت و سر دیگرش بر میخی بر زمین کوبید و گفت: این زنجیر را از گردن بیرون نخواهم کرد تا خداوند مرا بیامرزد.

در این هنگام خداوند به یکی از پیامبران وحی فرستاد و فرمود: به آن مرد بگو، سوگند به عزت و جلال خودم اگر مرا به اندازه ای بخوانی تا بند بند اندامت جدا

1- . ثواب الاعمال: 230

شود تو را اجابت نخواهم کرد، تا آن گاه کسانی که بر این دین مرده اند از آن عقیده برگردند.(1)

- در حدیثی از امام صادق علیه السّلام علیه السّلام روایت شده که فرمودند: «مردی در گذشته دنبال...» تا آخر حدیث که بیان شد.

3. معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس سخنی جدید بیان کند یا سگی را نگه دارد از اسلام خارج شده است، گفته شد، اگر چنین باشد بسیاری از مردم هلاک می شوند. حضرت فرمود: آنگونه که شما تصور می کنید نیست، منظور من از سخن، آن بود که کسی دینی غیر از دین خدا روی کار آورد و مردم را به آن دعوت کند، و منظورم از نگهداری سگ، کسی است که دشمن ما اهل بیت علیهمالسلام را غذا دهد وسیراب کند، ، هر کس چنین کند از اسلام خارج شده است. (2)

4. معانی الاخبار: ابو الربیع گوید: از امام علیه السّلام پرسیدم کمترین چیزی که انسان را از ایمان خارج میکند چیست؟ حضرت فرمود: کسی که می داند سخنی بر خلاف حق است ولی بر آن پافشاری میکند.(3)

5. معانی الاخبار: حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که از آن جناب سؤال کردم کدام عمل آدمی را کافر می کند، فرمودند: کسی که بدعتی می گذارد و آن را ترویج می کند و هر کس با او مخالفت کرد با او به مبارزه بر می خیزد.(4)

6. معانی الاخبار: برید عجلی گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم کدام کار آدمی را کافر می کند، امام در این هنگام چند ریگ از زمین برداشت و فرمود: کسی به این ریگها بگوید: این ها هسته خرما و یا میوه دیگری می باشند و بعد هم بگوید: هر کس با نظریه من مخالفت می کند من از وی بیزار هستم این چنین آدمی ناصبی می باشد و مشرک است و کافر شده ولی نمی داند که کافر است.(5)

1- . علل الشرایع، ج2 ص178

2- . معانی الاخبار: 181

3- . معانی الاخبار: 393

4- . معانی الاخبار: 393
5- . معانی الاخبار: 393

7. احتجاج: امام حسن عسکری علیه السّلام از پدرانش از امام سجاد علیهم السّلام روایت می کند که در تفسیر آیه شریفه «وَ لَكُمْ فِی الْقِصاصِ حَیاةٌ»(1) فرمودند یعنی ای امت محمد برای شما در قصاص حیات است، اگر کسی بخواهد شخصی را بکشد و بداند که از او قصاص می کنند این کار را نخواهد کرد. پس قصاص در اینجا موجب می شود هم مقتول و هم قاتل زنده بمانند، بنا بر این هر گاه بدانند قصاص هست جرأت به قتل نخواهند کرد چون می ترسند آن ها را هم بکشند، {ای صاحبان عقل ها} یعنی ای خردمندان {در این باره فکر کنید تا از خداوند بترسید.}

بعد از آن فرمود: ای بندگان خدا این قصاص برای کسی است که در دنیا کسی را کشته است و جان او را از وی گرفته، آیا شما را به بزرگتر از این قتل آگاه نسازم و قصاصی را که خداوند از آن می گیرد به مراتب بزرگتر از آن قصاص می باشد.

عرض کردند بفرمائید یا ابن رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: بزرگتر از قتل آن است که او را از امت محمد و ولایت علی علیهما السّلام دور کند و راهی غیر از راه خدا را به او نشان دهد و وی را به طریق دشمنان علی علیه السّلام هدایت کند و به امامت آنها راهنمائی نماید.

البته این قتلی است که هرگز جبران نمی گردد و حیاتی بعد از او نمی باشد، آنهائی که علی علیه السّلام را از مقام خود دفع کردند و حقش را پایمال کردند و فضلش را منکر شدند، این قتلی است که مقتول را در جهنم مخلد می سازد و وقصاصش مانند خود این قتل خلود قاتل در دوزخ می باشد.(2)

8. خصال: حسین بن خالد در یک حدیث از حضرت رسول صلی اللَّه علیه و آله روایت می کند فرمودند: ملعون است کسی که دیده بصیرت ندارد، ملعون است کسی که بنده درهم و دینار باشد و ملعون می باشد کسی که با چهارپائی مقاربت کند.(3)

در معانی الاخبار حدیث مشابهی از محمد بن ابراهیم نوفلی ذکر شده است.

1- . بقره / 179
2- 1. احتجاج: 174
3- 2. خصال 1: 64

شیخ صدوق می گوید: «دیده بصیرت ندارد» یعنی کسی که شخص سرگردان در دین را به سوی کفر راهنمایی کند، و کفر در جانش پایدار شود تا به آن اعتقاد پیدا کند، عبارت «کسی که بنده درهم و دینار باشد» یعنی زکات مالش را نپردازد و از دستگیری برادران دینی اش خودداری کند، پس بندگی دینار و درهم را با بندگی خدا ترجیح می دهد.(1)

مولف: روایت های زیادی در این خصوص در باب بدعت و معیارهای آن بیان شد.

9. محاسن: زراره از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: هر کس بر خداوند جرأت معصیت پیدا کند و مرتکب کبائر شود کافر می باشد و هر کس دینی غیر از دین خدا، ایجاد نماید مشرک است.(2)

10. تفسیر عیاشي: ابو حمزه از امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كامِلَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ»(3) فرمودند: {یعنی روز قیامت با کفر کامل حضور پیدا می کنند} و در تفسیر «وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ» فرمود: یعنی کسانی که بوسیله آنها کافر شده اند نیز به گردن آنها می باشند و {چه گناه سنگینی را حمل می کنند}.(4)

1- 1. معانی الاخبار: 402
2- . محاسن: 209
3- . نحل / 25
4- . تفسیر عیاشی 2: 257

باب یکصد و یازدهم : باب کسانی که از عدالت دم می زنند، اما آن را به دیگری وا می گذارند

آیات:

بقره «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»(1)

{آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، با اینکه شما کتاب [خدا] را می خوانید؟ آیا [هیچ] نمی اندیشید؟ }.

تفسیر «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ» امام علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: یعنی با صدقه و ادای امانت. «وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» یعنی خود آن را ترک می کنید، «وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ» یعنی کتاب تورات که شما را به خیر امر کرده و از بدی باز می دارد، «أَ فَلا تَعْقِلُونَ» کیفری که در پی این عمل در انتظارتان است، یعنی در امر به کار نیکی که خود انجام نمی دهید و در نهی عملی که خود شیفته آن هستید.

این آیه درباره علمای یهود و سران طغیان گری که اموال فقیران را تصاحب می کنند تا ثروتمندان آن را بخورند، همان کسانی که به نیکی فرمان می دهند اما خود آن را ترک می کنند، و از شر نهی می کنند اما خود مرتکب آن می شوند.(2)

نویسنده: در فرهنگ لغت «احتجن المال» به معنای گردآوردن و مالک بودن است.

ص: 317

1- . بقره / 44
2- . تفسیر امام: 113

علی بن ابراهیم می گوید این آیه در شأن خطیبان و داستان سرایان نازل شده است. امیر المومنین علیه السلام می فرماید: بر هر منبر خطیب و سخنوری است که بر خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و بر کتاب الهی دروغ می بندد.(1)

در مجمع، به نقل از أنس حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: در شب معراج گروهی را دیدم که لب هایشان با قیچی های آتشین بریده می شد، پرسیدم: ای جبرئیل، این ها چه کسانی هستند؟ فرمود: این ها سخنورانی از اهل دنیا هستند که مردم را به نیکی فرمان داده و خود را فراموش می کنند.(2)

در مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام روایت شده است: کسی که از خیالات درونی جدا نشده و از آفتهای نفس خود و شهوات آن آزاد نگشته و شیطان را شکست نداده و در حفظ الهی و امان سپر خداوند داخل نگشته، صلاحیت امر به معروف و نهی از منکر ندارد؛ زیرا اگر دارای این ویژگیها نبود، هرچه به مردم بگوید دلیلی علیه خود او خواهد بود و مردم از او بهره نخواهند برد. خداوند تعالی می فرماید: آیا مردم را به نیکی امر می کنید و خود را فراموش می نمایید. و به او خطاب می شود که ای خائن! آیا از مردم چیزی رامیخواهی ودستور میدهی که خودت به آن خیانت کردهای و لجام خود را از آن گسیختی.(3)

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمود: به درستی در روز قیامت بیشترین حسرت نصیب کسی است که عدالت و اعمال درست را به دیگران توصیه کرده است ولی خودش کاری غیر از آن را انجام داده.(4)

شرح: «من وصف عدلا»، یعنی هر کسی امر حق را (که موافق قانون عدالت یا امر میانهای و متعادلی که به هیچ کدام از حالتهای افراط یا تفریط تمایل ندارد)

1- . تفسیر قمی: 38

2- . مجمع البیان 1: 98

3- . مصباح الشريعه: 42
4- . كافى 2: 299

برای دیگران بیان و توصیه کرده است ولی خودش بدان عمل نکرده است و یا از دین حقی سخن بگوید اما به مقتضای آن عمل نکند، مثل اینکه ادعای امامت ائمه علیهم السلام را داشته باشد اما در سخن و عمل از ایشان پیروی نکند، و در تایید احتمال اول(که وصف عدلا به معنای بیان وتوصیه مردم به حق وعدم عمل کردن خود به آن) شواهدزیادی وجود دارد از جمله این کلام حضرت علیه السلام که می فرمایند: « أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»

و نیز خدای متعال می فرماید: «لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ». {چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید؟ }(1)

از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت شده است: در شب معراج گروهی را دیدم که لب هایشان با قیچی های آتشین بریده می شد، پرسیدم: شما که هستید؟ پاسخ دادند: ما به نیکی فرمان می دادیم و خود به آن عمل نمی کردیم، و از بدی نهی می کردیم اما خود مرتکب می شدیم.

روایت های مشابه این حدیث زیاد است.

2. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: روز قیامت کسانی زیاد عذاب می شوند که از عدالت سخن گفته ولی به آن عمل نکرده اند.(2)

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: حسرت کسی در روز قیامت از همه بیشتر است که از عدل سخن گفته اما خلاف آن عمل کرده است.(3)

شرح: حسرت و افسوس چنین شخصی در مقایسه با کسی که نسبت به آن آگاهی نداشت، بیشتر است چون با علم و آگاهی نسبت به این موضوع به هلاکت افتاده است، و همچنین هنگامی که می بیند دیگران با سخنان او نجات یافته اند اما خود گرفتار شده است، برایش دردناکتر است

گویا شدت عذاب و حسرت او در مقایسه با کسی است که نه می داند و نه به آن عمل کرده و نه دیگران را به این کار امر کرده ، نه در مقایسه با کسی که می داند

1- . صف / 2
2- . كافى 2: 300
3- . كافى 2: 300

اما به علم خود عمل نکرده و دیگران را نیز به آن دعوت نکرده است. چرا که امر به هدایت و بیان احکام الهی و آموختن به افراد ناآگاه و امر به معروف و نهی از منکر همه از واجبات الهی بوده همانطور که عمل به آن نیز واجب است، پس اگر این دو را ترک گوید، دو امر واجب را ترک گفته و اگر به یکی از آن ها عمل نکند، یک امر واجب را فرو گذاشته است.

اما چنان که از بیشتر روایت ها و البته آیات الهی برمی آید، نصیحت کردن و امر به معروف و نهی از منکر به شرط این است که خود فرد بدان عمل کند، و هماهنگ کردن بین این دسته از آیات و احادیث با آیات و روایت های دیگر مبنی بر لزوم هدایت و تعلیم و نهی از کتمان علم دلالت دارد، در هر صورت، واضح است که این دسته از روایات وآیات(که عمل کردن را شرط بیان حق برای دیگران میشمرد) جایی را که مثلا مانعی برای انجام

اعمال مستحبی وجود را شامل نمیشود و میتوان فضیلتها وچیزهایی شبیه آن را که مربوط به اعمال است برای مردم بیان نمود

4. کافی: ابو بصیر از امام صادق علیه السّلام نقل کرد که حضرت در تفسیر آیه شریفه: «فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ» {پس آنها و همه گمراهان در آن [آتش] افکنده می شوند، }(1) فرمودند: ای ابو بصیر آنها کسانی می باشند که با زبان خود از عدالت صحبت کردند ولی در عمل بر خلاف آن به کارهای دیگری روی آوردند.(2)

شرح: «فکبکبوا» پیش از تفسیر، در سوره شعرا آمده: «وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغاوِينَ * وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ» {و جهنّم برای گمراهان نمودار می شود.دو به آنان گفته می شود: «آنچه جز خدا می پرستیدید کجایند؟ آیا یاریتان می کنند یا خود را یاری می دهند؟ }

مفسران «ما كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ» را به خدایان آن ها تعبیر کرده و «فَكُبْكِبُوا فِيها هُمْ وَ الْغاوُونَ» یعنی خدایان و گمراهان؛ کبکبه تکرار «کب» بوده و معنا را تکرار نموده است، گویا هر کس در آتش می افتد پشت سر هم در آتش افتاده و در آن می غلتد تا در قعر جهنم جای گیرد.

1- . شعراء / 94
2- . کافی 2: 300، و روایت مشابه آن در محاسن: 120

منظور از «هم قوم» در سخن حضرت علیه السلام؛ ضمیر بیان شده در آیه به قوم برمیگردد و یا «هم» ضمیری است که به مدلول «هم» در آیه بر می گردد، به این معنا که: منظور از «معبودین» در این آیه، کسانی هستند که از باطل پیروی کردند، همانطور که خدای متعال می فرماید: «أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ»(1). آن ها قومی هستند که از اسلام دم زدند اما به مقتضای آن عمل نکردند، مانند کسانی که خلافت را غصب نمودند، با آنکه ادعای اسلام داشتند اما در امر جانشینی ائمه علیهم السلام با خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله مخالفت نموده و گروهی از ایشان پیروی کردند و یا ادعای ایمان کرده و خود را آراسته به ویژگی های شخص با ایمان می دانستند اما با ائمه علیهم السلام مخالفت می کردند، و در عین حال که از ایمان به ایشان علیهم السلام دم می زدند، دین خدا را تغییر دادند و در آن بدعت گذاشتند و جمع گمراهی نیز از آن ها پیروی کردند.

ممکن است «هم» به «غاوون» برگردد، مرجع ضمیر «هم» در این آیه بت پرستان و یا معبودانشان است، اما با توجه به آیات قبلی این احتمال بعید به نظر می رسد. علی بن ابراهیم پس از نقل این روایت، در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «هم» بنی امیه هستند و «الغاوون» فرزندان فلانی یعنی بنی عباس هستند.(2)

5. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمودند: به شیعیان ما برسانید که به مقامات عالیه در نزد خداوند نخواهید رسید مگر آنگاه که عمل کنید، و به شیعیان ما بگوئید کسانی روز قیامت بیشتر حسرت می خورند که از عدالت دم زنند، ولی در عمل برخلاف گفتههایشان کارهایی دیگری انجام دهند.(3)

شرح: «ما عند الله» منظور پاداش ها و مقام ها و نزدیکی به خداوند است.

1- . یس / 0
2- . تفسیر قمی: 473
3- . . کافی 2: 300

باب یکصد و دوازدهم: باب کوچک شمردن امر دین و سبک شمردن امر الهی

آیات:

- وَ یُجادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً(1)

{کسانی که کافر شده اند، به باطل مجادله می کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال گردانند، و نشانه های من و آنچه را [بدان] بیم داده شده اند به ریشخند گرفتند.}

- وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً(2)

{و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، و[لی آن را] فراموش کرد، و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.}

- ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ (3)

{آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند.}

- بَلْ عَجِبْتَ وَ یَسْخَرُونَ * وَ إِذا ذُکِّرُوا لا یَذْکُرُونَ * وَ إِذا رَأَوْا آیَهً یَسْتَسْخِرُونَ * وَ قالُوا إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ(4)

{بلکه عجب می داری و [آنها] ریشخند می کنند. و چون پند داده شوند عبرت نمی گیرند.دو چون آیتی ببینند به ریشخند می پردازند. و می گویند: «این جز سحری آشکار نیست.»}

1- . کهف / 56
2- . طه / 115
3- . روم / 10
4- . صافات / 12 – 15

- وَ قالُوا ما لَنا لا نَری رِجالاً کُنّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرارِ * أَتَّخَذْناهُمْ سِخْرِیًّا أَمْ زاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصارُ(1)

{و می گویند: «ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از [زمره] اشرار می شمردیم نمی بینیم؟ آیا آنان را [در دنیا] به ریشخند می گرفتیم یا چشمها[ی ما] بر آنها نمی افتد؟» }

- فَلَمّا جاءَهُمْ بِآیاتِنا إِذا هُمْ مِنْها یَضْحَکُونَ (2)

{پس چون آیات ما را برای آنان آورد، ناگهان ایشان بر آنها خنده زدند. }

- وَ إِذا عَلِمَ مِنْ آیاتِنا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ (3)

{و چون از نشانه های ما چیزی بداند، آن را به ریشخند می گیرد. آنان عذابی خفّت آور خواهند داشت. }

- وَ بَدا لَهُمْ سَیِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ تا آنجا که می فرماید: ذلِکُمْ بِأَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ آیاتِ اللّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْکُمُ الْحَیاهُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ لا یُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ (4)

{و [حقیقتِ] بدیهایی که کرده اند، بر آنان پدیدار می شود و آنچه را که بدان ریشخند می کردند، آنان را فرومی گیرد. }

- أَ فَمِنْ هذَا الْحَدِیثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَکُونَ وَ لا تَبْکُونَ وَ أَنْتُمْ سامِدُونَ.(5)

{این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید و زندگی دنیا فریبتان داد. پس امروز نه از این [آتش] بیرون آورده می شوند، و نه عذرشان پذیرفته می گردد. }

روایات:

1- . ص / 62 - 63
2- . زخرف / 47
3- . جاثیه / 9

4- . جاثيه / 33 – 35
5- . نجم / 59 – 61

1. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: ولد الزنا علامت هائی دارد: یکی از آنها بغض ما اهل بیت می باشد، دوم اینکه او بطرف کار حرامی که خودش از آن پیدا شده گرایش پیدا کرده و بدان اصرار دارد ، سوم اینکه به احکام دین علاقه ندارد و آنها را سبک می شمارد.

چهارم بد رفتاری در برخورد با برادران مومن و هیچ کس رفتارهای ناشایست و زنندهای در حضور مردم انجام نمیدهد مگر ، در بستر حرام نطفه های آنها منعقد شده و یا در هنگام حیض مادرشان حامله شده است. (1)

2. عیون ابار الرضا علیه السلام: امام رضا از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: من از شما می ترسم که دین را سبک بشمارید و در اجراء حکم رشوه بگیرید و قطع رحم نمائید و قرآن را در آلات لهو بخوانید، کسی را بر خود حاکم بدارید که بهترین و با فضیلتترین شما در دین نباشد .(2)

3. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام فرمودند: از غفلت دوری کنید، هر کس در کارها غفلت کند از خودش هم غافل می شود، از کسالت در امور دینی و سستی و سهل انگاری در امر خداوند بترسید و بدانید هر کس امر خداوند را اهمیت ندهد خداوند روز قیامت به او توجه نخواهد کرد.(3)

در محاسن نیز حدیث مشابهی از قداح بیان شده است.(4)

4. محاسن: امام صادق و او از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند مؤمن ضعیفی را که به دین اهمیت نمی دهد مبغوض می دارد.

1- . خصال 1: 102
2- . عیون الاخبار 2: 42
3- . ثواب الاعمال: 184
4- . محاسن: 96

باب یکصد و سیزدهم : روی گرداندن از حق و تکذیب آن

آیات:

- وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِی شِقاقٍ (1)

{ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که سر ستیز [و جدایی] دارند؛}

- آل عمران أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتابِ یُدْعَوْنَ إِلی کِتابِ اللَّهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلَّی فَرِیقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (2)

{آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب [تورات] یافته اند ندانسته ای که [چون] به سوی کتاب خدا فراخوانده می شوند تا میانشان حکم کند، آنگه گروهی از آنان به حال اعراض، روی برمی تابند؟ }

- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْکافِرِینَ (3) {پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد.} و فرمود: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِالْمُفْسِدِینَ (4) {پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به [حال] مفسدان داناست. }

- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (5) {پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند، بگویید: «شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].» }

- وَ ما تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَهٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا کانُوا عَنْها مُعْرِضِینَ * فَقَدْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ فَسَوْفَ یَأْتِیهِمْ أَنْباءُ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ(6)

ص: 325

1- . بقره / 137
2- . آل عمران / 32
3- . آل عمران / 23
4- . آل عمران / 63 و 64
5- . آل عمران / 63 و 64
6- . انعام / 4 و 5

{و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان به سویشان نمی آمد مگر آنکه از آن روی بر می تافتند. آنان حقّ را هنگامی که به سویشان آمد تکذیب کردند، پس به زودی، [حقیقت] خبرهای آنچه را که به ریشخند می گرفتند به آنان خواهد رسید. } و فرمود: انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُونَ (1) {بنگر چگونه آیات [خود] را [گوناگون] بیان می کنیم، سپس آنان روی برمی تابند؟ } و فرمود: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْها سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ(2) {پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را دروغ پندارد و از آنها روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب [همین] اعراضشان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد. }

- وَ إِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذاباً أَلِیماً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ ما لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ(3)

{و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند، و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت. }

- وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ(4) {و اگر رویگردان شوید من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم. }

- وَ آتَیْناهُمْ آیاتِنا فَکانُوا عَنْها مُعْرِضِینَ (5)

{و آیات خود را به آنان دادیم، و[لی] از آنها اعراض کردند. }

- إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنا أَنَّ الْعَذابَ عَلی مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی

{در حقیقت به سوی ما وحی آمده که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و روی گرداند.» } إلی قوله تعالی وَ لَقَدْ أَرَیْناهُ آیاتِنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ أَبی(6) {در حقیقت،

1- . انعام / 46
2- . انعام / 157
3- . براءه / 74
4- . هود / 3

5- . حجر / 81
6- . طه / 48 – 56

[ما] همه آیات خود را به [فرعون] نشان دادیم، ولی [او آنها را] دروغ پنداشت و نپذیرفت.} و فرمود: مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وِزْراً(1) {هر کس از [پیروی] آن روی برتابد، روز قیامت بار گناهی بر دوش می گیرد.}

- بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (2)

{[نه!] بلکه بیشترشان حق را نمی شناسند و در نتیجه از آن رویگردانند.}

- وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ تَعْرِفُ فِی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ یَکادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیاتِنا قُلْ أَ فَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِکُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ(3)

{و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، در چهره کسانی که کفر ورزیده اند [اثر] انکار را تشخیص می دهی: چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را بر ایشان تلاوت می کنند حمله ور شوند. بگو: «آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ [همان] آتش است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده، و چه بد سرانجامی است.»}

- قَدْ کانَتْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ تَنْکِصُونَ مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُونَ

{در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می شد و شما بودید که همواره به قهقرا می رفتید.} تا آنجا که فرمود: بَلْ أَتَیْناهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (4) {[نه!] بلکه یادنامه شان را به آنان داده ایم، ولی آنها از [پیروی] یادنامه خود رویگردانند.}

- فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزاماً(5)

ص: 327

1- . طه / 100
2- . انبیاء / 24
3- . حج / 72
4- . مومنون / 66 – 71
5- . فرقان / 77

{در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.» }

- وَ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنَ الرَّحْمنِ مُحْدَثٍ إِلَّا کانُوا عَنْهُ مُعْرِضِینَ * فَقَدْ کَذَّبُوا فَسَیَأْتِیهِمْ أَنْبؤُا ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ(1)

{و هیچ تذکّر جدیدی از سوی [خدای] رحمان برایشان نیامد جز اینکه همواره از آن روی برمی تافتند. [آنان] در حقیقت به تکذیب پرداختند، و به زودی خبر آنچه که بدان ریشخند می کردند، بدیشان خواهد رسید. } تا آنجا که می فرماید: فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْناهُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (2)

{پس تکذیبش کردند و هلاکشان کردیم. قطعاً در این [ماجرا درس] عبرتی بود، و[لی] بیشترشان ایمان آورنده نبودند. }

- «فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ(3)

{پس او را تکذیب کردند، و عذابِ روزِ ابر [آتشبار] آنان را فرو گرفت }

- وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَیْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ (4) {و با آنکه دلهایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبّر آن را انکار کردند. پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود. }

- وَ إِنْ تُکَذِّبُوا فَقَدْ کَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ (5)

{و اگر تکذیب کنید، قطعاً امّتهای پیش از شما [هم] تکذیب کردند، و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه ای] نیست. }

- وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا وَلَّی مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ (6)

1- . شعراء / 5 و 6
2- . شعراء / 8

3- . شعراء / 189
4- . نمل / 14
5- . عنكبوت / 18
6- . لقمان / 7

{و چون آیات ما بر او خوانده شود، با نِخوت روی برمی گرداند، چنانکه گویی آن را نشنیده [یا] گویی در گوشهایش سنگینی است؛ پس او را از عذابی پردرد خبر ده. }

- وَ ما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلّا کُلُّ خَتّارٍ کَفُورٍ(1) {و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند. }

- وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْکِتابِ الْمُنِیرِ * ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ(2)

{و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند [نیز] به تکذیب پرداختند. پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشن برای آنان آوردند. آنگاه کسانی را که کافر شده بودند فرو گرفتم؛ پس چگونه بود کیفر من؟ }

- وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لَئِنْ جاءَهُمْ نَذِیرٌ لَیَکُونُنَّ أَهْدی مِنْ إِحْدَی الْأُمَمِ فَلَمّا جاءَهُمْ نَذِیرٌ ما زادَهُمْ إِلاّ نُفُوراً(3)

{و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر هرآینه هشداردهنده ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر یک از امّتها[ی دیگر] راه یافته تر شوند، و[لی] چون هشداردهنده ای برای ایشان آمد، جز بر نفرتشان نیفزود. }

- وَ ما تَأْتِیهِمْ مِنْ آیَهٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ إِلاّ کانُوا عَنْها مُعْرِضِینَ (4)

{و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان بر آنان نیامد، جز اینکه از آن رویگردان شدند. }

- قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (5)

{بگو: «این خبری بزرگ است،[که] شما از آن روی برمی تابید. }

1- . لقمان / 32
2- . فاطر / 25 – 26

3- . فاطر / 42
4- . يس / 46
5- . ص / 67 – 68

- کَذلِکَ یُؤْفَکُ الَّذِینَ کانُوا بِآیاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ {کسانی که نشانه های خدا را انکار می کردند، این گونه [از خدا] رویگردان می شوند.} تا آنجا که می فرماید: أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللَّهِ أَنَّی یُصْرَفُونَ * الَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (1)

{آیا کسانی را که در [ابطال] آیات خدا مجادله می کنند ندیده ای [که] تا کجا [از حقیقت] انحراف حاصل کرده اند؟ کسانی که کتاب [خدا] و آنچه را که فرستادگان خود را بدان گسیل داشته ایم تکذیب کرده اند، به زودی خواهند دانست}

- وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ یَسْمَعُ * آیاتِ اللَّهِ تُتْلی عَلَیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِیمٍ (2)

{وای بر هر دروغزن گناه پیشه! [که] آیات خدا را که بر او خوانده می شود، می شنود و باز به حال تکبّر -چنانکه گویی آن را نشنیده است- سماجت می ورزد. پس او را از عذابی پردرد خبر ده.}

- إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلی لَهُمْ (3)

{بی گمان، کسانی که پس از آنکه [راهِ] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت.}

- بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ (4)

{[نه،] بلکه حقیقت را، وقتی برایشان آمد، دروغ خواندند، و آنها در کاری سردرگم [مانده]اند.}

- فَوَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ * الَّذِینَ هُمْ فِی خَوْضٍ یَلْعَبُونَ (5)

{پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز. آنان که به یاوه سرگرمند.}

1- . مومن / 63 – 70

2- . جاثيه / 7 – 8
3- . قتال / 25
4- . ق / 5
5- . طور / 11 – 12

- فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ(1)

{پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟}

- رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهاراً * فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلَّا فِراراً * وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً(2)

{[نوح] گفت: «پروردگارا، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم، و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود. و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوشهایشان کردند و ردای خویشتن بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند.}

- وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذاباً صَعَداً(3)

{تا در این باره آنان را بیازماییم، و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند، وی را در قید عذابی [روز]افزون درآورد.}

- وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ وَ کُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ تا آنجا که می فرماید: فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرَهِ * مُعْرِضِینَ کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ(4)

{با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم، و روز جزا را دروغ می شمردیم}
{پس چرا از این تذکار رو گردانند؟ به خرانِ رمنده ای مانند: که از پیش شیری گریزان شده است.}

- وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (5)

{آن روز وای بر تکذیب کنندگان!}

- أَ رَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی* أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَری * کَلَّا لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِیَهِ * ناصِیَهٍ کاذِبَهٍ خاطِئَهٍ * فَلْیَدْعُ نادِیَهُ سَنَدْعُ الزَّبانِیَهَ.(6)

1- . در آیات مختلف.
2- . نوح / 5 – 7

3- . جن / 17
4- . مدثر / 45 – 51
5- . در آیات مختلف.
6- . علق / 13 - 18

{و باز] آیا چه پنداری [که] اگر او به تکذیب پردازد و روی برگرداند [چه کیفری در پیش دارد]؟ مگر ندانسته که خدا می بیند؟ زنهار، اگر باز نایستد، موی پیشانی [او] را سخت بگیریم؛ [همان] موی پیشانی دروغزن گناه پیشه را. [بگو] تا گروه خود را بخواند. بزودی آتشبانان را فرا خوانیم.}

روایات:

1. تفسیر قمی: امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه

«خابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنِیدٍ» (1) {و [سرانجام] هر زورگوی لجوجی نومید شد. فرمود: عنید کسی است که از حق رویگردان باشد.} (2)

2. مجالس مفید: امام صادق علیه السّلام فرمودند: حق عالی است به آن عمل کنید و هر کس از طول عافیت و سلامتی و خوشی زیاد خوشحال می شود باید از خداوند بترسد. (3)

3. نحف العقول: ابو محمد علیه السّلام فرمودند: هر عزیزی که حق را ترک کند خوار می گردد و هر ذلیلی که به حق عمل کند، عزت یابد. (4)

ص: 332

1- . ابراهیم / 15
2- . تفسیر قمی: 344
3- . مجالس مفید: ؟
4- . تحف العقول: 489 در چ

باب یکصد و چهاردهم: باب دروغ و نقل آن و گوش سپردن به آن

آیات:

- وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ {از یهودیان: [آنان] که [به سخنان تو] گوش می سپارند [تا بهانه ای] برای تکذیب [تو بیابند]} تا آنجا که می فرماید: یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ {کلمات را از جاهای خود دگرگون می کنند} تا آنجا که می فرماید: سَمّاعُونَ لِلْکَذِبِ (1) { [به سخنان تو] گوش می سپارند [تا بهانه ای] برای تکذیب [تو بیابند]}

- فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ (2)

{در نتیجه، به سزای آنکه با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دلهایشان -تا روزی که او را دیدار می کنند- پیامدهای نفاق را باقی گذارد.}

- وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْکَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنی لا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النّارَ وَ أَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ (3)

{و چیزی را که خوش نمی دارند، برای خدا قرار می دهند، و زبانشان دروغ پردازی می کند که [سرانجام] نیکو از آنِ ایشان است. حقاً که آتش برای آنان است و به سوی آن پیش فرستاده خواهند شد.}

- إِنْ یَقُولُونَ إِلّا کَذِباً(4)

1- . مائده / 41 – 42
2- . براءه / 77
3- . نحل / 62
4- . کهف / 5

{[آنان] جز دروغ نمی گویند.}

- وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ(1)

{و از گفتار باطل اجتناب ورزید.}

- لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لا یُجاوِرُونَکَ فِیها إِلَّا قَلِیلاً(2)

{اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدّتی] اندک در همسایگی تو نپایند.}

- إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّارٌ(3)

{در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پردازِ ناسپاس است هدایت نمی کند.}

- مؤمن إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ (4)

{خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد هدایت نمی کند.}

- وَیْلٌ لِکُلِّ أَفَّاکٍ أَثِیمٍ(5)

{وای بر هر دروغزن گناه پیشه!}

روایات:

1. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمودند: ای ابو نعمان بر ما دروغ نبند که شریعت از تو سلب خواهد شد، از جاه طلبی و ریاست خواهی و برتری جوئی دست بکش تا به گناه آلوده نگردی، ما را ابزاری برای غارت کردن و چپاول مردم قرار نده(با استفاده از ما، مردم را چپاول نکن) که فقیر خواهی شد، تو حتما در پیشگاه

1- . حج / 30

2- . احزاب / 60
3- . زمر / 3
4- . مومن / 28
5- . جاثیه / 7

خداوند حضور پیدا می کنی و در برابر رفتارهایت مسئولی و باید جواب بدهی، اگر درستکردار باشی، تصدیق می کنیم و اگر دروغ گفتی و صالح نباشی، ما هم تکذیب می کنیم.(1)

شرح: «کذبه» به معنای یک دروغ است، پس اگر بیش از یک دروغ بگوید چگونه خواهد بود؟ بنابر عقیده مشهور؛ الکذب،خبر دادن از چیزی به برخلاف آنچه که هست ، خواه مطابق با اعتقاد شخص باشد و خواه نباشد، گفته شده: صدق آنچه مطابق با اعتقاد وکذب خلاف اعتقاد است و نیز گفته شده: «الصدق» مطابقت واقع واعتقاد با هم و کذب بر خلاف آن است. سخن در این باره به درازا می کشد، شکی نیست که دروغ از بزرگترین گناهان بوده و بدترین و نارواترین دروغ، دروغ بستن به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است.

در عبارت «فتسلب الحنیفیه: شریعت از تو سلب می شود»، الحنفیه مفعول دوم سلب است، یعنی از امت محمدی که از گمراهی رویگردان و به راه راست هستند، و یا از شدت به آسانی خارج می شوی، به این معنا که: از کمالهایی که در امت و دین وجود دارد، خارج می شوی چرا که بر اساس شرائط آن عمل نکردی؛ و به این معنا نیست که حقیقتا از بین امت بیرون رفته باشد. روایت های مشابه آن پیش از این بیان شده است. ممکن است خارج شدن از شریعت به این معنا باشد که اگر از روی عمد دروغ بگوید، در دین بدعت به وجود آورده و یا به ائمه هدایت گر علیهم السلام افترا بسته است.

در کتاب نهایه، حنیف به معنای متمایل به اسلام بوده و حنیفیه نزد عرب به کسی اطلاق می شود که بر دین ابراهیم علیه السلام باشد. و اصل الحنف، به معنای میل است، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: بر دین حنیف سهل و راحت برانگیخته شده ام.

1- . کافی 2: 338

کذب بر دروغ عمدی و یا دروغ از روی خطا و اشتباه اطلاق می شود، اما چنان که مشخص است کامل ترین معنای دروغ رد این جا، آن است که ناشی از عمد و آگاهانه باشد، و دروغ بستن به معصومین علیهمالسلام، شامل افترا بستن در حدیث ایشان علیهمالسلام نیز میشود. و یا احادیث را در غیر از آنچه منظور ائمه علیهم السلام بوده است، معنا کرده و آن را به طور یقینی معنای بداند که خود معصوم اراده کرده ، و یا عملی را به ایشان نسبت دهند که ائمه علیهم السلام به آن راضی نیستند، و یا مقام و منزلتی ربوبیت و یا آفرینش جهان و علم غیب به آن ها داده و یا ایشان را برتر از رسول خداصلی الله علیه و آله بدانند، و یا دروغ هایی از این قبیل، و یا فعل منافی عصمت و مانند آن به ایشان نسبت داده که نقص و عدم کمال ایشان را القا می کند.

«لَا تَطْلُبَنَّ أَنْ تَكُونَ رأسا فتكون ذنبا»، مبادا خواهیکه سر باشی (و جلو قرارگیری) تا دم شوی (و ع-ق-ب ب-م-ان-ی). فاء در اینجا طلب است، و ممکن است چند وجه داشته باشد:

اول: ممکن است «ذنب» کنایه از ذلت و خواری نزد خداوند و بندگان صالح او باشد.

دوم: ممکن است منظور از آن، تاخیر در آخرت باشد، نسبت به کسانی که خواستار ریاست بر آن ها شده است؛ برای روشن شدن موضوع مثال زیبایی بیان شده: دو سوارکار هنگامی که پشت سر هم در راهی می روند، هرگاه بخواهند از آن مسیر برگردند و یا مجبور به بازگشت شوند، به خاطر تنگ بودن مسیر به ناچار آنکه عقب بوده است، جلو شده و آنکه پیشاپیش وی حرکت می کرد اکنون در پشت سر او قرار گرفته است. همچنین، زمانی که گله گوسفند و غیره از مسیری باز می گردند، ترتیب حرکت آن ها برعکس می شود.

سوم: ممکن است ذنب به این معنا باشد که گناهکار و خوار و ذلیل شده و خواسته اش نیز در دنیا برآورده نمی شود، چرا که هر کس طالب مقامی از مقام های

دنیوی باشد، معمولا از آن محروم می شود، و به چیزی می رسد که از آن گریزان است.

چهارم: ممکن است ذنب به این معنا باشد که در دنیا ریاست برای قشر متوسط مردم جز با توسل به مقام بالاتر امکان پذیر نیست، خواه آن مقام بالاتر حق باشد و یا باطل، اگر در دولت باطل باشد، امکان توسل به اهل حق در آن وجود ندارد، پس به ناچار به باطل متوسل می شود، در نتیجه دنباله رو و پیرو و از یاران آن ها به شمار رفته و در آخرت با آنان محشور می شود، همانطور که خدای متعال می فرماید: «احْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ»(1) مگر اینکه از سوی امام حق به صورت خصوصی و یا عمومی به این کار مامور شده باشد و به نیابت از امام و به همان روشی که فرمان داده شده است، عمل کند. این مورد بسیار نادر بوده و ممکن است به ذهن هم خطور نکند، خداوند به حقیقت امور آگاه تر است.

ممکن است به صورت «ذئبا» یعنی با همزه و بدون نون خوانده شود، به این معنا که مردم و اموال آنان را می خورد. این مورد با نسخههای صحیح همخوانی ندارد

«و لا تستأکل الناس بنا» یعنی در پی آن نباش که با جعل روایت های دروغین درباره ما و یا با نسبت دادن احکام به ما، اموال مردم را چپاول کنی. «فتفتقر» منظور در دنیا و آخرت است، مورد آخر با آنچه در اینجا گفته شد، تناسب بیشتری دارد اما قبلا آن را بیان کردیم: «در مورد ما چیزی را بیان مکن که ما خود آن را بر زبان نمی آوریم، چرا که در پیشگاه الهی بازخواست می شوی.»

2. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمودند: علی بن الحسین علیهما السّلام به فرزندان خود می فرمودند: از دروغ دوری کنیدچه بزرگ و کوچک از زبان شما بیرون نیاید ، در هیچ صورتی چه شوخی چه جدی ،هر گاه مردی در کارهای کوچک دروغ بگوید، جرأت پیدا می کند در کارهای بزرگ هم مرتکب دروغ بشود، مگر نمی دانید رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: بنده با صداقت رفتار می کند تا آن جا که

1- . صافات / 22

خداوند او را از صدیقان به حساب می آورد، یا همواره دروغ می گوید تا جایی که خداوند او را در زمره دروغگویان به حساب می آورد.(1)

شرح: در مصباح آمده: جد فی الأمر یجد جدا بر وزن ضرب و قتل، یعنی در آن کار کوشش بسیار نمود. اسم آن الجد با کسره است. مثلا می گویند: فلان محسن جدا، یعنی بسیار نیکوکار است، نهایت نیکی و به صورت مبالغه بیان کرده است.

جد فی الکلام جدا بر وزن ضرب و هزل، و اسم آن نیز الجد با کسره است. منظور از عبارت اول، مقابله است، هزل در این حدیث، هزل بر وزن ضرب، به معنای شوخی و بازی کردن است. فاعل آن هازل و هزّال اسم مبالغه آن می باشد.

به نظر می رسد جد و هزل کوچک و بزرگ را شامل می شود، و اختصاص دادن اولی به کوچک و دومی به بزرگ، بعید است.

چنین بر می آید که دروغ گفتن به شوخی نیز حرام است، و مطلق نهی دروغ را شامل می شود، و تصریح اصحاب را در این مورد بیان نکردیم.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: وای بر کسی که سخن دروغ می گوید تا مردم را بخنداند، وای بر او و باز هم وای بر او.

روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله شوخی می کرد اما جز حق بر زبان نمی آورد، نه قلبی را می آزرد و نه در شوخی افراط می کرد.

شوخی در حد متعادل و بدون دروغ و آزار، نه تنها اشکال نداشته بلکه از ویژگی های ایمان به شمار می رود، شکی نیست ترک دروغ در شوخی، تا زمانی که به صورت کنایه ای منظور گوینده را بیان می کند، اولویت داشته و زیرکانه تر است، اما به حکم به تحریم شوخی و مزاح نمودن با استناد به این روایات مشکل است، به ویژه اگر مفسده ای نداشته باشد و حکم برخلاف آن(عدم تحریم) آشکارتر است،

منظور فقط شوخی است، بیشتر این روایت ها برای بیان مکارم اخلاق و جلوگیری از بدی ها خواه واجب باشد و یا حرام و یا مکروه باشد.

1- . كافى 2: 338

منظور از کبیر، یا دروغ بستن به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، که در ادامه بیان خواهد شد، این ها از گناهان بزرگ بوده و یا اعم از آن است و از اموری است که مفسده و ضرر آن بر مسلمانان بزرگ است.

عبارت «اجترأ علی الکبیر» یعنی دروغ های بزرگ به یکی از دو معنی ، و یا گناهان بزرگ اعم از دروغ و غیره است. زیرا دروغ بسیاری از مواقع به گناهان دیگر می انجامد، همانطور که راستی به نیکی و عمل صالح می انجامد، تا آنجا که نام او را در شمار راستگویان می نویسند.

وجه دیگری نیز به ذهن خطور می کند و آن اینکه: مراد از کبیر، پروردگار دانا و تواناست، به این معنا که بر انجام گناه کوچک جسور نباش چرا که نافرمانی از خداوند است و معصیت بزرگ، بزرگ است؛ آنچه که در ابتدا خواهد آمد متناسب تر است.

راغب می گوید: صدیق کسی است که صدق و راستی اش زیاد باشد. می گویند به کسی اطلاق نمی شود که هرگز دروغ نگوید، بلکه به کسی اطلاق می شود که چون به راست گویی عادت کرده است، دروغ نمی گوید. صدیق کسی است که در سخن و اعتقاد راستگو بوده و راستگویی خود را در عمل نشان داده است.

الصدیقون قومی هستند که از نظر فضیلت پایین تر از انبیاء هستند. گفته شده:شاید معنی«یکتب» را به معنای ظاهر کلمه تفسیر کردهاند، چرا که در لوح محفوظ و یا در دفتر اعمال و یا در جایی غیر از این دو نوشته می شود فلانی صدیق است و یا فلانی کذاب است، تا دیگران با این دید به آن ها نگاه کنند، یا معنایش این است که بر اساس راستگویی یا دروغگویی بر افراد حکم میشود ، بر فرد یکی از و یا استحقاق وصف به صفت صدیق موجب پاداش آن ها شده و یا اینکه بندهگان به سبب این دو ویژگی استحقاق پیدا میکنند که ایشان را به صفت راصدیق یا کذاب توصیف کرد و بر اساس آن ویژگیها از نعمتهای الهی بهرهمند یا دچار عذاب ومجازات الهی گردنو موجب کیفر آنان می گردد، و یا به این معناست که چنین صفت هایی را در قلب خلق القا کرده و بین مقربان به آن صفت مشهور می شود.

3. امام باقر علیه السّلام روایت می کند: خداوند متعال برای کارهای بد قفل هائی قرار داده و کلید آن شراب می باشد و دروغ از نوشیدن شراب هم بدتر است.(1)

شرح: «شر» اول صفت مشبهه و در دوم افعل تفضیل است، منظور از شراب، همه مشروبات مسکر را شامل می شود. منظور از اقفال، همه اموری است که از ارتکاب بدی جلوگیری می کند از جمله عقل و آنچه همراه و مستلزم آن است مانند حیا از خداوند و خلق خدا و تفکر در زشتی این عمل و کیفری که به دنبال دارد و مفاسد دنیوی و اخروی. شراب عقل را از بین می برد و با از بین رفتن عقل، همه این موانع از میان می رود و همه قفل ها گشوده می شود.

گویا منظور از دروغی که بدتر از شراب قلمداد می شود، دروغی است که به خدا و حجت های الهی علیهم السلام می بندند، چرا که کفر را به دنبال دارد، و حلال دانستن شراب های حرام نیز ثمره این نوع دروغ است، و همانا مخالفان با دروغ بستن به خداو جانشیانش در زمین، توانستند نوشیدنیهای حرام را حلال بشمارند .

گفته شده، وجه اینکه دروغ را بدتر از شراب به شمار آمده،

چون گناهانی که آدمی در پی نوشیدن شراب مرتکب می شود، ناآگاهانه است؛ بر خلاف گناهانی که در پی دروغ گویی انسان مرتکب می شود. و گفته شده:«شر» در بخش دوم عبارت حدیث، نیز صفت مشبهه و «من» تعلیلی است. به این معنا که دروغ نیز شر و بدی است که از شراب ناشی می شود، تا این حدیث با روایتی که در کتاب «نوشیدنی ها» خواهد آمد و شراب خواری را از بزرگ ترین گناهان می داند، مغایرنباشد.

4. حسن صیقل گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم از امام باقر علیه السّلام برای ما روایت شده که آن جناب در تفسیر آیه شریفه: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ

1- . کافی 2: 338 .2 .3.

لَسارِقُونَ»(1) فرموده اند: به خداوند سوگند آنها دزدی نکردند و یوسف هم دروغ نگفته است.

در بت شکنی حضرت ابراهیم علیه السّلام نیز که فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ»(2)، یعنی بت بزرگ آنها بتهای کوچک را شکسته از آن ها سؤال کنید، اگر سخن می گویند، در این جا هم فرموده اند: ابراهیم دروغ نگفت و بت ها هم کاری نکرده بودند.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: ای صیقل، شما در این باره چه می گوئید، گفت: ما در این موارد تسلیم هستیم و سخنی نداریم، امام فرمودند: خداوند دو چیز را دوست می دارد و از دو چیز خوشش نمی آید،خطرکردن(شجاعت نشان دادن) به هنگام برافراشتن شمشیرها در جنگ خوشش می آید و دروغ گفتن را برای اصلاح بین دونفر را هم می پسندد.

از راه رفتن با تکبر و غرور بدش می آید و دروغ را در جایگاهی غیر از اصلاح و مصلحت دوست نمیدارد.

ابراهیم علیه السّلام فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هذا» {«[نه] بلکه آن را این بزرگترشان کرده است} مقصود حضرت، اصلاح قومش بود و اینکه به آنها بفهماند بت ها شعور ندارند و یوسف هم قصدش اصلاح بود. (3)

شرح: در عبارت «فی قول یوسف علیه السلام» این سخن یوسف علیه السلام نبود، بلکه سخن منادی وجارچی او بود و به حضرت علیه السلام نسبت داده شده است چرا که این کار به فرمان یوسف علیه السلام انجام شد. «العیر» با کسره، شتری را گویند که آذوقه حمل می کند و سپس این اصطلاح به کل قافله اطلاق شد. «وقال إبراهیم علیه السلام» با تقدیر اینکه ما قبلا آن را روایت کرده ایم به جمله قبلی عطف

1- . یوسف / 70
2- . انبیاء / 63
3- . کافی 2: 341

شده است. می گویند:«و قال» در اینجا مصدر است، چرا که قال و قیل مصدر هستند، مانند «کالقول» که به «قول یوسف» عطف شده است.

«بل فعله کبیرهم» منظور از کبیر در اینجا بزرگ در خلقت و یا بزرگ در مقام است. گفته شده:که هفتاد بت برگزیده داشتند، و «ثمه» بت بزرگی بود که از طلا ساخته شده بود و در مقابل درب قرار داشت، جواهراتی در چشمش وجود داشت که شب هنگام می درخشید. ممکن است ارجاع ضمیر مذکر عاقل به بت ها، از باب تحقیر بوده و یا به این دلیل است که بت پرستان گمان می کنند معبودانشان عقل و خرد داشته و می فهمند و بندگانشان را اجابت می کنند.

و اما ضمیر جمع در عبارت «والله ما فعلوا» به بت بزرگ بر می گردد،به این اعتبارکه امام علیهالسلام جنس بتها را اراده کرده است(گرچه به فرض بتها را موجوداتی با ماهیت ویژه تصور کنیم) که شامل همه بتها میشده است چون تعداد بتها در بتکده زیاد بود. یا ضمیر به اصنام بر می گردد تا خاطر نشان کند همه در عدم صلاحیت چنین کاری از او اتفاق نظر دارند.

می گویند: ضمیر به این دلیل جمع آمده است که تا با آنچه دزدیده شده، مناسبت داشته باشد، و یا بر این اساس است که کاری را که فردی از یک گروه انجام داده به همه آنها نسبت میدهند. مانند این سخن خدای متعال که می فرماید: «فنادته الملائکه»(1) در صورتی که منادی فقط جبرئیل علیه السلام است، گفته می شود: ممکن است ارجاع ضمیر «فسئلوهم» نیز به همین صورت باشد، اگر منظور سخن گفتن هریک از بت ها در آینده باشد، اضافه کردن وآوردن کلمه «کانوا» در عبارت مضارع بیهوده است. اگر منظور سخن گفتن بتها در زمان گذشته باشد، بنابراین (سخن حضرت ابراهیم علیه السلام)، چون سخن گفتن بتها قبل از شکسته شدن سبب نمیشود که آنها بتوانند بعد از شکسته شدن هم سخن بگویند ،سوال کردن از بتها در این صورت صحیح نمیباشد. بنابراین، امکان سخن گفتن آن ها قبل از شکسته شدن،

1- . آل عمران / 39

دلیل بر امکان سخن گفتنشان پس از آن نیست. (غرض از حرف زدن چه در زمان گذشته یا آینده باشد در هر صورتی سوال کردن بر آن مترتب نمیشود چراکه بتها در هیچ زمانی قادر به سخن گفتن نیستند که بخواهیم صحت سوال کردن ایشان از بتها را مبتنی بر یکی از زمان ها بدانیم که امکان حرف زدن برایشان باشد)

«أحب الخطر فی ما بین الصفین: برافراشتن شمشیر در جنگ را دوست دارد» در نهایه آمده است: شتر هنگامی خطرناک است که دمش را بالا برده وبه بدنش بکوبد، این کار را تنها زمانی انجام می دهد که سیر و سنگین شده باشد. نمونه این روایت، حدیث مرحب است که به میدان نبرد وارد شد، در حالی که خود بزرگ بین و مغرورانه شمشیر خود را در هوا می چرخاند، برای مبارزه پیش می رود، و یا او در راه رفتن خود یعنی می خرامد و متکبرانه راه می رود، و سیفه فی یده یعنی شمشیرش را نیز دور سرش می چرخاند.

«إراده الاصلاح» ممکن است منظور اصلاح قومش باشد تا از عبادت بت ها دست بردارند؛ بر این اساس که اگر عاقل تفکر کند و دریابد شکستن بت ها از آن ها بر نمی آید و این کار را تنها موجود عاقل و باشعور می تواند انجام دهد، و بداند بت ها چنین ویژگی هایی ندارند، و دریابد که او حتی نمی تواند خواری و ذلت و ضرر را از خود دور کند، شایسته الوهیت و پرستش نیست، و این موجب شود تا از پرستش بت ها دست برداشته و از آن ها روی گردان شوند.

علما در این باره آراء متفاوتی دارند:

اول اینکه: این عبارت از کنایه هایی است که منظور از آن بیان حق و اجبار دشمن به پذیرفتن حجت و نکوهش او است، و قصد حضرت ابراهیم علیه السلام این نیست که عملی را که از خود ایشان صادر شده است، به بتها نسبت دهد. قصد حضرت تنها این است که با اسلوب کنایه ای همراه با تمسخر و نکوهش بت پرستان را متنبه سازد. مثل اینکه هنگامی که شما خط زیبایی را نوشته اید و کسی که خوش خط نیست از شما می پرسد: خط خودتان است؟ و شما در پاسخ می گویید: نه، پس شما نوشته اید! منظور شما از این پاسخ، این است که انجام این کار را(نوشته خوش خط

را) به همراه تمسخری که در کلام شما نهفته است، برای خود تثبیت نمایید ، نه اینکه انجام این عمل را از خود نفی کند، و آن را برای دوست بیسواد خود اثبات نماید. کنایهگویی، در چیزهایی است، که از نظر عقلی یا نقلی برای به دست مصلحت نفع و یا دفع ضرر و یا تمسخر در جای خود، وجایگاههایی مانند آن به کار رفته است.

دوم اینکه: حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که دید بت های برگزیده را آراسته اند، به خشم آمد، به ویژه وقتی دید بت بزرگ را بیشتر مورد احترام قرار داده و آن را بسیار با عظمت میشمارند، پس شکستن بت ها را به آن بت نسبت داد، چرا که خود بت ها باعث خواری و شکستن خود شده اند،و همانطور که فعل را به مباشر فعل (آن کسی که خودش کار را انجام میدهد) نسبت میدهند ، همچنین آن را به مسبب فعل نیز نسبت میدهند.

سوم اینکه: این کار آنان را به عقاید پوچشان رو به رو می سازد، مثل این است که بگوید: اینکه این کار توسط بت بزرگ انجام شده است، بعید نیست، زیرا آنکه پرستش می شود و به سوی او فرا خوانده می شود، حق دارد چنین کاری انجام دهد، به ویژه اگر بزرگی باشد که پرستش این بت های کوچک را در کنار خود بر نمی تابد.

چهارم: از کسایی نقل کرده اند که وی پس از عبارت «بل فعله» وقف کرده و سپس عبارت «کَبِیرُهُمْ هذا» را به عنوان جمله جداگانه شروع کرده و بیان می کرد، یعنی این عمل از بت بزرگ سر زده است. این از باب توریه بوده، چون این عبارت ظاهر و باطنی دارد. باطن همان چیزی است که بیان شده است و ظاهر آن اسناد فعل به بت بزرگ است وفهمیدن آنها به آن تعلق(شکستن بتها) دارد و مراد حضرت علیه السلام باطن آن است. (1)

پنجم: از برخی از علما نقل شده است، که پس از عبارت «کبیرهم» وقف کردهاند و سپس به عبارت «هذا فاسئلوهم إن کانوا ینطقون» آغاز کرده و منظور[بزرگ قوم یا بزرگ بت ها]، ابراهیم علیه السلام است، چرا که انسان از هر بتی بزرگ تر می باشد، این نیز از باب توریه است و می گویند: بدون وقف نیز مشخص

؟؟ . -1

است که این سخن اشاره به خود حضرت ابراهیم علیه السلام دارد و تفاوت بین مشیر و مشار الیه به حسب اعتبار کفایت می کند.

ششم: در این سخن تقدیم و تاخیر وجود دارد و تقدیریش این است: «بل فعله کبیرهم إن کانوا ینطقون فاسئلوهم»، پس نسبت دادن فعل به بت بزرگ، مشروط به این است آن ها سخن بگویند، پس اگربتها قادر به حرف زدن نباشند ، توانایی انجام کاری را هم ندارند، هدف از آن سفیه شمردن قوم و سرزنش آن ها به خاطر پرستش بت هایی است که نه می شنوند و نه سخن می گویند و نه می توانند از خود خبر دهند.

آنچه در کتاب احتجاج نقل شده، تاییدی بر این گفته است.از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه در مورد داستان ابراهیم علیهالسلام «قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم إن کانوا ینطقون»پرسیدند، حضرت فرمود: نه بت بزرگ این کار را انجام داده و نه ابراهیم دروغ گفته است، پرسیدند: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام تنها فرمود: «فاسئلوهم إن کانوا ینطقون» اگر بت بزرگ به سخن آمد پس او چنین کاری انجام داده است، و اگر سخن نگویند پس بت بزرگ نیز دیگر بت ها را نشکسته است، نه آن ها به سخن آمدند و نه ابراهیم دروغ گفت. (1)

بیضاوی: نقل شده است سه دروغ را به ابراهیم علیه السلام نسبت داده اند، در صورتی که کنایه بوده و آن کنایه ها را دروغ دانسته اند، چرا که به دروغ شباهت داشته است.

«یوسف علیه السلام اراده اصلاح»، گویا منظور اصلاح میان خود و برادرانش بوده است که برادرش بنیامین را نزد خود نگه می دارد، و برادرانش را به این کار ملزم نماید به گونه ای که جای هیچ بحث و نزاعی برای دو طرف باقی نماند. این کار جز با دو امر امکان پذیر نبود: اول : به آنها نسبت سرقت ودزدی دهد و دوم: متوسل شدن به حکم آل یعقوب درباره دزدی؛ و آن حکم این بود که دزد را به مدت یک سال به

1- . احتجاج: 194

خدمت می گرفتند، در صورتی که حکم دزدی در مصر حد زدن دزد و پس گرفتن اشیاء دزدیده شده بود، به این ترتیب نمی توانست طبق قانون خودشان برادرش را نزد خود نگه دارد، بنابراین خدمتکاران خود را مامور کرد تا پیمانه را در اثاثیه برادرش قرار دهند و نسبت دزدی به او بزنند، و درباره دزد حکم کنند، «فقالوا جزاؤه من وجد فی رحله فهو جزاؤه»، یعنی خود دزد را به عنوان کیفر دزدی به گرو و خدمت می گیرند و نه چیز دیگر. هنگامی که بارها را جستجو کردند، پیمانه را در توشه برادرش پیدا کردند، یقه او را گرفتند و حکم بندگی بر او نمودند.

و نگه داشتن او جای هیچ بحث و گفتگویی برای برادرانش باقی نگذاشت، جز اینکه از روی تضرع و التماس گفتند: «فخذ أحدنا مکانه إنا نریک من المحسنین»(1) {یکی از ما را به جای او بگیر، که ما تو را از نیکوکاران می بینیم } و یوسف به آن ها پاسخ داد: «معاذ الله أن نأخذ إلا من وجدنا متاعنا إنا إذا الظالمون» گفته می شود: اگر من دیگری را به جای او بگیرم، در آیین شما مرتکب ظلم و ستم شده ام، زیرا به بندگی گرفتن کسی که پیمانه در بار او نبوده، ظلم و ستم است؛ و یا منظور این است که خداوند مرا فرمان داده و به من وحی کرده است که بنیامین را نزد خود نگه دارم و اگر دیگری را به جای او بگیرم، بر خلاف وحی عمل کرده ام. که علماء آراء دیگری نیز دارند:

اول اینکه: صدا زدن کاروانیان با این عبارت، به فرمان یوسف علیه السلام نبوده بلکه آن ها خود به این صورت عمل کردند، زیرا آن ها هنگامی که پیمانه را پیدا نکردند، تصورشان این بود که آن ها پیمانه را برداشته اند.

دوم: خدمتکاران نگفتند شما پیمانه را دزدیده اید، ممکن است منظور آن ها این بوده است که شما یوسف علیه السلام را از پدرش دزدیده اید. شیخ صدوق در علل الشرائع به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می گوید: در حقیقت آن ها یوسف علیه السلام را از پدرش دزدیدند، مگر نه اینکه کاروانیان گفتند: چه چیز گم

1- . یوسف / 78

کرده اید؟ پاسخ دادند: پیمانه پادشاه را جستجو می کنیم. و نگفتند: شما پیمانه پادشاه را دزدیده اید.(1)

سوم: ممکن است منظور از «إنکم لسارقون» استفهام و پرسش باشد، همانطور که خدای متعال می فرماید: «هذا ربی»(2) {این پروردگار من است؟ } گرچه ظاهر آن خبری باشد و طبق مصحف ابن مسعود «ءإنکم» با دو همزه نقل شده و تاییدی بر این نکته است.

برخی از علماء معتقدند: نتیجه این که هر کدام از صدق و کذب دو معنا دارند، یکی معنای لغوی و دیگری معنای عرفی. معنای اول آن کلامی است که یا با واقعیت مطابق هست و یا با واقعیت مطابق نیست، و معنای دوم چیزی که با حق موافق هست ویا با حق موافق نیست، و منظور از حق رضای الهی است، همانطور که ممکن است صادق در لغت همان معنای صادق عرفی نباشد، خدای متعال می فرماید: «فاذ لم یأتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون»(3) {پس چون گواهان [لازم] را نیاورده اند، ایناننند که نزد خدا دروغگویانند. }، همچنین ممکن است کاذب لغوی همان کاذب عرفی نباشد، همانطور که امام صادق علیه السلام در این روایت بدان اشاره کرده است.

5- عیسی بن حسان گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمودند: هر دروغی روزی صاحبش را مورد بازخواست قرار میدهند، مگر دروغ گفتن در سه چیز: یکی مردی که در جنگ حیله به کار میبرد پس این مورد جایی است که دروغ گفتن در آن جایز است. یا مردی که در میان دو نفر اصلاح می کند، و این یکی را ملاقات می کند، به غیر آنچه آن دیگری را ملاقات می کند، و اراده دارد که به این

1- . علل الشرائع 1: 49
2- . انعام / 76
3- . . نور / 13

طریقه، در میان ایشان اصلاح کند. یا مردی که به اهل خویش چیزی را وعده می دهد، در حالی که آن شخص نمیخواهد آن کار را برایشان انجام دهد».(1)

شرح: در «یوما» ابهام وجود دارد، ممکن است سوال در قبر و یا در قیامت و حتی در دنیا باشد، که مردم به خاطر آن دروغ سرزنش می شوند. «الا کذبا» که منظور از آن کذب لغوی بوده و از گردن او برداشته می شود، یعنی گناه دروغ از گردن او برداشته می شود و برایش نوشته نمی شود.

«یَلْقَی هَذَا بِغَیْرِ مَا یَلْقَی بِهِ هَذَا» به این معنا که به هر یک از آن ها می گوید: تقصیر توست و دیگری تقصیری ندارد، و یا به هر یک از آن ها، از قول دیگری سخنی را غیر از آنچه از ناسزا و اظهار دشمنی که شنیده، میگوید، این مناسب ترین معنا بوده و معنای اول لفظی است.

ما در عبارت «ما بینهما» موصوله بوده و مفعول اصلاح به شمار می رود. «أو رجل وعد أهله»، اشکال شده است که وعد از جملههای انشایی به شمار میآید و صدق وکذب در جملههای خبری است وشاید این حکم به اعتبار زمانی است که شخص نتوانسته به وعده خود عمل کند از اینرو عذری که میآورد متضمن دروغ است (چون هر دلیلی بیاورد متضمن دروغ است چرا که از ابتدا قصد انجام آن کار را نداشته است). مانند اینکه بگوید: فراموش کردم و یا نتوانستم انجام دهم و از این قبیل عبارات. این

توجیه به حسب آن عقیدهای است که من در باب وعده آشکار است (وعده انشایی است) اما بیشتر علماء معتقدند وعده از قبیل جمله خبری است. بحث درباره آن در باب خلف وعده خواهد آمد.

راغب می گوید:اصل صدق و کذب در سخن است، خواه سخن مربوط به گذشته باشد و خواه مربوط به آینده، قول و وعده باشد و یا چیز دیگر، صدق وکذب بنابر قانون اصلی، واولی تنها در در گفتار به کار میرود و این دو فقط در گفتارهای خبری جریان دارند و در دیگر اقسام جمله جریان ندارد مانند استفهام و امر و دعا. از

1- . کافی 2: 342

اینرو پرودگار میفرماید: «ومن أصدق من الله قیلا» (1) {و چه کسی در سخن، از خدا راستگوتر است؟}، «ومن أصدق من الله حدیثا»(2) {و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟}، «واذکر فی الکتاب إسمعیل إنه کان صادق الوعد» (3)و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده بود}. گاهی صدق و کذب بالعرض در دیگر اقسام جمله مانند استفهام و امر و دعایی مورد به کار برده میشود مانند اینکه شخصی بگوید: «آیا زید در خانه است؟» در ضمن پرسش خبر می دهد که از حال زید بی اطلاع است. همچنین اگر بگوید: «مراشریک خود گردان وکمکم کن» در ضمن آن نیازخود به یاری را نشان می دهد، و یا بگوید: «مرا آزار نده»، معنای آزار رساندن مخاطب در جمله نهفته است. (4)سپس

بدان که خاصه وعامه برمضمون این حدیث اتفاق نظر دارند. ترمدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که دروغ تنها در سه مورد جایز است: دروغ مرد به همسرش تا او را راضی کند، دروغ در جنگ و دروغ برای آشتی بین دو نفر. ابن شهاب، یکی از راویان، در صحیح مسلم می گوید: نشنیده ام که جایی اجازه داده شده باشند که دروغی گفته شود مگر در سه مورد: در جنگ، در آشتی بین دو نفر، و در سخن مرد به همسرش و سخن زن به شوهرش.عیاض می گوید: در مورد جایز بودن دروغ در این سه مورد، اختلاف نظری نیست، تنها در شیوه بیان آن اختلاف وجود دارد. برخی دروغ صریح وآشکار را جایز دانسته اند و اینکه به گونهای سخنش را بگوید که در آن چیزی(محتوا ومعنایی) که دارای مصلحتی باشد یا به واسطه آن از فسادی جلوگیری کند، وجود ندارد . می گویند: گاهی برای نجات جان مسلمان از کشته شدن، دروغ واجب است، برخی معتقدند: در نجات مسلمان هم ،دروغ صریح و آشکار جایز نیست، و بلکه در حفظ جان مسلمان، تنها توریه یا کنایهگویی جایز است، در این صورت است که دروغ از

1- . نساء / 122
2- . نساء / 87
3- . مریم / 54
4- . مفردات غریب القرآن: 277

کراهت و حرام بودن خارج شده و برای آشتی میان مردم و یا دفع ضرر یا غیر ازاین موارد، جایز می شود و روایت مذکور را به این معنا تفسیر کردهاند و نمونههایی از آن را ذکر کردهاند، مثل اینکه مردی به همسرش قول دهد کاری را برایش انجام دهد و نیتش آن است که اگر خداوند یاری کند، آن را عملی سازد، پس سخن خود را به گونه ای بیان می کند تا دل همسرش را به دست آورد وهمچنین در آشتی بین مردم نیز از قول یکی به دیگری چیزی می گوید و کلامش را به معنای دیگری حمل میکند، و و یا به سپاه دشمن بگوید: فرمانده شما مرده است، تا بدین وسیله در دلشان ترس بیاندازد، و منظور خواب بودن فرمانده باشد، و یا به آن ها بگوید: فردا کمک و پشتیبانی می رسد و گروهی از ارتشش را در قالب نیروی پشتیبانی جلوه دهد، و منظورش از پشتیبانی غذا باشد. حیله ها و کنایه هایی از این دست جایز است.

قرطبی می گوید: ممکن است ممانعت از بیان دروغ آشکار به خاطر حرام بودن آن باشد، و احادیث مبنی بر کنایه وار بیان کردن دروغ، تاییدی بر این دلایل (حرمت دروغ) است. چرا که هم عرب و هم به عجم در دروغ برای نجات مظلوم از دست ظالم اتفاق نظر دارند و نیز دروغی که باعث محبت بین زن و شوهر می شود، و دروغی که بین آن ها آشتی داده و محبت شان را پایدار می سازد.

6. عبد الاعلی مولی آل سام گوید: حضرت صادق علیه السلام برای من حدیثی بیان فرمود، پس من باو عرض کردم: قربانت گردم، آیا هم اکنون برای من چنین و چنان نه پنداشتی؟ فرمود: نه، پس این حرف بر من گران آمد، عرضکردم: آری بخدا سوگند پنداشتی، فرمود: نه بخدا سوگند نه پنداشتم، گوید: باز بر من گران آمد عرض کردم: قربانت چرا بخدا سوگند آن را گفتی؟ فرمود: آری آن را گفتم مگر ندانی که هر پنداری در قرآن (بمعنای) دروغ است.(1)

شرح: در فرهنگ لغت، زعم و پندار، مثلثی متشکل از گفتار ضد حق، باطل و دروغ میباشد و بیشتر در اموری به کار می رود که در آن شک و تردید باشد.

1- . کافی 2: 342

«الزّعمی» دروغگو و راستگو را گویند. زعّمتنی کذا؛ ظننتنی؛ چنین گمان بردم و التزعم: یعنی دروغپردازی و«امر مزعم»، بر وزن مقعد، یعنی؛ قابل اطمینان نیست.

در کتاب نهایه ایوب علیه لسلام را نقل می کند که حضرت از کنار دو مرد گذشت، گمانهزنی ودروغپردازی می کردند. زمخشری می گوید: به این معناست که آن دو درباره زعم و پندارهای خود سخن می گفتند. به این گونه احادیث نمی توان اعتماد کرد، و نمونهای از این معنا، در حدیث بئس مطیّه الرجل زعموا: به این معناست که شخص هنگامی که می خواهد مسیری را به سوی سرزمینی بپیماید و کوچ نماید، نیازمند مرکبی است تا به مقصد برسد، پس سخن گوینده را به این مرکب تشبیه کرده و برای بیان منظور خود به کار گرفته است: چنین ظن و چنان گمان، مرکبی بود که به وسیله آن به مقصد برسند. زعم در مورد سخنی به کار می رود که نه سندیت داشته و نه میتواند به عنوان دلیل قرار گیرد(ومحتوایش ناتوان از اثبات حکم برای موضوع است) وتنها چیزی که دارد این است که در زبانها جاری گشته وبه دیگری میرسد، و آن حدیثی که در همین اندازه باشد حدیث ناپسند است. زعم با ضمه، معنای نزدیک به ظن و گمان دارد.

در مصباح آمده است: زعم زعما بر وزن قتل، سه لغت دارد:

حجازی: فتحه زاء، اسد: ضمه زاء، و کسره زاء در برخی از قیاس ها. زعم به طور مطلق به معنای سخن است، مثلا زعمت الحنیفیه ، وزعم سیبویه به این معناست که آن ها چنین گفتند.

خدای متعال می فرماید: «أو تسقط السماء کما زعمت»(1) {یا چنانکه ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی} یعنی همانطور که خبر داده شده است. بر ظن و گمان نیز اطلاق می شود: به گمان من؛ و به معنای اعتقاد نیز می باشد، خدای متعال می فرماید: «زعم الذین کفروا أن لن یبعثوا»(2) {کسانی که کفر ورزیدند، پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد}

1- . اسراء / 92
2- . تغابن / 7

ازهری معتقد است: زعم، بیشتر در مورد چیزی به کار می رود که در آن شک و تردید وجود دارد و محقق نمی شود. برخی معتقدند: زعم کنایه از دروغ است. مرزوقی گوید: زعم بیشتر بر چیزی اطلاق می شود که باطل بوده و در آن شک و تردید وجود داشته باشد.

ابن قوطیه گوید: زعم زعما، خبری است که نمی داند حق است یا باطل. خطابی گوید: به همین دلیل است که می گویند: زعم و پندار مرکب دروغ است، زعم با مزعم (سخن درست و یا دروغ و بیهوده) متفاوت است، گوینده آن صالح نبوده و چیزی را ادعا می کند که از عهده آن بر نمی آید.

نویسنده: پس حال که معنای «زعم» را دانستی، بر تو آشکار می شود که «الزعم» حقیقتی لغوی و یا عرفی و یا شرعی در دروغ است اهل یقین سخنی را که از روی ظن و وهم و بدون دانش و بصیرت باشد، به کسی نسبت نمی دهند که پیوسته از روی حقیقت و یقین سخن می گوید.

پس اگر منظور حضرت علیه السلام مطلق سخن و یا سخن از روی علم و آگاهی باشد، هدف حضرت و دیگر ائمه علیهم السلام و اولی الالباب، تربیت و تعلیم راوی و آموختن راه و روش سخن به او بوده است. ، ولی حکم به کذب بودن و حرام بودن سخن ایشان مشکل است،

اما سوگند خوردن حضرت علیه السلام مبنی بر نفی زعم و پندار از خود، صحیح است، چرا که منظور حضرت علیه السلام حقیقت و یا مجاز رایج بوده است و از قبیل، توریه و کنایه به شمار می رود که برای تادیب و یا آموختن جواز کاربرد چنین سخنانی، به خاطر مصلحتهایی که وجود دارد، وآن طور که اصحاب بیان کرده اند، آنچه معتبر است، قصد حقگرایانهای است که در میان متخاصمین و دو طرف درگیری وجود دارد.

گویا به همین دلیل است که مولف رحمه الله(1) این روایت را در این باب آورده است، ، گرچه با نادیده گرفتن این مطلب، مناسبت ظریفی در مطرح کردن این روایت در این باب وجود دارد. این نکته جای تأمل دارد.

سخن حضرت علیه السلام که فرمود: «هر پنداری در قرآن (بمعنای) دروغ است»، یعنی برای اظهار دروغ چیزی است که از آن خبر داده است، و این با سخن خدای متعال درباره مشرکان منافات ندارد، هنگامی که می گویند: یا چنان که ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر [سر] ما فرو اندازی، اشاره به این آیه شریفه دارد: {اگر بخواهیم ، آسمان را پاره پاره بر [سر] شان فرو اندازیم }(2)

به درستی آنچه را با عبارت «زعمت» که به آن اشاره کردند، حق است اما آن را در مقام تکذیب به کار برده است. همچنین می توان آن را به عبارتی اختصاص داد که خدای متعال خود پیش از این فرموده بود بدون اینکه آن را از قول دیگری حکایت کند: «زعم الذین کفروا أن لن یبعثوا» {آن ها که کافر شدند می پندارند برانگیخته نخواهند شد} و نیز «بل زعمتم أن لن نجعل لکم موعدا» {بلکه پنداشتید هرگز برای شما موعدی مقرر قرار نخواهیم داد. }(3)

و نیز «أین شرکائی الذین کنتم تزعمون» {آن شریکان که می پنداشتید کجایند؟ }(4)

و نیز «قل ادعوا الذین زعمتم من دونه» {بگو: «کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید، بخوانید }.(5)

7. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: بپرهیزید از دروغ زیرا هر شخص امیدواری خواستار چیزی است، و هر بیمناکی گریزان. (6)

شرح: در این روایت یا ارسال صورت گرفته و یا ضمیری وجود دارد، و ضمیر «قال» یا به امام صادق علیهمالسلام یا امام رضاعلیهالسلام برمی گردد، منظور

ص: 353

1- . کلینی در کافی، باب دروغ.

2- . سبأ / 9
3- . کهف / 48
4- . انعام / 42
5- . اسری / 56
6- . کافی 2: 343

حضرت از «ایاکم والکذب» این است که در ادعای خود در امیداواری و ترس از خدا دروغ نگویید. زیرا هر فرد امیدواری، در پی رسیدن به خواستهاش، در تامین اسبابش تلاش میکند در حالی که شما اینگونه نیستید و هر بیمناکی در حال فرار و از آنچه او را به منشا ترسش نزدیک میکند گریزان است و از آن دوری میجوید در حالی که شما اینگونه رفتار نمیکنید

این حدیث شبیه کلامی است که از حضرت علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده است، حضرت پس از سخنی طولانی درباره دروغگویی که به خداوند امیدوار است، می فرماید: اما سوگند به خداوند بزرگ که دروغ می گویند، اگر راست می گویند پس] چرا این امیدواری در عملشان به چشم نمی خورد؟ در حالی که هر کس امیدی داشته باشد ، می توان آن را در عملش مشاهده نمود.

هر امیدی جز امید بخدا نابجا و هر ترس مسلمی جز ترس از خدا نادرست است. [گروهی] در مسائل مهم بخدا امید دارند و در مسائل کوچک به بندگان خدا. ولی امیدشان به بندگان بیش از امیدشان بخدا است. اما چرا توجهشان بخدا کمتر است از توجهشان به بندگان ؟ آیا می ترسید اظهار امید به خدا دروغگو باشی ؟ یا او را شایسته امید نمی دانی ؟ و نیز [این گروه] اگر از یکی از بندگان بیمناک باشند

به اندازه ای احترامش می کنند که به خدا چنین رفتار نمی نمایند. ترس از بندگان را نقد می شمرند و خوف از خدا را وعده ای دور از عمل.

برخی از مفسران می گویند: بپرهیز از اینکه با ادعای دین و ترک عمل، بر خدا و رسول خدا دروغ ببندی؛ در پی راستی باش چرا که دروغ با ایمان منافات دارد، و دروغگو در پی ثواب نیست، و هر آنکه طالب ثواب نباشد به حکم اولیه مذکور، امیدوار نبوده و از کیفر گریزی ندارد؛ و هر کس را که از کیفر گریزی نباشد، بنابر حکم دوم، بیمناک از خداوند نبوده و هر کس خوف و رجاء از وی رخت بر بندد، نزد اهل ایمان مومن محسوب نمی شود. و به دلیل پیروی اندک از دین، خود را به هر رنج و مشقتی می اندازد. منظور همان چیزی است که بیان شد.

8. کافی، امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ نابود کننده ایمان است.(1)

شرح: دروغ در این روایت به صورت مبالغه بیان شده است (خود دروغ خرابی ایمان شمرده شده)، به این معنا که سبب نابودی ایمان به شمار می رود و در اینجا«خراب» با تشدید «راء» و صیغه مبالغه خوانده میشود.

9. کافی: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: اولین کسی که دروغگو را تکذیب کند خداوند عز و جل است، سپس دو فرشته که با او هستند، سپس خود او هم میداند که دروغگو است.(2)

شرح: لفظ «ثم» یا برای ترتیب براساس رتبه است و همچنین احتمال دارد ترتیب زمانی باشد، چون علم پرودگار بر اراده و خواست بنده مقدم است، سپس همانگونه که از روایات آشکار است، فرشتگان مقرب با الهام خداوند یا به هنگامی که بنده قصد چنین عملی را مینماید، بوی بدی از آن به مشام می رسد که فرشتگان زشتی و دروغ بودنش را در می یابند، و ممکن است آگاهی فرشتگان به دلیل همراهیشان با او و آگاهی داشتن از احوال او باشد، چرا که بنا به ظاهر بیشتر روایت ها این فرشتگان هر روز عوض نمی شوند، اما تأخیر آگاهی خود شخص به این دلیل است که تا پایان سخن خود، به یقین نمی داند دروغ گفته است.

10. عمر بن یزید گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السّلام میفرمود: دروغگو با برهانهای روشن هلاک گردد، و پیروانش بوسیله شبهات.

شرح: منظور از کذاب در این روایت، یا مدعی ریاست ناحق است و (3)دلیل هلاک شدن او با برهان های روشن، حکم کردن وفتوا دادن (دروغ گفتن) بدون علم و آگاهی است، در حالی که از جهل و نادانی خود با خبر است. دلیل هلاک شدن پیروانش با شبهات، عالم دانستن وی و یقین نداشتن به جهل وی است، پس در کار او شک و شبهه دارند.

1- . کافی 2: 339
2- . کافی 2: 339
3- . کافی 2: 339 و سند ضمیمه سند قبلی است.

و یا کذاب به کسی اطلاق می شود که جعل حدیث کرده و در دین بدعت به وجود می آورد، پس خود را با چیزی به هلاکت می رساند که از دروغ بودن آن آگاه است، و پیروانش با شبهه و جهالت هلاک می شوند چرا که به وی حسن ظن داشته و احتمال میدادند که در ادعای خود راستگوست ؛ هر دو وجه بیان شده به هم نزدیک است.(هردو هم از غیر علم ویقین ناشی شده وبه هلاکت منجر میشود)

11. کافی: معاویه بن وهب گوید: شنیدم از حضرت صادق علیه السّلام که می فرمود: نشانه دروغگو اینست که از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر میدهد، ولی آنگاه که از حرام و حلال خدا از او بپرسی چیزی نزد او نیست که پاسخ دهد.(1)

شرح: «بأن یخبرک»، باء در این عبارت یا زائد است و یا تقدیر «تعلم بأن یخبرک» می باشد. این نشانه به دروغگو اختصاص دارد، زیرا اگر نسبت به وحی و الهام آگاهی داشت، شایسته تر بود که حال و حرام الهی را بداند. چرا که خدای حکیم و آگاه، حقیقت و احکامی را که موجودات به آن نیازمند هستند، به آنان می بخشد.

واگر (این گزارش دادن از آسمان وزمین) را از پیامبران و اوصیاء علیهم السلام به ارث برده باشد و یا از طریق کشف به دست آمده باشد، بنابر اینکه بگوییم چنین چیزی برای غیر از حجتهای الهی نیز امکانپذیر است، در این صورت هم علم و آگاهی پیدا کردن به حقائق اشیاء (همانگونه که هستند) تنها با تقوا و پاکسازی درون از آلودگیهای اخلاقی، دست میآید و خدای متعال می فرماید: «و اتقوا الله و یعلمکم الله»(2) {و از خدا پروا کنید ، و خدا [بدین گونه] به شما آموزش می دهد } و تقوا جز از طریق انجام حلال و دوری از حرام محقق نمی شود. و مستلزم این کار، آگاهی از حلال و حرام الهی است، پس اگر کسی ادعای آگاهی از حقیقت اشیاء نمود اما به حلال و حرام خداوند آگاهی نداشت، بی شک دروغگو بوده و چیزی را ادعا می کند که حقیقت ندارد.

1- . کافی 2: 340

2- . بقره / 282

12. کافی: ابو بصیر گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: یک دروغ روزه، روزه دار را بگشاید. عرض کردم: کدامیک از ما است که چنین کاری از او سر نزند؟ (یک دروغ در روز نگوید)؟ فرمود: آن دروغ که تو خیال کردی (منظور) نیست، همانا آن دروغ بستن بخدا و رسولش و ائمه علیهم السلام است.(1)

شرح: حدیث بر این دلالت دارد که دروغ بستن بر خدا و ائمه علیهم السلام روزه را باطل می کند. برخی از مفسران در این خصوص اختلاف نظر داشته و معتقدند: قضا و کفاره روزه بر او واجب است. و نیز می گویند: تنها قضای روزه واجب است و مشهور این است که روزه را باطل نمی کند، بلکه از پاداش و فضیلت آن کاسته و بر عذاب و کیفر او می افزاید.

13. کافی: در حدیثی روایت شده که نزد حضرت صادق علیه السلام گفته شد: که بافنده ملعونست؟ حضرت فرمود: این آن بافنده ایست که بر خدا و بر رسولش دروغ ببافد.(2)

شرح: «أنه ملعون» با فتحه همزه، بدل اشتمال «حائک» بوده، و ممکن است این حدیث به طور آشکارا بیان نشده و از روی تقیه گفته شده باشد؛ و تفسیری مطابق با واقعیت برای آن بیان کرده اند، مشابه چنین مواردی در روایت ها زیاد نقل شده است، کسانی که از اسرار روایت های ایشان آگاه باشند، به این امور پی می برند، استعاره از «حیاکه» برای سخن گفتن میان عرب و عجم شایع است.

14. کافی: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ بنده مزه ایمان را نچشد مگر اینکه دروغ را ترک کند، چه شوخی باشد و چه جدی.(3)

شرح: «مزه ایمان را چشیدن» کنایه از کمال ایمان است و ثمره های پرباری که در پی دارد و این امر تنها از طریق رسیدن به درجه یقین امکان پذیر است. صاحب

1- . کافی 2: 340

2- . کافی 2: 340

3- . کافی 2: 340

یقینی که پاداش ها و کیفرهای اخروی را مشاهده می کند، مرتکب هیچ گناهی نمی شود، به ویژه دروغ که از گناهان کبیره به شمار می آید.

15. کافی: عبد الرحمن بن حجاج گوید: بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم: کذاب آن کس است که در چیزی دروغ گوید؟ فرمود: نه، (زیرا) کسی نیست جز اینکه این عمل از او سر زند، ولی مقصود آن کس است که بدروغ عادت کرده است.

شرح: «المطبوع علی الکذب» یعنی به چیزی خو گرفته است، به گونه ای که عادت وی شده و نه از آن پرهیز می کند و نه به آن توجه کرده و نه از آن پشیمان است. هر کس این ویژگی ها را نداشته باشد، اصطلاح «کذاب» به وی اطلاق نمی شود، چرا که کذاب صیغه مبالغه است.

و یا کذاب کسی است که خداوند وی را کذاب می نامد، پیش از این شرح آن گذشت، ویا به کسی اطلاق می شود که باید از دوستی با او پرهیز کرد، شرح آن در ادامه خواهد آمد. حدیث به این نکته اشاره دارد که مطلق دروغ از گناهان کبیره به شمار نمی رود. در فرهنگ لغت «طبع علی الشیء» با ضمه،«جبل»، یعنی بر آن چیز خوگرفت

16. کافی: حضرت صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السّلام فرمود: هر که دروغش زیاد شد، آبرویش برود.(1)

شرح: «ذهب بهاءه» یعنی نیکی و زیبایی و وقارش نزد خدای سبحان ومردم از بین می رود، و مردم هرچند دین دار نباشند، از دروغ بیزار بوده و آن را ناپسند می دانند و از دروغگویان متنفر هستند.

17. کافی: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: برای مرد مسلمان سزاوار و شایسته است که از رفاقت دروغگو بپرهیزد، زیرا که او دروغ گوید، تا بدان جا که اگر راست هم بگوید باور نشود.(2)

1- . کافی 2: 341

2- . کافی 2: 341

شرح: «حتی یجیء بالصدق فلایصدق» به نظر می رسد در جایگاه مفعول از تفعیل قرار دارد، یعنی بخاطر دروغ های زیاد، نمی توانی سخن راست وی را نیز باور کنی، پس از دوستی و برادری با او سودی نمی بری، با آنکه جذابیت داشته و هم نشین خود را با خود همراه می سازد.

ممکن است این گونه به ذهن خطور کند: کسی که با وی دوستی نموده است، به دلیل اعتمادی که به دروغگو کرده، سخنانی را از قول او نقل می کند، پس از چندی دروغ بودن این گفتار مشخص شده و مردم دیگر حتی سخن راست او را نیز باور نمی کنند، در روایت آمده است: «برای دروغگو بودن آدمی، همین بس که هرآنچه می شنود، نقل می کند» و نیز روایت هایی که در دیگر باب ها بیان خواهد شد، تأییدی بر معنای اول است. ممکن است «یصدق» به صورت مجرد خوانده شود، به این معنا که هرگاه سخن راستی برای وی بیان شود، آن را تغییر داده و چیزی به آن می افزاید که سخن دروغ می شود.

18. عبید بن زراره گوید: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود: از چیزهائی که خداوند بوسیله آن بدروغگویان کمک کرده است، فراموشی است.(1)

شرح: «إن مما أعان الله علی الکذابین» یعنی چیزی که بیشتر به ضرر آن ها بوده و آنان را رسوا می کند. چه بسیار سخن دروغی را بر زبان می آورند و سپس سخنان خود را فراموش کرده و چیز دیگری را نقل می کنند که با گفتار اولیه شان در تناقض است، و بدین ترتیب بین خاص و عام رسوا می شوند.

جوهری می گوید: در دعا آمده است: بارالها، مرا مورد عنایت خویش قرار ده، و نه مورد آزار.

19. کافی: از حضرت صادق علیه السلام حدیث شده است که فرمود: سخن بر سه گونه است: راست، و دروغ، و اصلاح میان مردم، (راوی) گوید: بآن حضرت عرض شد: قربانت اصلاح میان مردم چیست؟(2)

1- . کافی 2: 341

2- . کافی 2: 341

فرمود: از کسی سخنی در باره دیگری میشنوی که اگر آن سخن باو برسد بد دل می شود، پس تو او را دیدار کنی و باو بگوئی: از فلانی شنیدم که در باره خوبی تو چنین و چنان می گفت، بر خلاف آنچه شنیده ای.

شرح: «تسمع من الرجل کلاما»، «من» در این عبارت به معنای «فی» است. همانطور که خدای متعال می فرماید: «چون برای نماز جمعه ندا در داده شد» (1) یعنی در روز جمعه. و نیز آنجا که می فرماید: «أرونی ماذا خلقوا من الأرض» (2) {به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده اند؟}، یعنی در زمین، ممکن است منظور این باشد که از شخصی می شنوی که دیگری را نکوهش می کند و این خبر به گوش شخص دوم می رسد، و نسبت به او دل چرکین می شود، یعنی رفتارش با وی تغییر کرده و از وی بیزار می گردد. در این هنگام شخص دوم را می بینی و می گویی فلانی در مورد تو فلان و فلان حرف خوب را زد، بر خلاف چیزی که از وی شنیده ای بر زبان می آوری.

پیچیدگی و تکلفی در این ترجمه این روایت وجود دارد، چرا که ضمیر به شخص دوم بر می گردد که در عبارت ذکر نشده، اما به قرینه مشخص است.

چنین سخنی گرچه از نظر لغت وعرف دروغ است ولی چون به قصد اصلاح بین دو نفر است، جایز میباشد و گویانزد همه مسلمانان مورد اتفاق میباشد این سخن نه توریه است و نه کنایه و بعید است که بگوییم در اینجا قصدش توریه بوده است که پیش خود نیت کرده، حق او این است که در موردش چنین سخنانی گفته شود، و اگر با او دوستی کند، به همین صورت درباره او صحبت می کرد، اما چنین چیزی بعید است.

همه مفسران بر این عقیده اند که اگر ظالمی قصد جان مظلومی کند و او پنهان شده است، و یا بخواهد امانت مومنی را غصب کندن، واجب است هر کس از این امور

1- . جمعه / 9
2- . فاطر / 40

آگاهی دارد، آن را مخفی کند. اگر سخن او را باور نکرده و بخواهد سوگند بخورد، بر وی واجب است که سوگند نیز بخورد.

اما گفته اند: اگر بتواند با توریه (و حقیقت پوشی بطوری که دروغ هم نگوید) منظور خود را بیان کند، توریه بر او واجب است. مثلا منظورش این باشد که من مالی ندارم تا ملزم شوم آن را به تو بدهم، و یا من اطلاعی ندارم که بخواهم آن را در اختیار تو بگذارم و از این قبیل.

و نیز گفته اند: اگر نتواند با توریه سخن بگوید، سوگند خوردن و دروغ گفتن بر وی واجب بوده گرچه عمل ناپسندی است. اما از بین رفتن حق یک انسان در مقایسه با زشتی سوگند و سخن دروغ که حق الهی است، ناپسندتر می باشد. پس لازم است کاری را انجام دهد که ضرر کمتری دارد، زیرا شرعا سوگند دروغ در مواقع اضرار جایز است، همانطور که دروغ مصلحتی نیز برای حفظ مال شخصی [از دست ظالم] جایز می باشد، زیرا در صورتی که امکان حفظ آن مال وجود دارد، نباید آن را از دست داد.

دروغ به خودی خود ناپسند نیست، بلکه یا واجب بوده و یا مباح وجایز شمرده شده است. حدیث بر این نکته دلالت می کند که دروغ در اصطلاح شرعی به آن سخنی اطلاق می شود که زشت و ناپسند است، اما آنچه که ناپسند شمرده نمی شود سومین نوع سخن بوده که اصلاح نامیده میشود، حد وسط بین راست و دروغ است.

20. کافی: بحضرت صادق علیهالسلام فرمودند: حضرت محمدصلیالله علیه واله فرمود: جایی که قصد اصلاح وجود دارد، دروغ وجود ندارد، سپس آیه (که فرمود): {ای کاروان هر آینه شما دزد هستید}(1) را تلاوت کرده وفرمود: بخدا سوگند دزدی نکردند و یوسف هم دروغ نگفت، و (هم چنین در باره آنچه) ابراهیم فرمود: {بلکه بزرگ آن بتان کرده است پس بپرسید از ایشان اگر هستند سخن گویان}(2) آن

1- . یوسف / 70
2- . انبیاء / 63

حضرت علیه السّلام فرموده است: بخدا سوگند آنان دزدی نکرده بودند و ابراهیم نیز دروغ نگفت.(1)

تکمیل سخن: برخی از مفسران معتقدند: دروغ به طور مطلق حرام نیست، بلکه به خطر ضرری که به مخاطب یا غیر او می رساند، حرام می باشد. کمترین درجه دروغ این است که چیزی خلاف آنچیزی را بدان اعتقاد دارد بیان می کند، وپس در این موضوع ناآگاه و جاهل شمرده میشود، و ممکن است ضرر آن دامن دیگری را نیز بگیرد، و چه بسا جهلی که در آن خیر و منفعت باشد. پس دروغ، برای دست آوردن این جهل است، و در چنین مواردی جایز بوده و چه بسا هنگامی که راست گویی جان کسی را به ناحق می گیرد، دروغ واجب می شود.

می گوییم: سخن مَرکبی برای رسیدن به مقصد است، پس هر هدف نیکی که هم از طریق راست می توان به آن رسید و هم از طریق دروغ، رسیدن به آن از طریق دروغ حرام است و اگر از هیچ راهی جز دروغ نمی توان به آن رسید، دروغ در چنین مواردی جایز است.

اگر رسیدن به آن هدف مباح باشد، دروغ گفتن به خاطر آن نیز مباح است و اگر آن هدف واجب باشد، دروغ گفتن بخاطر آن نیز واجب است، مانند جلوگیری از هدر رفتن خون مسلمان.

مادام که راست گویی باعث ریختن خون مسلمانی می شود که از ترس ظالم پنهان شده ، در چنین مواردی دروغ برای حفظ جان او واجب است. و یا در جنگ و آشتی میان دو نفر و یا حفظ جان شخص جز از طریق دروغ امکان پذیر نیست، دروغ گفتن جایز است، اما می بایست تا جایی که امکان دارد از آن دوری کند، زیرا اگر در دروغ را به روی خود بگشاید، بیم آن است که بدان خو گرفته و رها نکند، و تا اندازه

1- . کافی 2: 343، عبارت «ثم تلا» سخن راوی است، و ضمیر به امام صادق علیه السلام بر می گردد، و یا سخن امام علیه السلام است و مرجع ضمیر رسول خدا صلی الله علیه و له می باشد، قول اول مشهورتر است، حدیث مشابه آن در شماره 4، حدیث صیقل به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده است.

ای لازم است که ضرورت ایجاب می کند. پس دروغ حرام است، جز در هنگام ضرورت.

مواردی که دروغ گفتن در آن استثنا شده بنابر حدیثی است که از ام کلثوم روایت شده و بر این امر دلالت دارد، ام کلثوم که می گوید: نشنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، دروغ را جز در سه مورد جایز بداند: شخصی که قصد اصلاح دارد، دروغ در جنگ و دروغ مرد به زن و زن به همسرش.

و نیز روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که قصد اصلاح و آشتی بین دو نفر را دارد، دروغگو نیست، پس در این موارد دروغ گفتن خوب است یا آثار و نتایجی خوبی به دنبال دارد.

أسماء بنت یزید می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر دروغ بنی آدم نوشته می شود، جز دروغ شخصی که قصد اصلاح بین دو نفر را دارد.

از ابن کاهل روایت شده است: بین دو نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلافی پیش آمد تا آنجا که با یکدیگر برخورد و نزاع کردند، با یکی از آنان دیدار کرده و گفتم: چرا با فلانی خوب نیستی؟ شنیدم با چنین و چنان سخنان خوبی از تو یاد می کرد. برای دیگری نیز همان سخنان را بازگو کردم تا با یکدیگر آشتی کردند. با خود گفتم: خود را به هلاکت افکنده اما بین دو نفر را آشتی دادم.

آنچه را پیش آمده بود برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کردم. حضرت فرمود: ای ابا کاهل، بین مردم آشتی بده گرچه با دروغ باشد.

عطاء بن یسار می گوید: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به خانواده ام می توانم دروغ بگویم ؟ فرمود: خیری در دروغ نیست، گفت: به خانواده ام وعده دروغ می دهم ؟ فرمود: بر تو باکی نیست.

نواس بن سمعان کلابی روایت میکند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما را چه شده است که می بینم مانند پروانه خود را در آتش می اندازید؟ هر دروغی قطعا در نامه اعمال نوشته می شود، مگر دروغ در جنگ، چرا که جنگ نیرنگ است، و یا

اگر بین دو نفر کینه باشد و شخصی آن ها را آشتی دهد، یا مرد به زنش سخن دروغی بگوید تا او را خشنود سازد.

علی علیه السلام فرمود: هرگاه راجع به رسول خدا با شما سخن می گویم ، اگر از آسمان به زمین سقوط کنم در نظرم محبوب تر از آن است که بر ایشان دروغ ببندم ؛ و هرگاه با شما سخن بگویم جنگ نیرنگ است (یعنی دروغ در جنگ مجاز است) .

این سه مورد از دروغ به روشنی (در روایات) استثنا شده است و نیز مواردی جز اینها که انسان با هدف صحیحی برای خودش یا دیگری استثناست.

امّا در مورد مال و ثروتش وقتی می تواند دروغ بگوید که ظالمی او را دستگیر کند و راجع به مالش سؤ ال کند یا اگر سلطان او را بگیرد و از یک گناه زشت که میان او و خداست بپرسد، می تواند انکار کند و بگوید: زنا نکرده ام ، شراب نخورده ام (اگر به دروغ بگوید). پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر که متکب چنین اعمال پلیدی شود، باید آن را بپوشاند، چرا که آشکار ساختن گناه، گناهی دیگر است . بنابراین بر انسان لازم است که خون و مالش را که در معرض غارت ظالمانه است و نیز آبروی خود را با زبانش حفظ کند اگر چه دروغ بگوید. امّا آبروی دیگران مثل این که از او راز برادرش را بپرسند لازم است منکر شود، و نیز میان دو نفر آشتی برقرار سازد و نیز میان زنان خود که هوو هستند اصلاح کند و به دروغ به هر کدام بگوید که تو عزیزترین همسر منی ، و اگر همسرش جز با وعده ای که توان وفای آن را ندارد از او اطاعت نمی کند، برای دلخوشی او می تواند وعده دروغ بدهد و نیز می تواند با سخن دروغ از کسی پوزش بخواهد که جز با انکار گناه یا بسیار دوستی ورزیدن دلخوش نمی شود؛

ولی مرز این موارد مجاز دروغگویی این است که دروغ ممنوع است ولی اگر راست بگوید مفسده ای از آن پدید می آید. از این رو سزاوار است که مفسده دروغ با مصلحت آن با ترازوی عدالت سنجیده شود، و چون دریابد که مفسده راستگویی از نظر دین بیش از دروغ است، می تواند دروغ بگوید و اگر هدف از دروغگویی بی ارج تر از هدف راستگویی است واجب است راست بگوید، و گاه این دو عامل در

برابر یکدیگر قرار می گیرند، بطوری که انسان در انتخاب یکی از آن دو مردد میماند ؛ در این صورت گرایش به راستگویی سزاوارتر است ، زیرا دروغگویی در هنگام ضرورت یا نیاز مهم مباح می شود و در حالت شک به اصل تحریم دروغ رجوع می کنیم . چون درک درجات هدف ها پیچیده است، بر آدمی لازم است تا آنجا که امکان دارد از دروغ بپرهیزد. همچنین هرگاه نیاز به دروغ داشته باشد، بر او مستحب است که از اهدافش بگذرد و دروغ را کنار بگذارد.

امّا در مورد اهداف دیگران، بی تفاوت به حق آنها و ضرر زدن جایز نیست . مردم بیشترین دروغ را برای منافع شخصی خودشان می گویند آنگاه برای افزونی مال و مقام و از دست دادن چیزهایی که از دست رفتن آنها چندان اهمیت ندارد، تا آنجا که اگر زن از شوهرش سخنانی دروغ نقل کند تا بر علیه هووهای خود به آن ببالد، حرام است.

اسماء گوید: شنیدم زنی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سؤ ال کرد و گفت : من یک هوو دارم و من از شوهرم و کارهایی را که انجام نداده بسیار نقل می کنم تا او را بیازارم . آیا گنهکارم ؟ حضرت فرمود: کسی که کارهای انجام نشده را بسیار بگوید همانند کسی است که لباس ریا بپوشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بگوید خورده ام و نخورده است، یا بگوید: دارم و نداشته باشد، یا بگوید بخشیده ام و نبخشیده باشد، در روز قیامت مانند کسی است که لباس ریا پوشیده باشد..

از این قبیل است فتوا دادن به چیزی که یقین ندارد، یا نقل حدیثی که برایش ثابت نشده است ، زیرا هدف او اظهار دانش خویش می باشد؛ و از این رو از گفتن نمی دانم امتناع می کند، و این کار حرام است.

امّا در دروغ گفتن به کودکان در حکم دروغ گفتن به زنان است ، زیرا هرگاه کودک جز با وعده یا تهدید و ترساندن به دروغ میل به مکتب رفتن نکند، این کارها مباح است . آری در روایات نقل شده که این گونه دروغ ها در نامه عمل ثبت

می شود و انسان بر آن بازخواست می شود، آنگاه اگر در مؤاخذه روشن شود که قصد صحیح داشته مورد عفو قرار می گیرد، زیرا دروغ فقط به قصد اصلاح مباح شده است، و فریب بسیار در آن راه می یابد چرا که گاه انگیزه دروغ بهره و غرضی است که انسان از آن بی نیاز است و بر حسب ظاهر اظهار اصلاح می کند، از این رو چنین دروغی در نامه عمل ثبت می شود؛

و هر که دروغی بگوید در مقام اجتهاد قرار می گیرد که بداند آیا آنچه برای آن دروغ گفته است در دین از راستگویی مهم تر است یا نه؛ و کسب این آگاهی دشوار است، بنابراین دوراندیشی در ترک دروغ است مگر به حد وجوب برسد، مثل این که به خونریزی یا ارتکاب گناه بینجامد.

بعضی چنان پنداشته اند که جعل خبرهای دروغ در اینکه فضیلت کارهای خوب را بیشتر و عذاب و سخت گیری در گناهان را بزرگتر جلوه داد، جایز است و گمان کرده اند که چنین قصد صحیح است و این پندار اشتباه محض است زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر کس به عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش پر از آتش شود. راستگویی مگر برای ضرورت ترک نمیشود ودر بیان روایتها ضرورتی وجود نداد که دروغی گفته شود، چون زمینه راستگویی و بیان کلام راست در برابر کلام دروغ گستردگی بیشتری دارد و بیان آیات و روایت به همان مضمونی که وارد شده است، انسان را از نقل معانی دیگر (کم یا زیاد کردن) بی نیاز کرده است

و اگر کسی بگوید: سخنان پیامبر بر اثر تکرار جاذبه خود را از دست داده و سخن نو جاذبه دیگری دارد این سخن هوسی بیش نیست و جزء اهدافی نیست که بتواند در برابر مفسده دروغ بر پیامبر و خدا مقاومت کند و اگر این در گشوده شود به کارهایی می انجامد که موجب پراکندگی وتشویش در دین می شود [و خیر آن (به پندار گوینده) در برابر شرّ آن ناچیز است؛ از این رو دروغ بستن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از گناهان کبیره ای است که هیچ چیز نمی تواند با آن معاوضه و در برابر آن مقاومت کند.

سپس گفت:](1) از علمای گذشته نقل شده که وجود کنایهگویی چاره ای برای فرار از دروغ است. از ابن عباس و دیگران روایت شده: در توریه ها وسعتی است که انسان را از دروغ بی نیاز می کند.

مقصود بزرگان این است که هرگاه آدمی مجبور به دروغگویی شود باید از کنایهگویی استفاده کند، امّا در صورت بی نیاز بودن نه دروغ آشکار جایز است نه پنهان (توریه)، ولی توریه آسان تراست . نمونه ای از کنایهگویی ،روایتی است که نقل شده : مطرف بر زیاد وارد شد. زیاد گفت : چرا دیر آمدی ؟ وی بیماری خود را دلیل تأخیر قرار داد و گفت : از وقتی که از امیر جدا شده ام از زمین برنخاستم جز این که خدا مرا برخیزاند. ابراهیم گفت : هرگاه از طرف تو چیزی به کسی برسد و نخواهی دروغ بگویی بگو: خدا می داند «ما قلت من ذلک من شی» در آن مورد چیزی نگفته ام و در نظر شنونده که (ما) نافیه است همین معنی که گفته شد استفاده می شود، در حالی که (ما) در نیت گوینده برای ابهام است یعنی آنچه در این مورد گفته ام مهم نیست . نخعی به دخترش نمی گفت برایت شکر می خرم بلکه می گفت : اگر برایت شکر بخرم دوست داری و بسا که خریدنی هم روی نمی داد. هرگاه کسی در خانه به سراغ ابراهیم می آمد که چشم دیدن او را نداشت، به کنیز خود می گفت: بگو ابراهیم را در مسجد بجوی، و نمی گفت این جا نیست تا دروغگو نشود. نمی خواست با او ملاقات کند دایره ای می کشید و به کنیز خود می گفت انگشت را در این دایره بگذار و بگو شعبی این جا نیست .

تمام این توریه ها در جایی است که انسان نیاز به توریه داشته باشد، امّا در موردی که نیاز نیست نباید توریه کند، زیرا توریه اگر چه در لفظ دروغ به شمار نمی رود ولی به طور کلی امر مکروه وناپسند است چنان که از عبداللّه بن عتبه روایت

1- . آنچه بین علامت کروشه آمده، از شرح کافی 2: 329 نقل شده است.

شده که گوید: همراه ابوعلی بر عمر بن عبدالعزیز وارد شدم و از آن جا بیرون می آمدم در حالی که جامه ای بر تن داشتم.

مردم می گفتند: این جامه را امیرالمؤ منین بر تن تو پوشانیده و من می گفتم : خدا به امیرالمومنین پاداش خیر دهد، پدرم به من گفت : پسرکم خود را از دروغ نگاه دار و از دروغ و آنچه به دروغ شبیه است بپرهیز. علت منع پدرش این بود که گمان مردم را در مورد جامه با گفتار خود تایید می کرد و هدفش مباهات بود که هدفی باطل و بی فایده بوده است.

آری، کنایهگویی برای اهدافی مانند خوشدل ساختن دیگران با شوخی مباح است مانند فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که: پیرزن وارد بهشت نمی شود، یا در چشم شوهرت سفیدی است، و تو را بر بچه شتر سوار می کنم .

امّا دروغ آشکار چنان که عادت مردم است مانند حرفی که با افرادی که از نظر عقلی کم بود دارند شوخی کنند و فریبشان دهند که زنی به ازدواج با تو مایل است و اگر در این دروغ ضرری باشد که به آزردن دلی بینجامد، حرام است؛ و اگر فقط به قصد شوخی باشد موجب فسق طرف نشده ولی از درجه ایمان او می کاهد.

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ایمان شخص کامل نمی شود تا برای برادرش دوست بدارد آنچه را برای خود دوست می دارد و در شوخی خود از دروغ بپرهیزد. امّا مقصود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از این سخن: مرد برای خنداندن مردم سخنی می گوید و به سبب آن بیش از فاصله زمین با ثریا سقوط می کند. منظور این است که اگر کسی در شوخی خود غیبت مسلمانی کند یا دلی را بیازارد چنین است نه شوخی تنها. از جمله دروغ هایی که موجب فسق نمی شود، دروغی است که در مبالغه رایج است؛ مانند این سخن که صد بار به تو چنین گفتم و صد بار به سراغت آمدم، چرا که در این نوع محاوره قصد صد بار را ندارد بلکه می خواهد مبالغه کند. بنابراین اگر تنها یک بار به سراغ او رفته باشد دروغگوست و اگر چند بار به سراغش رفته و این تعداد به

معمولا به اندازه این نمیرسد، گنهکار نیست اگر چه به صد بار هم نرسد. و در میان آن درجاتی هست: انسانی که زبانش آزاد بوده، با مبالغه در آن در معرض خطر دروغ گفتن قرار می گیرد.

از جمله مواردی که دروغگویی در آن معمول است و در مورد آن سهلانگاری زیاد صورت میپذیرد، موردی است که گفته شود: غذا بخورید و طرف بگوید میل ندارم واگر در آن هدف درستی وجود نداشته باشد ،از این کلام نهی شده، و حرام است. مجاهد گوید: اسماء بنت عمیس گفت : همدم عایشه بودم در شبی که او را آماده کردم و به همراه چند زن او را به خانه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بردیم. به خدا در خانه رسول خدا جز یک جام شیر نبود. پیامبر نوشید سپس آن را به عایشه داد و او از کنیزان شرم کرد. من گفتم : دست رسول خدا را رد نکن ، بگیر!

عایشه می گوید: با حالت شرم شیر را از پیامبر گرفتم و نوشیدم، آنگاه فرمود: به همراههانت بده آنها گفتند میل نداریم . پیامبر فرمود: گرسنگی با دروغ جمع نکنید. اسماء گوید: به پیامبر عرض کردم : ای رسول خدا اگر یکی از ما به چیزی که بدان میل و اشتها دارد ولی بگوییم اشتها نداریم آیا دروغ به حساب می آید؟ فرمود: دروغ (در نامه عمل) نوشته می شود حتی دروغ کوچک، دروغ کوچک نوشته می شود. دینداران از چنین دروغ هایی نیز پرهیز می کنند. لیث بن سعد گوید: چشمان سعید بن مسیب چرک می داد به حدی که چرک به بیرون چشمانش می رسید. به او می گفتند: این چرک را پاک کن؛ می گفت : پزشک به من گفته است : دست به چشمانت نزن و اگر دست به چشمانم بزنم چگونه بگویم دست نزده ام (دروغ بگویم)؟ این نمونه ای از مواظبت دینداران بر راستگویی است، و هر کس مواظبت نکند، اختیار زبانش را از دست میدهد، پس دروغ میگوید در حالی که خودش به آن آگاهی ندارد

از خوّات تیمی روایت شده که گوید: خواهر ربیع بن خیثم عائده نزد پسرکم آمد و خود را بر روی او انداخت و گفت: پسرکم حالت چطور است ؟ پس ربیع نشست و گفت : خواهرمگر او را شیر داده ای؟ گفت : نه . ربیع گفت : چه می شد اگر

می گفتی پسر برادرم و راست می گفتی . از جمله عادت هاست که انسان بگوید: (خدا می داند)، در جایی که خود نمی داند. عیسی علیه السّلام گوید: از بزرگترین گناهان در پیشگاه خداست که بنده بگوید: خدا می داند در حالی که خود نمی داند.

و بسا که در نقل کردن خواب دروغ بگوید که گناهش بزرگ است، زیرا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:همانا از بزرگترین افترا و دروغها آناست، که شخصی خودش را به غیر از پدرش نسبت دهد یا ادعا کند چیزی را درخواب دیده است، در حالی که خودش آن را در خواب ندیده یا سخنی را که من نگفته ام به من نسبت دهد. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هر که در نقل خواب خود دروغ بگوید روز قیامت مجبور می شود که میان دو دانه جو گره بزند.

21. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: ناجوانمردترین مردم، دروغگوست.(1)

من می گویم: برخی از روایت ها در باب «جوامع المکارم» و برخی در باب «عدالت» بیان شد.

22. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارشان و ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: شوخی زیاد آبرو را بر باد می دهد، خنده زیاد ایمان را نابود می سازد، دروغ زیاد شکوه و ابهت را تباه می کند.(2)

23. امالی صدوق: امیر المومنین علیه السام فرمود: هیچ زشتی بدتر از دروغ نیست.(3)

24. امالی صدوق: علی علیه السلام فرمود: دروغ شایسته نیست چه جدی باشد و یا شوخی ونیز شایسته نیست کسی به کودکی وعدهای بدهد و بدان وفا نکند ،

1- . امالی صدوق: 14
2- . امالی صدوق: 163

3- . امالی صدوق: 193

انسان پیوسته دروغ میگوید تا جایی که دروغگو وگناهکار میگردد، و هر کسی پیوسته دروغ گوید سرانجام به جایی میرسد که در قلبش جایی برای صداقت و راستگویی باقی نمیماند سپس نزد خدواند درغگو نامیده میشود.(1)

25. امالی صدوق: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: بدترین سخن، سخن دروغ است.(2)

26. امالی صدوق: امام باقر علیه السلام فرمود: مزاح و شوخی نکن که ارزش و آبرویت می ریزد، و دروغ نگو که نور (چهره ات) می رود، و از دو خصلت پرهیز کن: از انده و دلخوری(خودخوری کردن) و تنبلی وسستی، اگرهمواره دلخور و اندوهناک باشی و بی تابی کنی، نمی توانی در راه حق شکیبا باشی، و اگر تنبلی وسستی ورزی، حقی را نمی توانی اداء کنی.

و در ادامه فرمودند،مسیح علیه السلام همواره می فرمود: کسی که اندوهش زیاد شود، تنش بیمار می شود ، کسی که بد اخلاق باشد، خود را آزرده می سازد و همیشه گرفتار خودخوری است ، کسی که بسیار سخن گوید خطایش زیاد می شود، کسی که دروغش زیاد شد، ابهت وآبرویش برود، و هر کس با مردم ستیزد مردانگی خود را نابود می کند. (3)

27. علل الشرائع: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید و به شما هشدار می دهم راست بگویید که خدا با راستگویان است و از دروغ بپرهیزید که دروغ ایمان را دور می سازد، بدانید راستگو در ساحل نجات و کرامت است و دروغگو در خواری، ذلت و هلاکت می باشد.(4)

1- . امالی صدوق: 252

2- . امالی صدوق: 292

3- . امالی صدوق: 324، الملاحاه: مشاجره.

4- . علل الشرائع 1: 235

28. امام صادق علیه السلام فرمود: در میان کسانی که خود را به این امر (امامت و ولایت) نسبت می دهند، افرادی هستند که چنان دروغهایی می گویند که شیطان به دروغ آنها نیازمند می شود ! (1)

29. علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: فردی آنقدر مرتکب دروغگویی میشود که به سبب آن از نماز شب محروم میشود، و هر گاه از نماز شب محروم شد بسبب آن از روزی هم محروم می شود. (2)

30. معانی الاخبار: امام باقر (ع) فرمود: که پیغمبر (ص) فرموده است: شیطان دارای سه وسیله است: سرمه، عسل، و داروی بینی. سرمه اش چرت(خوابآلودگی)، عسلش دروغ، داروی بینی یا انفیه اش تکبّر است.(3)

31. خصال: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: ای علی، تو را از سه خصلت بزرگ باز می دارم: حسد و حرص و دروغ.(4)

32. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من خانه ای را در حومه بهشت و خانه ای را در مرکز بهشت و خانه ای را در بالای بهشت ضمانت می کنم، برای کسی که بحث و مجادله را رها کند، هر چند حق با او باشد و برای کسی که دروغ را، هر چند به شوخی ترک گوید و برای کسی که اخلاقش را نیکو گرداند. (5)

33. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دروغگو مروت ندارد، سلاطین، برادری ندارند، حسود آسایش ندارد، بد اخلاق آقائی و سیادت ندارد. (6)

34. خصال: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت است که در هر که باشند منافق است و اگر یکی از آنها در او باشد یک خصلت نفاق در او وجود دارد تا اینکه آن را رها کند : کسی که هرگاه حرفی بزند، دروغ گوید و هرگاه وعده

1- . امالی طوسی 2: 29
2- . علل الشرائع 2: 29

3- . معانى الاخبار: 138
4- . خصال 1: 62
5- . خصال: 70
6- . خصال 1: 80، و لا أخ للمملوک.

دهد خُلفِ وعده کند و هرگاه پیمان وعهدی ببندد، پیمان شکنی کند و هرگاه ستیزه کند از حق تجاوز نماید. (1)

35. خصال: امام صادق علیه السلام فرمود: دروغگو مروت و جوانمردی ندارد. (2)

36. خصال: امیرالمومنین علیه السلام فرمود: عادت به دروغگویی، فقر به بار می آورد. (3)

37. خصال: امیر المومنین علیه السلام: راستگویی امانت، و دروغ خیانت است. (4)

38. ثواب الاعمال: خدای متعال قفل هایی برای شر و بدیها قرار داده است و کلید آن شراب است، و بدتر از شراب، دروغ است.(5)

39. محاسن: امام صادق علیه السلام فرمود: ابو بصیر گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: همانا بنده خدا پیوسته دروغ گوید، تا آن جا که از دروغگویان به شمار آید، وقتی که دروغ گفت خدای عزّ و جل می فرماید: دروغ گفت و نافرمانی کرده و گناهکار شد.(6)

40. محاسن: امام رضا علیه السلام فرمود: از رسول اکرم صلی اللّٰه علیه و آله سؤال شد مؤمن ترسو هست؟ فرمود: آری .گفته شد: بخیل هست؟ فرمود: آری. گفته شد: دروغ گو هست؟ فرمود: خیر.(7)

41. محاسن: علی علیه السلام فرمود: بنده مزه حقیقی ایمان را نمی چشد ،مگر اینکه دروغ را چه شوخی و چه جدی ترک کند.(8)

1- . خصال 1: 121
2- . خصال 1: 8
3- . خصال 2: 94
4- . خصال 2: 94
5- . ثواب الاعمال: 218
6- . محاسن: 118
7- . محاسن: 118

8- . محاسن: 118

42. محاسن: امام باقر (ع) فرمود: نخستین کسی که دروغگو را تکذیب می کند خدای عزّ و جلّ است، سپس آن دو فرشته ای که با شخص همراهند، سپس خود شخص نیز می داند که دروغگوست.(1)

43. فقه الرضا علیه السلام: شخصی به محضر رسولالله صلیالله علیه وآله رسید، و گفت: ای رسول خدا، اخلاقی به من آموزش بده که خیر دنیا وآخرت را با هم برای من ارمغان آورد، حضرت صلیالله علیهو آله فرمودند: هرگز دروغ نگو، پس آن مرد گفت:(پیش از) من همواره در حالتی بودم (مرتکب کاری میشدم) که پرودگار از آن ناخشنود بود، ولی پس از آنکه خدمت حضرت رسیدم، آن کار را ترک کردم؛ از ترس اینکه مبادا کسی از من بپرسد که چنین وچنان می کنی (اگر راستش را بگویم) آبرویم میرود و رسوا میشوم یا اگر بخواهم دروغ بگویم با آنچه رسولالله صلیالله علیه وآله مرا بدان امر کرده مخالفت ورزیدهام.

44. تفسیر عیاشی: امام رضا علیه السّلام در باره مردی دروغگو سخن می گفتند و بعد این آیه شریفه را تلاوت کردند إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ، کسانی نسبت های ناروا می دهند و دروغ می گویند که ایمان ندارند. (2)

45. اختصباص: رسول خدا صلی الله و آله فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : دروغگو، دروغ نمی گوید، مگر بر اثر حقارتی که در وجود اوست و اصل تمسخر(مسخرهترین چیز وحقیرترین حالت)، اعتماد کردن به دروغگویان است. (3)

46. الدره الباهره: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: همه بدی ها در خانه ای گرد آمده و کلید آن را دروغ قرار داده شده است.

47. دعوات راوندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله فرمودند شکنندهترین و نابودکنندهترین چیز، دروغ است، مردی به

1- . محاسن: 118

2- . تفسیر عیاشی 2: 271 و نحل / 105

3- . اختصاص: 232

حضور آن بزرگوار عرض کرد: مؤمن زنا می کند، فرمود: گاهی امکان دارد، پرسید، مؤمن دزدی می کند، فرمودند گاهی امکان آن هست، پرسید یا رسول اللّٰه ، آیا مومن دروغ می گوید فرمودند: خیر،(انما یفتری الکذب الذین لایومنون). (1)

48. جامع الاخبار: حضرت علیه السلام فرمود: «از دروغ بپرهیزید، همانا دروغ فرد به فجور وگناه میکشاند وفجور وگناه انسان را به آتش جهنم میکشاند»

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه مومن بدون عذر ودلیل موجه دروغی بگوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت می کنند و بوی گندی از قلبش خارج می شود که تا به عرش می رسد، و خداوند به سبب این دروغ، گناه هفتاد زنا برایش مینویسد، که گناه کم ترین آنها، مانند گناه کسی است که با مادر خودش زنا کرده است.

- امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ نکوهیده است مگر در دو مورد: دفع شر ظالم و آشتی بین دو نفر.

- موسی علیه السلام فرمود: بارالها، بهترین بندگان تو در، عمل چه کسانی هستند؟ فرمود: آنکه زبانش دروغگو نباشد، قلبش از حق رویبرگردان و گناهکار نباشد، و و فرجش مرتکب زنا نمی شود.

- امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: همه زشتی ها وپلیدیها در یک خانه گرد آمده و کلید آن دروغ است.(2)

1- . نحل / 105
2- . جامع الاخبار: 173

باب یکصد و پانزده: شنیدن سخن لغو و دروغ و باطل و قصه

آیات:

- وَ مِنَ الَّذِینَ هادُوا سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ (1)

{[آنان] که [به سخنان تو] گوش می سپارند [تا بهانه ای] برای تکذیب [تو بیابند]}

- لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً إِلَّا سَلاماً(2)

{در آنجا سخن بیهوده ای نمی شنوند، جز درود}

- مؤمنون وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3)

{و آنان که از بیهوده رویگردانند}

- وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً(4)

{و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند؛ و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گیذرند.}

- وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلِینَ (5)

{و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی تابند و می گویند: «کردارهای ما از آنِ ما و کردارهای شما از آنِ شماست. سلام بر شما، جویای [مصاحبت] نادانان نیستیم}

1- . مائده / 41
2- . مریم / 62
3- . مومنون / 3
4- . فرقان / 72
5- . قصص / 55

- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ (1)

{و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی[هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود}

- وَ کُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ (2)

{با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم}

- لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذَّاباً(3)

{در آنجا نه بیهوده ای شنوند، و نه [یکدیگر را] تکذیب [کنند]}

روایات:

1. عقائد: در محضر امام صادق علیه السّلام از داستان سرایان و قصه گویان و افسانه پردازان سخن به میان آمد، امام علیه السّلام فرمود: خداوند آنها را لعنت کند که سخنان ناروائی بر علیه پخش کرده وشایعه پراکنی میکنند.

از امام صادق علیه السّلام سؤال شد آیا جایز است ما به سخنان قصه گویان گوش فرا دهیم، فرمودند خیر، حق ندارید و بعد فرمودند هر کس به حرفهای سخن گویی فرا دهد او را عبادت کرده است، اگر ناطق از خداوند سخن بگوید خدا را پرستیده و اگر از شیطان سخن بگوید، او را عبادت کرده است.

از امام صادق علیه السّلام پرسیدند تفسیر آیه شریفه وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ (4) {و شاعران را گمراهان پیروی می کنند}چیست؟ فرمود: آن ها قصه گویان وداستان سرا یان می باشند.

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر کس از بدعت گذاری طرفداری کند و او را احترام بگذارد. در خراب کردن پایه های اسلام همت گماشته است.

1- . لقمان / 6
2- . مدثر / 45
3- . نبأ / 35
4- . شعراء / 224

- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نزد بدعتگزاری برود و او را احترام کند در راه نابودی اسلام قدم برداشته است.(1)

نویسنده: از روایتی که شیخ صدوق در کتاب عقاید به آن اشاره کرده است، چنین به نظر می رسد روایت اخیر شامل حکایت حال قصه گویان نیز می شود، اما در این روایت به این نکته اشاره ندارد، لازم است این نکته را مورد توجه قرار دهید.

2. از قصه گویان سخن به میان آمد تا آنجا که حضرت علیه السلام فرمود: آن ها همان قصه گویان هستند.

3. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین علیه السلام قصه گویی را در مسجد دید(در حال داستان گفتن)، او را با تازیانه زده و از مسجد بیرون انداخت.(2)

- در التهذیب روایتی شبیه به این حدیث از علی ابن ابراهیم نقل شده است4.

1- . عقائد: 115، و حدیث دیگری در فقیه 3: 375 نقل شده است.
2- . کافی 7: 263

باب یکصد و شانزدهم : ریا

آیات:

- كَالَّذِی يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ (1)

{کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می کند }

- وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النَّاسِ(2)

{و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند }

- يُراؤُنَ النَّاسَ (3) {با مردم ریا می کنند }

أنفال وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بَطَراً وَ رِئاءَ النَّاسِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ(4)

{و مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و [مردم را] از راه خدا باز می داشتند، و خدا به آنچه می کنند احاطه دارد }

- الَّذِينَ هُمْ يُراؤُنَ وَ يَمْنَعُونَ الْماعُونَ (5)

{آنان که ریا می کنند، و از [دادن] زکات [و وسایل و مایحتاج خانه] خودداری می ورزند }

1- . بقره / 264
2- . نساء / 38
3- . نساء / 142
4- . انفال / 47
5- . ماعون 6 - 7

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السلام به عباد بن کثیر بصری در مسجد فرمود: وای بر تو ای عباد، برتو باد پرهیز و دوری کردن از ریاکاری، به درستی که ریا عبارت است از عمل کردن وانجام دادن کارها برای غیر خدا، (هر کس برای غیر خدا کار کند،) خداوند کارش را به آن کسی که کار را برایش انجام داده واگذار می کند.(1)

شرح: «وکله الله الی من عمل له» همانطور که در ادامه ذکر خواهد شد منظور در آخرت است، و یا اعم از آن، در آخرت و در دنیا است. گفته می شود: آن عمل را به غیر واگذار میکند،اصلا از او پذیرفته نمی شود.

از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده است: آن موضوعی که بیشتر ازهمه چیز، درباره آن، برای شما می ترسم شرک کوچک است، گفتند یا رسول اللّٰه شرک کوچک کدام است؟ فرمودند: آن ریا می باشد، روز قیامت که خداوند در مقابل اعمال شان به بندگان پاداش می دهد، می گوید: بروید پیش همان کسانی که در دنیا کارهایتان را برای نشان دادن به آنها (ریاکردن در مقابل آنها)انجام میدادید، که آیا پاداش اعمالتان را نزد ایشان پیدا میکنید؟

برخی از محققان می گویند: ریا از «رؤیه» ، و سمعه از «سماع» مشتق شده و به درستی ریا به معنای طلب مقام و منزلت در بین مردم با نشان دادن کارهای نیک به آن هاست، مگر اینکه جاهوعزب وبه دست آوردن جایگاه والا در قلب است که بااعمالی غیر از عبادتها به دست میآید در حالی که ریا کار با عبادتها به دنبال به دست آوردن آن است، ونام واسم ریا به طور معمول، به شخصی گویند که میخواهد با عبادتها ونشان دادن وآشکار کردن آنها نزد دیگران، جایگاه مورد نظرش را به دست آورد، حد ومرز ریا، این است که فرد باطاعات وعبادات در پی به دست آوردن منزلت وعزت است . «المرائی: ریاکار» عابد، و«المرائی»؛ مردمی که مقصود ریاکار هستند و ریاکار عبادتش را به آن ها نشان داده تا تا بدین وسیله در دلشان به مقام و

1- . کافی 2: 293

منزلتی برسد، و«المرائیبه»، ویژگیها واعمالی را گویند که ریاکار میخواهد آنها را به آشکار وبه مردم نشان دهد «ریا»، قصد آشکار کردن و نشان دادن اعمال به دیگران راگویند.

«المرائی به» زیاد بوده و شامل پنج قسم از ویژگی ها و صفت هایی می شود که بنده به وسیله آن خود را برای مردم نیکو جلوه می دهد، و شامل: بدن و هیئت و ترکیب ظاهری، گفتار، کردار، پیروان و هرچیزی که خارج از وجود شخص باشد.

طالب دنیا معمولاً به وسیله این چند چیز ریا می کنند ولی ریا و جاه طلبی به وسیله اعمالی که عبادت شمرده نمی شوند آسان تر و ساده تر از ریا به وسیله عبادات است [چون در این نوع ریا انسان کمتر مرتکب گناه می شود.]

قسم اول ریا در دین بوسیله بدن است، که توسط لاغری و رنگ زردی انجام می شود .هدف از این کار این است که دیگران با دیدن این حالت خیال کنند انسان در راه دین شدیداً کوشا و در امر دین بسی محزون است و خوف آخرت بر وجودش غلبه نموده وبا لاغری بر خوراک کم و با رنگپریدگی و زردی بر رخستاره بر شب زندهداری

و ارق فی الدین دلالت کند و با آشفتگی ظاهری وموهای پریشان وژولیده بر غرق شدن در دین و غصهدار بودن در امر وبی اعتنایی به دنیا را نشان دهد و با کم صحبتکردن و گود شدن حدقه چشم و خشکی لب به خاطر اظهار روزه داری از همین باب است.

حال آنکه دنیا طلبان با بدنی فربه و چهره ای روشن و قامتی افراشته و چهره ای نیکو و بدنی پاکیزه و جسمی قدرتمند شناخته می شوند.

قسم دوم ریا به وسیله هیئت و قیافه شکل ظاهری است مثل درهم کردن موی سر، تراشیدن سبیل، پائین انداختن سر در موقع راه رفتن، آهسته حرکت کردن، باقی گذاردن اثر سجده در پیشانی و پوشیدن لباسهای خشن، کوتاه و وصله دار برای اینکه اظهار کند تابع سنت است و به در رفتارهایش به روش بندگان صالح خداوند است.

در صورتی که لباس های فاخر و مرکب های نیکو و انواع تجمل و فراخی روزی را می توان در اهل دنیا دید.

قسم سوم ریا در گفتار است مثل موعظهکردن، تذکردادن به دیگران، گفتن سخنان حکیمانه، حفظ احادیث و آثار علمی بزرگان تا از آنها گفتگوهای علمی استفاده کند و برتری علمیاش و توجه کردن به اندیشههای علمای صالح گذشته را نشان دهد، جنباندن لب وگفتن ذکر در حضور مردم، امر به معروف و نهی از منکر در ملأ عام و امثال آن، نشان دادن خشم بخاطر منکرات و اظهار تأسف از گناهان دیگران، آهسته کردن صدا به هنگام صحبت کردن.

حال آنکه اهل دنیا ضرب المثل و اشعار را حفظ کرده و طولانی صحبت می کنند، و برای ارائه فضل نزد عالمان و نشان دادن دوستی نسبت به مردم برای کسب محبوبیت، به طرز غریبی سخن می گویند.

قسم چهارم ریاکردن در اعمال است ؛ مثل طول دادن اجزاء نماز از قبیل طولانی کردن قیام، رکوع، سجده و پائین انداختن سر، اظهار بی توجهی و حفظ سکوت، و تعادل بین حرکات دست و پا، و نیز حج و روزه و صدقه و اطعام نمودن و تواضع و فروتنی هنگام ملاقات، مانند نگاه کردن به زمین و پایین انداختن سر و وقار در سخن گفت. تا آنجا که شخص ریاکار ممکن است در حالت عادی با سرعت در پی کار خود برود اما چون با دین داری روبه رو شود، از بیم اینکه وی را به عجول بودن و عدم وقار نسبت ندهند، از سرعت خود کاسته و سر را به زیر می اندازد. و چون آن شخص عبور کند بار دیگر بر سرعت خود می افزاید و اگر باز با کسی رو به رو شود، باز همان روند را در پیش می گیرد.

برخی از بیم آنکه راه رفتنشان در برابر مردم با راه رفتنشان در خلوت متفاوت نباشد، خود را به زحمت و مشقت انداخته و در خلوت نیز خود را وادار می سازند به آهستگی گام برداند تا هنگام مواجه شدن با دیگری، تغییری در آن به چشم نخورد، ریاکار گمان می کند با این کار دیگر ریا نمی کند و حال آنکه بر شدت ریای خود افزوده است، زیرا در خلوت خود نیز ریا می کند.

اما نشانه اهل دنیا این است که متکبرانه و با غرور راه می روند، دست های خود را حرکت می دهند، گام های بلند بر می دارند، دنباله لباس را گرفته و آن را تکان می تا بدین وسیله مقام و منزلت خود را به رخ دیگران بکشند.

قسم پنجم ریا به وسیله یاران و دوستان؛ ملاقات کنندگان و همنشینان است مثل این که با کسانی از قبیل علما، عباد، زهاد و فقرا و مساکین رفت و آمد کند و یا کاری کند که مردم، زیاد به او مراجعه کنند تا بدین وسیله نشان دهد که رتبه دینی اش بالا است.

ویا کسی از شیوخ و بزرگان زیاد نام برده و به آن می بالد، برخی دیگر در پی آن است که در دیگر شهرها شهرت و آوازه ای پیدا کرده تا زیاد به او مراجعه کنند، برخی می خواهند نزد حاکمان مقام و منزلتی یافته تا شفاعت شان پذیرفته شود، و برخی می خواهند از این طریق به مال و منال دست یابند، هرچند از اموال وقف و اموال یتیمان و غیره باشد.

با این اوصاف حکم ریا چیست: حرام و یا مکروه و یا مباح بوده و یا بسته به جزئیات و شرایط فرق می کند؟

من می گویم: بسته به جزئیات متفاوت است، چرا که ریا طلب جاه و مقام می باشد.ریا ممکن است در عبادات و یا در غیر از عبادات باشد. اگر ریا در غیر عبادات باشد، مانند کسب مال، حرام نیست زیرا شخص در پی کسب منزلت در قلب بندگان است، اما ممکن است با نیرنگ و فریب و یا راه های ممنوع باشد، جاه و مقام نیز به همین صورت است. کسب مال کم، که انسان به آن نیازمند می باشد و مقامی که او را از آفات حفظ کند، پسندیده است، این همان مقامی است که یوسف علیه السلام در پی آن بود، آنجا که می فرماید: {من نگهبانی دانا هستم}(1). مال و مقام هم نوش دارند و هم نیش.

1- . یوسف / 55

اما اگر انسان همه هم و غم خود را برای برای کسب مقام صرف کند، مبدأ شر و بدی خواهد بود، مانند جمع آوری مال و ثروت زیاد و طالب مال و جاه قادر به ترک گناهان قلب و زبان و غیره نخواهد بود.

و اما افزودن بر جاه و مقام نباید از روی حرص برای کسب آن باشد و به زوال آن بوده توجه نکند، در این صورت اگر از بین رفت ضرر و زیانی نخواهد داشت. هیچ مقام و منزلتی به پایه مقام و منزلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی رسد، و پس از آن مقام علمای دین قرار دارد. اما صرف تمام هم و غم خود برای کسب مقام، موجب نقصان دین شده ولی حرام نمیباشد

اما برخی از ریاکاری که در غیر از عبادات باشد، ممکن است مباح وگاهی طاعت به شمار آید وگاه ناپسند ونکوهیده است. بسته به قصد و نیت شخص متفاوت است.

اما ریاکار در عبادت هایی مانند صدقه و نماز و جنگ و حج دو حالت دارد: یکی آنکه قصد وی فقط ریا و خودنمایی محض بوده و در پی ثواب نیست، در چنین حالتی عبادتش باطل است، چرا که اعمال فقط به نیت بوده و وی قصد عبادت نداشته است؛ و تنها به نابودی عبادت ختم نشده تا آنجا که می گویند: نه تنها عمل او به کلی از بین رفته است، بلکه طبق روایت ها و احادیث مرتکب گناه نیز شده است.

در اینگونه (ریای محض) دومعنی نهفته است که یکی، به عبادت مربوط می شود، و آن پوشاندن و مکر و فریب است، زیرا به دیگران چنین القا می کند که وی با اخلاص و مطیع اوامر الهی بوده و از اهل دین است در حالی که اینگونه نیست.

فریب، پوشاندن وتلبیس در امور دنیا هم حرام است، حتی اگر دین وبدهکاری عدهای را پرداخت نمایند و به مردم القا کند که فردی سخاوتمند است ، چنین کاری نیز گناه است به خاطر اینکه حق را پوشانده و قلب مردم را با فریب و حیله به دست آورده است.

دومین امر به خدا تعلق دارد،بدین معنا زمانی که ریاکار با انجام عبادت خداوند مردم وخلقالله را قصد کرده باشد در واقع این استهزاء پرودگار است و این از

بزرگترین موجبات هلاکت به شمار می رود. از همین روی، رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن به شرک اصغر تعبیر فرموده است.

در نکوهش ریا همین بس که برای غیر خدا رکوع و سجده می کند، هنگامی که شخص به قصد قرب الهی عمل نکند، قصد الهی را از دست می دهد. سوگند به جان خودم، اگر غیر خدا را در سجدهاش قصد کند ، کافر گشته و این کفری آشکار است مگر اینکه ریا کردن، کفر خفی وپوشیده است.

بدانید برخی از نمونههای ریا از بعض دیگر شدید تر وبدتر هستند و به نسبت شدت و ضعف ارکان و درجههای آن، متفاوت است.و ریا از سه رکن تشکیل شده که عبارت است از: المرائا به(ویژگیهایی که مقصود ریاکار است)، المرائاله (مردم)نفس قصد ریا.

رکن اول: خود قصد ریا:، اینکه فقط قصد ریا وخودنمایی محض داشته باشد، و خداوند وثواب را قصد نکرده باشد، یا اینکه علاوه بر قصد ریا، ثواب را هم اراده کرده باشد که در این صورت، قصد کردن ثواب یا بیشتر وقویتر از قصدریا است یا کمتر وضعیفتر از قصد ریا یا قصد ثواب مساوی با قصد ریای برای بندگان است که بر این اساس چهار درجه دارد :

اول: اولین و شدیدترین درجه ریاست، که انسان از انجام عبادت اصلاً قصد ثواب نداشته باشد مثل کسی که بین مردم نماز واجب یا مستحب می خواند ولی اگر تنها باشد آن را ترک می کند. این بالاترین درجه ریاکاری است

درجه دوم. آن است که بیشتر قصدش ریا و خودنمائی باشد ولی قصد بهرهمندی از ثواب و پاداش الهی را نیز دارد به گونهای که اگرتنها باشد آن قصد ثواب او را وادار نمیکند تا عمل را انجام دهد ؛ و اگر پاداشی در میان نباشد، برای ریا و خودنمایی آن عمل را انجام می دهد.این مورد، مشابهه مورد قبلی است.

درجه سوم این است که انتظار ثواب به همان اندازه در او ایجاد انگیزه می کند که قصد خودنمائی دخالت دارد. به عبارت دیگر، قصد ریا و نیت ثواب به طور مساوی وجود داشته باشد به طوری که اگر یکی از آنها نباشد شخص به عبادت

برانگیخته نمی شود. در چنین حالتی قصد ریا همان قدر ویرانگر است که قصد پاداش سازنده می باشد. امید است یکدیگر را خنثی کنند، نه به نفع او باشد و نه به ضرر او، و یا شخص به همان میزان که کیفر می شود، پاداش نیز می برد، از ظاهر احادیث چنین بر می آید که چنین شخصی تسلیم اراده خداوند نیست.

درجه چهارم: آخرین و ضعیف ترین درجات قصد ریا آن است که نیت خودنمائی نشاط بیشتری در او ایجاد می کند و قصد ثوابش را تقویت می کند به طوری که اگر نبود باز هم عبادتش را انجام می داد.حتی اگر قصد ریا به تنهایی باشد آن کار را انجام نمیدهد و به نظر می رسد – و البته خدا بهتر می داند- چنین ریایی اصل ثواب را از بین نمی برد، اما از میزان آن کاسته و به قدر ریا و ثوابی که انجام داده است، مجازات شده و یا پاداش می بیند.

اما معنای حدیث قدسی شریف: «من بی نیازترین بی نیازها از شریکم» بر جایی حمل و تفسیر کردهاند که، قصد ریا وثواب مساوی باشد یا قصد ریا بیشتر وارجح بوده باشد.

دومین رکن:(المرائابه)، و آن عبارت است از طاعتها و دستورات الهی است، و ریا در آن تقسیم میشود به ریای در اصول واساس عبادتها و ریا در اوصاف وویژگیهای عبادات

قسم اول: ریا کردن در اصول واساس عبادات شدیدترین نوع ریا است وخو دارای سه درجه است

درجه اول: ریا در اصل ایمان که شدیدترین نوع ریا است و چنین ریاکاری مخلد وبرای ابد درجهنم خواهد ماند و او کسی است که شهادتین را بر زبان میآورد ولی باطنش پر از تکذیب و دروغ است، اما تظاهر به اسلام می کند. ایشان منافقانی هستند که خداوند در موارد بسیاری از جایگاهها آنان را نکوهش کرده است، و خداوند می فرماید: {با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند}(1)

1- . نساء / 142

در صدر اسلام بنا به دلائلی در ظاهر اسلام را می پذیرفتند، گرچه در عصر حاضر به ندرت چنین اتفاقی می افتد، اما نفاق کسانی که از دین جدا شده و بهشت و دوزخ و معاد را انکار می کنند، رو به افزایش است. از این رو که به عقیدههای کافران گرایش داشته و یا به دلیل گرایش به اباحه گری معتقدند بساط شرع و احکام باید برچیده شود، و به کفر و بدعت عقیده دارند، و این برخلاف منافقان ریاکاری است که در آتش دوزخ جاودان هستند. چه بسا چنین شخصی از کفار بدتر باشد. زیرا کفر باطنی و نفاق ظاهری را در خود جمع کرده اند.

درجه دوم: ریا در اصل عبادات با قبول واقعی اصول دین است. واین نوع ریا نیز نزد خدا گناه بزرگی است، اما از مرتبه اول بسیار ضعیف تر می باشد. مانند کسی که مالی در دست دیگری دارد و او را امر می کند تا زکات آن را بپردازد، در حالی که خداوندآگاه است، اگر در اختیار خودش بود، زکات آن را نمی داد. و یا وقت نماز برسد و او در میان جمع نماز بخواند اما در خلوت ترک کند، و دیگر عبادت ها نیز به همین صورت.

چنین شخصی ریاکار بوده و به یگانگی خداوند معتقد است و اگر مجبور شود غیر خدا را پرستش کند و یا برای غیر خدا سجده نماید، چنین کاری انجام نمی دهد، اما در به جای آوردن عبادت ها سستی میورزد و در برابر مردم نشاط می یابد، و او جایگاهش در نزد مردم را مهمتر از مقام و منزلتش در پیشگاه میداند و ترسش از سرزنش شدن توسط مردم، بیشتر از سرزنش شدن ومجازات الهی است ، تعریف و تمجید مردم برایش باارزش تر از پاداش خداوند است، و این نهایت جهل و نادانی بوده، و نفرت و بیزاری نسبت به چنین ریاکاری شایسته تر است، هر چند از جنبه اعتقادی به اصل ایمان پایبند باشد.

درجه سوم: ریا نه در ایمان و فرائض، بلکه در نوافل و مستحباتی که اگر آنها را ترک کند مرتکب گناهی نشده ولی اگر در خلوت باشد در انجام آنها تنبلی و سستی می ورزد، چرا که میلی به پاداش ندارد، و لذت سستی و تبنلی را بر آنچه امید است از پاداش بهرهمند گردد، ترجیح میدهد ،ولی ریاکاری وخودنمایی او را به انجام

آن کارها انگیزه میدهد مانند: شرکت در نماز جماعت و عیادت از مریض، تشییع جنازه، شب زنده داری و روزه سال و انجام کار غیر واجب و غیره.

ریاکار همه این کارها را بخاطر ترس از سرزنش ویا طلب حمد و ستایش انجام دهد، و خدای متعال آگاه است که وی در خلوت خود چیزی بر فرایض نمی افزاید، این نیز گناه بزرگی است، اما شدت آن کمتر بوده، مثل این است که به اندازه نصف اولی قرار دارد و مجازاتش نیز به اندازه نصف عقاب آن است

قسم دوم:ریا به اوصاف وویژگی عبادات نه ریای به اصول واساس آن نیز دارای سه مرتبه است:

اول: ریا در کارهایی که ترک آنها سبب نقص در عبادت می شود مثل کسی که قصد میکند، رکوع و سجودش را کمتر و قرائت نمازش را سریع انجام دهد پس هنگامی که مردم او را میبینند رکوع و.. نیکو به جا میآورد و از توجه کردن به اطراف خودداری میکند و نشستن بین دوسجده را کامل به جای میآورد

ابن مسعود می گوید: هر کس چنین کند، به پروردگارش اهانت کرده است

. این نوع ریا نیز ممنوع بوده اما از ریا در امور غیر واجب کمتر است. اگر ریاکار این گونه توجیه کند: این کار را برای محفوظ بودن از غیبت آنان انجام داده ام، زیرا اگر آن ها رکوع و سجود سریع مرا ببینند، زبان به نکوهش و غیبت می گشایند، در پاسخ وی می گویند: این فریب و حیله شیطان است که حق را بر تو پوشیده است، و واقعیت این گونه نیست، ضرری که از نقصان نماز تو که در خدمت به مولای خود می بینی، بیشتر از ضرری است که از غیبت دیگران نصیبت می شود. اگر انگیزه تو، دین باشد بیشتر برای خود دل می سوزانی.

آری، ریاکار دو حالت دارد: یا این کار می خواهد نزد مردم مقام و منزلت پیدا کند و تحسین آن ها را برانگیزد، که این قطعا حرام است، دوم اینکه بگوید: در به جای آوردن رکوع و سجود کامل، اخلاص ندارم، و اگر آن را سریع برجای آورم، نمازم ناقص است و از سرزنش و غیبت مردم آزرده می شوم، با نیکو کردن ظاهر نمازگزاردن، زبان آن ها را کوتاه می سازم و برای این کار امید به پاداشی ندارم، این

عمل بهتر از آن است که نماز را در برابر آن ها نماز را کامل به جای نیاورده و در نتیجه سرزنش شوم.

این پست ترین توجیه است، درست است که نیکو به جای آوردن نماز و اخلاص بر او واجب می باشد، اما اگر نیت او صحیح نباشد، می بایست در خلوت بر این امر مداومت نماید، و نباید با ریاکاری در اطاعت از پروردگار، خود را از سرزنش آنان حفظ کند، زیرا این عمل استهزا به شمار می رود.

دوم: ریا در کارهایی که با ترک آنها عبادت ناقص نمی شود، ولی در حکم ادامه و تکمیل عبادت هستند، مثل طولانی تر کردن رکوع و سجود از حد معمول، طولانی تر کردن قیام، مرتب ایستادن، و دقت در بالا بردن دست ها، و طول دادن قرائت و تأنی در قرائت و اذکار نماز، و همه اموری که اگر در خلوت باشد، آن ها را انجام نمی دهد.

سوم: ریا به وسیله اضافاتی که از اصل عبادت خارجند، مثل حاضر شدن در جماعت قبل از دیگران، ایستادن در صف اول و قرار گرفتن سمت راست امام و امثال آن. و خداوند براحوال این شخص آگاه است که اگر تنها باشد ، هیچ توجه ندارد به اینکه کجا بایستد و چه موقع نماز به پایان رساند، همه این امور درجه های مختلف ریا نسبت به مرائیبه(خصال وآنچه بدانها ریا میشود) است، که برخی شدیدتر از برخی دیگر است ولی همه آنها ناپسند ونکوهیده هستند

رکن سوم: (المرایا لاجله)، بدون شک، فردریاکار برای انجام کار خود هدفی را دنبال می کند، بی شک با ریاکردن می خواهد به مال و مقام یا هدفی برسد، اهدافی که انسان برای رسیدن به آنها ریاء می کند در سه مرتبه قرار دارند:

اولین و شدیدترین مرتبه آن است که فرد ریا میکند تا زمینه و فرصتی برای معصیت پروردگار بدست آورد، مثل کسی که میخواهد با ریای در عبادتهایش بع عنوان فردی امین ودرستکار شناخته شود تا جایگاهی چون قضاوت و سرپرستی اوقاف، وصایا و اموال ایتام به او داده شود، تا به ناحق حکم کند و در اموال تصرف نماید، مثال هایی از این دست زیاد است.

دوم اینکه: منظورش از ریا، رسیدن به امری مباح از امور دنیوی باشد مثل دست یافتن به مالی یا ازدواج با زنی زیبا و شریف. این نوع ریا نیز ممنوع است، چرا که با تظاهر به عبادت پروردگار در پی کسب متاع دنیوی می باشد. این نوع ریا، از ریای نوع اول در درجه پایین تری قرار دارد.

سوم اینکه: هدفش رسیدن به بهره ویا بدست آوردن مال یا شبیه این موارد نیست،اما از ترس اینکه مبادا مردم به دیده نقص او را بنگرند،یا او را از خواص و زهدان به شمار نیاوردند، عبادتش را آشکار میسازد، مانند اینکه هرگاه زودتر و بیشتر از دیگران خندیدن یا شوخی از او صادر شد، میترسد که او را به دیده حقارت و کوچک بشمارند بنگرند، به دنبال شوخی استغفار می کند و اظهار حزن کرده و آه می کشد و می گوید: چقدر انسان از خود غافل است! و خداوند گواه است که چنین عملی در خلوت برای او سنگین نیست.

این موارد درجات ریا و مرتبه های ریاکاراران میباشد و که همگی مورد خشم و غضب الهی است و از سخت ترین موجبات هلاکت انسان به شمار می رود.

و اما پیرامون این مسئله که ریای خفی وپوشیده و ریای جلی و آشکار، که کدام عمل انسان را باطل می کند و کدامیک عمل را باطل نمی سازد: ما می گوییم: هنگامی که بنده عزم عبادت خالص می کند، سپس دچار ریا می شود، یا بعد از تمام شدن کار و انجام عمل قصد ریا میکند یا قبل از انجام و تمام شدن عبادت، اگر پس از انجام، با آشکار شدن عمل سرور و شادی به وی دست دهد، بدون نیت خودنمایی برای دیگران عمل باطل نمی شود، چون عمل با ویژگی اخلاص همراه بوده وخالی وسالم از ریا به اتمام رسیده است وریا بر عمل قرار نمیگیرد وامید است که اثرش متوجه عمل نگرددبه ویژه زمانی که فرد خودش هم اقدام به آشکار نمودن وخودنمایی نکرده باشد و در مورد کارش سخنی نگویید، و آرزوی این را نداشته که عبادتی که انجام داده است در موردش سخنی به میان آید یا آن را آشکار ساخته وخودنمایی کند ولی به طور اتفاقی آن عمل برملا شده وخداوند آن را آشکار کرده است و تنها چیزی که او در آن دخالت دارد سرور و خوشحالی است که در به سبب

آشکار شدن کارش در قلبش حاصل شده ، (قبولی عمل ودرستی عبادت با وجود شادی در قلب است)این مطلبی است در آینده نیز خواهد آمد

روایت شده است: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا، عملم را مخفی می سازم و دوست ندارم کسی از آن باخبر شود، اما هنگامی که مردم از آن آگاه می شوند، خوشحال می شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دو پاداش داری: پاداش عمل آشکار و پاداش عمل پنهان.

غزالی می گوید: اگر عملی خالصانه و بدون ریا انجام شود، اما پس از آن میل پیدا کند که عملش آشکار شود، پس در مورد آن سخن بگوید وآن را آشکار سازد ،چنین عملی وحشتناک است و در روایت ها و احادیث چنین عملی را باطل می دانند، و ممکن است بر این امر حمل شود، که قلبش ونیتش هنگام عبادت خالی از ریا نبوده است، و سخن گفتن در مورد آن، نشانگر این نیت است بعید است که ریای پس از عمل، پاداش او را از بین ببرد، بلکه مناسبتر این است گفته شود: شخص به خاطر عملی که انجام داده پاداش می بیند، و به دلیل ریای پس از اطاعت خداوند نیز کیفر می شود، بر خلاف جایی که قبل از پایان یافتن عملش نیتش را به قصد کردن ریا تغییر میدهد، در این صورت عملش باطل است.

همین محقق می گوید: اما چنانچه مثلا پیش از تمام شدن نماز دچار ریا شود، گرچه در ابتدا از روی اخلاص نماز می خوانده است اما در بین نماز مرتکب ریا و خودنمایی شده است،چند حالت متصور است یا اینکه مجرد سرور و شاد شدن در نفس عمل تاثیر ندارد، در این صورت عمل باطل نمیشود و یا اینکه ریا سبب و انگیزهای در انجام عمل است، پس به ریا ختم میگردد و عمل نیز با همین انگیزه وقصد به پایان میرسد ، در چنین حالتی پاداش عملش از بین می رود.

نمونه جایی که فرد قبل از پایان یافتن عمل نیت ریا میکند، مثل اینکه عمل غیر واجبی را انجام دهد و دیگران به او نگاه کنند، و یا یکی از ملوک و حاکمان در آنجا حضور دارد و او دوست دارد که حاکم متوجه عمل او شود، یا اینکه در حال نماز یادش میافتد که چیزی از اموالش را فراموش کرده است و او میخواهد آن را

بردارد و اگر مردم نبودند نمازش را قطع میکرد ولی به سبب اینکه میترسد مردم او را سرزنش کنند، نمازش را به پایان میرساند،در چنین مواقعی عمل او باطل است، و اگر در فریضه ای مرتکب ریا شده باشد، می بایست دوباره آن را به جای آورد.

رسول خد صلی الله علیه و اله فرمود: عمل مانند ظرف است، اگر آخر آن پاکیزه باشد، اول آن نیز پاکیزه است. منظور این است که به پایان عمل بنگرید.

روایت شده است: اگر کسی لحظه ای در عملش ریا کند، عمل پیشین او نیز از بین می رود، این در مورد نماز است و شامل صدقه و قرائت نمی شود، اگر بخشی از آن جدا باشد، در آنچه که رخ داده است باطل میباشد نه عملهای گذشته را،

و روزه و حج نیز مانند نمازهستند.

اگر ریا زمانی در نیتش قرار گیرد به گونهای که قصدش این است که عملش را به خاطر ثواب به اتمام برساند و با عملش منافاتی نداشته باشد ، مثلا در حین نماز گروهی وارد شوند، و او از حضور آنان خوشحال شود و بخواهد خودنمایی کند، و در برابر آن ها نماز خود را به خوبی بر جای آورد، و اگر آن ها هم نبودند، نماز را به پایان می برد، چنین ریایی در عمل تاثیر گذاشته و انگیزه حرکت و عمل شده است، اگر ریا بر قصد و نیت عبادت غالب شود، عبادت را می پوشاند، این نیز اگر رکنی از ارکان آن با همین قصد صورت گیرد،دراین صورت نیز سزاورا است که بگوییم عبادت را از بین می برد، زیرا زمانی که یکی از ارکان بنابر این وجه(خالصانه)انجام شودما همان نیتی سابق را که از زمان احرام بستن داشتهایم تا آخر عمل، ملاک عمل میدانیم، به شرط اینکه نیتی جدید (قصد ریا)بر آن غالب نشده و آن را نپوشاند.

ممکن است گفته شود: با توجه به حالت عقد و برجا بودن قصد ثواب، عبادت را از بین نمی برد؛ اگرچه با هجوم قصد(ریا) ضعیف میشود ولی آن نیت قویتر و بر آن قصد (ریا)غلبه میکند. مناسب تر این است که اگر تاثیر این میزان ریا در عمل آشکار نشود، بلکه عمل با انگیزه دینی صورت گرفته ، و تنها با مطلع شدن دیگران، سرور و شادی به آن اضافه شده باشد، عمل او را باطل نمی کند، چرا که اصل نیت را

از بین نبرده ، و همان نیت انگیزه انجام عمل شده است، و شخص را به اتمام عمل وا می دارد.

در کافی از امام باقر علیه السلام حدیثی روایت شده است که این موضوع را تایید می کند، روایت هایی که درباره ریا نقل شده، بر این امر دلالت دارد که تنها خلق را در نظر گرفته است، و اما آنچه که درباره شراکت نقل شده، به این نکته توجه دارد که آیا قصد ریا برابر با قصد ثواب است و یا بر آن غلبه دارد؟ اگر قصد ریا ضعیف است، پاداش صدقه و دیگر اعمال را از بین نمی برد، ونماز را هم باطل نمیسازد.

هیچ بعید نیست که گفته شود: کسی که نماز بر او واجب است، باید نمازش خالص برای خدا باشد، و آنچه که خالص برای خدا باشد، با چیز دیگری آمیخته نمی شود، و با چنین آمیختگی که خداوند خود از آن آگاه است، حق واجب خود را ادا نکرده است، این حکم ریای ناگهانی بعد از وارد شدن به عبادت است خواه قبل از اتمام آن باشد و یا پس از آن.

قسم سوم که وضعیت شخص را هنگام شروع عبادت بررسی می کند، این است که نماز را به قصد ریا آغاز کند، اگر تا پایان نماز بر همین نیت بود، در اینکه مرتکب گناه شده و به نمازش اعتنایی نمیشود، همه مفسران هم عقیده اند، ولی اگر در بین نماز از کرده خود پشیمان شد و استغفار کرد و پیش از پایان نماز از نیت خود برگشت، در این صورت سه وجه دارد:

گروهی معتقدند: با قصد ریا، نماز ندارد و باید آن را دوباره بخواند،

گروه دوم می گویند: باید اعمالی مانند رکوع و سجده را دوباره بر جای بیاورد و ریا سبب میشود تنهااعمال باطل گردند نه تحریم ونیت نماز ، زیرا تحریم نماز عقد و بستن نیت در قلب میباشد ولی ریای که در قلب خطور کرده است سبب نمیشود تحریم از حالت(عقد بودن) خود (نیت کردن و اراده تقرب در دل بستن) خارج گردد

گروهی دیگر بر این اعتقادند که: نیازی نیست نمازش را دوباره بخواند، بلکه قلبا استغفار کرده و عبادت خود را با اخلاص به پایان ببرد. آن ها معتقدند باید به

پایان عبادت نگاه کند، همانطور که اگر نمازش را با اخلاص آغاز کرده باشد و اگر با ریا به پایان ببرد، عمل خود را تباه کرده است.

چنین حالتی را به لباس سفیدی تشبیه می کنند که به نجاست آلوده شده است و چون نجاست را از آن بزدایند، پاک و پاکیزه می گردد؛ بر این اساس می گویند: نماز و رکوع و سجود تنها برای خداست، و اگر برای غیر خدا سجده کند، کافر شده است؛ اما اگر دچار ریا شود و سپس آن را با آب پشیمانی و توبه بشوید، و تحسین و توبیخ مردم برایش اهمیت نداشته باشد، نمازش صحیح است.

عقیده دو گروه آخر از اصول احکام فقه بسیار به دور است، به ویژه آنجا که می گوید «رکوع و سجده را بدون انجام اعمال قبلی دوباره بر جای آورد»، زیرا اگر رکوع و سجده در نماز صحیح نباشند، اعمال زائدی محسوب شده و نماز را باطل می کنند، و نیز این عقیده که «اگر نماز خود را با اخلاص به پایان ببرد، نمازش صحیح است»، این عقیده نیز ضعیف است، چرا که ریا به صحت نیت آسیب میرساند و بهترین زمان برای رعایت احکام نیت، شروع عمل است.

آنچه با اصول فقه سازگار است، این است که اگر انگیزه او در شروع عبادت تنها ریا باشد و قصد پاداش و برجای آوردن فرمان الهی نداشته باشد، عمل را شروع نکرده است، آنچه پس از آن به جای می آورد، صحیح نمی باشد؛ چنین شخصی در خلوت خود نماز نمی خواند اما در برابر چشم مردم به عبادت می ایستد، به حدی که اگر لباسش نجس هم باشد، به خاطر مردم نمازش را بر جای می آورد، این نماز بدون هیچ نیتی خوانده شده است، چرا که نیت به معنای اجابت صاحب دین است، و در اینجا نه انگیزه عبادتی وجود دارد و نه اجابتی صورت گرفته است.

اما اگر به گونه ای باشد که بدون حضور مردم هم نمازش را بر جای می آورد، اما دوست دارد مردم از او تعریف و تمجید کنند، در این حالت نیز دو انگیزه با هم جمع شده است، این ممکن است در صدقه و یا قرائت و یا در چیزی صورت بگیرد که تحریم و تحلیلی در آن وجود ندارد، ویا در نماز و حج باشد، اگر در صدقه باشد، چون انگیزه ریا را اجابت کرده است ، گناهکار شمرده میشود وهم چنین انگیزه

پاداش را اجابت کرده است، «فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره»(1) {پس هر که هموزن ذرّه ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذرّه ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. } و به اندازه نیت صحیحش پاداش می بیند، و به اندازه نیت فاسدش کیفر می شود، و هیچیک دیگری را از بین نمی برد.

و اگر قائل شویم که با خلل وارد شدن به نیت ، نماز باطل میشود، صورتهای گوناگونی متصور است، یا اینکه نماز واجب است یا مستحب اگر در نماز مستحبی باشد، حکمش همان حکم صدقه است؛ پس اگر دو نیت همزمان با هم باشد، از یک طرف نافرمانی کرده است و از سوی دیگر اطاعت.

اگر در نماز واجب باشد وهر دو نیت با هم جمع شود و هیچ یک از آن ها مستقل نباشد ونیت با هر دو انگیزه با هم صورت گرفته باشد، در این صورت حق واجب را ادا نکرده ونماز از گردن او ساقط نمیشود چون وجوب خود نماز(حکم ودستور شرع)، به تنهایی سبب و انگیزه انجام نماز نبوده و حکم خدا به طور مستقل در ادای نماز موثر نبوده است، و اگر بگوییم هر کدام (نیت خالص وشرع وریا)، به طور مستقل در انجام نماز دخالت داشته، به گونهای که انگیزه ریا منجر به نماز خواندن نشده است و از طرفی انگیزه دینی در ایجاد واقامه نبوده و فرد به فرمانبری از انگیزه ریاکاری اقامه نماز کرده است، این فرضیه محل اشکال و بحث است وبه طور جدی چنین چیزی محتمل است.

ممکن است گفته شود: آنچه که بر او واجب است، نمازی است که خالص برای خدا باشد، و او واجب را به طور خالص نیاورده است؛ و ممکن است گفته شود: آنچه که واجب است، اطاعت امر واجب به وسیله یک واجب مستقلی است که وجود دارد، وهمراه شدن امر دیگری با آن، واجب بودن آن را از بین نمی برد، همانطور که اگر شخص در خانه غصبی نماز بخواند، گرچه با نماز گزاردن در خانه غصبی نافرمانی کرده و ، اما اصل نماز را به جای آورده است، و حق واجب را از گردن خود

1- . زلزله / 7

برداشته، این تعارض احتمالات به خاطر تعارض در انگیزه نماز است، اما اگر ریا در اقامه عملی باشد و نه در اصل نماز، مانند نماز اول وقت برای حضور در جماعت، و هرچند نه در آخر بلکه در میانه وقت آن را به جای آورد، و اگر واجب نبود برای ریا آن را اقامه نمی کرد، در این صورت نمازش صحیح و حق واجب از گردنش برداشته شده، زیرا انگیزه اصل نماز است، چرا که غیر خدا را قصد نکرده، بلکه از نظر تعیین وقت مورد توجه است، و این از اخلال در نیت به دور می باشد.

این در ریایی است که شخص را به عمل وا می دارد، اما اگر خوشحالی از آگاهی مردم، در عمل شخص تاثیر نگذارد، بعید است که نماز را باطل کند، این موضوع بهتر است از نظر فقهی بررسی شود، اما فقها در این خصوص نظری اعلام نکرده اند و کسانی که به آن پرداخته اند، به قوانین فقه توجه نداشته اند، فتوای علما در مورد درستی و نادرستی نماز بیان شد، اما حرص و تمایل آن ها برای پاک نمودن دل ها و اخلاص، باعث شده است عبادت ها با بی ارزش ترین افکار از بین برود.

آنچه در اینجا بیان شد، به منظور نزدیک تر است، و علم نزد خداست.

شهید اول در کتاب «قواعد» می گوید: قصد قربت در نیت نماز واجب است ، و کتاب و سنت بر آن دلالت دارد، خدای متعال می فرماید: {و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستندو در حالی که به توحید گراییده اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند}(1) و اخلاص عمل خالص برای خداست، و اینجاهشت هدف وجود دارد: اول آن ریا بوده و تردیدی نیست که ریا اخلاص را از بین می برد، و ریاکردن به قصد ستایش کردن بیننده ویا بهرهمندی

وسود جستن به واسطه خودنمایی یا دفع نمودن ضرر تحقق پیدا میکند باشد.

پس اگر اینطور است، نظر شما درباره عبادت همراه با تقیه چیست؟ پاسخ دادم: اصل عبادت بر وجه اخلاص انجام شده است، و آنچه که از روی تقیه انجام می دهد، دو اعتبار برای آن وجود دارد: با توجه به اصل عبادت که قصد قربت است

1- . بينه / 5

واز به لحاظ آن حکمی که در اینجا پیش آمده یعنی وجوب جلوگیری کردن از ضرر، که رعایت آن برای دفع ضرر لازم است پس در اعتبار و درستی عمل اشکالی وارد نمیکند،

اما اگر نماز را به خاطر تقیه برجای آورد، آن را از روی ریا انجام داده است، دوم اینکه: قصد وی ثواب و یا رهایی از کیفر و یا هر دو را با هم قصد کند، سوم اینکه: عمل او برای سپاس گزاری از نعمت الهی و جلب نعمت بیشتر صورت گرفته است، چهارم اینکه: عمل او از روی حیاء از خداوند است، پنجم اینکه: عملش از روی حب و دوستی خداست، ششم اینکه: عمل او برای تعظیم و بزرگداشت و فرمانبرداری و اجابت امر الهی است، هفتم: عمل او موافق با خواست و اطاعت امر خداوند است، هشتم: عمل او از این رو است که خدا سزاوار و اهل عبادت می داند که این هدف، همه اهداف عبادت را در بر گرفته و کامل ترین مراتب اخلاص را شامل می شود، امیرالمومنین علیه السلام نیز به این موضوع اشاره داشته و می فرماید: خدایا من تو را نه از ترس آتش جهنمت پرستش کردم و نه به طمع بهشتت، بلکه فقط تو را شایسته پرستش دیدم و تو را پرستش نمودم.

و اما با هدف پاداش و کیفر، اصحاب بر این باورند که قصد نمودن این دو عبادت را باطل میکند.(1)و شایسته است که قصد حیا و شکرگزاری نیز باطل کننده عبادت باشد، به نظر می رسد دیگر قصدها نیز میتواند کافی ومجزی باشد، چرا که فیالجمله هدف همه آن ها خداوند است، واشکالی ندارد این اهداف مانند طمع دربهشت، رجا وامیدواری، شکر وحیا؛ انگیزه فرد برای عبادت باشند ، زیرا کتاب و سنت مفاهیمی که بر ترساندن از تجاوز از حدود، تنبیه و نکوهش و تهدید به کیفر، ونیز بر تشویق کننده ها مانند: مدح و ستایش در این دنیا و بهشت و نعمت های اخروی.

1- . در شرح کافی 2: 273 آمده است: «لایفسد» اما این سهو و اشتباه است، و در جلد 70: 236 باب اخلاص پیرامون چیزهایی که بدان نیت خالص تحقق پیدا میکند بحث شده است.

و اما حیا غرض وهدفی است که میتواند در نیت قصد شود. در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: خدای عزیز را بندگی کن چنان که گویی تو او را می بینی، و هر گاه نتوانستی این حالت را دریابی: بدان که او حاضر و ناظر بر تو است، زیرا اگر شخص چنین تصورکند که خداوند را میبیند ، از خداوند شرم و حیا داشته و خدا را تعظیم نموده و از او بیم دارد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در جواب ذعلب یمانی (با ذال معجمه مکسوره، و عین مهمله ساکنه و لام مکسوره) که از آن بزرگوار پرسید آیا پروردگار خود را دیده ای؟ فرمود آیا چیزی را که نبینم پرستش می نمایم ! عرض کرد: چگونه او را می بینی؟

فرمود: چشمها او را آشکار درک نمی کند، لیکن دل ها بوسیله حقیقت و نور ایمان او را درک می نماید، بهر چیز نزدیکست و احاطه دارد ولی چسبیده و جزء نیست، و از هر چیز دور است ولی جدا نیست (زیرا نزدیکی با چسبندگی و دوری با جدا بودن از لوازم جسم است) گویا است بدون تفکر و اندیشه، اراده کننده است بدون تصمیم و آماده شدن، ایجادکننده است بدون کمک عضوی از قبیل دست و پا، لطیف است که (از جهت شدّت ظهور و آشکار بودنش) به پنهانی وصف نمی شود، بزرگست از همه چیز که بستمگری بزیر دستان وصف نمی شود، بینا است که بداشتن حسی از حواس (پنجگانه) وصف نمی گردد (زیرا حواس از صفات ممکن است) مهربان است از روی فضل و احسان نه بدلسوزی، خلایق در برابر عظمت و بزرگی او خوار و فروتنند، و دل ها در برابر هیبت و عظمتش و از ترس عذاب او مضطرب و نگرانند.(1)

این حدیث شریف شامل اصول صفات جلال و اکرامی است که علم کلام بر پایه آن می چرخد، و به این نکته اشاره دارد که عبادت و بندگی تابع دیدن است، و معنای رؤیت و دیدن را تفسیر کرده، و به این موضوع می پردازد که نیت تعظیم در

1- . نهج البلاغه خطبه 177، در آن آمده است: «تجب القلوب من مخافته».

عبادت کردن نیکو است، گرچه همه هدف را شامل نمی شود، خوف از باری تعالی نیز به همین صورت است.

هنگامی که اخلاص رکن اعظم نیت را تشکیل می دهد و افزودن آن امور چهارگانه چیزی از نیت نمی کاهد، پس بهتر است موارد دیگری نیز به آن افزود، این موارد بر چند قسم است:

اول: آنچه که منافی اخلاص است مانند افزودن ریا، که به خاطر آن عبادت باطل می شود، به این معنا که استحقاق ثواب را از دست می دهد. بحث در این است ، این عبادتی که قصد ریا نیز در آن دخالت داشته مجزی است به این معنا که آیا این عمل ، تکلیف واجبی را که به عهده فرد بوده ساقط میکند وسبب رهایی وی از مجازات میگردد؟صحیح تر آن است که این عبادت را کافی وسبب ساقط شدن تکلیف ندانیم و این نظر مورد اتفاق همه علما است مگر از سوی سید مرتضی قدس الله ، که در این مسئله حکم کرده است که عبادتی که در آن قصد ریا نیز دخالت داشته باشد مجزی است وتکیلف را ساقط میکند

دومین مورد از چیزهایی که برنیت اخلاص افزوده میشود چیزهایی است که خودشان لازمه فعل میباشند ، مانند اضافه شدن قصد خنک شدن و گرم شدن و یا نظافت به قصد قربت است ، در اینجا دو وجه وجود دارد یکی ناظر بر عدم تحقق اخلاص است،که در این صورت عمل مجزی وساقط کننده تکلیف نمیباشد ودیگر اینکه،وجود چنین مواردی بدون شک حاصل است پس نیت کردن آنها مانند تحصیل حاصلی است که در قصد کردنش فایده‌ای ندارد ، به نظر می رسد بیشتر مفسران این وجه را پذیرفته اند. مورد اول شبیه تر است،لازم نیست برای حصول آنها حتما قصد ونیت حصول آنها وجود داشته باشد ممکن است گفته شود: (اگر انگیزه اصلی همان قصد قربت باشد، قصدکردن، خنک شدن در ابتدای فعل ضرری نمی رساند).(1)و

اگر انگیزه اصلی خنک شدن باشد، و سپس قصد قربت نماید، در این صورت عمل کافی

1- . آنچه که در پرانتز آمده است، از شرح کافی 2: 274 به متن افزوده ایم.

وساقط کننده تکلیف نخواهد بود، همچنین اگر انگیزه عمل هر دو مورد باشد، چون اولویتی ندارند، یکدیگر را دفع کرده و از بین می روند در این صورت گویا فرد نیت نکرده است،، از همین باب نیت الحمیه پرهیزکردن بیمار به قصد قرب روزه افزوده می شود، و قصد همراهی ملازم در طواف و سعی و توقف در مشعر نیز به همین صورت است.

سوم: افزودن آنچه که نه لازم است و نه با آن منافات دارد،

همانطور که اگر اراده ورود به بازار، به نیت تقرب در طهارت اضافه شود و یا بخواهد چیزی بخورد و از طریق آن نخواهد در این امور طهارت داشته باشد، اگر بخواهد بر طهارت باشد مستحب موکد است، قطعا منافاتی ندارد، این موارد گرچه حکم طهارت به طور خاص برای آنها وجود مستحب نیست ولی همه آنها مشمول حکم کلی، استحباب طهارت میشوند(شرع طهارت داشتن در همه حالتها وکارها را مستحب میداند) در این نوع از ضمیمه دو وجه وجود دارد که بر قسم دوم مترتب میشود(لازم فعل)، و اولیت به بطلان چنین ضمیمهای است، چون در چنین حکم و ضمیمه کردنی ،سبب میشود که ما را در چیزهایی که بدانها نیاز داریم به چیزهایی مشغول کند که بدانها نیازی نسیت

سپس شهید اول میگوید:واجب است که از ریا کردن پرهیز نمود، چون عمل را به گناهان ملحق میکند، وریا بر دوقسم است ؛جلی و خفی؛ ریای جلی، برای همه آشکار و ریای خفی تنها اهل مکاشفه وکسانی که بینایی خدایی دارندبر آن اطلاع پیدا میکنند همانطور که از برخی از این افراد روایت شده است: که در جنگ مشتاق بود تا به میدان جنگ برود و خودش را آماده نبرد کرده بود، پس در این حالت خویش دقت کرد وآن را مورد بررسی قرار داد ، پس دریافت که او دوست دارد تا چنین ستایش شود؛ که فلانی شهادت طلب واهل نبرد است، پس چون دید نفسش بدان حالت اشتیاق دارد، برگشت وبا آن حالت ریا به مبارزه پرداخت تا اینکه آن را از دورن خویش نابود کرد وپاک ساخت، و این افراد، همواره اینگونه بودند که هر حالتی یکی پس از دیگری که در قلب آنها شکل میگیرد را بررسی میکنند تا

مطمئن گردند که در آن امر اخلاص دارند، بعد از هر انگیزهای نفس خودشان را متهم میسازند وآن حالتها را بررسی میکنند، چه بسا دوست داشته باشد که در مورد او بگویند: فلانی شهید شد تا مردم پس از مرگشان این را بشنوند وتحسینشان کنند.

گاهی در ابتدای عمل نیت خالص است ولی وسط ریا بوجود میآید پس واجب است که به شدت از آن پرهیز کرد، چرا که ریا عمل را باطل میکند، اری هرگاه در اول عمل نیت خالصانه بود لازم نیست که خود را برای بررسی خطورات قلبی و آنچه در قلب میگذرد به سختی وتکلف انداخت، به درستی که اینگونه خطورات بخشیده شده است همانطور که در روایتی چنین آمده است:همانا خداوند درمورد امت من از خطورات وافکاری که در نفسشان عبور میکند، در گذشته وآنها را بخشیده است

2. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: این امر (امامت) خود را برای خدا قرار دهید نه برای مردم، زیرا آنچه برای خداست، از آن خداست (عملی که برای خدا خالص باشد، خود او پاداش و ثوابش را عطا کند) و آنچه ای مردم باشد بآسمان بالا نرود.(1)

شرح: «اجعلوا مرکم هذا» منظور تشیع است، «لله» یعنی خالص برای او، «لاتجعلوه للناس» نه با انفراد و نه با اشتراک، «فانه ما کان لله» یعنی خالص برای خدا باشد، «فهو لله» یعنی به سوی خدا بالا رفته و آن را می پذیرد و پاداش آن را عطا می کند، «و ما کان للناس» گرچه به صورت اشتراک باشد، «فلا یصعد الی الله» یعنی ملائکه آن را بالا نبرده و در نامه عمل نیکوکاران ثبت نمی کنند. همانطور که خدای متعال نیز می فرماید: «إن کتاب الابرار لفی علیین» {در حقیقت، کتاب نیکان در «علّیّون» است. }(2)«الصعود الیه» کنایه از قبول آن است.

ص: 401

1- . کافی 2: 293

2- . مطففین / 18

3. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: «هر ریائی شرک است. به درستی که هر که از برای مردم عمل می کند، ثوابش بر عهده مردم خواهد بود، و هر که از برای خدا عمل کند، ثوابش بر خدا باشد».(1)

شرح: «کل ریاء شرک» منظور شرک خفی است، زیرا کسی که در غیر از خدا را در پرستش قصد کند، به منزله کسی است که معبود دیگری مانند بت پرستش کرده است. «کان ثوابه علی الناس» یعنی اگر پاداش عمل شخص بر عهده کسی باشد، پاداش دهنده کسانی هستند که به خاطر آن ها عمل انجام شده است، زیرا خداوند شرط اخلاص را برای عمل قرار داده است، پس [اگر عمل برای غیر خدا باشد] پاداشی بر عهده خداوند نیست، و یا به این معناست که خداوند در روز قیامت او را به مردم وا می گذارد.

4. کافی: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً»(2) {هر کس می خواهد به لقاء پروردگار برسد باید کار نیک انجام دهد و در عبادت برای خداوند شریک نیاورد}، فرمودند:

کسی که کار خوبی انجام می دهد و رضای خداوند را در نظر نمی گیرد و مقصودش این است که مردم او را آدم خوبی بدانند و در باره او سخن بگویند و کارهای او را تعریف و تمجید کنند و در محافل و مجالس ذکر او را بنمایند، همانا این شخصی است که در عبادت خداوند شرک ورزیده (وبرای او شریک قرار داده است)

بعد از آن فرمودند: بنده ای که کارهای نیک انجام دهد و و آن را پنهان سازد ، خداوند بعد از مدتی آن خیر را برای مردم آشکار می کند و هر بنده ای که بخواهد شری را پنهان نماید خداوند پس از چند روز آن را فاش می سازد.(3)

1- . . کافی 2: 293

2- . کهف / 110

3- . کافی 2: 293

شرح: طبرسی رحمه الله، در شرح آیه شریفه «فمن کان یرجوا لقاء ربه» می گوید: یعنی هر کس به دریافت پاداش الهی امید بسته و به آن امیدوار است و به معاد و ایستادن وبه قرارگرفتن در پیشگاه الهی اقرار دارد. گفته می شود: به این معناست که هر کس از کیفر الهی بیم دارد. می گویند: «الرجاء» بر هر دو معنای «خوف و الامل» اطلاق می شود.

«ولا یشرک بعباده ربه احدا» یعنی غیر از خدا مانند ملک و بشر و سنگ و درخت و غیره. این جبیر می گوید: به این معناست که هرگز عبادت خود را به ریا آلوده نسازد.

مجاهد می گوید: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده

و عرض کرد: من صدقه داده و صله رحم برجای می آورم و این کار را تنها برای رضای خدا انجام می دهم، پس از مدتی این عمل خیر من یاد شده و مرا تحسین می کنند، این کار مرا خوشحال کرده و خرسند می سازد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرد تا اینکه این آیه نازل شد.

عطاءاز بن عباس نقل میکند که پرودگار میفرماید: (به خداوند شرک نورزید، چون او اراده کرده با عملی که برای خدا انجام شده است شریک گردد و دوست دارد به خاطر آن مورد تمجید وستایش قرار گیرد، وگفت: از این برای شخص مستحب است که صدقهاش را به دیگری بدهد تا آن شخص صدقهاش را تقسیم کند(خود صدقه دهنده این کار را نکند) مبادا کسی که این صدقه را از او دریافت میکند او را به سبب این کمک، تعظیم کند واحترام نماید)

از حضرت رسول صلیالله علیه وآله نقل شده است:((من بهترین شریک هستم کسی که در عمل خود شرک ورزد و دیگری را با من شریک نماید، از او بیزار بوده و تمام آن عمل را بهمان شریک وامیگذارم.)

این حدیث در صحیح مسلم نیز نقل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نمازی را به قصد ریا بخواند، به خداوند شرک ورزیده است و هر کس به قصد ریا روزه بگیرد، به خداوند شرک ورزیده است، سپس این آیه را تلاوت نمود.

و روایت شده است: روزی امام رضا علیه السلام بر مامون وارد شد و دید مامون مشغول وضو گرفتن است و غلامی هم آب بدست مامون میریزد. حضرت فرمود: مأمون در عبادت خدا دیگری را شریک نکن. مامون آن غلام را برگردانید و خود شخصا وضو را تمام کرد.(1)

من می گویم: روایت اخیر بر این دلالت دارد که منظور از شرک در اینجا، یاری گرفتن از دیگری در عبادت است، بر خلاف دیگر روایت ها؛ و ممکن است اعم از آن باشد. اخلاص تام آن است که هیچ گونه شرکی نورزد، نه در نیت و نه در عمل.

«تزکیه الناس» به معنای مدح و ستایش است، «أن یسمع به» بر وزن افعال، «ما من عبد أسر خیرا» یعنی عمل صالحی را از مردم پنهان کند تا به ریا آلوده نگردد، و یا نیت نیک خالصی را در قلب خود پنهان نماید؛ «فذهبت الایام ابدا»، واژه «ابدا» متعلق به جمله نفی در «ما من عبد» است، در جمله «حتی یظهر الله له خیرا»، «حتی» در این جمله استثنا بوده و به این معناست که خداوند آن عمل نیک پنهانی و یا آن نیت خوب را برای مردم فاش می سازد، و دل های آن ها را به سوی او جذب می کند تا وی را ستایش کرده و احترام نمایند، تا همراه با تحسین الهی، از تحسین مردم نیز برخوردار شود.

با توجه به احتمال اول، حدیث بر این دلالت دارد که پنهان کردن نیکی بهتر از آشکار نمودن آن است، هر یک از این امور فایده ای دارد، فایده پنهان نمودن نیکی، پرهیز از ریا، و فایده آشکار شدن آن، تشویق مردم به الگو پذیری از وی و انجام عمل نیک است، خداوند هر دو مورد را ستوده، و در آیه شریفه «إن تبدوا الصدقات فنعما هی وإن تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم»(2) {اگر صدقه ها را آشکار کنید،

ص: 404

1- . مجمع البیان 6: 498
2- . بقره / 271

این، کارِ خوبی است، و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید، این برای شما بهتر است }

در برخی از روایت ها آمده: پنهان نمودن نافله ، و آشکار نمودن فریضه بهتر است، و ممکن است اختلاف در این مورد با توجه به احوال مردم باشد، آنکه از ریا در امان است، آشکار نمودن عمل خیر برای او بهتر و آنکه در امان نیست، بهتر است عمل نیک خود را پنهان سازد، مورد اول آشکارتر بوده چرا که در روایت ها تایید شده است.

محقق اردبیلی رحمه الله می گوید: بین اصحاب چنین مشهور است که آشکار نمودن فریضه، به ویژه در مال اولویت داشته، و کسی که در معرض تهمت قرار دارد، برای رفع تهمت و به دور از ریا عملش را اشکارا انجام دهد، چرا که مردم در این مورد از او پیروی می کنند، در دیگر موارد می بایست عمل نیک را پنهان نماید تا از ریا در امان بماند، از ابن عباس نقل شده است که پنهان نمودن صدقه غیر واجب بهتر است، اما ریا در صدقه واجب وارد نمی شود، و اگر با پنهان سازی به وی تهمت می زنند، آشکار نمودن آن بهتر است.

آنچه که در مجمع البیان از علی بن ابراهیم از قول امام صادق علیه السلام نقل شده است: زکات واجب آشکار از مال جدا شده و آشکارا پرداخت می گردد، غیر از زکات واجب اگر به صورت پنهانی پرداخت شود، برتر است. پس اگر درستی آن و یا درستی امثال آن ثابت شود، شامل این آیه شده و با تفصیل آن را بیان می کند، در غیر این صورت بر طبق قانون کلی خواهد بود، وارد شدن ریا در زکات واجب همانند دیگر عبادت های واجب، مشخص است،از این رو شرط ریانکردن شرط شده است و اگر تهمتی زده شود، این قانون شامل کسی است که به وی تهمت زده اند.(1)

«و ما من عبد یسر شرا» یعنی عملی زشت و یا ریا در عمل صالحی را پنهان سازد، ، اگر کار خود را ادامه دهد و توبه نکند، خداوند او را رسوا می سازد، و

1- . زبده البیان: 192ف چاپ جدید.

همچنین ریایی که بر آن اصرار داشته باشد و پیوسته آن را پنهان سازد،پس خداوند در دوصورت کاری برخلاف مقصودش که مخفی سازی و پنهاکاری است انجام میدهد و او را رسوا میسازد

5. کافی: محمد بن عرفه گوید: امام رضا علیه السّلام به من فرمود: وای بر تو ای ابن عرفه! برای ریا و شهرت کار نکنید، هر کس برای غیر خدا کار کند، خداوند او را به همان شخص وا می گذارد، وای بر تو! هیچ کس کاری نکند مگر آنکه خداوند همان عمل را لباسی بر تن اوگرداند ؛ اگر عمل خوبی انجام دهدلباس خیر وخوبی برتنش نمایدو اگر عملش لباسی از بدی به او خواهد پوشاند.(1)

شرح: در کتاب نهایه، «ویح» کلمه ترحم و دردمندی و ناراحتی بوده و به کسی اطلاق می شود که در مهلکه ای گرفتار شده که سزاوار آن نبوده است، و گفته می شود به معنای مدح و تعجب است، و بنا به اعتبار مصدر بودن، منصوب شده، و گاهی رفع داده میشود گاهی نیز اضافه میگرددوگاهی هم اضافه نمیشود

«السمعه» با ضم،و گاهی نیز با فتحه خوانده میشود و بر دو وجه دارد: یکی آنکه عملی انجام دهد و هدف او این است که به گوش مردم برسد، همانطور که ریا به این معناست که عملی را انجام می دهد تا مردم آن را ببینند، چنین عملی نه تنها به ریا نزدیک بوده، بلکه نوعی از ریا می باشد.

دوم اینکه: می خواهد مردم پس از انجام عمل، از آن آگاه شوند، و مشهور این است که عمل را باطل نمی کند، بلکه از میزان ثواب می کاهد و یا آن را از بین می برد، همانطور که در ادامه بیان خواهد شد، گویا منظور در اینجا مورد اول است.

در قاموس: «و ما فعله ریاء و لا سمعه» با ضمه و به عملی اطلاق می شود که شخص نیت میکند که عملی انجام دهد، برای دیده شدن و شنیده شدن، انجام می شود.(2)

1- . کافی 2: 294
2- . قاموس 3: 40

«الی من عمل» یعنی برای کسی که کار را به خاطر او انجام داده است؛ در برخی از نسخه ها «الی من عمل»، یعنی به عملش، به این معنا که هیچ پاداشی جز پاداش اصل عمل ندارد، و آنچه قصد انجام آن را داشته است، و جز خستگی چیزی برای او باقی نمی ماند.

«الا رداه الله به»، ردایی است که می پوشد، «ألبسه الرداء» یعنی خداوند به سبب آن عمل ردا را به او می پوشاند، حضرت علیه السلام اثر ظاهری عمل را بر انسان به ردا تشبیه کرده، چرا که بر روی دیگر لباس ها پوشیده می شود، و به وسیله لباس دیگری پنهان نشده است.(1)

«إن خیرا فخیرا» یعنی اگر عمل خیر باشد، ردا نیز خیر است و اگر شر باشد، ردا نیز شر است، نتیجه اینکه: هر کس عمل شری انجام دهد، خواه در نفس خود باشد و یا آلوده به ریا، خداوند اثر آن عمل را بر او آشکار می سازد و وی را بین مردم رسوا می گرداند، و همچنین اگر عمل نیکی انجام دهد و برای خداوند خالص گرداند، پروردگار ردای اثر آن عمل نیک را بر او می پوشاند، و نیکی وی را بر مردم آشکار می سازد.

همانطور که در روایت پیشین ذکر شد، گفته می شود: تشبیه عمل به ردا، به خاطر احاطه و در بر گرفتن آن است، «إن کان خیرا فخیر» یعنی اگر عملش خیر باشد پاداشش نیز خیر است، عمل شر نیز به همین صورت می باشد. ممکن است

1- . ردا که در مقابل ازار به کار می رود، جامه ای است که بر شانه می اندازند و «ردء» ، یعنی کمر، را می پوشاند، و این یکی از لباس های احرام است، لباس دیگری زیر آن نمی پوشیدند مگر اینکه پیراهن و یا زره و جوشنی باشد، زیرپیراهن در زیر آن می پوشیدند، اما امروزه ردا به روپوش اطلاق نمی شود، بلکه بر جامه گشاد مانند جبه اطلاق می شود که بر روی دیگر لباس ها می پوشند؛ همانطور که مولف کتاب، علامه قدس سره بیان کرده است، و معنای آن همانطور که بیان شد، این است که هر کس عملی انجام دهد و یا فعلی را پنهان سازد، خداوند آن را آشکار ساخته و اثر آن را بر دوشش می اندازد و همراه اوست، مانند لباس فاخری است که به مردم می پوشانند، اگر شر باشد، شر و اگر خیر باشد، خیر است.

«ردأه» با تخفیف و همزه باشد، که گفته می شود: ردأه یعنی ردا و نیرو و ستونی برای او قرار داد.این دو روایت خالی از اشتباه و خطا نیست، در ادامه بیان خواهد شد.

6. کافی: عمر بن یزید گوید: با حضرت صادق علیه السّلام شام می خوردم آن جناب این آیه شریفه را تلاوت کردند: بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ وَ لَوْ أَلْقی مَعاذِیرَهُ.(1)

امام فرمود: ای ابو حفص انسان آنچه که انسان برای نزدیکی به پروردگار انجام می دهد، بر خلاف چیزی است که خدا از آن آگاه می باشد(بر خلاف باطن)، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس یک کار پنهانی انجام دهد، خداوند آن را لباسی بر قامت او میپوشاندو او را پاداش می دهد، اگر نیک باشد لباسی از خیر وخوبی پاداش میدهد و اگر بد باشد،لباس از کیفر بدهای میپوشاند.(2)

شرح: «التعشی» غذا خوردن در آخر روز و یا ابتدای شب است، در فرهنگ لغت العشی و العشیه به معنای آخر روز؛ و «العشاء» مانند سماء، غذای شب را گویند، «تعشی»: خوردن شام است.

بیضاوی درباره آیه شریفه: «بل الانسان علی نفسه بصیره» می گوید: به این معناست که خود حجت آشکاری بر اعمال خویش است چرا که شاهد آن بوده، و توصیف به «بصیرت» از باب مجاز می باشد، و یا اینکه خود چشمی که خود نگاه و بصیرت داشته است و نیاز به خبر دادن وگزارش دادن ندارد؛ «ولو ألقی معاذیره» یعنی دست به دامان هر توجیه و عذر خواهی می شود. معاذیر جمع معذار و همان عذر است، و یا جمع «معذره» به صورت جمع خارج از قیاس می باشد، مانند: مناکیر جمع منکر، که قیاس آن «معاذر» است.(3)

اولین توجیه از بصیرت، نقطه نظر بیشتر مفسران بوده و دومین مورد، از نیشابوری به نقل از اخفش بیان شد، چرا که انسان بصیر است. همانطور که گفته

1- . قیامت / 14 - 15

2- . کافی 2: 294
3- . انوار التنزیل: 449

می شود: فلانی کریم است، زیرا میداند که هر گاه انسان به عقلش رجوع کند میفهمد که اطاعت خالق واجب وعصیان او منکر است پس این استدلال با عقل سلیم برای او حجت وبرهان است ،

از ابو عبیده نقل شده است: «تاء» برای مبالغه است، مانند: علامه، و خدای متعال «ولو ألقی معاذیره» را برای تاکید بیان فرموده است، به این معنا که حتی اگر به همه عذر و بهانه ها متوسل شود، باز هم کارگر نخواهد بود،چرا که هیچ کدام از اعمالش پوشیده نیست ، زیرا خودش و اعضا و جوارحش گواه او هستند.

واحدی و زمخشری: معاذیر اسم جمع معذره است، مانند مناکیر برای منکر؛ اگر جمع باشد می بایست به صورت معاذر و بدون «یاء» بیان می شد.

ضحاک و سدی: معاذیر جمع معذار و به معنای ستر و پوشش است، یعنی همه پرده ها رابیاویزد تا چیزی از امال خود را مخفی نماید.

زمخشری: اگر این وجه تسمیه درست باشد، پرده مانع از دیدن پرده نشین می گردد، همانطور که عذرخواهی گنهکار را از کیفر باز می دارد.

«یا اباحفص» منظور راوی است، «ما یصنع الانسان» استفهام انکاری، و هدف از آن این است که وی را آگاه سازد چنین عملی نه در دنیا به کار او می آید و نه در آخرت. «أن یتقرب الی الله» یعنی آنچه که شخص انجام می دهد تا به قرب الهی برسد، گرچه به وسیله آن امر دیگری را قصد کند.

«بخلاف ما یعلم الله» یعنی باطن او، زیرا تظاهر می کند کارش را برای خدا انجام می دهد، و حال آنکه خداوند از باطن او باخبر بوده و می داند که برای دیگری عمل می کند، و یا منظور این است که عملش خالص برای خدا نیست.

گفته می شود: به این معناست که تقرب جستن با عملی که دیگری را با خداوند در آن شریک کرده، بر خلاف چیزی است که خداوند آن را موجب تقرب می داند.

«السریره»: آنچه که پنهان کنند، «رداه الله رداءها» گویا «تردیه» را از معنای رداء مشتق شده و به معنای پوشش می باشد، «ألبسه الله» در

ادامه بیان می شود.

ص: 409

همانطور که گذشت، ردا را برای حالتی استعاره گرفته است که بر انسان عارض شده، و نشان از پاکی و یا آلودگی او دارد.

7. کافی:حضرت رسول الله صلیالله علیه وآله فرمودند: همانا که فرشته با خوشحالی تمام، عمل بنده را بالا می برد، پس چون حسنات او را بالا برد، خدای عز و جل می فرماید: آنها را در سجّین، نامه بدکاران، قرار دهید؛ زیرا او مرا به این عمل اراده نکرده است». (1)

شرح: «الابتهاج»: سرور و شادی؛ حرف «باء» در آیه شریفه «بعمل» و «بحسناته»برای ملابسه(پوشش وچسبیدن) و ممکن است برای متعدی کردن باشد؛ عبارت «لیصعد» یعنی شروع به بالا بردن عمل می کند؛ و «اذا صعد»: چون بالا رود و به جایگاهی برسد که در آنجا اعمال به حضرت حق تعالی عرضه می شود؛ عبارت «بحسناته» آشکار را در جایگاه پنهان قرار داده تا به این نکته اشاره داشته باشد که عمل از جنس حسنات و یا به گمان وی، جزئی از حسنات به شمار می آید، به این معناست که اعمالی که گمان می کنند حسنات و نیکی است، در نامه گناهکاران و فاجران قرار دهید که در سجین است، همانطور که خدای متعال می فرماید: «إن کتاب الفجار لفی سجین». (2)

در فرهنگ لغت، سجین بر وزن سکین، جایگاهی است که نامه عمل فاجران در آن قرار دارد و نیز نام وادی در جهنم است - که خداوند ما را از آن حفظ فرماید- ، و یا نام سنگی در آسمان هفتم می باشد.

بیضاوی می گوید: «إن کتاب الفجار» اعمالی است که نوشته می شود و یا به نامه اعمال اطلاق می شود. «لفی سجین» کتابی جامع از اعمال فاجران جن و انس است، همانطور که خدای متعال می فرماید: «و ما أدراک ما سجین* کتاب مرقوم» {و تو چه دانی که «سجّین» چیست؟ کتابی است نوشته شده } یعنی ثبت شده است، سپس

ص: 410

1- . کافی 2: 294
2- . مطففین / 7

می گوید: اسم مکان و تقدیر آن به این صورت است: کتاب سجین چیست و یا کجاست؟ «کتاب مرقوم» مضاف در آن حذف شده است.(1)

«إجعلوها» خطاب به فرشتگانی است که بالا می روند، منظور از «ملک» اول، جنس بوده و یا فرشتگان رد و قبول است، و ضمیر منصوب به حساب بر می گردد، «لیس ایای أراد» تقدیم ضمیر به خاطر حصر است، به این معنا که وی در انجام این عمل، تنها مرا مد نظر نداشته بلکه دیگری نیز با من شریک گردانیده است.

8. کافی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ریاکار را سه نشانه است: نشاط و خرّمی دارد، چون مردم را ببیند یا مردمان عمل او را ببینند؛ و کاهلی و تنبلی می کند، چون تنها باشد؛ و دوست می دارد که در همه کارهایش امورش ستایش شود.

شرح:در فرهنگ لغت، نشط بر وزن سمع با فتحه: خود را برای عمل آماده ساخت، و غیره، و می گوید: «الکسل» با حرکت: انجام دادن کاری از سر بی میلی و تنبلی کردن در آن. کسل بر وزن فرح است.

نشاط قبل از انجام عمل بوده و انگیزه شروع کار محسوب می شود، و یا پس از آن بوده و باعث به طول انجامیدن و خوب انجام دادن عمل می شود. «فی جمیع اموره» یعنی در همه عبادت ها و ترک نواهی، و یا اعم از این دو مورد بوده و امور دنیوی را نیز شامل می شود.

9. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام که می فرمود: خدای عز و جل فرموده که: من از همه شریکان بهترم. هر که در عملی غیر مرا با من شریک گرداند ، از او قبول نکنم و نپذیرم، مگر آن چه خالص برای من باشد.(2)

شرح: «أنا خیر شریک» به این دلیل است که حضرت حق از همه بی نیاز بوده و نیازی به شریک ندارد، و تنها کسی شراکت را می پذیرد که در ذات خود نیازمند باشد، و خداوند به خاطر رفعت و بزرگی و بی نیازی اش، عملی را که دیگری در آن

1- . انوار التنزيل: 457
2- . كافى 2: 295

شریک باشد، نمی پذیرد؛ و یا منظور این است که: من به شریکان نیکی کرده و آنچه که بین ما مشترک است، به آنان وا گذاشته و آن را نمی پذیرم.

گفته می شود: این سخن از باب تشبیه و بوده و استثنا در عبارت «الا ما کان» منقطع می باشد.

10. کافی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: هر که از برای مردم ظاهر گرداند آن چه را که خدا دوست می دارد، و با خدا مبارزه و جنگجویی کند به آن چه آن را ناخوش دارد، خدا را ملاقات کند و آن جناب بر او خشمناک باشد، و به غایت او را زشت دارد». (1)

شرح: «بارز الله» گویا منظور آشکار کردن گناهانی است که خداوند دوست ندارد، زیرا هر آنچه در خلوت خود انجام می دهد، خداوند از آن آگاه بوده و می داند، و از نظر لغوی به معنای مبارزه در جنگ است، زیرا هر کس خداوند را معصیت نماید، حال آنکه خداوند می بیند و می شنود، مثل این است که به جنگ با خدا رفته باشد. در فرهنگ لغت: بارز القرآن: با قرآن مبارزه کرد، و«برازا» به معنای آشکار شدن بر او است.

11. کافی: «هیچ یک از شما نمی تواند عمل خوبی را ظاهر سازد و عمل بدی را پنهان گرداند. آیا چنان نیست که به خود رجوع کند تا بداند که این دو شبیه هم نیست؟ خدای عز و جل می فرماید: «بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ» {بلکه انسان خود بر نفس خویشتن بیناست}. به درستی که چون نهان، صحیح و درست باشد، رفتار ظاهری انسان قوی باشد». (2)

روایت مشابهی در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (3)

1- . کافی 2: 295
2- . قیامت / 14 انسان بر جان خود بینا است.
3- . کافی 2: 295

شرح: «و یسر سیئا» نیت بد و یا ریاکاری و یا عملی زشت منظور است، معنای اول واضح تر است، «فیعلم أن ذلک لیس کذلک» یعنی می داند عملش به خاطر باطن ناپسند و نیت نادرستش، مقبول نیست.

«أن السریره اذا صحت» یعنی اگر نیت درست باشد، اعضا و جوارح را برای فرمانبرداری قدرتمند می سازد، همانطور که نقل شده است: با وجود نیتی قدرتمند، ضعف بدن دیگر به حساب نمی آید، و نیز نقل شده است: در وجود بنی آدم پاره ای گوشت است که اگر اصلاح شود، دیگر اعضای بدن نیز اصلاح می گردد، بدانید که آن قلب است. اما همانطور که می دانید این سخن مناسب این جا و مکان نیست.

ممکن است منظور از قدرت، قدرت معنوی بوده و درستی عمل و کمال آن مد نظر باشد. گفته می شود: منظور از «علانیه» ردایی است که در حدیث قبلی بیان شد، یعنی اثر عمل.

من می گویم: ممکن است منظور قدرت همیشگی برای عمل باشد و نه قدرت برای انجام کار تنها در حضور مردم.

12. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست که امر خیری را پنهان دارد، روزگار نگذرد، مگر آنکه خدا آن خیر را از برایش ظاهر گرداند. و هیچ بنده ای نیست که امر بدی را پنهان سازد، روزگار نگذرد، مگر اینکه خدا آن بدی را برایش ظاهر سازد.(1)

13. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس برای خداوند کار کند اگر چه کم باشد خداوند آن کار را آشکار می کند و بیشتر از آنچه در نظر گرفته به او می دهد، ولی هر کس کار زیاد بکند، ولی برای مردم عمل نماید جز خستگی و بی خوابی سودی نخواهد برد، خداوند این گونه اعمال را در نظر مردم کم جلوه می دهد.(2)

1- . کافی 2: 296
2- . کافی 2: 296

شرح: «اظهر الله له» و در برخی نسخه های دیگر «أظهره الله له» آمده، و مرجع ضمیر القلیل و یا للعمل است. «أکثر» صفت مفعول مطلق محذوف، «مما أراد» یعنی عملی که به وسیله آن خدا را قصد نموده، و منظور آشکار نمودن آن برای مردم است، و «السهر» و بی خوابی مجاز از شب می باشد، مرجع ضمیر در «یقلله» الکثیر و یا للعمل است. ممکن است ضمیر را موصول بدانند.«تقلیل» کنایه از تحقیر است.

و روایت شده مردی در بنی اسرائیل گفت: من خداوند را چنان عبادت کنم که همواره نام من باقی بماند، او مدتی به جدیت مشغول عبادت شد، از هر اجتماعی که می گذشت مردم به او می گفتند: این شخص ظاهرساز و ریاکار می باشد.

روزی به خود آمد و گفت: تو خود را خسته کردی و عمرت را ضایع ساختی، اینک باید کاری کنی که بعد از این برای خداوند عمل نمائی، نیت او تغییر کرد و عملش خالص شد و برای خدا کار کرد، او بعد از این به هر گروهی از مردم که عبور می کرد می گفتند: او متقی و پرهیزگار می باشد.

14. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند:

زمانی برای امت من خواهد رسید که نیت های آنان پلید خواهد شد، آنها ظواهر خودشان را نیکو جلوه می دهند تا به مال و منال دنیا برسند. با اعمالشان به دنبال به دست آوردن آنچه نزد پرودگار است نمیباشند، دینشان ریاکاری است که خوف وترسی در میان کارهایشان وجود ندارد ، پس خدا برای مجازات کردنشان ایشانرا کور میگرداند(تا حق را نبینند) پس (به هنگام گرفتاریهایشان) پرودگاررا همانند کسی که در حال غرق شدن است میخوانند(از روی اضطرار وخالصانه) ولی پرودگار دعاهایشان را اجابت نمیکند.(1)

1- . کافی 2: 296

شرح: سین در «سیأتی» برای تاکید است و یا دلالت بر آینده نزدیک دارد؛ «تخبث» مانند تحسن؛ «سرائرهم» با گناهان و یا با نیت های پلید و ریاکارانه؛ «طمعا» مفعول تحسن؛ «لایریدون به» مرجع ضمیر به قرینه مقام، به ظاهر نیکو ویا عمل مشخص بر می گردد؛ «یکون دینهم» یعنی عبادت های دینی و یا اصل اظهار دین؛

«ریاء» برای جا باز کردن و مقام یافتن در دل مردم؛ حرف باء در «بعقاب» برای متعدی کردن اس؛ «دعاء الغریق» یعنی دعای کسی که در شرف غرق شدن است، چرا که اخلاص و فروتنی در آن به دلیل قطع امید کردن از غیر خدا بیشتر است؛ و نمی گویند به این معناست که: کسی از اشک چشمش و شدت گریه غرق شده است، ترسی ندارد.

عدم اجابت دعایشان به دلیل عمل نکردن به شرایط اجابت دعاو عهدشکنی شان با خداوند است، خدای متعال می فرماید: «أوفوا بعهدی اوف بعهدکم» (1) {به عهد و پیمان من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم}، شرح آن إن شاء الله در کتاب دعا خواهد آمد، بعید نیست که عقاب، به غیبت امام علیه السلام اشاره داشته باشد.

15. کافی: با حضرت صادق علیه السّلام شام می خوردیم آن جناب این آیه شریفه را تلاوت کردند: بَلِ الْإِنْسانُ عَلى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقى مَعاذِيرَهُ. (2)

امام فرمود: ای ابو حفص انسان آنچه که انسان برای نزدیکی به پروردگار انجام می دهد، بر خلاف چیزی است که خدا از آن آگاه می باشد(بر خلاف باطن)، رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: هر کس یک کار پنهانی انجام دهد، خداوند رداء ولباس عملش را بر تنش میپوشاندو او را پاداش می دهد، اگر نیک باشد پاداش خیر و اگر بد باشد، کیفر بد میدهد.

شرح: متن و سند این حدیث پیش از این بیان شد و تنها اختلاف شان در عبارت «أن یعتذر الی الناس» و «البسه الله» است؛ گویا به خاطر اختلاف نسخه ها تکرار شده که بعید است و ممکن است سهوی باشد، آنچه در اینجا بیان شده است

1- . بقره/ 40
2- . قیامت / 14 - 15

گویا در دو جا آشکار میشوداعتذار به معنای عذر خواهی و درخواست پذیرش این عذرخواهی است.

گفته می شود: شاید منظور تشویق بر برابر برابر سازی و هماهنگ کردن عمل پنهان و آشکار است، به این صورت که با آشکار شدن عملش مجبور به عذرخواهی نشود؛ و کاملا مشخص است که عمل نیک نیازی به عذرخواهی ندارد، و عمل شر است که به آن نیازمند می باشد، و مانعی است برای اینکه عمل شر در خفا برخلاف اعمال آشکار انجام نشود، بر همین اساس، به برخی از آن ها گفته می شود: بر تو باد به عمل آشکار. گفتند: عمل آشکار چیست؟ پاسخ داد: عملی است که اگر مردم از آن باخبر شوند، شرمنده نشوید.

این سخن برگرفته از فرمایش امیرالمومنین علیه السلام است که صاحب العده آن را نقل کرده است، حضرت علیه السلام می فرماید: بپرهیزید از عملی که بابت آن عذرخواهی می کنید، زیرا کسی از عمل خیر پوزش نمی خواهد، «بپرهیز از هر عملی که در نهان انجام داده می شود، ولی در آشکار از آن شرم دارید، بپرهیز از هر عملی که اگر برای کنندهاش بیان شود منکر(درستی وخوبی آن) میشود.(1)

16. کافی: از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «باقی ماندن بر عمل، از خود عمل سخت تر است». راوی عرض کرد که: باقی ماندن بر عمل چیست؟ فرمود که: «شخصی در راه خدا کار خوبی انجام میدهد و ، و به جهت رضای خدای تنها که او را شریکی نیست، انفاقی میکند وچیزی میبخشدپس از برایش ثواب نهان نوشته می شود. بعد از آن، آن را ذکر می کند، پس محو می شود و از برایش ثواب آشکار

1- . سید رضی – رضوان الله علیه – این حدیث را در بخش خطبه ها و نامه های نهج البلاغه شماره 33 نقل کرده است، حضرت علیه السلام به قثم بن عباس می فرماید: بپرهیز از عملی که تو را وادار به عذرخواهی کند» و در نامه 69 به حارث همدانی می فرماید: «بپرهیز از هر عملی که در نهان انجام داده می شود، ولی در آشکار مورد شرمندگی می باشد، بپرهیز از هر عملی که اگر درباره ی آن سؤال شود، صاحب آن منکر شود.»

نوشته می شود. بعد از آن، آن را ذکر می کند، پس محو می شود و از برایش ریا نوشته می شود».(1)

شرح: ««الابقاء علی العمل» یعنی حفظ و نگهداری و جلوگیری از تباه شدن آن، در کتاب نهایه آمده: أبقیت علیه ابقی إبقاء: هنگامی که بر او رحم کرده و بر او مهر و محبت کنم، اسم آن «البقیا» است.

در صحاح: أبقیت علی فلان، هنگامی است که مراعات حال او کرده و بر او رحم نمایم.

«یصل» در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله، شرح و توضیحی درباره ترک «ابقاء» است، تا پایداری بر عمل معرفی گردد، زیرا هر چیز با ضد خود شناخته می شود، «فتکتب» فعل مجهول، و ضمیر مستتر در آن به هر یک از صله و نفقه بر می گردد؛ هر یک از سرا و علانیه و ریاء، مفعول دوم تکتب و منصوب است، عبارت «فتمحی» در جایگاه مفعول بر وزن افعال، و یا ممکن است به صورت معلوم و بر وزن افتعال، با تبدیل تاء به میم، خوانده شود.

«فتکتب له علانیه» یعنی پاداش آن کمتر می شود، «تکتب له ریاء» به این معناست که نه تنها پاداش عملش تباه می شود، بلکه کیفر نیز به دنبال دارد، و گفته می شود: همانطور که شخص در ابتدا و یا وسط عمل دچار ریا شود، پس از پایان عمل نیز رخ می دهد؛ پس آنچه را که خالص برای خدا انجام داده است، در حکم عملی قرار می گیرد که برای غیر خدا انجام شده و از نظر علما، نه تنها مانند دو ریای ذکر شده، عمل را باطل می کند، بلکه به اتفاق نظر همه علما، مستوجب کیفر نیز می شود.

و غزالی می گوید: چنین ریایی عمل را باطل نمی کند، زیرا آنچه اتفاق افتاده صحیح می باشد و از صحت و درستی به تباهی نمی رسد. آری، ریا پس از آن حرام بوده و مستوجب کیفر است. شرح این حدیث گذشت.

1- . کافی 2: 296

17. کافی: امام جعفر صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود: از خدا بترسید، چنان ترسیدنی که کوتاهی در آن نباشد. و عمل کنید از برای خدا در غیر ریا و سمعه؛ زیرا که هر کس از برای غیر خدا عمل کند، خدا او را به عملش وا گذارد». (1)

شرح: من می گویم: در شرح عبارت «خشیه لیس بتعذیر» چند وجه وجود دارد:

اول: محدث استرآبادی می گوید: اگر کسی از روی ترس عملی را انجام دهد، و به آن خشنود نباشد، ترس او از روی کراهت است و شکایت است و اگر به آن خشنود باشد، ترس او از روی میل و رضایت بوده و ترس از روی محبت به شمار می آید.

دوم: «التعذیر» به معنای کوتاهی بوده و مضاف آن حذف شده است، یعنی«ذات التعذیر» عذر داشتند، به این معنا که در ترس و بیم از خدا کوتاهی نکردند، باء به معنای «مع» و برای ملابسه است و به معنای «مع» وهمراهی است.

در نهایه آمده است: «التعذیر» کوتاهی است؛ در نقل از بنی اسرائیل بیان شده: هنگامی که مرتکب گناه شدند، «نهوهم تعذیر» یعنی در نهی و بازداشتن آن ها کوتاهی کرده و اصرار ننمودند، مصدر در جایگاه اسم فاعلی به کار رفته و حال وبرای بیان حالت است، مانند: «جاء مشیا:آمد در حالی که پیاده بود» ونمونه دیگر حدیث دعا و گرفتن چیزی می گویند: کوتاهی کرده و او را از عمل باز نداشتم.؟؟؟؟(293)

سوم: تعذیرهم به معنای تقصیر و کوتاهی باشد، وهم معنای آن به این صورت است که ترس شما به خاطر کوتاهی های زیاد تان نیست، بلکه ترس همراه با تلاش و کوشش برای انجام عمل است، همانطور که درباره ویژگی های مومن آمده است که پیوسته اعمالش به همراه خشوع وترس است.

1- . کافی 2: 297

چهارم: به این معناست که ترس شما، ترسی حقیقی باشد و نه مانند ترسی که به هنگام عذرخواهی از مردم اظهار میکنید، ولی به هنگام عمل برخلاف اقتضای آن خشوع وترس عمل نمایید، همانطور که حضرت علیه السلام می فرماید: «آن انسانی که در نظر مردم خویشتن را برخلاف چیزی نشان می دهد که خدا از او می داند و می شناسد» الی آخر. جوهری می گوید: «المعذر» با تشدید، کسی را گویند که عذر و بهانه های پوچ می آورد(یاتظاهر به عذر خواهی میکند).(1)

پنجم: آنچه که برخی از علما بیان کرده اند، معنای «اخشوا الله خشیه» از خدا به گونهای بترسید که با وجود این ترس، در قیامت نیازی به عذرتراشی وجود نداشته باشد(چون خشوع حقیقی عمل را اصلاح میکند). گویا سومین مورد، از همه آن ها واضح تر و مناسب تر است.

«وکله الله الی عمله» یعنی عملش را به او باز می گرداند، مثل این است که او را به عملش واگذاشته ، و یا مضاف در آن حذف شده است، یعنی عمل و یا شریک عملش؛ و همانطور که بیان شد، به این معناست که چیزی جز رنج و سختی برایش باقی نمی ماند.

18. کافی: از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: آن حضرت را سؤال کردم از مردی که عمل خیری انجام می دهد و فردی او را می بیند، و همان او را شاد می گرداند. فرمود که: «باکی نیست؛ زیرا کسی نیست، مگر آنکه دوست می دارد خوبی اش در میان مردم ظاهر شود،به شرط اینکه کارش را برای آن انجام نداده باشد(2)».

شرح: «ما من أحد» یعنی هر انسانی بر این خلق و خو سرشته شده و نمی تواند آن را از خود دور کند، و واگر به دور کردن آن از خود مکلف شویم تکلیف بمالایطاق است(کاری که از عهده انسان بر نمیآید ودر محدوده قدرت انسان نیست)،

1- . به نقل از ابن عباس؛ ر. ک ص 297
2- . کافی 2: 297

«اذا لم یکن صنع ذلک لذلک» یعنی انگیزه او از انجام این عمل و یا هدف اصلی او، آشکار شدن کار نیکش در بین مردم نباشد.

حدیث مشابه آن در «طریق العامه» از ابوذر نقل شده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نظر شما درباره کسی که عمل خیری انجام داده و مردم او را ستایش می کنند، چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این بشارت زودهنگام برای مومن است. به این معنا که این بشارت زود هنگام در دنیا نصیب او شده و بشارت دیگر فرمایش خدای سبحان است «بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار»(1) {«امروز شما را مژده باد به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است}

گفته می شود: این مطلب با این روایاتی که از طریق ما نقل شده منافات دارد که: هیچ بنده ای از بندگان خدا به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر اینکه دوست نداشته باشد که به خاطر کاری- که برای خدا- انجام می دهد او را ستایش و تمجید کنند.

صاحب کتاب «العده» - ره – این دو روایت را به این صورت با یکدیگر جمع کرده است که: اگر خوشحالی او به این خاطر باشد که خدای متعال کار نیک وی را آشکار ساخته؛ و یا آشکار شدن کار نیک او در دنیا به این معناست که خداوند کار نیکش را در آخرت و در برابر مردم نیز آشکار می سازد؛ و یا باعث شود دیگران با مشاهده عمل نیک او به اطاعت از خداوند تشویق شوند؛ و یا عمل نیک او موجب شود صفت ناپسند او را بپوشاند؛ در این موارد خوشحالی وی ریا و خودنمایی وسمعه محسوب نمی شود؛ و اگر خوشحالی او برای بالارفتن مقام و یا انتظار احترام و باز کردن جا در مجلس برای وی به عنوان یک عابد زاهد پیشه و یا کتمان عیب و دیگر وسوسه های شیطانی باشد، ریا محسوب شده و نیکی ها را به بدی ها تبدیل می کند.

من می گویم: ممکن است با توجه به درجه و مراتب مردم وظیفه آنان متفاوت است، زیرا با در نظر گرفتن عموم مردم، چنین تکلیفی از تحمل آن ها خارج بوده و

1- . حدید / 12

شکی نیست که متفاوت بودن گروه های مختلف مردم، تفاوت تکلیف و وظیفه را می طلبد، چرا که استعداد و قابل ها متفاوت است.

19. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از پدر بزرگوارش علیه السّلام و ایشان از پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله نقل فرمود که از ایشان پرسیده شد: فردای قیامت نجات در چیست؟ فرمود: مسلّما نجات در این است که خدا را نفریبی تا او نیز تو را نفریبد، چون هر کس که در صدد مکر و فریب خدا بر آید، خداوند به او مکری رساند، و رشته ایمان را از او جدا کند، و نفسش او را می فریبد، اگر بفهمد.

به آن حضرت عرض شد: چگونه خداوند او را فریب می دهد؟ فرمود: به چیزی که خدا بدان فرمان داده عمل میکند سپس در کارش غیر خدا را اراده میکند ،پس از خدابترسید واز ریا دوری کنید همانا ریا شرک به خدای عزّ و جلّ می باشد.

همانا روز قیامت شخص ریاکار (خودنما) به چهار نام خوانده می شود: ای کافر، ایفاجر(گناهکار)، ای فریبنده، ، ای زیانکار! کردارت باطل و هدر رفت و مزدت فاسد و ناچیز شد، امروز نصیبی از خیر برایت نیست، پس از همان کس که عملت را برای خوش آمدش انجام داده ای مزدت را بخواه! (1)

در معانی الاخبار نیز حدیث مشابهی از ابن ولید از صفار از هارون نقل شده است. (2)

در ثواب الاعمال نیز حدیث مشابهی از حمیری از هارون نقل شده است. (3)

در تفسیر عیاشی نیز حدیث مشابهی از ابن زیاد نقل شده است. (4)

20. قرب الاسناد: امام صادق و ایشان از پدرش علیهما السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: هنگامی که در وقت نماز گزاردن یکی

1- . امالی صدوق: 346

2- . معانی الاخبار: 340

3- . ثواب الاعمال: 228

4- . تفسیر عیاشی 1: 282، نساء / 142

نزد شما آمد و گفت: شما ریاکاری می کنید، باید نماز خود را طولانی کند اما تا هنگامی که وقت واجب فوت نگردد.

اما اگر در کار دیگری از امور آخرت مشغول می باشد هر چه می خواهد آن را ادامه دهد، اما اگر به یکی از کارهای دنیائی مشغول است باید به سرعت از آن خارج گردد، هر گاه شما را به عروسی ها دعوت کردند شتاب نداشته باشید زیرا آن مجالس شما را بیاد دنیا می اندازند و هر گاه به تشییع جنازه دعوت شدید شتاب کنید که آن آخرت را به یاد شما می آورد.(1)

21. علل الشرائع: علی بن جعفر از برادرش موسی و او از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: مردانی را بطرف جهنم می برند، خداوند به مالک دوزخ می فرماید: به آتش امر کن تا پای آنها را نسوزاند، زیرا آنها بطرف مساجد می رفتند.

به آتش بگو چهره آنها را هم نسوزاند زیرا آنها وضوی کامل می گرفتند و دست آنها را هم نسوزاند، زیرا آنان دست خود را برای دعا بالا می بردند و زبان آنها را هم نسوزاند زیرا آنان زیاد قرآن می خواندند، در این هنگام خازن آتش می گوید پس ای اشقیاء چرا شما را اینجا آوردند؟ می گویند: ما کارمان ریائی و تظاهر بود و به ما گفتند برای کسانی که کار می کردید از آن ها پاداش بخواهید.(2)

در ثواب الاعمال حدیث مشابهی از پدرش از محمد بن عطار از عمرکی نقل شده است.(3)

22. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: لقمان به فرزندش گفت: ریاکار سه نشانه دارد، هنگامی که تنها باشد تنبل است و هنگامی که مردم را بنگرد نشاط پیدا می کند و هر کاری که مورد پسند مردم باشد انجام می دهد.(4)

1- . قرب الاسناد: 42 و در ط ص 57
2- . علل الشرائع 2: 151
3- . ثواب الاعمال: 201

4- . خصال 1: 60

23. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمودند: شما می خواهید در بالای کوهی زندگی کنید تا مرگ شما برسد، می خواهید ریاکاری نمایید، هر کس برای مردم کار کند پاداش آن را باید از مردم بخواهد و هر کس برای خداوند کار کند از او پاداش خواهد گرفت و بدانید هر کار ریائی شرک بحساب می آید.(1)

24. تفسیر عیاشی: : امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً (2) {پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد} فرمودند: مقصود از این شرک، شرک ریائی می باشد.

25. امام باقر علیه السّلام فرمود: از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله سؤال شد تفسیر آیه شریفه فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ {پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد}چیست؟ فرمودند: هر کس از روی ریا نماز بگذارد مشرک بحساب می آید و هر کس زکاه مالش را برای ریا بدهد مشرک است.

کسی که برای مردم روزه می گیرد و تظاهر می کند مشرک می باشد، هر کس برای اینکه نامش را مشهور کند و خوشنام گردد به حج برود مشرک محسوب می گردد و بطور کلی هر کس اوامر خداوند را از روی ریا و تظاهر انجام دهد مشرک است و خداوند اعمال او را قبول نمی کند.(3)

26. معانی الاخبار، امالی شیخ صدوق: از امیر المومنین علیه السلام سؤال شد :کدام یک از کارها آدمی را نجات می دهد، فرمودند: خواستن آنچه نزد خداوند برود و از او بخواهد.(4)

27. معانی الاخبار، امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمود: مشهور شدن به عبادت از موارد ریا می باشد.(5)

1- . علل الشرائع 2: 247

2- . کهف / 110

3- . تفسیر قمی: 407

4- . امالی صدوق: 237
5- . امالی صدوق: 14

28. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر بنده ای کاری انجام دهد و در آن عمل رضایت خداوند را در نظر بگیرد و طالب آخرت باشد، ولی در آن میان دیگری را هم دخالت دهد مشرک خواهد بود.

- امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس برای مردم کار کند پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر ریائی شرک به حساب می آید

- و نیز فرمودند: خداوند می فرماید: هر کس برای من و دیگری کار کند، برای او کار کرده است.(1)

در محاسن نیز حدیث مشابهی از محمد بن علی، از علی بن مفضل بن صالح نقل شده است.(2)

29. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام به نقل از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: زمانی برای امت من خواهد رسید که نیت های(درونهایشان) آنان پلید خواهد شد، آنها ظواهر خودشان را نیکو جلوه می دهند تا به مال و منال دنیا برسند.

آنها (با اعمالشان) آنچه را نزد خداوند است نمیخواهند، آنها هر کاری که می کنند از روی ریا می باشد و هرگز ترس از خدا ندارند، خدابرای مجازات کردنشان آنها کور میگرداند(تا حق را نبینند) و (به هنگام گرفتاریهایشان) مانند غریق(اضطرار واخلاص کامل) هر چه دعا می کنند مستجاب نمی گردد.(3)

30. ثواب الاعمال: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که پدرش فرمودند: خداوند متعال یکی از کتابهای خود را برای یکی از پیامبرانش فرستاد، در آن کتاب آمده بود: گروهی از بندگان من دنیا را به وسیله دین بدست می آورند و از این طریق کاسه لیسی می کنند.

1- . ثواب الاعمال: 217
2- . محاسن: 122
3- . ثواب الاعمال: 228

آنها لباس میش ها را در بر می نمایند ولی دل آنان مانند دل گرگ ها می باشد، تلخی آنها بسیار کشنده و ناگوار است، زبانشان از عسل شیرین تر ولی باطنشان از مردار هم بدبوتر است آنها مرا می خواهند فریب دهند و یا با من نیرنگ کنند و یا به من جرأت پیدا کرده اند.

به عزت و جلال خودم سوگند آنها را به فتنه هائی گرفتار خواهم کرد که مهار آنها را بگیرد و در اطراف زمین حرکت دهد، به اندازه ای که حکیمان هم در آن باره متحیر گردند و صاحب نظران سرگردان شوند و از آن سر در نیاورند.

فتنه ای که حکمت حکیمان و دانش دانشمندان در آن بمانند و حقیقت آن را در نیابند. من آنها را از هم پراکنده می سازم و گروهی را بر گروهی دیگر مسلط خواهم ساخت تا یک دیگر را آزار دهند من از دشمنان خود به وسیله دشمنی دیگر انتقام خواهم گرفت و باکی ندارم تا همه را عذاب نمایم و آنها را تعقیب نمایم. (1)

31. تحف العقول: امام حسن عسکری علیه السّلام فرمودند: شرک در میان مردم از حرکت مورچه روی سطح سیاه در شب ظلمانی، مخفی تر است.(2)

32. محاسن: امام صادق علیه السّلام: خداوند عالم فرمودند: من بهترین شریک می باشم، هر کس برای من کار کند و دیگری را هم با من در نظر بگیرد، مثل این است که برای دیگری کار کرده باشد.(3)

33. محاسن: امام باقر علیه السّلام فرمودند: بین حق و باطل فقط بی عقلی وجود دارد، پرسیدند یا ابن رسول اللّه این چگونه می شود، فرمودند: بنده ای کاری انجام می دهد و خداوند هم از او راضی می باشد ولی او غیر از خدا را در نظر می گیرد، اگر او در این کار فقط خداوند را در نظر می گرفت به سرعت به مقصود خود می رسید.(4)

1- . ثواب الاعمال : 228
2- . تحف العقول: 517
3- . محاسن: 252

4- . محاسن: 254

34. محاسن: امام صادق علیه السّلام از پدرش روایت می کند که علی علیه السّلام فرمودند: از خداوند بترسید ولی نه از این جهت که او شما را به خاطر گناه تعذیر می کند و برای خداوند کار کنید ولی بدون ریا و یا تظاهر، و بدانید هر کس برای غیر خداوند کار کند، خدا او را به همان شخص واگذار می کند.(1)

35. محاسن: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس برای خداوند کار کند اگر چه کم باشد خداوند آن کار را آشکار می کند و بیشتر از آنچه در نظر گرفته به او می دهد، ولی هر کس کار زیاد بکند، ولی برای مردم عمل نماید جز خستگی و بی خوابی سودی نخواهد برد، خداوند این گونه اعمال را در نظر مردم کم جلوه می دهد.(2)

36. فقه الرضا علیه السلام: من بهترین شریک می باشم هر کس با من در کارهای خود شریکی قائل گردد از وی قبول نخواهم کرد، مگر اینکه آن از روی اخلاص باشد.

- روایت شده از امام علیه السّلام که فرمودند: من بهترین شریک می باشم و هر کس در کارش برای من شریکی بیاورد او را رها خواهم کرد.

- امام علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً»(3) فرمودند: هر کس کار نیکی انجام دهد و قصدش خدا نباشد و فقط برای خوش آمدن مردم آن کار را بکند این عمل شرک در عبادت بحساب می آید و داخل در اعمال ریائی می باشد و خداوند این عمل را شرک نامیده است.

- روایت شده که هر کس برای خداوند کار کند پاداش او هم با خداوند است و هر کس برای مردم کار کند باید اجر خود را هم از مردم بگیرد و هر ریائی شرک بحساب می آید.

1- . محاسن: 254
2- . محاسن: 255
3- . کهف / 110

- روایت شده هر بنده ای که در نهان کار نیکی انجام دهد، خداوند بعد از مدتی آن کار را آشکار می کند و هر بنده ای که کار بدی انجام دهد و آن را مخفی بدارد خداوند آن را هم فاش می سازد.

37. مصباح الشريعه: امام صادق عليه السّلام فرمودند: کارهایت رابرای کسی که نه تو را میمراند نه زندگی بخشد و میتواند تو را در چیزی بینیاز گرداند انجام نده ، ریا درختی است که میوه اش شرک خفی می باشد و ریشه آن نفاق بشمار می رود.

به ریاکار در هنگام حسابرسی اعمال گفته می شود اینک پاداش خود را از کسی که برای او کار کردی و او را با من شریک کردی بگیر، بدان و توجه کن که نمیتوانی آنچه را در دل وباطن داری از او پنهان سازی(که اگر چنین چیزی در نظر داشته باشی)خودت را فریب دادهای.اینک گرفتار مکری شده ای که خداوند در قرآن می فرماید:«يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ ما يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُونَ.» {با خدا و مؤمنان نیرنگ می بازند؛ ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی زنند، و نمی فهمند. }(1)

بیشترین موارد ریا در نگاه کردن و سخن گفتن، خوردن، راه رفتن، مجالست، لباس پوشیدن، خندیدن، نماز، حج، جهاد، قرائت قرآن و سایر عبادات آشکارا می باشد و در این موارد انسان گرفتار ریاء و تظاهر و شرک می شود.

اما کسی که باطنش را برای خداوند خالص کند و دلش خاشع گردد و خود را مقصر و ذلیل بداند وپیوسته کوشش کند و همواره شکرگزار باشد، این چنین اشخاصی امید خلاصی دارند و ممکن است از ریاء و نفاق دور بمانند.اگردر همه احوال بر هر چیزی که گفته شد استقامت وپایداری بورزند

38. از علی علیه السّلام سؤال شد: بدبختی وشقاوت بزرگ چیست؟ فرمودند: کسی که دنیا را برای رسیدن به دنیا ترک می کند، این دنیا را از دست می دهد و در آخرت هم سودی نمی برد و زیان می نماید، مردی که عبادت می کند و خود را به مشقت می اندازد و روزه می گیرد ولی همه را برای خودنمایی برای مردم انجام می دهد.

1- . بقره / 10

این شخص با این کارها از همه لذات و خوشیهای دنیا محروم می گردد و فقط سختی ها و ناراحتیها برای او باقی می ماند، اگر او از روی خلوص آن کارها را کرده بود، از خداوند پاداش می گرفت، او خیال می کند هنگامی که وارد آخرت شود میزان اعمالش سنگین می شود، ولی او در آن جا چیزی مشاهده نمی کند پس همه را غبارهایی میبیند که در آسمان پراکنده شده است

39. سرائر: عبید گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی نماز می گذارد و نمازش را نیکو ادا می کند و دوست می دارد مردم را بطرف خود متوجه سازد، فرمودند این عمل ریا بحساب نمی آید.

40. تفسیر عیاشی: جراح از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که در تفسیر آیه شریفه «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً» (1) فرمودند: به این معنا است که هر کس نماز بگذارد و یا روزه بگیرد و یا برده ای آزاد کند و یا حجی بجای آورد و مقصودش آن باشد که مردم از وی خوششان بیاید واو را ستایش کنند مشرک بحساب می آید ولی قابل گذشت می باشد.(2)

41. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه شریفه «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ ... أَحَداً» فرمودند: کسی که کار نیکی می کند و رضایت خداوند را در نظر نمی گیرد و می خواهد به این وسیله آبروئی در میان مردم پیدا کندو هدفش این است که آن مردم کار خوب او را بشنوند، این مرد در عبادت خدا مشرک می شود.(3)

42. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام از قول خداوند فرمود: من بهترین شریک می باشم، هر کس در کارهای خود برای من شریکی قرار دهد آن را نخواهم پذیرفت من آن اعمالی را خواهم پذیرفت که خالص باشد.

1- . کهف / 110
2- . نفسیر عیاشی 2: 352 و جراح همان طور که بیان شد و در ادامه نیز بیان می گردد، مدائنی است.

3- . نفسیر عیاشی 2: 352 و جراح همان طور که بیان شد و در ادامه نیز بیان می گردد، مدائنی است.

- در روایت دیگری از حضرت علیه السلام روایت شده است: خدای متعال می فرماید: من بهترین شریک هستم، هر کس دیگری را با من در عملی شریک سازد، عمل را به آن شریک وا می گذارم.(1)

43. تفسیر عیاشی: امام باقر و صادق علیهما السّلام فرمودند: اگر بنده ای عملی انجام دهد و مقصودش خدا و آخرت باشد ولی بعد از آن رضایت وخشنودی فردی از مردم را اراده کند، این شخص مشرک به حساب می آید.(2)

44. نوادر: امام صادق علیه السّلام فرمودند: بنده ای را روز قیامت می آورند، که نماز گزارده است، گوید: بار خدایا من برای رضای تو نماز گزارده ام، به او می گویند خیر تو برای اینکه گفته شود خوب نماز گزارده ای، نماز می خواندی در این هنگام امر می شود او را بطرف دوزخ هدایت کنید.

بعد از این بنده ای دیگر را حاضر می کنند که قرآن یاد گرفته است او می گوید: بار خدایا من برای رضای تو قرآن را فرا گرفتم، گفته می شود آری تو قرآن یاد گرفتی بگویند او خوش صدا می باشد، در این جا فرمان می رسد او را هم به طرف دوزخ ببرید.

بار دیگر بنده ای دیگر می آورند که جهاد کرده است، او می گوید: بار خدایا من برای رضای تو به جهاد رفته ام به او می گویند: خیر تو به جهاد رفتی تا بگویند فلان کس شجاع می باشد در این جا امر می آید او را هم بطرف دوزخ هدایت کنید.

سپس بنده ای دیگر را حاضر می کنند که مال خود را در راه خداوند متعال انفاق کرده است، او می گوید: بار خدایا من اموال خود را در راه تو انفاق کردم، به او هم می گویند خیر تو در انفاق خود نظر داشتی که مردم بگویند او چه اندازه سخاوت دارد، فرمان می آید او را هم وارد آتش کنید.

1- . تفسیر عیاشی 2: 353
2- . تفسیر عیاشی 2: 353

45. نوادر: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس برای خداوند کار کند پاداش او با خداوند خواهد بود و هر کس برای مردم عمل نماید پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر ریائی شرک است.

46. نوادر: امام باقر علیه السّلام فرمود: در بنی اسرائیل عابدی بود که داود علیه السّلام از او خوشش می آمد واعمال او داود را به تعجب واداشته بود، خداوند به داود وحی کردند تو از کارهای او در شگفت مباش او ریا کار می کند.

گویند: آن عابد درگذشت نزد داود علیه السّلام آمدند و گفتند فلان کس درگذشت، فرمود: بروید او را دفن کنید بنی اسرائیل از این عمل داود ناراحت شدند که چرا او در جنازه عابد شرکت نکرده است.

هنگامی که عابد را غسل دادند پنجاه نفر برخاستند و شهادت دادند که از آن جز خیر مشاهده نکرده اند، بعد از اینکه بر جنازه او نماز گزاردند پنجاه نفر دیگر هم شهادت دادند که جز خیر از وی مشاهده نکرده اند.

در این هنگام خداوند برای داود وحی فرستاد که چرا در جنازه او حاضر نشدی، گفت: بار خدایا تو مرا از او آگاه ساختی، خداوند فرمود: آری چنین بود ولی چون گروهی از علماء و راهبان به خوبی او گواهی دادند من هم او را رحمت کردم با اینکه از حال او آگاه بودم.

47. نوادر: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» فرمود: کسی که کار خوبی انجام می دهد و رضای خداوند را در نظر نمی گیرد و مقصودش این است مردم او را آدم خوبی بدانند و در باره او سخن بگویند و کارهای او را تعریف و تمجید کنند و در محافل و مجالس ذکر او را بنمایند، این مرد در عبادت خود مشرک می باشد.

بعد از آن فرمودند: بنده ای که کارهای نیک انجام دهد و آن را پنهان بدارد مگر، خداوند بعد از مدتی آن خیر را برای مردم آشکار می کند و هر بنده ای که بخواهد شری را پنهان نماید خداوند پس از مدتی آن را فاش می سازد.

48. نوادر: موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرانش روایت می کند که علی علیه السّلام فرمود: ما از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله پرسیدیم: یا رسول اللَّه مردی از ما روزه می گیرد و نماز می گذارد و ولی شیطان در او القاء می کند و می گوید شما ریاکار هستید.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هنگامی که شیطان این گونه به شما القاء کرد، شما هم در اینجا بگوئید خداوندا به شما پناه می برم از اینکه با علم و اراده برای تو شریکی بیاورم و اگر از روی جهالت کاری کرده ام استغفار می نمایم.

49. نهج البلاغه: امیر المومنین علیه السلام فرمود: بدون ریاو(خودنمایی)عمل کنید و تظاهری نداشته باشید و بدانید هر کس برای غیر خدا کار کند خداوند کارش را به کسی که کار را برایش انجام داده واگذار می کند.(1)

50. منیه المرید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه بیشتر از شما می ترسم شرک کوچک است گفتند یا رسول اللَّه شرک کوچک کدام است فرمودند: آن ریا می باشد، روز قیامت که خداوند بندگان را پاداش می دهد می گوید: بروید از کسانی که برای آنها کار می کردید پاداش خود را طلب کنید و ببینید آیا آن ها می توانند پاداش شما را بدهند.

- رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: از چاه رسوائی به خداوند پناه ببرید، گفته شد: یا رسول اللَّه چاه رسوائی کدام است، فرمودند: نام یک دره ای در جهنم است که ریاکاران در آنجا خواهند بود.

- رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: روز قیامت به ریاکار می گویند، ای بدکار، ای مکار، ای فریب کار، هر چه کار کردی از دست رفت و مزدت پایمال شد، اینک بروید و مزد خود را از همان کسی که برای او کار می کردید بگیرید.

- جراح مدائنی از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که آن حضرت در تفسیر آیه شریفه «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ» فرمودند آنها کسانی هستند که کاری که

1- . نهج البلاغه، خطبه 23

ثواب دارد را انجام میدهند درحالی که آن کار را برای خدا انجام نمیدهند و همانا آن کار را انجام میدهند تا مردم بشنوند ونزد آنها آبروی پیدا کرده(مردم آنها را انسانهای خوبی بدانند) واین همان کسی است که در عبادت پرودگارش شریک قرار داده است.

- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: فرشته ای با خوشحالی نامه عمل یک بنده که همه اش نیک می باشد بطرف بالا می برد، ولی خداوند می فرماید این کارهای نیک را در دوزخ بگذارید او برای من کار نکرده است.(1)

علی علیه السّلام فرمودند: ریاکار سه نشانه دارد :وقتی مردم را میبیند در (در انجام کارهایش)نشاط پیدا کرده وخوشحال میشود. هنگامی که تنها باشد کسل وتنبل میشود، دوست دارد مردم در همه کارهایش از او تعریف کنند.

51. عده الداعی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند متعال می فرماید: من بهترین شریک هستم، هر کس برای من در کارها شریکی قائل شود آن عمل برای من نخواهد بود، زیرا من فقط اعمال خالص را قبول می کنم.

- در حدیث دیگری آمده که من بی نیازترین شریکان می باشم، هر کس کاری انجام دهد و دیگری را در نظر بگیرد من از او بیزار می باشم و آن کار برای کسی میگذارم که در انجام کارشد با من شریکش کرده است

- رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر حقی، حقیقتی دارد و هیچ کس به حقیقت اخلاص نمی رسد مگر اینکه درهیچ یک از کارهایی که برای خداوند انجام داده است دوست نداشته باشد مردم او را بستایند .

- رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: ای ابو ذر مردی به حد فقاهت نخواهد رسید(به عمق بینش و فقه کامل دست پیدا نمیکند) تا آنگاه که مردم را مانند شتران تصور کند، او باید به آنها توجه نکند و وجود آنها نتوانند در او اثر بگذارند

1- . مجلسی، محمد باقر بن محمد محمد تقی، بحار النوار الجامعه لدرر أخبار الائمه الاطهار (ط – بیروت) 111 جلد، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق.

همان گونه که یک شتر نمی تواند در او اثر بگذارد و بعد متوجه خود شود و خود را از همگان حقیر بداند.

- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند عملی را که به اندازه ذرهای در آن ریا باشد مورد قبول قرار نمی دهد.

- از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله سؤال شد نجات در چیست، فرمودند: بنده ای در عبادات و طاعات خداوند دیگری را در نظر نداشته باشد.

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: چیزی که بیشتر از شما می ترسم شرک اصغر می باشد گفتند: یا رسول اللَّه شرک اصغر کدام است فرمودند: ریاء خداوند متعال می فرماید هنگامی که بندگان را پاداش عمل می دهند به آنها می گویند بروید از کسانی که برای آنها کار می کردید پاداش خود را بگیرید، آیا از جزاء و ثواب نزد آنها چیزی مییابید.

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمود: هر کس ستایش خداوند رادر برابر ستایش و مدح مردم برگزیند و از آن صرف نظر کند پروردگار نیاز و مؤنههایش را از مردم عهده دار خواهد شد

روایت شده مردی در بنی اسرائیل گفت: من خداوند را چنان عبادت کنم که همواره نام من باقی بماند، او مدتی به جدیت مشغول عبادت شد، او از هر اجتماعی که می گذشت مردم به او می گفتند این شخص ظاهرساز و ریاکار می باشد.

روزی به خود آمد و گفت: تو خود را خسته کردی و عمرت را ضایع ساختی، اینک باید کاری کنی که بعد از این برای خداوند عمل نمائی، نیت او تغییر کرد و عملش خالص شد و برای خدا کار کرد، او بعد از این به هر گروهی از مردم که عبور می کرد می گفتند: او متقی و پرهیزگار می باشد.

- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: هر کس امر آخرت خود را اصلاح کند، خداوند دنیای او را اصلاح می کند و هر کس بین خود و خدا را اصلاح نماید خداوند بین او و مردم را اصلاح می کند.(1)

52. اسرار الصلوه: رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: بهشت سخن گفت و اظهار داشت من حرام می باشم بر کسی که بخل ورزد و ریاکار باشد.

- رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: آتش و اهل آن از ریاکاران فریاد و شیون می کنند، گفته شد: یا رسول اللَّه آنها چگونه شیون می نمایند فرمودند: از آتش سوزانی که آنها بخاطرش عذاب می کشند.

- رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: نخستین کسانی که روز قیامت احضار می شوند، مردی که قرآن را جمع کرده(حفظ کرده وبه تلاوت آن مشغول بوده است)، شخصی که در راه خدا کشته شده و مردی که مال فراوان دارد، خداوند متعال به او می گوید مگر آنچه را که برای رسول فرستادم به تو تعلیم نکردم، گوید چرا تعلیم فرمودی.

خداوند متعال می فرماید پس چرا آنچه تعلیم گرفتی عمل نکردی؟ او می گوید: بار خدایا من در شب و روز قرآن را مطالعه و تلاوت کردم، خداوند و فرشتگان می گویند دروغ می گوئی، مقصود شما آن بود که بگویند فلان شخص خوب قرآن می خواند و همین را هم می گفتند.

بعد از آن مرد ثروتمند را می آورند خداوند از او سؤال می کند مگر زندگی تو را توسعه ندادم و تو را از دیگران بی نیاز نکردم او می گوید: آری ای خدای من مطلب چنین است، خداوند سؤال می کند پس چرا به آنچه دادم عمل نکردی.

می گوید: چرا من صله رحم بجای آوردم و در راه خداوند دادم، خداوند می گوید دروغ گفتی و فرشتگان هم می گویند دروغ می گوید، خداوند می فرماید تو این کارها را می کردی تا بگویند فلان کس بخشنده است و این سخن را هم گفتند.

1- . عده الداعی: 156

بعد از آن مردی که در راه خداوند کشته شده است حاضر می شود به او می گویند شما چه کردید، او می گوید: بار خدایا تو فرمان جهاد دادی و من هم جنگ کردم تا در راه تو کشته شدم، خداوند می گوید: دروغ می گوئی و فرشتگان هم او را تکذیب می کنند، خدا و فرشتگان می گویند تو می خواستی مردم بگویند فلان کس شجاع است و همین را هم می گفتند، بعد از این رسول خدا فرمودند: آنها گروهی هستند که آتش جهنم به واسطه آنها گداخته می شود.

ص: 435

باب یکصد و هفدهم : زیاد شمردن طاعت و عجب نسبت به اعمال

آیات:

- أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّى مَنْ يَشاءُ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً(1)

{آیا به کسانی که خویشتن را پاک می شمارند ننگریسته ای؟ [چنین نیست،] بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند، و به قدر نخِ روی هسته خرمایی ستم نمی بینند.}

- هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِى بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى(2)

{آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاریها -جز لغزشهای کوچک- خودداری می ورزند، پروردگارت [نسبت به آنها] فراخ آمرزش است. وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکمهای مادرانتان [در زهدان] نهفته بودید به [حال] شما داناتر است، پس خودتان را پاک مشمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است.}

روایات:

1. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند می داند که گناه از عجب و خودپسندی برای مؤمن بهتر است و اگر این نبود هیچ مؤمنی گرفتار گناه نمی شد. (3)

ص: 436

1- . نساء / 49
2- . نجم / 32
3- . کافی 2: 313

شرح: «العجب» بزرگ شمردن عمل و زیاد دانستن آن و خرسند و شادمان شدن و اعتماد نمودن به آن اعمال بوده و اینکه نفس خود را از هر کوتاهی مبرا بداند. اما شاد شدن از عمل همراه با تواضع و فروتنی در برابر پروردگار و شکر بر توفیقات الهی، و درخواست فزونی آن، پسندیده و نیکو است.

شیخ بهایی قدس الله روحه می گوید: شکی نیست کسی که روزها روزه دار بوده و شب ها به نماز می ایستد و اعمال صالحی از این قبیل انجام می دهد، شادی و سرور برای وی حاصل می گردد.

اگر شخص آن را لطف و رحمتی الهی دانسته و نعمتی از سوی پروردگار شمارد، با این وجود از تباه شدن عملش بیم داشته و از خدا می خواهد بر توفیقات او بیافزاید، در چنین صورتی، این شادی و خرسندی عجب محسوب نمی شود، اما اگر این اعمال را صفت خود دانسته که در آن پابرجا بوده و این صفت جزئی از ذات او شده است، و خود را از هر کوتاهی و خطایی مبرا بداند، گویا با این اعمال بر خدای متعال منت می گذارد، در این صورت عجب و خودپسندی به شمار می آید.

روایت بر این دلالت دارد که عجب از گناه بدتر است، به این معنا که گناه از جوارح و اعضا ناشی شده، اما عجب و خودپسندی گناهی قلبی است؛ گناه به وسیله توبه از بین رفته و به وسیله عبادت پوشیده می شود، اما عجب صفتی نفسانی است که از بین بردن آن مشکل است، طاعات را تباه کرده و از درجه قبول ساقط می کند.

عجب آفت های زیادی دارد، و همانطور که می دانید به کبر و غرور می انجامد، با برخی از این آفت ها آشنا شده اید. همچنین عجب به فراموشی گناهان و سهل انگاری در آن می انجامد، در نتیجه برخی از گناهان را به خاطر نمی آورد و در آن تفکر نمی نماید، زیرا گمانش بر این است که نیازی به بررسی ندارد و در نتیجه آن را فراموش می کند، گناهان را به خاطر نیاورده و آن ها را کوچک می شمارد، و برای جبران آن کاری انجام نمی دهد، و اما عبادت ها و اعمال خود را بزرگ شمرده و از آن خرسند است، و با انجام آن بر خداوند منت می گذارد، و نعمت الهی و توفیقات خداوند و بهرمندی از آن را فراموش می کند.

ص: 437

سپس اگر از آن خرسند شود، آفت های آن را نمی بیند، و کسی که آفت اعمال را بررسی نمی کند، زحمت هایش بر باد می رود، زیرا چنانچه اعمال ظاهری خالص و بدور از آلودگی باشد، بسیار کم سود می رساند، و تنها کسی در گناهان تفقد می نماید که ترس و خوف بر او غلبه نماید، و از عجب به دور باشد.

شخص خودپسند به خود و پروردگارش مغرور می شود، و از مکر و عذاب الهی خود را در امان می داند، و گمان می کند مقام و منزلتی نزد خداوند دارد، و بر خدا منت می گذارد، و در اعمالی که نعمت و فضل الهی و بخشش خداوند بر اوست، خود را محق می شمارد، در نتیجه عجب و غرور وی نسبت به خود و عقیده و کردار و عقل خویش، وی را از استفاده و مشورت و سوال باز می دارد، بنابراین از پرسیدن از عالم تر از خود تکبر می ورزد، و چه بسا شیفته عقیده اشتباهی باشد که به ذهنش خطور کرده و بر آن اصرار می ورزد، آفت های عجب بیشتر از آن است که در شمار آید.

2. کافی: از مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی از أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ از مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ از نَضْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ از إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ از امام صادق علیه السّلام فرمودند: عالمی نزد عابدی آمدند و به او گفتند: نمازت چگونه است؟ گفت از عبادت کسی مانند من می پرسی؟ من سالیان درازی می باشد که خداوند را عبادت می کنم و می دانم چگونه نماز بگذارم.

عالم از او سؤال کرد گریه ات چگونه است، گفت: من گریه می کنم تا جائی که اشک های من جاری می گردد. عالم به او گفت: اگر خنده کنی و از خداوند بترسی بهتر است از اینکه گریه کنی و از خود را راضی و خوشحال باشی(و به واسطه اعمالت جایگاهی نزد خدا برای خود قایل واز خدا طلبکار باشی) ، و عمل از خود راضی هرگز بالا نمی رود.(1)

1- . کافی 2: 313

شرح: «قراوش» با کسر، (مزاحم و یا دارای سر بزرگ را گویند، «المدل» در جایگاه فاعل بر وزن افعال است، «المنبسط» شخص خرسندی را گویند که از کوتاهی در عمل بیمی ندارد، در کاتب نهایه «فیه» به معنای راه رفتن در مسیر است.) (1)

مدلا: شخص خرسندی که از چیزی بیم ندارد، و از ادلال گرفته شده و به معنای کسی است که نزدش مقام و منزلتی دارد. در فرهنگ لغت: دل المرأه و دلالها، ناز و عشوه زن برای شوهرش را گویند (گستاخی در طنازی و تظاهر به مخالفت با شوهر، و حال آنکه قصد مخالفت نداشته و عشوه گری می کند، «إنبسط» مانند ناز و عشوه گری کردن، و مطمئن شدن به محبت او و افراط در آن، و الداله: آنچه که به وسیله آن بر محبوبت دلربایی می کنی)(2)

«الضحک مع الخوف» خنده ظاهری و بیم قلبی است، همانطور که در صفات مومن آمده است: شادیش در چهره و غمش در قلبش است؛ و هسته اصلی قلب بوده و انسان جز با اصلاح قلبش، اصلاح نمی پذیرد، و می بایست ریا و کبر و ریا را از قلب خارج کند، و با خوف و بیم و تفکر در آخرت و شرایط اعمال، نفسش را خوار و خفیف سازد و نعمت های فراوان الهی و امثال آن را بر او یادآوری کند. روایت بر این دلالت دارد که عالم بر عابد برتری دارد، و عبادت بدون علم واقعی سودی نمی بخشد.

برخی از محققان می گویند: بدان که عجب تنها زمانی است که شخص خود را در حد کمال ببیند، و عالمی که علم و عمل و مال خود را در حد کمال می بیند، دو حالت دارد: یکی اینکه از نابود شدن آن بیمناک بوده و از زوال و نابودی آن واهمه دارد، چنین شخصی معجب و متکبر محسوب نمی شود. و دیگر اینکه از نابودی آن ترسنان نبوده، اماچون از نعمتی از نعمت های الهی برخوردار شده است، خرسند و خوشحال بوده، نه اینکه خود به آن دست یافته است، چنین شخصی نیز معجب و خودپسند شمرده نمی شود.

1- . آنچه در پرانتز آمده است، از شرح کافی 2: 301 بر آن افزوده ایم.
2- . آنچه در پرانتز آمده است، از شرح کافی 2: 301 بر آن افزوده ایم.

سومین حالت که عجب و خودپسندی به شمار می آید، این است که نه تنها از زوال نعمت بیم نداشته، بلکه از آن راضی و خوشنود بوده و به آن اطمینان دارد، و رضایت و خوشنودی او به این دلیل است که آن را کمال و نعمت و مقام و خیر و می داند، و نه نعمت و بخشش الهی و نعمتی از نعمت های خداوند.

پس شادی او از این رو است که آن را صفت و ویژگی خود دانسته گویا بخشی از وجود اوست، و نه اینکه آن را از جانب خدا بداند، و هرگاه قلبش این را بپذیرد که آن را نعمت الهی بداند و هرگاه بخواهد آن را از او می گیرد، خودپسندی وی از بین می رود.

خودپسندی بزرگ شمردن نعمت و اعتماد کردن به آن همراه با فراموشی فضل الهی است، پس اگر علاوه بر این، خود را نزد خداوند صاحب حق دانسته و حتی توقع کرامت در دنیا داشته باشد، و چنان بر خود غره گشته که رسیدن کوچک ترین امر مکروهی به خود را بعید بداند،به اندازهای که از عذابها وگرفتاریهایی که متوجه فاسقان است خود را مبرا دانسته که هرگز دچار آنها نخواهد شد، این حالت را «ادلال» در عمل گویند، مثل اینکه در برابر خداوند گستاخ می شود وبه واسطه اعمالش در برابر خدا دلیل دارد(که انتطار دارد به سبب اعمالش، هیچ گونه مکروهی به اونرسد وبه خاطر جایگاهی که نزد او دارد از نعمتهای ویژه ای برخوردار باشد)

همچنین گاهی به کسی چیزی عطا میکندپس آنرا بزرگ میشمارد و بر او منت میگذارد و از این کارش عجب و خودپسندی سراسر وجودش را فرا میگیرد پس اگر او را به خدمت بگیرد یا پیشنهادی به او بدهد یا یا آن را دور بدارد به جایش خواستار این است که حق ودینی را که به گردنش نهاده جبران وبه جای آورد وبه دلیل این کاری که برایش کرده، حقی را برای خود انتظار داردکه در اینباره ،آیه شریفه «و لاتمنن تستکثر»(1) {و منّت مگذار و فزونی مَطَلَب}، به این معناست که با عمل خود گستاخی مکن.

1- . مدثر / 6

در روایت است، که نماز مدل (کسی که بواسطه اعمالش عجب دارد وبر خداوند گستاخی میورزد) بیشتر از سرش بالا نمی رود. «لان تضحک وأنت معترف بذنبک خیر من أن تبکی وأنت تدل بعملک؛ اگر تو بخندی در حالی که به گناهانت معترف باشی بهتر از آن است که با تکیه بر عملت بر خداوند گستاخی ورزی»، مغرور شدن به عمل در پی عجب و خودپسندی است، هیچ گستاخ و مغروری نیست مگر اینکه خودپسند باشد، و چه بسا خودپسندی که از عمل خود راضی نبوده و به آن نمی بالد، زیرا عجب با بزرگ شمردن عمل و فراموشی نعمت حاصل می شود، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.

اما گستاخی با انتظار پاداش تحقق پیدا میکند، پس اگر انتظار داشته باشد دعایش اجابت شود و در باطن رد شدن آن را انکار نماید، به عمل خود راضی و خشنود بوده است مدّل در عمل به شمار میآید ، چنین شخصی از رد شدن دعای فاسقان شگفت زده نمی شود، اما از رد شدن دعای خود تعجب می کند، این عجب و راضی بودن از عمل خود بوده، و مقدمه کبر و زمینههای آن به شمار می رود.

3. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس خودبین و خودپسند شد هلاک خواهد گردید.(1)

شرح: منظور از هلاکت، سزاوار کیفر و دور شدن از رحمت حق تعالی است، گفته شده:عجب از طریق عبادت و ترک گناهان در انسان شکل میگیرد.

شکل ظاهری و اصل و نسب، خویشاوندی و اعمال عادی مانند نیکی به دیگران و غیره، از بزرگترین مهلکه ها و پرده هایی است که بین دل و خدا حائل می شود، و شرک به حق تعالی را در پی داشته و نیکی و فضل و کرم و توفیق را از وی سلب می نماید، و شخص دم از استقلال زده و علاوه بر باطل کردن اعمال و حسنات، اجر و پاداش آن ها را نیز تباه می سازد؛ همانطور که خدای متعال می فرماید: «ولاتبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی»(2) {صدقه های خود را با منّت و آزار، باطل

1- . کافی 2: 313

2- . بقره / 264

مکنید }، وکسی با بخشش وعطا کردن منت نمیگذارد و با اظهار برتری و تحقیر فرد نیازمند، وی را نمی آزارد، مگرفردی که از بخشش خود مغرور شده، و به این مطلب توجه نداشته باشد که این نعمت و منتی از طرف پرودگار است

4. کافی: علی بن سوید از امام ابو الحسن علیه السّلام روایت می کند که از آن جناب سؤال کردم عجبی که عمل را باطل میکند چیست؟ فرمودند: عجب درجاتی دارد، یکی از آنها این است که اعمال زشت بنده در نظرش زیبا جلوه کند پس آنها را نیکو پنداشته وبدانها مغرور میشود و چنین میپندارد، که بهترین کار را انجام داده است دوم اینکه بنده ای به خدا ایمان بیاورد و به سبب آن بر خداوند منت گذارد در حالی که پرودگار بر اومنت نهاده(وتوفیق ایمان آوردن را به او عطا کرده است) .(1)

شرح: عبارت «العجب درجات منها أن یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنا» به این آیه شریفه اشاره دارد: «أفمن زین له سوء عمله فرآه حسنا»(2) {آیا آن کس که زشتیِ کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟ } پس به عمل خویش مغرور شده و گمان می کند عمل نیک انجام داده است،(3)که به این آیه اشاره دارد«قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضّل سعیهم فی الحیاه الدنیا وهم یحسبون أنهم یحسنون صنعا» 4و بیشترین جهالت از این صفت ناشی می شود، پس عقلا و نقلا اعمال ناپسند انجام داده و بر آن مداومت می کنند، تا این اعمال با وسوسه نفس و تایید و نیکو جلوه دادن عمل توسط هم نشینهایشان، آن را از ویژگی های کمال دانسته و همه جا نقل می کنند و به آن می بالند، و از روی کبر و غرور و اظهار کمال می گویند: ما فلان کار و فلان کارانجام داده ایم.

«و منها أن یؤمن العبد بربه فیمن علی الله و لله علیه فیه المن» اشاره به این آیه شریفه دارد: «یمنون علیک أن أسلموا قل لاتمنوا علی إسلامکم بل الله یمن علیکم إن

1- . کافی 2: 313
2- . فاطر / 8
3- . کهف / 103 - 104

هدیکم للایمان إن کنتم صادقین»(1) {از اینکه اسلام آورده اند بر تو منّت می نهند؛ بگو: «بر من از اسلام آوردنتان منّت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منّت می گذارد، اگر راستگو باشید. }

5. کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: مردی گناه می کند و پشیمان می شود و بعد کار نیک انجام می دهد و خوشحال می گردد و از آن حالت اول در می آید اگر آن حال اول که خوف وندامت است در او باشد، بهتر از آن است که کار نیک بکند و برای او عجب حاصل گردد.(2)

شرح: «فیندم علیه» پشیمانی او از روی عجز و اعتراف به کوتاهی خود بوده، که این مقام توبهکنندگان می باشد، اینکه فرد در آن حالت باشد، نزد خداوند محبوبتر است ، زیرا خدای متعال می فرماید: «إن الله یحب التوابین»(3) و «یعمل العمل فیسره ذلک» منظور از شادی در اینجا، خرسند شدن به عمل و بزرگ شمردن آن و خود را از تقصیر مبرا دانستن است.همانطورکه بحثش گذشت «فیتراخی عن حاله تلک» به این معناست که حال او هنگام خوشحالی و عجب، کم ارزش تر از حال وی در هنگام پشیمانی است، با آنکه در آن حالت همراه با معصیت بوده است؛

«تراخی» در فرهنگ لغت به معنای تقاعس و تاخیر کردن و «راخاه» به معنای دور کردن، و «تراخی السماء» یعنی کند شدن باران ، و بر این دلالت دارد که عجب، فضیلتها وارزش اعمال باقی مانده گذشته را تباه می کند.

در جمله «فلان یکون علی حاله تلک خیر مما دخل فیه»، ضمیر مستتر در دخل به آن «رجل» باز می گردد، و مرجع ضمیر «فیه» موصول بوده، و ممکن است بر عکس باشد. حرف «فاء» در اینجا برای جدا ساختن و «خیر» خبر أن یکون می باشد، به این معنا که حالت پشیمانی و همراه با گناه برای او بهتر از عجبی است که همراه با

1- . حجرات / 17
2- . کافی 2: 313
3- . بقر / 222

خوشحالی از عمل باشد، و یا گناه همراه با پشیمانی برتر از عمل نیک همراه با عجب و خودپسندی است، و یا این دو حالت بهتر از آن دو حالت (عجب) است.

6. کافی: یکی از اصحاب از امام صادق علیه السّلام روایت می کند که دو مرد وارد مسجدی شدند یکی از آنها عابد بود و دیگری فاسق و بعد از آن که از مسجد بیرون شدند عابد فاسق شد و فاسق از زمره صدیقان در آمد و جزء نیکوکاران گردید.

علت آن بود که عابد در مسجد عبادت کرد و عجب و خودخواهی برای او حاصل شد و با این فکر و اندیشه از مسجد بیرون گردید ولی فاسق در مسجد از اعمال خود نادم گردید و استغفار کرد و از گناهان خود بازگشت. (1)

شرح: «و الفاسق صدیق» یعنی مومن صادقی که بسیار راستگو و در گفتار و کردار درستکار باشد، راغب می گوید: صدیق به کسی اطلاق می شود که صدق او زیاد باشد . گفته می شود: البته به کسی اطلاق می شود که هرگز دروغ نمی گوید، و گفته می شود: صدیق کسی است که به دلیل عادت به راستگویی، دروغ نمی گوید. و گفته می شود: به کسی اطلاق می شود که در اعتقاد و گفتار راستگو باشد و راستگویی خود را در عمل ثابت می کند.(2)

7. کافی: عبد الرحمن بن حجاج گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی کاری می کند و در عین حال ترسان می باشد، ولی بعد از آن کاری دیگر انجام می دهد و حالتی شبیه خودپسندی و رضایتمندی از عملکردش در او به وجود میآیدکدام یک از این دو عمل خوب است، امام علیه السّلام فرمودند: حالت اول که در او خوف و ترس وجود دارد، بهتر است از حالتی که برای او عجب و خوشحالی و مسرت دست می دهد.(3)

شرح: «یعمل العمل» یعنی معصیت و یا مکروهی و یا باطلی انجام دهد و و وتفسیر کردن آن به طاعت و عبادتی که بنده در آوردن شرائط آن کوتاهی ورزیده

1- . کافی 2: 314
2- . مفردات غریب القرآن: 277
3- . کافی 2: 314

باشد بعید است چرا که فایده خبر در این زمان اندک است. و «شبه العجب» تنها برای بیان این است که عجب اندکی بر او وارد شده و او را از ترس پیشین خارج می کند، و در پاسخ به این نکته اشاره دارد که این نیز عجب محسوب می شود.

8. کافی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرمود: هنگامی که موسی بن عمران علیه السّلام نشسته بود ناگهان شیطان رسید و در حالی که کلاه رنگارنگ به سر گذاشته بود کنار موسی علیه السّلام قرار گرفت.

شیطان کلاه خود را در آورد و در کنار موسی نشست و بر او سلام نمود، موسی گفت: شما که هستید گفت: من ابلیس هستم. گفت: تو ابلیس هستی خداوند خانه ات را خراب کند، شیطان اظهار داشت آمده ام به شما سلام کنم چون در نزد خداوند مقام داری.

موسی علیه السّلام به او گفت: این کلاه چیست بر سر نهاده ای گفت به این وسیله دل فرزندان آدم را بطرف خود جلب می کنم، موسی گفت: بمن بگو آن کدام گناه است که اگر فرزند آدم مرتکب شد بر او مسلط می کردی، گفت: هر گاه خودبین شود وعملش را بسیار ببیند، و گناهانش را کوچک بشمارد.

رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند متعال به داود فرمودند: ای داود گناهکاران را مژده بده و صدیقان را بترسان گفت: چگونه این کار را انجام دهم، فرمود: ای داود به گناهکاران مژده بده که من گناهان آنها را عفو می کنم و توبه را می پذیرم و به صدیقان هم بگو که خودبین نباشند و به اعمال خود مغرور نگردند و بدانند بندگان در هنگام حساب هلاک می گردند.(1)

شرح: «البرنس» با ضم، در «نهایه» هر لباسی است که کلاه ، بالاپوش بلند و گشاد و یا جبه و یا بارانی به آن پیوسته باشد.

جوهری می گوید: قلنسوه و یا شب کلاه بلندی که زاهدان در صدر اسلام می پوشیدند؛ و از «البرس» با کسره باء، به معنای پنبه بوده و نون زائد است. گفته

-1 . کافی 2: 314

می شود: این واژه عربی نیست؛ «قال أنت» یعنی تو ابلیس، و گفته می شود: خبر آن، مبتدای محذوف، یعنی: «المسلم أنت» و بر اساس دو تقدیر استفهام تعجبی است.

«فلا قرب الله دارک» به این معناست که خداوند تو را به ما یا هیچ یک از بندگان نزدیک نگرداند، و گفته می شود: خانه تو آباد نباشد، کنایه از خانه خراب شدن شیطان است. «إنما جئت لأسلم علیک» یعنی برای گمراه کردن تو نیامده ام تا مرا از خود دور سازی، چرا که من به گمراهی تو طمع نبسته ام، زیرا تو به خداوند نزدیک هستی، و یا سلام من به تو به خاطر جایگاهی است که نزد خداوند داری.

«به أختطف»: خطفه بر وزن علم و ضرب است، إختطفه هنگامی است که به سرعت وی را بگیرد. ظاهرا رنگ های متفاوت موجود در کلاه، به شهوت های دنیوی و زینت های آن و ادیان مختلف و عقاید بدعت گذاری شده و یا اعم از آن باشد؛ «استحواذ الشیطان علی العبد» غلبه شیطان بر او و سوق دادن وی به سوی وسوسه های ابلیس است.

«أن لایعجبوا»، گفته می شود: أن ناصبه است و نه نافیه؛ و یا أن مفسره بوده و نه ناهیه؛ «یعجبوا» بر وزن افعال و فعل مجهول و یا معلوم است، مانند أغد البعیر (شتر غده درآورد)، من می گویم: مورد اول واضح تر است.

«أنصبه» (مانند أضربه: یعنی او را بر پا داشت، و بر وزن افعال به معنای خسته کردن، بعید است؛ «الا هلک» یعنی سزاوار عذاب و هلاکت میگردد،چون همه عبادتها هم نمیتواند

حتی به عنوان شکر یکی از نعمتهای پرودگار سبحان قرار گیرد، وهمچنین صرف نظر از بررسی شرایط عبادات، بیشتر مردم (اگر تمام عباداتشان را هم به صورت کامل وپسندیده و با همه شرائط به جای آورند) به در مقابل گناهانشان تقاص میشوند.(1))

9.......اگر چنین چیزی نبود، خداوند مومن را به گناه آزمایش نمی کرد.(2)

ص: 446

1- . توضیح تکمیلی از شرح کافی 2: 302 بیان شده است و نسخه کمبانی بسیار ضعیف است.
2- . همچنین، این ذمیمه حدیثی است که مشاب آن در کافی شماره 1 بیان شده است.

10. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام فرمودند: اکنون که بناست آدمی از صراط عبور کند پس چرا عجب داشته باشد و یا خود را از دیگران بالاتر بداند. (1)

11. امالی صدوق: در منهیات رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله وارد شده که فرمود: کارهای بد را کوچک نشمارید اگر چه کوچک باشد و کار نیک را زیاد نپندارید اگر چه در نظر شما زیاد جلوه کند، گناه بزرگ با استغفار از بین میرود و گناه کوچک با اصرار ورزیدن به آن دیگر از گناهان کوچک شمرده نمیشود.(2)

12. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از علی علیه السّلام روایت کرده اند که فرمودند: هر کس خودبین و خودپسند شد هلاک خواهد گردید. (3)

13. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: سه چیز آدمی را هلاک می کند، بخلی که اختیار آدم را بگیرد، هوای نفس که آدمی از آن پیروی کند و از خود راضی بودن شخص از خود(واعمالش).(4)

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز آدمی را هلاک می کند و حدیث مشابه آن و نیز در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و اله به امام علی علیه السلام نقل شده است.(5)

14. خصال: امام باقر علیه السّلام فرمودند: سه چیز کمر آدمی را می شکند: کسی که کارهای خود را زیاد بداند و گناهانش را فراموش کند و خودبین باشد.(6)

در معانی الاخبار حدیث مشابهی از عبدالحمید نقل شده است.(7)

1- . امالی صدوق: 6
2- . امالی صدوق: 260
3- . امالی صدوق: 268
4- . خصال 1: 41
5- خصال 1: 42، در دو حدیث.

6- . خصال: 55
7- . معانی الاخبار: 343

15. خصال: امام صادق علیه السّلام فرمود: شیطان به لشکریانش گفته: هر گاه در فرزند آدم سه خصلت پیدا شد، من از اعمال او باکی ندارم و می دانم که مورد قبول قرار نخواهد گرفت، هر گاه اعمالش را زیاد بداند و گناهانش را فراموش کند و عجب در او پدید آید.(1)

16. خصال: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که امیر المؤمنین علیه السّلام در وصیت خود به فرزندش محمد حنفیه فرمودند: از عجب و خودخواهی دوری کن و بدخو مباش و در کارها صبور باش و اگر به این خصلت ها گرفتار شدی، رفیقی نمی توانی بدست آوری و همه از تو فرار خواهند کرد.(2)

17. خصال: علی علیه السّلام فرمودند: عجب آدم را به هلاکت می رساند، ولی صبر آدمی را ثابت نگه می دارد.(3)

18. امالی صدوق: علی علیه السّلام در وصیت خود به امام حسن علیه السّلام فرمودند: تنهائی و وحشتی بالاتر از عجب و خودپسندی نمی باشد.

19. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمودند: جهلی بالاتر از عجب نمی باشد.(4)

من می گویم: برخی از روایت ها در باب «جوامع المکارم» بیان شد.(5)

20. علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند می داند که گناه برای مؤمن بهتر از عجب می باشد و اگر عجب نبود، پرودگار هرگز مومن را به گناه گرفتار نمیکرد.(6)

21.علل الشرائع: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که دو مرد وارد مسجدی شدند یکی از آنها عابد بود و دیگری فاسق و بعد از آن که از مسجد بیرون

1- خصال 1: 55
2- . خصال 1: 72
3- . خصال 2: 94
4- . علل الشرائع: 246

5- . ر. ک ج 69: 414332
6- . علل الشرائع 2: 266؛ بحارالانوار 65: سطر 18 صفحه 324

شدند عابد فاسق شد و فاسق از زمره صدیقان در آمد و جزء نیکوکاران گردید وآن بدین خاطر بود که مومن وارد مسجد شد درحالی که نسبت به اعمالش عجب داشته و کوتاهی در خود نمیدید و پیوسته درآن فکربود ولی فاسق در اندیشه پشیمانی از فسق وگناهانش بود پس از خداوند گناهانش استغفار میکرد.(1)

22. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمودند از منت نهادن دوری کنید، گفتم: قربانت گردم منت نهادن چگونه می باشد فرمودند: یکی از شما راه می رود (برای قضای حاجت برادران مومن یا دیگر کارهای نیک دیگر)و بعد به پشت می افتد و پاهایش را بلند می کند و بعد می گوید: بار خدایا من برای تو این کار را می کنم.(2)

23. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس برای کسی فضل و دانشی نشناسد خودخواه شمرده می شود.(3)

24. الدره الباهره: ابو الحسن سوم علیه السّلام فرمودند: هر کس از خود راضی باشد ناراضی زیاد خواهد داشت(افراد زیادی را از خودمیرنجاند).

25. نهج البلاغه: علی علیه السّلام فرمودند: گناهی که تو را ناراحت کند بهتر است از کار نیکی که تو را خوشحال کند و به خودستائی وادارد.(4)

علی علیه السّلام فرمودند: عجب و خودپسندی از همه چیز وحشت انگیزتر است.(5)

و نیز فرمودند: خودپسندی مانع می گردد که آدمی دنبال کمال برود.(6)

و نیز فرمودند: خودخواهی انسان یکی از حاسدان عقلش می باشد.(7)

1- . علل الشرائع 2: 43
2- . معانی الاخبار: 140ف و عبارت «یمشی احدکم» به این معناست که در پی برآورد حاجت برادران و دیگر اعمال خیر می رود.
3- . معانی الاخبار: 244
4- . نهج البلاغه، حکمت 46
5- . نهج البلاغه، حکمت 38

6- . نهج البلاغه، حکمت 184
7- . نهج البلاغه، حکمت 212

26. معانی الاخبار:علی بن سوید از امام ابو الحسن موسی علیه السّلام روایت می کند که از آن جناب سؤال کردم: کدام عجب است که عمل را فاسد می کند؟ فرمودند: عجب درجاتی دارد یکی از آنها این است که بنده ای کار زشت خود را نیکو می داند.

او خیال می کند کاری که انجام می دهد خوب می باشد فکر میکند کار خوبی انجام داده است و دیگر اینکه بنده مؤمن به خداوند ایمان می آورد و به خداوند برای ایمان خود منت می گذارد، در صورتی که خداوند بر او منت دارد که او را به ایمان هدایت کرده است.(1)

27. ثواب الاعمال: امام باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمودند خداوند متعال کار را به یکی از فرشتگان واگذاشت و او هفت آسمان و هفت زمین را با سایر اشیاء ایجاد کرد، هنگامی که متوجه شد همه اشیاء از او اطاعت می کنند گفت: کسی مانند من هست؟

در این هنگام خداوند متعال آتش کوچکی را فرستادند، گفتم آن آتش کوچک چه بود،؟گفت آتشی بود مانند سر انگشت، آن آتش آمد و هر چه او خلق کرده بود همه را نابود کرد تا آنگاه که به آن فرشته وحی رسید و همه اینها به خاطر عجب او بود.(2)

28. قصص الانبیاء علیهم السلام: موسی علیه السلام نشسته بود مه ابلیس بر او عبور کرد، موسی به او فرمود: بگو کدام گناه است که اگر بنی آدم مرتکب شود، بر او چیره می شوی؟ پاسخ داد: هرگاه مغرور و خودپسند شود، عملش را زیاد بداند، و گناهانش را کم شمارد.

29. قصص الانبیاء علیهم السلام: عالمی نزد عابدی آمدند و به او گفتند: نمازت چگونه است؟ گفت از عبادت کسی مانند من می پرسی؟ من سالیان درازی می باشد که خداوند را عبادت می کنم و می دانم چگونه نماز بگذارم.

1- . معانی الاخبار: 243
2- . ثواب الاعمال: 224، و نیز در محاسن: 123

عالم از او سؤال کرد (گریه ات چگونه است، گفت: من گریه می کنم تا جائی که اشک های من جاری می گردد. عالم به او گفت:) اگر خنده کنی و از خداوند بترسی بهتر است از اینکه گریه کنی و خود را راضی و خوشحال بدانی، و عمل از خود راضی هرگز بالا نمی رود.

اگر از بنی اسرائیل نقل کنید، حرجی بر شما نیست.(1)

30. فقه الرضا علیه السلام: روایت شده هنگامی که ایوب گرفتار مصیبت شد گفت: اکنون مانند مقابله با خصم خواهم نشست، خداوند متعال به او وحی کردند: سخن بگو، او روی خاکسترها قرار گرفت و گفت بار خدایا خودت می دانی هنگامی که دو حادثه برای من پیش می آید و تو از آن هر دو هم راضی بودی من سخت ترین آنها را انتخاب می کردم.

در این هنگام از ابر سفیدی ندائی بلند شد و با هزارها زبان اعلام گردید که بر که منت میگذاری؟، ایوب خاکسترها را بر سر گذاشت و به سجده افتاد و گفت: بار خدایا منت از آن شما می باشد، خداوند او را عافیت بخشید.

1- . این حدیث را عامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، و به استناد این حدیث دروغین اسرائیلیات در کتاب ها و افسانه های خود نقل کرده و چهره کتاب و سنت را خراب کردند، و برخی از شیعیان پیشین نیز روش آن ها را دنبال کرده اند، و آن را در کتاب شیعیان نقل کرده اند، این مطلب در تفاسیر و مجموعه های جدید خود آورده اند. این حدیث و امثال آن کوچک نیست، همانطور که علامه (ره) مولف بحار، در حدیثی بافنده را لعنت می کند، حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که نمی توان ان را انکار کرد، شیخ صدوق در معانی الاخبار ص 158 از عبد الاعلی بن أعین روایت می کند: به امام صادق علیه السلام فرمود: فدایتان شوم، مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند: «از بنی اسرائیل سخن بگویید و هیچ حرج و قبحی در این عمل نیست» . فرمود: آری. عرض کردم: پس هر چه از بنی اسرائیل شنیده ایم نقل کنیم و هیچ حرجی بر ما نیست؟ فرمود: شنیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای دروغگویی انسان همین بس که هر چه را می شنود، نقل کند». عرض کردم: چطور چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: در کتاب عنوان

نشده است که این داستان ها در قوم بنی اسرائیل رخ داد، پس چنین حدیث کن که بگو در این امت پنهان است، در این صورت حرجی نیست.

31. فقه الرضا: از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله روایت شده که خداوند متعال می فرماید: من می دانم که دین بندگانم چگونه اصلاح می گردد، گروهی از بندگانم در عبادت من کوشش می کنند، آنها از خواب و از بستر نرم برمیخیزد و مرا عبادت می نمایند.

بعضی از شب ها او را در خواب قرار می دهم و او در خواب می ماند و نمی تواند حرکت کند و نماز شب بخواند، هنگام صبح از خواب بلند می شود و خود را سرزنش می کند که چرا در خواب مانده و از نماز شب محروم شده است.

اگر او هر شب موفق شود بیدار گردد گرفتار خودبینی و عجب خواهد شد و در اثر آن آلوده خواهد گردید و سرانجام به هلاکت خواهد رسید، به هوش باشید که عاملان به خود به اعمال خویش اعتماد نکنند.

اگر آنها همه عمر خود را در راه عبادت من بگذارند، برای به دست آوردن نعمتهایی که نزد من است ، باز هم در عبادت قاصر و به کنه عبادت من دست پیدا نخواهند کرد ولی آنها باید به رحمت من امیدوار باشند و به فضل و عنایت من خوشحال گردند و با حسن ظن به من اطمینان پیدا کنند، در این هنگام رحمت من آنان را فرا خواهد گرفت و من رحمان و رحیم می باشم و به همین صفت نام گذاری شده ام.

روایت شده: عالمی نزد عابدی آمد و به او گفت: نمازت چگونه است؟ گفت: از عبادت کسی مانند من می پرسی؟ من سالیان درازی می باشد که خداوند را عبادت می کنم و می دانم چگونه نماز بگذارم.

عالم از او سؤال کرد (گریه ات چگونه است، گفت: من گریه می کنم تا جائی که اشک های من جاری می گردد. عالم به او گفت:) اگر خنده کنی و از خداوند بترسی بهتر است از اینکه گریه کنی و خود را راضی و خوشحال بدانی، و عمل از خود راضی هرگز بالا نمی رود.

32. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: اگر گناه برای مؤمن بهتر از عجب نبود، خداوند هرگز بنده مؤمن خود را گرفتار گناه نمی کرد.(1)

در عده الداعی حدیث مشابهی نقل شده است.(2)

33. مصباح الشریعه: امام صادق علیه السلام فرمود:مغرور و فریب خورده در دنیا مسکین و در آخرت ضرر کرده ، زیرا او متاع افضل و بهتر را به کالایی ناچیز فروخته است ، هرگز خودپسند مباش ، به مالت و تندرستی بدنت می نازی و گول می خوری و خیال می کنی که آنها پیوسته خواهند ماند و گاهی به فرزندانت و طول عمرت خود را فریب می دهی که آنها شما را نجات می دهند.

ممکن است زمانی به آرزوهای دور و دراز خود را مشغول سازی و هنگامی که به آرزوی خود رسیدی و به هوای نفس نائل گشتی گمان می کنی به هر چه خواسته ای رسیده ای، زمانی به عبادت خود فریفته شدی و گمان کردی به وسیله عبادت می توانی برای خود مقامی پیدا کنی در حالی که خداوند از تو عبادت را خالصانه می خواهد.

گاهی به علم و نسب افتخار می کنی در حالی که از اسرار و نهان که خداوند بر آنها آگاهی دارد غافل می باشی، گاهی خیال می کنی که از خداوند چیزی طلب می کنی و حال آنکه در خانه دیگران می روی، زمانی گمان می کنی مردم را نصیحت می نمائی در حالی که قصد داری مردم بطرف شما توجه کنند، گاهی خود را مذمت می کنی در حالی که از خود ستایش می نمائی.

بدان که تو هنوز از تاریکی های جهل و غرور و آرزوهای دور و دراز بیرون نشده ای، باید از روی صدق و نیت پاک به خداوند توجه پیدا کنی و به او روی آوری و عیب های خود را که با عقل و علم موافقت ندارد و دین و شریعت آنها را انکار می کند بدور اندازی و راه حقیقت را پیدا نمائی.

1- . امالی طوسی 2: 184
2- . عده الداعی: 173

تو باید از شریعت تبعیت کنی و از سنت های نبوت پیروی نمائی و دنبال امامان هدایت بروی و اگر از آنچه در دست داری راضی باشی و از مقام و مرتبه ات خوشنود گردی در این صورت شقی تر از تو کسی نیست، تو عمر خود را ضایع ساخته ای و روز قیامت در حسرت و ندامت خواهی ماند.(1)

34. مصباح الشریعه: عجب حقیقی و نهایت خودپسندی از آن کسی است که از اعمال خود راضی به نظر می رسد ولی نمی داند که پایان کارش چه خواهد شد، هر کس از خود راضی باشد و کارهای خود را به رخ مردم بکشد از طریق راست و راههای رشد منحرف خواهد شد و طالب مقامی خواهد شد که شایسته آن نیست.

کسی که طالب مقامی باشد که شایسته آن نیست دروغگو بشمار می رود اگر چه در ادعای خود آشکارا چیزی نگوید و مدتها هم بر این بگذرد، اولین چیزی که از خودپسند گرفته می شود همان چیزی است که موجب خودپسندی او شده است تا او بفهمد که عاجز و ناتوان است و خودش بر نفسش شاهد است تا و برهان گمراهیش بر او آشکارتر ومحکم تر شود، همان گونه که برای شیطان آشکار شد

عجب و خودپسندی گیاهی است که دانه های آن کفر می باشد و زمین آن نفاق و آبش تجاوز و ستم، شاخه هایش نادانی، برگهایش گمراهی و میوه اش لعنت خدا و سقوط در آتش دوزخ برای همیشه است، هر کس گرفتار عجب شد بذر کفر و نفاق را پاشیده است و ناگزیر حاصل آن خواهد رسید و میوه خواهند داد.(2)

35. اختصاص: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس خودپسند شد هلاک می شود هر کس استبداد بخرج داد نابود می گردد، عیسی بن مریم علیه السّلام فرمود: من بیماران را به اذن خدا شفا دادم، افراد کور و پیس را به یاری خداوند سالم گردانیدم و مردگان را به اذن خدا زنده کردم، ولی نتوانستم احمق را معالجه کنم.

گفتند: یا روح اللَّه احمق کدام است، فرمودند: کسی که از خود راضی می باشد و به فکر و نیت خود عمل می کند و (به سخنان دیگران گوش نمی دهند)همه فضیلتها

1- . مصباح الشريه: 24

2- . مصباح الشريعه: 27

را فقط در خود واز آن خود میبیند وبرای کسی فضیلتی قائل نیست، وهمه حق را از آن خود میبیند (همیشه حق رابا خود میداند) و برای دیگران حقی قائل نیست، این را می گویند احمق که علاجی برای آن نمی باشد.(1)

36. امالی شیخ طوسی: امام صادق علیه السّلام روایت می کند که فرمودند: ایوب پیغمبر فرمودند بار خدایا چگونه مرا به دردی مبتلا کردی که هیچ کس را به آن مبتلا نکردی، به عزتت سوگند همان گونه که می دانی اگر دو حادثه برای من پیش می آید و من می دانستم که هر دو مورد رضایت شما هستند من سخت ترین آنها را انتخاب می کردم.

امام علیه السّلام فرمودند: در این هنگام خداوند به ایوب خطاب فرمودند ای ایوب ،چه کسی توفیق انجام آن کار را به تو داد؟ ، در این جا ایوب علیه السّلام مشتی خاک بر سرش گذاشت و گفت: بار خدایا این ها از جانب تو بود.(2)

37. عده الداعی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز موجب هلاکت و نابودی انسان است: بخلی که از آن اطاعت شود، هوی و هوسی که پیروی گردد. و عجب و غرور انسان به خود که موجب نابودی عمل و باعث خشم خداوند سبحان است.(3)

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: گناهی که تو را ناراحت کند بهتر از کار نیکی است که تو را به عجب وادارد.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمود: خداوند به داود علیه السّلام وحی کردند: ای داود گناهکاران را مژده بده و صدیقان را بترسان، داود گفت: چگونه گناهکاران را مژده بدهم و صدیقان را بترسانم.

خداوند فرمود: ای داود گناهکاران را بشارت بده که من گناهان آنها را می آمرزم و توبه آنان را قبول می کنم و صدیقان را بیم می دهم که از کارهای خود

1- . اختصاص: 221

2- . امالی طوسی 2: 275
3- . عده الداعی: 172

راضی به نظر نرسند و عجبی برای آنها حاصل نگردد، هر بنده ای که کار نیک بکند و عجب برایش حاصل گردد هلاک می شود.

امام باقر علیه السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند می فرماید من داناتر هستم که بندگان خود را چگونه اصلاح کنم، بعضی از بندگان من اهل عبادت هستند و از خواب بر می خیزند و نماز شب می خوانند و نفسش را در عبادت من به زحمت وسختی میافکند، ولی گاهی به خاطر نظر وعنایتی که به ایشان دارم اورا در یک شب یا دوشب به خوابآلودگی دچار میکنم، تادر همان حال بمانندو تا صبح میخوابد، پس صبح بر نفس خویش خشمگین شده و نفسش را سرزنش میکند و اگر اجازه دهم که هرشب موفق شود، عبادت مرا به جای آورد زا اعمال خویش دچار عجب میشود و در نتیجه گرفتار عجب وخودپسندی میشود که سبب هلاکت ونابودی او خواهد شد واز خودش به واسطه اعمالش راضی خواهد شدتا جایی که میپندارد به درجه عابدین رسیده است و فکر میکند که در عبادتش میتواند به اندازهای کوتاهی کند که سبب دوری از من خواهد شد در حالی که به گمان خودش به من نزدیک شده است

وصاحب جواهر این روایت را با اضافه عباراتی دیگر در حدیث، از طریق دیگری نقل کرده است که بقیه آن عبارتها این است: به هوش باشید که عاملان به خود به اعمالی که انجام دادهاند، اعتماد نکنند.اگر آنها پیوسته بکوشند و خویش را به رنج وسختی افکنند وتمام عمر خویش در راه عبادت، برای به دست آوردن نعمت هایی که دربهشت من وجود دارد وبرای رسیدن به درجههای والای در جوار من ، باز هم در عبادت من قاصر وناتوانند ولی آنها باید به رحمت من امیدوار باشند و به فضل و عنایت من خوشحال گردند و با حسن ظن به من اطمینان پیدا کنند، در این هنگام رحمت من آنان را فرا خواهد گرفت و من رحمان و رحیم می باشم و به همین صفت نام گذاری شده ام.

ص: 456

امام باقر علیه السّلام فرمودند: خداوند متعال می فرماید: بعضی از بندگان مؤمن من گاهی از من چیزی طلب می کنند من آنها را مایوس می کنم تا گرفتار عجب نگردند.(1)

مسیح علیه السّلام می فرمودند: ای حواریون چه بسا چراغهائی که باد آنها را خاموش می کند و چه بسا عبادت کنندگانی که عجب عبادت آنها را فاسد می گرداند.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: همواره کوشش داشته باش و دست از کار نکش و خود را همواره مقصر بدان که در عبادت و طاعت خداوند کوتاهی کرده ای و بدان که خداوند هیچ گاه آن طور که شایسته است عبادت نمی شود.(2)

38. اسرار الصلوه: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر امید داری که سخن گفتن با برادرت، او را سود بخشیده و وی را به عمل تشویق می کند، حقیقت را به او بگو. پس اگر پرسید: آیا شب به نماز برخاستی؟ و یا روزه گرفته ای؟ اگر این کار را انجام داده ای، واقعیت را به او بگو و پاسخ ده: خداوند آن را روزی ام ساخته است و پاسخ منفی نده، زیرا در این صورت دروغ گفته ای.

1- . عده الداعی: 174
2- . عده الداعی: 174

باب یکصد و هجدهم: نکوهش شهرت و مغرور شدن به ستایش مردم

روایات:

من می گویم: معنای «سمعه»، شهرت در باب ریا بیان شد.(1)

1. امالی صدوق: امام صادق علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمودند: هر کس طالب شهرت و ستایش باشد خداوند او را به(همین ویژگی) در میان مردم رسوا می کند.

2. علل الشرائع: امام باقر علیه السّلام به محمد بن مسلم فرمودند: مردم تو را فریب ندهند(که بخواهی نزد مردم عزیز شوی)همانا تمام امور(آثار همه کارهایت به خود تو باز میگردد نه مردم.(2)

3. معانی الاخبار: جمیل گوید از امام صادق علیه السّلام سؤال کردم تفسیر آیه شریفه فَلا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقى {پس خودتان را پاک مشمارید. او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است} چیست؟ فرمودند مردی می گوید دیشب نماز گزاردم و یا دیروز روزه داشتم و مانند این ها از کارهائی که انجام می دهد و به رخ مردم می کشد.

1- . «السمعه» در حقیقت آوازه و نام نیکو است، فعلی است که در معنای مفعول به کار می رود، و در عرف محدثین و متشرعین، به عبادت هایی اطلاق می شود که برای خودنمایی و یاد کردن مردم از او به خیر و نیکی انجام می شود. و گفته می شود: شهرت با ریا متفاوت است، زیرا ریا تظاهر به چیزی است که با باطن شخص مخالف است و شهرت، اظهار چیزی است که با باطن موافق باشد اما به قصد شهرت صورت گیرد.
2- . امالی صدوق: 292؛ و عبارت «یسمع الله» از باب تفعیل بوده و گفته می شود: سمع الرجل: عیب او را فاش ساخته و عیب او را در میان مردم شایع نمود و او را رسوا ساخت.

بعد از آن امام علیه السّلام فرمود: گروهی صبح از خواب بر می خیزند و می گویند: ما دیشب نماز گزاردیم و یا دیروز نماز گزاردیم ولی علی علیه السّلام فرمودند: من هم شب می خوابم و هم روز، و اگر بین این دو هم وقتی پیدا شود، می خوابم.(1)

4. روایت شده عابدی در بنی اسرائیل از خداوند سؤال کرد بار خدایا حالم در نزد شما چگونه می باشد؟ آیا وضعم خوب می باشد که بر نیکیها بیفزایم و یا حالم خوب نیست که کار نیک انجام دهم قبل از اینکه جهان را ترک کنم.

راوی گوید: یک نفر در خواب بر او ظاهر شد و گفت: تو اصلا در نزد خداوند خیری نداری، گفت بار خدایا پس عمل من چه شد فرمود: هنگامی که کار نیک می کردی به مردم اطلاع می دادی حالا چیزی نداری جز همان خوشنودی که از مردم برایت حاصل می شد.

5. عده الداعی: مردی خدمت حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله آمد و گفت: من صدقه می دهم، و صله رحم بجا می آورم و این کارها را برای خدا انجام می دهم، ولی مردم از این عمل اطلاع پیدا می کنند و مرا به نیکی یاد می کنند و من هم خوشحال می شوم و احساس لذت می کنم، رسول خدا سکوت کردند و چیزی نگفتند و بعد آیه شریفه قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ {بگو: «من هم مثل شما بشری هستم} فرود آمد.(2)

- امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس کار نیکی در نهان انجام دهد، در نهان برای او نوشته می شود، ولی هر گاه او را آشکار کرد محو می گردد و آشکارا نوشته می گردد و اگر بار دیگر آشکار نمود پاک می شود و ریاء به حساب می آید.(3)

1- . معانی الاخبار: 243
2- . کهف / 110
3- . عده الداعی: 162

باب یکصد و نوزدهم : نکوهش شکایت از خدا و ناخشنودی از قسمت الهی و تأسف به خاطر آنچه از دست داده است

آیات:

- وَ لا تَتَمَنَّوْا ما فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً(1)

{و زنهار، آنچه را خداوند به [سببِ] آن، بعضی از شما را بر بعضی [دیگر] برتری داده آرزو مکنید. برای مردان از آنچه [به اختیار] کسب کرده اند بهره ای است، و برای زنان [نیز] از آنچه [به اختیار] کسب کرده اند بهره ای است. و از فضل خدا درخواست کنید، که خدا به هر چیزی داناست. }

- قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ(2)

{گفت: «من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می برم، و از [عنایت] خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید. }

روایات:

1. قرب الاسناد: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس به برادر دینیاش شکایت برد مانند آن است که به خداوند شکایت برده و هر کس به غیر برادر دینیاش شکایت برد مانند آن است که از خداوند شکوه کرده باشد.(3)

ص: 460

1- . نساء / 32
2- . یوسف / 86
3- . قرب الاسناد: 52

2. معانی الاخبار: امام صادق از پدرانش علیهم السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمودند: محبوب ترین سخن در نزد خداوند سخن حدیث و مبغوض ترین سخن هم در نزد خدا تحریف می باشد.

گفته شد: یا رسول اللّه سخن حدیث چیست فرمود: مردی از مال دنیا و لهویات آن چیزهائی می شنود و غمگین می گردد ولی در همین حال یاد خدا را می کند و تحریف آن است که مردی می گوید من در سختی و پریشانی هستم و چیزی ندارم.(1)

3. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمودند: هر کس به مؤمنی شکایت برد مانند آن است که به خداوند شکایت برده باشد، ولی کسی که به غیر مؤمن شکایت برد مانند این است از خداوند شکوه کرده باشد.(2)

4. امالی شیخ طوسی: امام باقر علیه السّلام از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله نقل فرمودند: هر کس اندوهش زیاد گردد، بدنش بیمار می گردد، هر کس اخلاقش بد شود خود را گرفتار عذاب می کند و هر کس با مردم درافتد مردانگی و کرامت خود را از دست می دهد، فرمودند: جبرئیل مرا از درافتادن با مردم نهی می کرد، همان گونه که از شرب خمر و پرستیدن بتها نهی می فرمودند.(3)

5. خصال: امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: هر گاه گرفتار تنگی شدید نباید از خداوند شکایت کنید و باید از خدائی که همه کلیدها در اختیار او می باشد گشایش کارهای خود را بخواهید.(4)

6. امالی صدوق: در مناهی حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله می باشد که فرمودند: هر کس به آنچه خداوند برایش مقدر کرده راضی نباشد و همواره شکایت

1- . معانی الاخبار: 258
2- . معانی الاخبار: 407
3- . امالی طوسی 2: 125
4- . خصال 2: 162

کند و صبر و استقامت نداشته باشد نیکی های او بالا نمی روند و در حالی که خداوند بر او غضب می کند وارد محشر می شود، مگر اینکه توبه کند.[(1)]

7. امالی صدوق: ابو هاشم جعفری گوید: گرفتار مشکلی شدم و پریشان حال گردیدم، خدمت امام هادی علیه السّلام رسیدم، او اجازه ملاقات مرحمت فرمود و در محضرش قرار گرفتم، فرمود: ای ابو هاشم تو می دانی به کدام یک از نعمت های خداوند شکرگزاری کنی، ابو هاشم گوید: من نتوانستم پاسخ درستی بدهم و سکوت کردم.[(2)]

امام علیه السّلام فرمود: خداوند به شما ایمان عطا کرد و بدنت را بر آتش حرام ساخت و به تو عافیت بخشید و به طاعت کمک کرد، خداوند قناعت را به تو یاد داد و تو را از ریخت و پاش حفظ کرد، ای ابو هاشم من این سخنان را از این جهت برای شما گفتم که تو می خواستی از اوضاع خود به من شکایت کنی و اکنون دستور دادم که صد دینار به تو بدهند.[(3)]

8. امالی صدوق: امام رضا علیه السّلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السّلام به حواریون گفت: هر چه از مال دنیا از دست دادید ناراحت نشوید در صورتی که دینتان محفوظ بماند، همان گونه که اهل دنیا با از رفتن دینشان ناراحت نمی شوند در صورتی که دنیای آنها مصون بماند.[(4)]

9.عیون اخبار الرضا علیه السلام: شخصی از امام علیه السّلام روایت می کند که فرمودند: دنیا در حال نقل و انتقال و تغییر و تبدیل می باشد، اگر مقدر باشد دنیا به تو برسد خواهد رسید اگر چه ناتوان باشی و اگر قرار باشد زیانی به تو برسد باز هم می رسد و تو نمی توانی آن را دفع کنی بعد از آن فرمودند: هر کس از آنچه از دست

1- . امالی صدوق: 256
2- . وجو الرجل وجما: از شدت غم و ترس ساکت شده و از سخن گفتن باز ماند.
3- . امالی صدوق: 248
4- . امالی صدوق: 297

داده چشم بپوشد، بدنش آسوده می شود و هر کس هم قناعت کند دیدگانش روشن می گردد.(1)

10. تمحیص: یونس بن عمار گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم فرمودند: هر مؤمنی که نیاز و ناراحتی خود را نزد کافر و یا مخالفان دین خود برد مانند آن است که شکایت خداوند را پیش یکی از دشمنان خدا برده است و هر مؤمنی که از اوضاع زندگی خود پیش مؤمن شکایت کند مانند این است که نزد خدا شکایت کرده باشد.

11. نهج البلاغه: امیر المؤمنین علیه السّلام می فرماید: هر کس شکایت پیش مؤمنی بکند مانند این است که به خداوند شکایت کرده باشد و هر کس به کافری شکایت برد مانند این است که از خداوند شکایت کرده است.(2)

12. کافی: امام باقر علیه السّلام روایت می کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند متعال می فرماید: بعضی از بندگان مؤمن هستند که دین آنها فقط به مال و ثروت و تندرستی اصلاح می شود، از این جهت بدانها مال و صحت بدن میدهیم تا امر دین آنها به این وسیله درست شود.

گروهی دیگر از بندگان مؤمن کسانی می باشند که فقط از راه فقر و پریشانی و بیماری اصلاح می شوند از این جهت آنها را فقیر و پریشان می سازم و بدن های آنها را بیمار می گردانم، تا اصلاح شوند و من می دانم که دین بندگان مؤمن خود را چگونه اصلاح کنم،

و بعضی از بندگان مؤمنم کسانی اند که در عبادتم کوشا هستند، از بستر خواب و بالش نرم بر می خیزند و برای من شب زنده داری می کنند و خود را در عبادتم به مشقّت می اندازند، من او را یک شب یا دو شب به چرت می اندازم به خاطر لطفی که

1- . این روایت در العیون یافت نشد، اما حدیث مشابه آن در امالی 1: 229 با سند دیگری بیان شده است.
2- . نهج البلاغه، حکمت 427

نسبت به او دارم و سلامتش را می خواهم ، او هم تا صبح می خوابد، سپس بر می خیزد و خود را سرزنش و توبیخ می کند.

در صورتی که اگر او را رها می کردم تا هر چه می خواهد مرا عبادت کند، این کار باعث خود بینی اش می شد، و این خود بینی او را نسبت به اعمالش می فریفت ، و این امر باعث هلاک و نابودیش می شد، به خاطر بزرگ بینی اعمالش و از خود راضی بودنش ، تا جایی که گمان می کرد که بر همه عبادت کنندگان برتری دارد و در عبادتش از حدّ تقصیر گذشته ، در این هنگام از من دور می شود، در حالی که گمان می کند به من نزدیک است .

کسانی که عملی انجام می دهند به اعمالشان اعتماد نکنند و تصور نکنند که این اعمال موجب می شود که آنها مستحق آن نتائجی باشند که من به آنها می دهم، زیرا هر چه تلاش کنند و خود را به زحمت بیندازند و عمر خود را در عبادت من بگذارند باز هم در عبادت من کوتاه آمده اند و به کنه عبادت من نمی رسند و با آن عبادت اندک نمی توانند به آنچه من به آنها می دهم دست یابند. (مثلا آنها چند سالی عبادت کردند ولی می خواهند میلیون ها سال تا ابد در بهشت متنعم باشند و به درجات بلند قرب من نائل شوند) آن پاداش با این اعمال با هم همخوانی نیست و اگر فضل و رحمت من نباشد با آن اعمال نمی توان به این نتایج عظیم رسید.

نابراین نباید به اعمال اعتماد کرد بلکه باید به رحمت من اعتماد کنند و به فضل من شاد و خوشحال باشند و به حسن ظن به من مطمئن باشند. (به همین سبب می گویند که پاداش های الهی از باب تفضل است نه استحقاق.)

همانا رحمت من در این موقع به سراغشان می آید و از تفضل من است که به رضوان من می رسند و به خاطر مقام مغفرت من است که مشمول عفو من واقع می شوند. من خداوندی هستم که رحمت واسعه و رحمت خاصه دارم (رحمت واسعه ی من تمام دوستان و دشمنان را شامل می شود و رحمت خاصه ی من مخصوص

مؤمنان است) و من خودم نام خود را رحمان و رحیم گذاشته ام (زیرا می خواهم به بندگانم رحمت کنم).(1)

شرح: «الغنا» با کسر و قصر و فتح و مد، متضاد فقر است؛ «و السعه» با فتحه و کسره مصدر؛ «وسعه الشیء» با کسره، یسعه سعه تاکیدی غنا و ثروت بوده و یا منظور از آن ثروت زیاد است؛ شرح «الاختبار» بارها بیان شده، پس متفاوت بودن احوال آن ها ناشی از آزمایش آن هاست، پس برخی را با ثروت آزمایش می کند تا شکر و یا کفران وی مشخص شود، و به خاطر آگاهی حضرت حق به صلاح و مصلحت دین اوست، و برخی را با فقر آزمود تا شکرگزاری یا شکایت وی را بیازماید، و خداوند به مصلحت وی آگاه تر است، و به همین ترتیب، هر یک از آن ها را با همان چیزی که به مصلحت دین و دنیای آن هاست، می آزماید.

«الرقاد» با ضم، به معنای خواب بوده و یا منظور خواب شبانه است، «الوساد» با فتحه: بالش و «المخده» مانند بالش مثلثی است و اضافه شدن لذیذ به آن اضافه صفت به موصوف است؛ «الاجتهاد» تلاش و کوشش در عبادت؛ «اللیالی» ظرف منصوب، «فأضر به النعاس» گویا استعاره بوده، به این معنا که بر او چیره می سازیم، مانند این آیه شریفه: «فضربنا علی آذانهم» {پس در آن غار، بر گوشهایشان پرده زدیم }(2)

راغب می گوید: «الضرب» زدن چیزی بر چیز دیگری است: و به دلیل اختلاف در معنای ضرب، تفسیرهای آن نیز متفاوت است، مانند: زدن چیزی با دست و عصا، و یا باران باریدن، سکه و درهم زدن به اعتبار زدن با چکش، «الضرب فی الارض» رفتن در روی زمین و ضربه زدن با پاها، ضرب الخیمه: زدن میخ ها و می گویند: «ضرب علیهم الذله»(3)

مانند خیمه، پوششی از ذلت بر آن ها کشید، اگر به ان مثال

1- . کافی 2: 60
2- . کهف / 11
3- . بقره / 61 و آل عمران / 112

بزنند، و عبارت «ضربنا علی آذانهم» (بر گوش های آن ها پرده زدیم)، ضرب اللبن: یعنی آن را بر هم زد و مخلوط کرد.(1)

در فرهنگ لغت: «نظر لهم» به ان ها کمک کرد و آن ها را یاری نمود. در کتاب نهایه، أبقیت علیه أقی إبقاء: هرگاه بر او رحم آوری و و بر او مهربانی نمایی، اسم آن: البقیا است. و می گویند: المقت: بغض و خشم زیاد را گویند، و «زرت علیه زرایه» هنگامی است که او را سرزنش کنی.

«العجب» شادی و خوشحالی انسان از تصور کمال نفس خود است، و «اعجابه باعماله»: گمان بر کمال و خلوص اعمال؛ و این زشت ترین بیماری روحی و بزرگ ترین آفت برای اعمال نیک است؛ تا آنجا که از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده است: «اگر گناه نکنید، از بدتر از گناه بر شما می ترسم: خودپسندی! و این بیماری تنها به دلیل نادانی نسبت به آفت های نفسی و دردهای نفسانی، و ناآگاهی از اعمال و شرائط آن، و عظمت معبود و جلال حق، و بی نیازی از اطاعت خلق است.

«فیصیره العجب الی الفتنه باعماله» یعنی به این وسیله آزمایش شده و اعمالش را دوست داشته و آن را بی نقص و کامل می پندارد و از اعمال دیگر برتر می شمارد، و یا به معنای گمراهی و گناه به خاطر اعمال است، معنای اول واضح تر می باشد.

در فرهنگ لغت: «الفتنه» با کسر، خرسند شدن به چیزی، گمراهی، گناه، کفر و رسوایی، عذاب و سختی را گویند.

«فلایتکل العاملون علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی» زیرا این عمال حتی اگر کامل هم باشد، در برابر عظمت خالق، ناقص است؛ و در کنار پاداشی که به آن امید دارندکمبود داشته و ناقص است، در عبارت نیز به این نکته اشاره شده است.

علاوه بر این، می دانید که شرایط اعمال و آفت های آن بسیار زیاد بوده و بیشتر آنها بر انسان پوشیده است، و دلالت بر جایز بودن عمل به قصد ثواب دارد، شرح آن بیان شد.

1- . مفردات: 295

«فیما یطلبون» یعنی در جذب آنچه می خواهند، «عندی» یعنی کرامت آن ها در دنیا و آخرت و نزدیکی آن ها به من است، «فی جواری» مجاورت رحمت من و یا مجاورت اولیای من و یا در امان من، «ولکن فبرحمتی» و در مجالس شیخ:(1)«برحمتی فلیتقوا و فضلی فلیفرحوا» و در نسخه های دگیر: «و من فضلی فلیرجوا» و آنچه در این کتاب آمده با این آیه شریفه: «قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا» (2) موافق تر ست؛ «باء» متلق به فعلی است که آنچه پس از آن آمده را تفسیر می نماید، «فاء» به معنای شرط بوده، گویا منظور خدا این است که: اگر به چیزی پناه می برید، پس به رحمت من پناه ببرید.

«و الی حسن الظن بی فلیطمئنوا» یعنی شایسته است اعمال خود را ناقص بدانند، و برای پذیرش آن به رحمت گسترده و عفو الهی امیدوار باشند؛ «فان رحمتی عند ذلک تدارکهم» یعنی «تتلافاهم» (جبران کردن) یکی از دو «تاء»، حذف شده و در مجالس و دیگر نسخه ها تدرکهم» امده است.

جوهر ی می گوید: الادراک: رسیدن، و استدرکت: آنچه از بین رفته است، و تدارکته نیز به همین معناست، و تدارک القوم: آخر آن ها به اولشان رسید؛ و «منی» با فتح، یعنی نعمت من؛ «یبلغهم رضوانی»: به رضوان و خشنودی من می رسند؛ در مجالس آمده: «و بمنی ابلغهم رضوانی و البسهم عفوی» تنها به فضل و منت خود آنان را به رضا و خشنودی خود رسانده و عفو و بخشش خود را شامل خود را بر آنان می پوشانم.(3)

13. کافی: عمرو بن نهیک گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند متعال می فرماید: برای بنده مؤمن هر چه پیش آید برایش خیر است، او باید از مقدرات من

1- . ر. ک امالی طوسی 1: 168 و 215
2- . یونس / 58
3- . مولف گرانقدر، مرحوم علامه (ره) یکبار آن را در ج70 : 389 و بار دیگر در ج 71: 146 بیان کرده اند، به این بخش ها مراجعه کنید.

راضی باشد و در گرفتاریها صبر کند و از نعمت ها سپاسگزاری نماید، ای محمد من او را از صدیقان بحساب خواهم آورد.(1)

شرح: «بیان الهروی» یعنی فروشنده لباس معمول در هرات خراسان، «لاأصرفه فی شیء» با تخفیف است، و گویا «فی» به معنای «إلی» می باشد، همانطور که خدای متعال می فرماید: «و اذ صرفنا إلیک نفرا من الجن» {و چون تنی چند از جنّ را به سوی تو روانه کردیم}(2) و یا بر وزن تفعیل می باشد.

گفته می شود: صرفته فی الامر تصریفا فتصرف: او را دگرگون کردم و دگرگون شد؛ «الصدیق» کسی که در کردار و گفتار بسیار راستگو است، به گونه ای که حرف و عملش با هم یکی باشد، و یا کسی که پیامبران پیشین علیهم السلام را بسیار تصدیق می نماید و در این امر بر دیگران سبقت می گیرد.

14. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خداوند متعال به موسی بن عمران علیه السّلام وحی فرستاد: ای موسی من مخلوقی گرامی تر از مؤمن خلق نکرده ام، من اگر برای او گرفتاری می آورم برایش بهتر است و او باید شکیبائی داشته باشد.

اگر او را عافیت می دهم باز خیر او می باشد و اگر او را از چیزهائی محروم می کنم خیر او در آن است و من می دانم بنده ام چگونه باید اصلاح گردد، او باید در گرفتاریها صبر کند و از نعمت ها سپاس گوید و به حکم من راضی گردد و هر گاه از من اطاعت کرد و راضی شد او را از صدیقان به حساب خواهم آورد.(3)

شرح: بلا و آزمایش در خیر و شر می باشد، آزمایش در خیر در اینجا واضح تر است، در نهایه آمده است: قتیبی می گوید: او را به خیر آزمودم: أبلیته ابلیه ابلاء، و به شر او را امتحان نمودم: بلوته أبلوه بلاء؛ آنچه معروف است، این است که آزمایش هم در خیر است و هم در شر و فرقی بین آن دو نیست، خدای متعال

1- . کافی 2: 61

2- . احقاف / 29
3- . کافی 2: 61

می فرماید: «و نبلونکم بالشر و الخیر فتنه»(1) {و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود} و در دعا آمده است: «و ما زویت عنی مما أحب» یعنی از من منع نموده و آن را گرفتی.

15. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: از مرد مسلمان در شگفت هستم که خداوند هر چه برای او مقدر کند خیر می باشد، اگر بدن او را با قیچی از هم قطع کنند باز هم برایش بهتر خواهد بود و اگر بین مشرق و مغرب را هم تصرف کند، باز هم به خیر او می باشد.(2)

شرح: «للمرء المسلم» منظور از مسلمان در اینجا، معنای اخص آن، یعنی مومن متواضع و تسلیم در برابر خدا را گویند، و چه بسا با تشدید خوانده شود، و از تسلیم گرفته شده است؛ «و إن قرض» مجهول بوده و بر وزن ضرب است، و یا بر وزن تفعیل بوده و مبالغه مد نظر باشد.

در مصباح قرضت الشیء قرضا بر وزن ضرب، یعنی آن را با قیچی ها بریدیم. مقراض با کسره میم بوده و جمع آن مقاریض است. و نمی توان مانند عامه گفت: اگر بین آن ها جمع شود، مقراض گفته می شود، و در صورت جمع شدن بین آن دو، تنها به این صورت بیان می شود: قرضته قرضا بر وزن ضرب، قطعته بالمقراضین: آن را با دو قیچی بریدم. و در صورتی که یک قیچی باشد گفته می شود: قطعته بالمقراض: با یک قیچی آن را بریدم.

«و إن ملک» فعل مجرد معلوم بر وزن ضرب است، و یا در جایگاه مفعول از تفعیل می باشد، تعجب در اینجا از باب مجاز بوده و بیان شگفتی و عظمت امری را بیان می کند، زیرا در جایگاه تعجب قرار دارد، اما تعجب حقیقی هنگامی است که اسباب و ابزار آن پنهان باشد، اما این اسباب بر حضرت علیه السلام پوشیده نیست.

16. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: شایسته ترین بندگان خدا کسانی می باشند که به مقدرات خداوند راضی شوند، هر کس این صفت را داشته باشد

1- . انبیاء / 35

2- . کافی2 62 :

خداوند را شناخته است، هر کس به حکم خدا راضی باشد حکم خدا می آید و او پاداش می گیرد و هر کس از پیش آمدها ناراضی باشد مقدرات می آید و او اجری نخواهد داشت.(1)

شرح: «أن یسلم» با فتحه همزه و تقدیر «باء» یعنی «بأن یسلم»: تسلیم شود، از باب تفعیل و یا افعال است. «بما قضی الله» منظور بلا و مصیبت و کم شدن رزق و روزی و مانند آن است که انسان اختیاری در آن ندارد، «عظم الله أجره» ضمیر در این عبارت به قضاء بر می گردد، به عقیده متکلمان، منظور از اجر در اینجا عوض عمل بوده و نه پاداش همیشگی. ممکن است مرجع ضمیر

«من» باشد، که شامل اجر می شود، به این معنا که پاداش رضایت بر قضای و قدر الهی شامل حال او می شود، و یا اعم از آن می باشد. چرا که صفت های کمال گرا اجر دیگر عبادت ها را نیز افزایش می دهد.

همچنین عبارت «أحبط الله أجره» ممکن است چند وجه داشته باشد، ممکن است منظور از آن احباط پاداش رضا و احباط پاداش تقدیرات الهی نیز باشد، حدیث امام صادق علیه السلام تاکیدی بر مورد اول است، آنجا که می فرماید: پاداش مومنی که فرزند خود را از دست دهد، بهشت است، خواه بر این مصیبت صبر کند و خواه صبر نکند.

17. کافی امام صادق علیه السّلام به نقل از امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: ایمان چهار رکن دارد، به حکم خداوند راضی بودن، بر خدا توکل کردن، واگذاشتن کارها به خدا و تسلیم در برابر امر خدا.(2)

شرح: «الایمان أربعه أرکان» یعنی پایه های آن را تشکیل می دهد و بر آن بنا شده و استقرار یافته است، گویی این ستون ها خود ایمان است.

18. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: بالاترین طاعت خدا صبر (3)و راضی بودن از(تقدیرات) خداوندبرای بندهاش چه در اموری که دوست دارد یا برایش

1- . کافی 2: 62

2- . کافی 2: 47
3- . در برخی از نسخه ها: کل طاعه الله.

ناپسند باشد هیچ بندهای در تقدیراتی که خداوند برایش رقم زده است چه در آن چیزهایی که دوست میدارد یا برایش ناپسند است، راضی نمیشود مگر اینکه خیر ومصلحتش در همان تقدیری است که یا دوستش دارد یا برایش ناگوار است.(1)

شرح: «رأس طاعه الله» یعنی برترین عبادت و یا آنچه که عبادت به وسیله آن پابرجا می ماند، طاعت را به انسان تشبیه کرده و برای آن سر قائل شده است، در فرهنگ لغت رأس به معنای معروف و برترین هر چیز، و سید و سرور قوم و در برخی از روایت ها به معنای «هر طاعت پروردگار» آمده است.

«فیما أحب» یعنی سلامتی و گشایش روزی و امنیتی که بنده دوست دارد، «أو کره» مانند بیماری و سختی، «إلا کان» یعنی آنچه که خداوند بر انجام می دهد، این به قرینه مقام بوده و خشنودی از خدا همان رضایت از قضای الهی است، و ارجاع آن به رضا بعید است، خشنود بودن به قضا و قدر الهی منافاتی با فرار از آن و دعا برای دفع آن ندارد، زیرا این دو امر نیز به فرمان الهی و بنا بر قضا و قدر الهی صورت می گیرد.

19. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: داناترین مردم به خداوند آن کسی است که بیش از همه از قضای خداوند راضی گردد.(2)

شرح: روایت بر این دلالت دارد که رضایت بر قضا و قدر الهی از علم و معرفت ناشی می شود، و شدت و ضعف دارد، و به این دلیل است که رضایت و خشنودی از این نشأت می گیرد که خدای سبحان قادر و غالب و عادل و حکیم و مهربان نسبت به مردم، این امور را تنها از روی صلاح و مصلحت بندگان انجام می دهد، چرا که پروردگار جهان را تدبیر می کند، و نظام آفرینش در دست قدرت اوست، و هرگاه نسبت به این امور آگاه تر باشد، خشنودی به قضای الهی کامل تر و بیشتر است.

1- . کافی 2: 60

2- . کافی 2: 60

و نیز رضایت ثمره محبت است، و محبت در پی معرفت می آید، و بعد از محبت هر چیزی که از محبوب برسد، از هر چیز دیگری شیرین تر است.

20. کافی: علی بن حسین علیه السلام فرمود: صبر و رضا از خداوند بالاترین طاعت بشمار می روند، هر کس صبر کند و راضی شود از آنچه خداوند مقدر کرده چه خوشش بیاید و یا بدش خداوند هم در همه مقدرات برای او خیر می آورد.

شرح: مضمون حدیث با روایت برخی از بزرگان(شیوخ) منطبق است، کلام حضرت علیه السلام که می فرماید: «و من صبر و رضی» تا آخر، به این معناست که صبر و رضایت در جایگاه خود قرار می گیرند، و آنچه که رخ می دهد قطعا به صلاح شخص خواهد بود، نه اینکه اگر صبر پیشه نکند و خشنود نباشد، برای او خیر نخواهد بود و اگر به این صورت تعبیر شود، ممکن است رضا و خشنودی باعث افزایش خیر گردد، و اگر فقط پاداش صبر و رضایت به وی تعلق گیرد، این برای بنده کفایت می کند، و حال آنکه می داند شخصی که به قضای الهی راضی و خشنود است، به سرعت از شدت و سختی به آسایش می رسد.

و گفته می شود: لازم به ذکر است بگوییم که مفهوم جمله اعتباری ندارد ، و یا اینکه بگوییم کسی که چنین اعتقادی دارد«قضای الهی برای او شر باشد»، به خاطر این است که پاداش صبر و رضا را از دست می دهد، و یا در اندیشه و به نظر این افراد(که رضا وصبر ندارند) قضا وتقدیرات الهی شر است، بر خلاف فرد صابر و راضی چرا که از نگاه این دو تمام تقدیرات الهی خیر هستند و در واقع هم اینچنین است

21. کافی: امام ابو الحسن اول علیه السّلام فرمودند:

سزاوار است کسانی که در مورد خداوند تعقل کرده واو را فهمیدهاند(که حکیم وعالم وغنی و...) از تأخیر روزی خود ناراحت نشوند و خدا را در برنامهریزی وتقدیراتی که برایش رقم زده، متهم نسازند.(1)

1- . کافی 2: 61

22. کافی: امام سجاد علیه السّلام فرمودند: زهد ده جزء دارد، بالاترین درجه زهد پائین درجه ورع می باشد، بالاترین درجه ورع، پائین ترین درجه یقین است، و بالاترین درجه یقین پائین ترین درجه رضا بشمار می رود.(1)

شرح: حدیث بر این امر دلالت دارد که زهد در دنیا و ترک رغبت مراتبی دارد که بالاترین درجه آن، پایین تر از درجه ورع است، که همان ترک محرمات الهی و شبهات می باشد؛ و ورع نیز درجاتی دارد که بالاترین درجه آن، پایین ترین درجه رضا به قضای الهی می باشد، که بالاترین درجه قرب و کمال به شمار می رود.

23. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمودند: امام حسن مجتبی علیه السّلام به عبد اللّٰه بن جعفرفرمودند: مؤمن چگونه مؤمن بحساب می آید در حالی که از بهره خود راضی نیست و مقامش را کوچک می شمارد، در حالی که خداوند بر همه چیزاو حاکم است، من ضمانت می کنم که هر کس در دل خود اندکی رضایت داشته باشد و دعا کند خداوند دعای او را مستجاب می کند.(2)

شرح: «کیف» برای انکار است، «مومنا» یعنی به درجه کامل ایمان رسیده و لایق این نام شده اند، «و هو» واو حالیه؛ «یسخط قسمه» قسم با کسره و در جایگاه نصب بوده، و یا با فتحه و مصدر بر وزن ضرب می باشد ؛ و یا با کسره قاف و فتح سین (قِسَم) جمع قسمه با کسره نیز مصدر است؛ و در مورد اول ضمیر بارز به مومن بر می گردد و در موارد دیگر یا با اضافه به مفعول به مومن بر می گردد، و یا مرجع ضمیر «الله» است.

«و یحقر منزلته» مرجع ضمیر در اینجا نیز به مومن بر می گردد، یعنی منزلتی را که خداوند در بین مردم در مال وعزت و غیره داده است را کوچک میشمرد. گفته می شود: منزلت وی در نزد خدای متعال مد نظر است، زیرا خداوند آن را روزی وی کرده تا جایگاه او را بالا برد، «تحقیر القسم» به دلیل حقیر دانستن قسمت و بهره

1- . کافی 2: 62

2- . کافی 2: 62

است، آنچه که بیان کردیم واضح تر است؛ و ممکن است با اضافه شدن به فاعل به «القسم» و یا به «الله» برگردد.

«الحاکم علیه الله» واو در این جمله حالیه است؛ و مرجع ضمیر در «علیه» به مومن و یا قسم است.

گفته می شود: «الحاکم» به «منزلته» عطف شده و «الله» بدل از حاکم بوده، به این معنا که حاکم بر خود را کوچک می شمارد؛ حاکمی که همان خداوند است، چرا که تحقیر حکم، تحقیر حاکم است، و عبارت پس از آن مشخص و واضح است.

در فرهنگ لغت: هجس الشیء فی صدره، «هجس» یعنی به ذهنش خطور کرد و یا به این معناست که چیزی شبیه وسوسه در قلبش به وجود آمد، و بر این دلالت دارد که راضی بودن به قضای الهی موجب استجابت دعا است.

24. کافی: یکی از راویان گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم از کجا معلوم می گردد که مؤمن در حقیقت مؤمن می باشد، فرمود: از تسلیم در برابر خدا و راضی بودن از آنچه بر او وارد می گردد چه او را خوشحال کند و یا بد حال نماید.(1)

شرح: «بأنه مومن» یعنی به کمال ایمان موصوف باشد، «بالتسلیم» منظور در احکام و اوامر و نواهی الهی است، «فیما ورد علیه» قضا و قدر الهی مد نظر است.

1- . کافی 2: 62

باب یکصد و بیست و یکم : کفران نعمت

آیات:

- وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ(1)

{و چون انسان را آسیبی رسد، ما را -به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده- می خواند، و چون گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می دادند زینت داده شده است. }

- وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذا لَهُمْ مَکْرٌ فِی آیاتِنا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَکْراً إِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ * هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّی إِذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتْها رِیحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ لَئِنْ أَنْجَیْتَنا مِنْ هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ * فَلَمَّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْیُکُمْ عَلی أَنْفُسِکُمْ مَتاعَ الْحَیاةِ الدُّنْیا ثُمَّ إِلَیْنا مَرْجِعُکُمْ فَنُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ(2)

{و چون مردم را پس از آسیبی که به ایشان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است. بگو: «نیرنگ خدا سریع تر است.» در حقیقت، فرستادگان [=فرشتگان] ما آنچه نیرنگ می کنید می نویسند. او کسی است که شما را

ص: 480

1- . یونس / 12

2- . یونس / 21 - 23

در خشکی و دریا می گرداند، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [بناگاه] بادی سخت بر آنها وَزَد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می خوانند که: «اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد.» پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین بناحقّ سرکشی می کنند. ای مردم، سرکشی شما فقط به زیان خود شماست. [شما] بهره زندگی دنیا را [می طلبید]. سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود. پس شما را از آنچه انجام می دادید باخبر خواهیم کرد. }

- وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ * وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّی إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ * إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ(1)

{و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از وی سلب کنیم، قطعاً نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر -پس از محنتی که به او رسیده- نعمتی به او بچشانیم حتماً خواهد گفت: «گرفتاریها از من دور شد!» بی گمان، او شادمان و فخرفروش است. مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده اند [که] برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود. }

- أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَها وَ بِئْسَ الْقَرارُ(2)

{آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟ [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می شوند، و چه بد قرارگاهی است. } و خدای متعال می فرماید: وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ(3) {و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد،

1- . هود / 9 - 11
2- . ابراهیم / 28 و 29
3- . ابراهیم / 34

و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار درآورید. قطعاً انسان ستم پیشه ناسپاس است. }

- وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَهٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْئَرُونَ * ثُمَّ إِذا کَشَفَ الضُّرَّ عَنْکُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْکُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (1)

{و چون آن آسیب را از شما برطرف کرد، آنگاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می ورزند. [بگذار] تا آنچه را به ایشان عطا کرده ایم ناسپاسی کنند. اکنون برخوردار شوید، و[لی] زودا که بدانید. }

- وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ فِی الرِّزْقِ فَمَا الَّذِینَ فُضِّلُوا بِرَادِّی رِزْقِهِمْ عَلی ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَهُمْ فِیهِ سَواءٌ أَ فَبِنِعْمَهِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ

{و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است. و[لی] کسانی که فزونی یافته اند، روزیِ خود را به بندگان خود نمی دهند تا در آن با هم مساوی باشند. آیا باز نعمت خدا را انکار می کنند؟ } تا آنجا که می فرماید: أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ(2) {آیا [باز هم] به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفر می ورزند؟ }

- یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ یُنْکِرُونَها وَ أَکْثَرُهُمُ الْکافِرُونَ (3)

{نعمت خدا را می شناسند، اما باز هم منکر آن می شوند و بیشترشان کافرند. }

- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً قَرْیَهً کانَتْ آمِنَهً مُطْمَئِنَّهً یَأْتِیها رِزْقُها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ (4)

ص: 482

1- . نحل / 53 - 55
2- . نحل / 71 - 72
3- . نحل / 112
4- . نحل / 112

{و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان می رسید، پس [ساکنانش] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند، و خدا هم به سزای آنچه انجام می دادند، طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید. }

- وَ إِذا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كانَ الْإِنْسانُ كَفُوراً * أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حاصِباً ثُمَّ لا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً * أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تارَةً أُخْرى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِما كَفَرْتُمْ ثُمَّ لا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنا بِهِ تَبِيعاً

{و چون در دریا به شما صدمه ای برسد، هر که را جز او می خوانید ناپدید [و فراموش] می گردد، و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهانید، رویگردان می شوید، و انسان همواره ناسپاس است. مگر ایمن شدید از اینکه شما را در کنار خشکی در زمین فرو برد یا بر شما طوفانی از سنگریزه ها بفرستد، سپس برای خود نگاهبانی نیابید. یا [مگر] ایمن شدید از اینکه بار دیگر شما را در آن [دریا] باز گرداند و تندبادی شکننده بر شما بفرستد و به [سزای] آنکه کفر ورزیدید غرقتان کند؛ آنگاه برای خود در برابر ما کسی را نیابید که آن را دنبال کند؟ }

- وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً * كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً * وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً* وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً * قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِرَبِّی أَحَداً *

وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً * فَعَسى رَبِّی أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِکَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً * أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً * وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فِيها وَ هِیَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَنِی لَمْ

أُشْرِكْ بِرَبِّی أَحَداً* وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ فِئَهٌ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما کانَ مُنْتَصِراً* هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً

{و برای آنان، آن دو مرد را مَثَل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو [باغ] را با درختان خرما پوشاندیم، و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم. هر یک از این دو باغ محصول خود را [به موقع] می داد و از [صاحبش] چیزی دریغ نمی ورزید، و میان آن دو [باغ] نهری روان کرده بودیم. و برای او میوه فراوان بود. پس به رفیقش -در حالی که با او گفت و گو می کرد- گفت: «مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.»

و در حالی که او به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد [و] گفت: «گمان نمی کنم این نعمت هرگز زوال پذیرد.» و گمان نمی کنم که رستاخیز بر پا شود، و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم قطعاً بهتر از این را در بازگشت، خواهم یافت.

رفیقش - در حالی که با او گفت و گو می کرد- به او گفت: «آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آنگاه تو را [به صورت] مردی درآورد، کافر شدی؟» اما من [می گویم:] اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی سازم.

و چون داخل باغت شدی، چرا نگفتی: ماشاء الله، نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می بینی،

امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید، و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد، تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد؛ یا آب آن [در زمین] فروکش کند تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری.»

[تا به او رسید آنچه را باید برسد] و [آفت آسمانی] میوه هایش را فرو گرفت. پس برای [از کف دادن] آنچه در آن [باغ] هزینه کرده بود، دستهایش را بر هم می زد در حالی که داربستهای آن فرو ریخته بود. و [به حسرت] می گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمی ساختم.»
و چون داخل باغت شدی، چرا نگفتی: ماشاء الله، نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود

می بینی، امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید، و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد، تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد؛

و او را در برابر خدا گروهی نبود، تا یاریش کنند، و توانی نداشت که خود را یاری کند. در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدایِ حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و [اوست] بهترین فرجام}

- وَ هُوَ الَّذِی أَحْیاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ

{و اوست که شما را زندگی بخشید، سپس شما را می میراند، و باز زندگی [نو] می دهد. حقا که انسان سخت ناسپاس است.}

- فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ إِذا هُمْ یُشْرِکُونَ* لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ وَ لِیَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ

{و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را پاکدلانه می خوانند، و[لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می ورزند. بگذار تا به آنچه بِدیشان داده ایم انکار آورند و بگذار تا برخوردار شوند، زودا که بدانند.} تا آنجا که می فرماید: أَ فَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَهِ اللَّهِ یَکْفُرُونَ (1) {آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفر می ورزند؟}

- وَ إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِیبِینَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَهً إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ* لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ(2)

{و چون مردم را زیانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می کنند، می خوانند، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشانید، بناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند. بگذار تا به آنچه بدانها عطا کرده ایم کفران ورزند. [بگو:] برخوردار شوید، زودا که خواهید دانست} و می فرماید: وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا رِیحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ {و اگر بادی [آفت زا] بفرستیم و [کِشت خود را] زردشده ببینند، قطعاً پس از آن کفران می کنند.}

1- . عنكبوت / 65 - 67
2- . روم / 33 - 34

- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ * وَ إِذا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ کَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ ما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ(1) {آیا ندیده ای که کشتیها به نعمت خدا در دریا روان می گردند تا برخی از نشانه های [قدرت] خود را به شما بنمایاند؟ قطعاً در این [قدرت نمایی،] برای هر شکیبای سپاسگزاری، نشانه هاست.

و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند، و[لی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه رو هستند، و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند. }

- لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْ ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلَّا الْکَفُورَ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها قُریً ظاهِرَهً وَ قَدَّرْنا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیَّاماً آمِنِینَ فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ(2) {قطعاً برای [مردم] سبا در محلّ سکونتشان نشانه [رحمتی] بود: دو باغستان از راست و چپ [به آنان گفتیم:] از روزیِ پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است خوش و خدایی آمرزنده. پس روی گردانیدند، و بر آن سیل [سدّ] عَرِم را روانه کردیم، و دو باغستان آنها را به دو باغ که میوه های تلخ و شوره گز و نوعی از کُنارِ تُنُک داشت تبدیل کردیم.

این [عقوبت] را به [سزای] آنکه کفران کردند به آنان جزا دادیم؛ و آیا جز ناسپاس را به مجازات می رسانیم؟ و میان آنان و میان آبادانیهایی که در آنها برکت

1- لقمان / 31 - 32
2- . سبأ / 15 - 19

نهاده بودیم شهرهای متّصل به هم قرار داده بودیم، و در میان آنها مسافت را، به اندازه، مقرر داشته بودیم. در این [راه]ها، شبان و روزان آسوده خاطر بگردید.

تا گفتند: «پروردگارا، میان [منزلهای] سفرهایمان فاصله انداز.» و بر خویشتن ستم کردند. پس آنها را [برای آیندگان، موضوع] حکایتها گردانیدیم، و سخت تارومارشان کردیم؛ قطعاً در این [ماجرا] برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست. }

- إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفَّار {در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند. } و می فرماید: وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِیباً إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَهً مِنْهُ نَسِیَ ما کانَ یَدْعُوا إِلَیْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْداداً لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلِیلاً إِنَّکَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ(1) {و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را -در حالی که به سوی او بازگشت کننده است- می خواند؛ سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن [مصیبتی] را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا [خود و دیگران را] از راه او گمراه گرداند. بگو: «به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.» }

- لا یَسْأَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَیْرِ وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَیَؤُسٌ قَنُوطٌ * وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ رَحْمَهً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَیَقُولَنَّ هذا لِی وَ ما أَظُنُّ السَّاعَهَ قائِمَهً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلی رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنی فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِما عَمِلُوا وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِیظٍ* وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَی الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأی بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَرِیضٍ (2) {انسان از دعای خیر خسته نمی شود، و چون آسیبی به او رسد مأیوس [و] نومید می گردد.

و اگر از جانب خود رحمتی -پس از زیانی که به او رسیده است- بچشانیم، قطعاً خواهد گفت: «من سزاوار آنم و گمان ندارم که رستاخیز برپا شود، و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانیده شوم، قطعاً نزد او برایم خوبی خواهد بود. «پس بدون

1- . زمر / 3

2- . سجده / 49 - 51

شکّ، کسانی را که کفران کرده اند، به آنچه انجام داده اند آگاه خواهیم کرد، و مسلماً از عذابی سخت به آنان خواهیم چشانید. و چون انسان را نعمت بخشیم، روی برتابد و خود را کنار کشد، و چون آسیبی بدو رسد دست به دعای فراوان بردارد. }

- وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ (1) {پس اگر روی برتابند، ما تو را بر آنان نگهبان نفرستاده ایم. بر عهده تو جز رسانیدن [پیام] نیست، و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم، بدان شاد و سرمست گردد، و چون به [سزای] دستاورد پیشین آنها، به آنان بدی رسد، انسان ناسپاسی می کند. }

- إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ إِمَّا شاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً* إِنَّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالًا وَ سَعِيراً (2) {ما راه را بدو نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار. ما برای کافران زنجیرها و غلّ ها و آتشی فروزان آماده کرده ایم. }

- قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ * مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ *مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ *ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ *ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ* كَلَّا لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ (3) {کشته باد انسان، چه ناسپاس است! او را از چه چیز آفریده است؟ از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقرّرش بخشید. سپس راه را بر او آسان گردانید. آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد. سپس چون بخواهد او را برانگیزد. ولی نه! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است. }

- إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (4) {که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است }■

ص: 488

باب یکصد و بیستم : باب ناامیدی از لطف الهی و در امان دانستن خود از مکر خداوند

آیات:

- أَ فَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ (5)

{آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند؟ [با آنکه] جز مردم زیانکار [کسی] خود را از مکر خدا ایمن نمی داند. }

- وَ لَئِنْ أذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ * وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّی إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ * إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ(6)

{و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از وی سلب کنیم، قطعاً نومید و ناسپاس خواهد بود. و اگر -پس از محنتی که به او رسیده- نعمتی به او بچشانیم حتماً خواهد گفت: «گرفتاریها از من دور شد!» بی گمان، او شادمان و فخرفروش است. مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده اند [که] برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود. }

- یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ (7)

1- . شوری / 48
2- . دهر / 40
3- . عبس / 17 -23
4- . عادیات / 6؛ احادیث این باب ذکر نشده است.
5- . اعراف / 99
6- . هود / 10 - 11
7- . یوسف / 87

{ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود.» }

- قالُوا بَشَّرْناکَ بِالْحَقِّ فَلا تَکُنْ مِنَ الْقانِطِینَ قالَ وَ مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَهِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ (1)

{گفتند: «ما تو را به حق بشارت دادیم. پس، از نومیدان مباش.» گفت: «چه کسی -جز گمراهان- از رحمت پروردگارش نومید می شود؟» }

- وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَی الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأی بِجانِبِهِ وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ کانَ یَؤُساً(2)

{و چون به انسان نعمت ارزانی داریم، روی می گرداند و پهلو تهی می کند، و چون آسیبی به وی رسد نومید می گردد. }

- إِنْ هذا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِینَ * وَ ما نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (3)

{این جز شیوه پیشینیان نیست. و ما عذاب نخواهیم شد.» }

- أَ تُتْرَکُونَ فِی ما هاهُنا آمِنِینَ (4)

{آیا شما را در آنچه اینجا دارید آسوده رها می کنند؟ }

- فَأَسْقِطْ عَلَیْنا کِسَفاً مِنَ السَّماءِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (5)

{پس اگر از راستگویانی، پاره ای از آسمان بر [سر] ما بیفکن.» }

- وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ وَ لِقائِهِ أُولئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی(6)

{و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند }

- فَما کانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قالُوا ائْتِنا بِعَذابِ اللَّهِ إِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ(7)

1- . حجر / 55 و 56
2- . اسرا / 83
3- . شعرا / 138 - 139
4- . شعرا / 146
5- . شعرا / 187
6- . عنکبوت / 23
7- . عنکبوت / 29

{و[لی] پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می گویی عذاب خدا را برای ما بیاور.» }

- وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ.(1)

{و چون مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد می گردند؛ و چون به [سزای] آنچه دستاورد گذشته آنان است، صدمه ای به ایشان برسد، بناگاه نومید می شوند. }

- وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ (2).

{و قطعاً پیش از آنکه بر ایشان فروریزد، [آری،] پیش از آن سخت نومید بودند. }

- يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِی الْأَرْضِ{ای قوم من، امروز فرمانروایی از آن شماست [و] در این سرزمین مسلطید} تا آنجا که می فرماید: وَ قالَ الَّذِی آمَنَ يا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزابِ{و کسی که ایمان آورده بود، گفت: «ای قوم من، من از [روزی] مثل روز دسته ها[ی مخالف خدا] بر شما می ترسم.} تا آنجا که می فرماید: يا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ * يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ (3).{و ای قوم من، من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا درمی دهند، بیم دارم. روزی که پشت کنان [به عُنْف] بازمی گردید، برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست}

- وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ(4).

{و چون آسیبی به او رسد مأیوس [و] نومید می گردد. }

- وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً يَقُولُوا سَحابٌ مَرْكُومٌ (5).

1- . روم / 36

2- . روم / 49

3- . مومن / 29 - 33

4- . سجده / 49
5- . طور / 44

{و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: «ابری متراکم است.» }

تفسیر:

رَحْمَةً یعنی نعمتی، ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ یعنی از او گرفتیم، إِنَّهُ لَيَؤُسٌ شدید: یأس نا امیدی از بازگشت دوباره نعمتی است که از وی گرفته شده است و قطع امید کردن از فضل و کرم گسترده الهی.

کَفُورٌ : کسی که نعمت های الهی را بسیار کفران می نماید؛«وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ» مانند سلامتی پس از بیماری و یا ثروت پس از فقر، در اختلاف دو فعل نکته است که باید مد نظر قرار داد؛ «لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّی» یعنی مصیبت هایی که به من وارد شده و مرا اندوهگین ساخته بود،«إِنَّهُ لَفَرِحٌ» او دلشاد وبیپرواست«اشربطر مغتربها»، و بدترین وشرترین مردم کفرنعمتکننده متکبر است فَخُورٌ: تکبر میورزد، دلشاد و بیپروا ومتکبر است به واسطه نعمتهایی که خداوند به وی ارزانی داشته بر مردم فخر ورزیده و فرح ودلشادی و بیپرواییاش و نیز تکبرش او را از شکر پرودگار و قیام برای ادای حق این نعمتها مشغول وبی تفاوت ساخته است

روایات:

1. معانی الاخبار: امام صادق علیه السّلام فرمودند: یکی از حکیمان می گفت: ناامیدی از رحمت خداوند از زمهریر هم سردتر و ناراحت کننده تر می باشد.(1)

2. امالی شیخ طوسی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند: روزی مردی عرض کرد: به خداوند سوگند خداوند فلان شخص را نخواهد آمرزید، پروردگار فرمود: چه کسی می تواند حکم کند که فلان شخص را نخواهم آمرزید، من او را آمرزیدم و عمل آن شخصی که قاطعانه می گفت خداوند او را نمی آمرزد بی اثر کردم و نابودش ساختم.(2)

1- . معانی الاخبار: 177
2- . امالی طوسی 1: 57

3. نوادر راوندی: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله فرمودند: خداوند ناامیدکنندگان را روز قیامت محشور می کند در حالی که سیاهی چهره آنها بر سفیدی غلبه دارد، مردم هنگامی که آنها را مشاهده می کنند می گویند اینها مردم را از رحمت خداوند دور می کردند.(1)

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

1- . نوادر روندی: 18

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109